باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۵۵۱۳
رده‌بندی دیویی:	۱۳۰۱ ج ۹۱۳ش ۲۲ ۹۷/۳۴۲۲ مرجع ☐
سرشناسه:	شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	جامع عباسی
شرح پدیدآور:	
کاتب:	— تاریخ کتابت: —
محل نشر:	بمبئی ناشر: مطبع صفدری تاریخ نشر: ۱۳۰۱ ق.
صفحه شمار:	۳۴۴ ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۸×۲۶ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	حاج سید عبدالباقی آیت‌اللهی شیرازی تاریخ ثبت: ۱ اسفند ۷۵
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. زیارتنامه‌ها.
شناسه(های) افزوده:	الف. آیت‌اللهی شیرازی، عبدالباقی، واقف. ب. عنوان.
فهرستنگار:	محمد نصیری مقدم تاریخ فهرستنگاری: آذر ۸۶

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط .... تعداد سطر ....

جزء کتب فقه امامیه زبان عربی عدد اوراق ۴۴۰

طول ۲۶ عرض ۱۸ شماره عمومی ۵۵۱۳

وقفی/خریداری آیت‌اللهی تاریخ وقف/خریداری ۱ اسفند ۷۵

ملاحظات سنگی بمبئی ۱۳۰۱ ق.

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: جامع عباسی

مؤلف متن: شیخ بهائی محشی:

شارح: مترجم:

تاریخ تحریر: نوع خط: تعداد سطر:

جزء کتب: فقه امامیه زبان: عربی عدد اوراق: ۲۲۶

طول: ۲۶ عرض: ۱۸ شماره عمومی: ۸۱۱۳

وقفی / خریداری: ابتیاعی تاریخ وقف / خریداری: اسفند ۷۵

ملاحظات: سنگی، چاپ ۱۳۰۱ ق

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
وقف آستان ... علی بن موسی الرضا علیه السلام
واقف ... تبریزی

چهاب ...
ان شدتا انکه ...
الانجاب سلیل ...
جناب سید محمد شوشتری ...
انشاء الله از غلط ایم ...
چنانم که بانی و ساعی ...
مغفرت یاد نم...
سنه ۱۲۹۸

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۲۱۵۷۲
تاریخ خردلد ۷۵

باهتمام ملا نور الدین جیوا خان تاجر کتب و ...

در مطبع صفدری واقع ممبئی طبع شد

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
شماره ثبت: ...
رده‌بندی دیویی: ...
سرشناسه: شیخ ب...
عنوان قراردادی:
عنوان: جامع عبا...
شرح پدیدآور:
کاتب:
محل نشر: بمبئی
صفحه شمار: ۳۴۲ ...
زبان: فارسی
روش تهیه: وقفی ☑
واقف: حاج سید ...
یادداشتها:
موضوع(ها): ۱. فقه ...
شناسه(های) افزوده: ...
ب - کتفوانص
فهرستنگار: محمد لطی...
شارح
تاریخ تحریر
جزء کتب
طول
وقفی
خرید
ملاحظات

شماره ثبت:
رده‌بندی دیویی:
سرشناسه: شیخ
عنوان قراردادی:
عنوان: جامع عبا
شرح پدیدآور:
کاتب:
محل نشر: بمبئی
صفحه شمار: ۴۲
زبان: فارسی
روش تهیه: وقفی
واقف: حاج سید
یادداشتها:
موضوع(ها): ۱. فقه
شناسه(های) افزوده:
فهرستگار: محمد
تاریخ
جزء کتا
طول....
وقفی
خرید
ملاحظا

ین علی
صلوات الله
ب ستان علی
بهادر خان که ا
دینی و اشتهار معا
شیعیان و غلامان امیر المؤمنین
ایمه معصومین صلوات الله علیهم
که این بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی
ی دین مثل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات
پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین با
علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و وفات ایشان و
واقع میشود مثل مسایل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق
ازاد کردن و مقدار خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای
که شخصی بر شخصی بزند و آدابی که از حضرت ایمه معصومین علیهم السلام
بنده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال
امتثالاً للامر الارفع الاشرف این کتاب سمت تحریر یافت و مسایل انرا بعبارتی واضح
یک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع خلایق از خاص و عام از مطالعه ان نفع یابند و بهره‌مند
گردند و ثواب ان بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را
بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق و ابواب ان باین تفصیل است باب اول

در بیان

در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع ان باب دویم در ... سنتی
باب سیم در زکات و خمس واجبی و سنتی باب چهارم در روزه و ... دویم
گذاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن ... یا کاه
جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت ... حضرات
ایمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر کردن و عهد کردن و
... و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع ان
... کردن و توابع ان باب یازدهم در نکاح
کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک باب دوازدهم در طلاق و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان
و عده داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط ان باب چهاردهم در ذبح
حیوانات و حلال و حرام ان باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم
در قضا پرسیدن و شروط ان باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب هیجدهم در قسمت کردن ترکه
میت باب نوزدهم در حد و دیگر در شرع مقرر است بجهه دزدی و زنا و لواط و سحق و غیره
ن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر
... زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند
باب اول در مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در ان دو مطلبست مطلب اول در بیان طهارت
... احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا بآبست یا بخاک و طهارت باب وضو و غسل است
و طهارت بخاک تیمم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و
گاهی غسل تنها کافیست و احتیاج بوضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست
بلکه غسل و وضو هر دو باید تا نماز صحیح باشد و گاهی هم وضوء و هم تیمم باید کرد و گاهی
هم غسل و هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو و غسل
و تیمم احتیاج نیست اما جائیکه در نماز گذاردن وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست آن
وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غایط
یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه
مذکور خواهد شد و اما جائی که غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی
جنب باشد که چون غسل جنابت بجای آورد نماز میتواند کرد و احتیاج بوضوء نیست بلکه
اکثر علماء فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرامست و اما جائی که در نماز گذاردن
هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتیست که زن از حیض پاک شود یا از نفاس

اضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضا میت
برسد بپنج شرط اول انکه میت سرد شده باشد دویم انکه او را غسل نداده باشد
انکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست واکر بدن کسی ببدن او برسد
کس غسل واجب نمیشود چهارم انکه آن دو عضو که بهم رسد حیات داشته باشند
مثل ناخن واستخوان وموی نباشد پنجم انکه میت در حال حیات واجب القتل نشده
ند وخود را غسل میت نداده باشد که اکر واجب القتل شده باشد بحسب شرع واجب است
خود را غسل میت بدهد وچون او را بکشند غسل دادن آن لازم نیست واکر بدن کسی
ن او برسد بران شخص نیز غسل واجب نمیشود اما جائی که هم وضو باید ساخت و
تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد
ستحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد وانقدر آب
فت شود که وضو را کافی باشد وبس در اینصورت تیمم بدل غسل باید کرد ووضو نیز
یا باید آورد تا نماز صحیح باشد واما جائی که هم غسل باید کرد وهم تیمم آن وقتیست که یکی
انجماعت انقدر آب یابد که غسل را کافی باشد وبس در اینصورت غسل باید کرد وتیمم
بدل وضو تا نماز صحیح باشد واما جائی که احتیاج بهیچ یک از وضو وغسل وتیمم نیست در
نماز میت است که احتیاج بانها ندارد بلکه جنب وزن حائض نماز میت میتواند کرد فصل
با بغصبی وضو وغسل درست نیست وبخاک غصبی نیز تیمم درست نیست ودر مکان
غصبی نیز وضو وغسل وتیمم صحیح نیست وکفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس
در کفش غصبی وضو وتیمم باطلست هرچند زمین مباح باشد اما اکر کفش غصبی در پا داشته
باشد وبر انکفش قرار نکرفته باشد یعنی سنکینی بدن بران نباشد وضو وتیمم در
انکفش صحیح است اکرچه نماز درست نیست اما اکر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده
باشند وضو وغسل وتیمم ونماز انشخص در انمکان صحیح است فصل در بیان آداب طهارت
فتن وان بیست ویک چیز است سه چیز واجب است وپنج چیز حرام وپنج چیز سنت
ت چیز مکروه اما انسه چیز که واجبست اول پوشانیدن عورتین از نامحرم اما
کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست که پوشیده شود دوم انکه از قبله
نشیند یعنی رو وپشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت بدهد
مضاف مثل کلاب وامثال آن ونه بکلوخ که آن مذهب سنیان است اما مخرج
که حوالی موضع بان آلوده نشده باشد بکلوخ یا لنه وپنبه ومانند آن

طاهر میتوان کرد هرچند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نـ...
چه بدو نوبت یا کمتر پاک شود واکر حوالی موضع آلوده شده باشد پاک کردن حوالی آن باب میـ...
وبس واما آن پنج چیز که حرامست اول مخرج غایط را بسرکین پاک کردن هرچند سرکین از حیو...
باشد که کوشت آن حلال است دویم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه وغیره
سیم باستخوان پاک کردن که آن نیز حرامست چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل
کاغذی که علم دین بران نوشته شده باشد واکر بیکی از سه چیز اول پاک کند طاهر میشود
اما آن فعل حرامست اما اکر باخرین پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا
کردن که در آن دست انکشتری باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشد مثل نام یکی از ائمه
علیهم السلام هرکاه کمان او باشد که نجس میشود واما آن پنج چیز که سنت است اول انست که
در جائی نشیند که هیچکس او را نه بیند مثل کودال یا پس دیوار دوم انکه در وقت داخل شدن
بطهارتخانه پای چپ خود را پیش کند ودر وقت بیرون آمدن پای راست را سیم انکه در وقت
طهارت کرفتن سنکینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم انکه سه نوبت از مقعد تا
بیخ ذکر مسح نماید وهم چنین سه نوبت از بیخ ذکر تا سر حشفه وبعد از ان سه نوبت
بیفشارد پنجم انکه اول مقعد را طهارت دهد بعد از ان ذکر را واما آن هشت
...فت طهار کرفتن بفعل آوردن آن مکروهست اول روی خود یا پشت خود را
یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورت بتابد وبجانب باد بول کردن
راست استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بو...
چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه ومار وامثال آنها پنجم طهارت کر...
در شارع ودر جائی که مردم از انجا آب از جوب برمیدارند ودر جائی که مردم در انجا جمع
میشوند ششم طهارت کرفتن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد
هفتم طهارت کرفتن در آب خواه روان باشد وخواه ایستاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت
کرفتن مکر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدا یتعالی دوم آیة الکرسی سیم حکایة اذان
یعنی هرچه مؤذن کوید اینکس بکوید چهارم اکر امر ضروری باشد که اکر حرف نزد آن
امر فوت شود وبدانکه طهارت یا موقوفست بر نیت قربت وبی آن صحیح نیست
احتیاج بر نیت قربت ندارد وبی آن صحیح است نوع اول طهارت حقیقیه
غسل وتیمم است ونوع دوم ازالهٔ نجاست است واحکام نوع اول
میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز اسـ...

ـت و یك امر واجبا ست و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما بیست و یك
اول انکه مکان وضو یعنی انچه در وقت وضو ساختن بران قرار کیرد غصبی
ـین غصبی وضو سازد وضو باطلست و هم چنین بر فرش غصبی وضو ساختن
ـین غصبی نباشد اما در جامهٔ غصبی وضو درستست اکرچه نماز درست
غصبی وضو جایز نیست اکر بران کفش قرار کرفته باشد و وضو از افتابهٔ
ـست اکر بر دست بریزند اما ان فعل یعنی ریختن اب از ان افتابه در دست
ـیان بشویند حرامست دوم میباید که اب وضو طاهر باش...
ـد و کاسهٔ اب بوده باشد و یکی از ان...
هیچیك وضو ساختن جا... ...ر باب یك کاسه
ـو سازد و باب کاسه دیکر ... اعضای خود را طهارت دهد و بعد از ان
ـو سازد بعضی کمان برده اند که ازین دو وضو یکی درست خواهد بود اکر
ـور و و پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند کذارد و اما این کمان
ـست که هیچیك ازین دو وضو درست نیست بجهة انکه اب مشتبه بنجس
ـر وضو بان صحیح نیست و حدیث باین معنی از حضرات ایمهٔ معصومین صلوات الله
ـت سیم میباید که اب وضو مضاف نباشد پس بمثل کلاب و عرق بیدمشك
ـختن درست نیست و این مذهب کل علمای ماست مکر ابن بابویه
جایز میداند و این مذهب بغایت ضعیفست اما اکر دو کاسه
ـاب بی بو و بیکدیکر مشتبه باشد و اب دیکر نباشد در این وقت
ـضو بسازد که یکی ازین دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید
... که وضو باب غصبی جایز نیست اکر داند که غصبیست و اکر شخصی
... ـزان وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیکر
... ـو لاز... ـران اب قیمتی داشته باشد قیمت ... صاحبش برساند و اکر
... ـنداند که باب غصبی وضو جایز ند... ـو وضو بان اب سازد
... اعضای وضو پاك باشد پیش... وضو ساختن پس اکر
... شستن از برای ازالهٔ نجاست و... ـو کافی نیست بلکه اول
... ـان بجهة وضو باید شست ششم نیت وضوست و چنین
... ـم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدای و اکر بجای

مباح

...ـسه شود
...ـستن ان واجبست و انچه از... ...ـر باسـ
...ـب بیست نهم شستن دست راست است از... ...ـر شخصی
دستی زیاده داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد و... ...ـرا بشوید
و اکر دست زاید معلوم باشد پس اکر در زیر مرفق است باید شست... بالای مرفق است
شستن ان لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست یازدهم
مسح موی سر که بالای پیشانی است یا جای ان اکر مو انجا نباشد دوازدهم مسح پای راست
از سر انکشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم انکه هر سه مسح
بتری وضو باشد نه باب تازه پس اکر بر دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو
فرا کیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا اوردن افعال وضو پس اکر روی
خود را بشوید و بعد از لحظهٔ دست راست را بشوید فعل حرام کرده و اما وضوی او درستست
اما اکر انقدر صبر کند که رو خشك شود و بعد از ان دست را بشوید وضوی او باطلست
و هم چنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضوست بطریقی که مذکور شد پس اکر دست چپ را
پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را ... بشوید و بعد از ان
دست چپ را نوبت دیکر بشوید و در مسح با بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که پای
چپ را اول مسح کند بعد از ان پای راست را هفدهم انکه با نیت قربت چیزی دیکر قصد
نکند مثل خنك ساختن اعضاء یا چرك از دست و رو بر طرف کردن هیجدهم انکه در شستن
رو و دستها از بالا کرفته بزیر اید پس اکر بعکس کند وضو باطلست اما سید ...
عکس را جایز میدا... ـند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم انکه ...
وضو را بجا اورد پس اکر شخص دیکر اب بر روی او بریزد ان وضو باطلست مکر ا...
یا بیمار و قوت ان نداشته باشد که افعال وضو را خود بجای اورد در اینصورت
شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اکر ان شخص مزد خواهد واجبست ...
قادر بران باشد بیستم انکه اب وضو برو و دستها روان شود پس ...

شمار... ردهٔ بند... سرش... عنوان... عنوان... شرح... کاتب... محل... صفحه... زبان... روش... واقف... یادداشت... موضوع... شناسه... فهرستگا...

... سر کشاده مثل کاسه یا ...
... ظرف کند هر دو دست را از بند دست ...
یا بول کرده باشد ... نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سیم انکه ان ظرف سر کشاده
... چهارم انکه اب را از ان ظرف بدست راست بردارد پنجم انکه سه
نوبت مضمضه کند بسه کف اب ششم انکه سه نوبت استنشاق کند ان نیز بسه کف
اب هفتم مسواک کردن اگرچه بانکشت باشد هشتم انکه در وقت وضو ساختن
رو بجانب قبله کند نهم انکه رو را بدست راست بشوید دهم انکه مسح سر بمقدار عرض
... نکشت باشد یازدهم انکه بکل کف دست مسح پا نماید دوازدهم انکه اب وضو بمقدار
یک مد باشد و ان چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو
متوسط است پس مد بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است سیزدهم انکه نزد مضمضه کردن این دعا بخواند
اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک چهاردهم انکه نزد
استنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها
و روحها و ریحانها پانزدهم انکه نزد شستن رو این دعا بخواند اللهم بیض وجهی یوم
تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه شانزدهم انکه در وقت
شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان
بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا هفدهم انکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی
و اعوذ بک من مقطعات النیران هیجدهم انکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللهم
غشنی برحمتک و برکاتک نوزدهم انکه در وقت مسح پا این دعا بخواند اللهم ثبت قدمی
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال و الاکرام
... که چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی اسئلک تمام الوضوء و تمام
... رضوانک و الجنة اینست ان بیست چیز که در وضو سنت است و بدانکه جمع
... انست که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول

واجب

واجب و نوبت دویم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد بن بابویه را مذهب
انست که نوبت دویم سنت نیست و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین
و کتاب حبل المتین بیان این شده بنا برین باید که رو و دستها را زیاده از یکنوبت
نشویند که اگر دو نوبت بشویند اب نوبت دویم اب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا
باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود **فصل** و اما ان نه چیز که بفعل
اوردن ان در وضو مکروه هست **اول** استعانت نمودن یعنی دیگری اب در کف دست
اینکس بریزد که اینکس روی خود یا دستهای خود را بشوید اما اگر اب وضو را بر رو یا
بر دست اینکس بریزند بی ضرورت ان وضو صحیح نیست **دویم** وضو ساختن بابی
که باقتاب گرم شده باشد **سیم** وضو ساختن از ظرفی که بران صورت جوانی نقش
شده باشد **چهارم** وضو ساختن از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد **پنجم**
وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد
وضو ساختن مکروه نیست **ششم** وضو ساختن بابی که رنگ یا بوی ان تغییر یافته
باشد بغیر نجاست **هفتم** اب وضو را خشک کردن برو پاک یا باقتاب یا بغیر ان
هشتم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت ان حرام است
هر گاه ان حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون **نهم** وضو ساختن بابی که
سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت ان مکروه هست خواه کراهت شدید مثل استر
و خواه کراهت قلیل مثل اسب **فصل** وضو جهت سه چیز واجبست جهت بیست
و دو چیز سنت اما ان سه چیز که وضو جهت انها واجبست **اول** نماز که بی وضو
درست نیست مگر نماز میت که انرا بی وضو میتوان گذارد چنانچه گذشت بلکه جنب
و زن حیض دار نیز نماز میت میتواند گذارد هر چند قدرت بر غسل داشته باشد
دویم طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو میتوان
کرد **سیم** عضوی از اعضا را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای ان و انچه قائم
مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط انکه ان عضو حس داشته باشد پس ناخن
و موی خود را بی وضو بخط قران میتوان رسانید **فصل** و اما بیست و دو چیز
که وضو ساختن جهت انها سنت است **اول** قران خواندن **دویم** مصحف بر داشتن
سیم در امدن بمسجد **چهارم** نماز میت گذاردن **پنجم** سعی در حاجت خود یا
حاجت مؤمنی ... **ششم** زیارت قبر مؤمن کردن **هفتم** اگر شخصی خواهد

که خواب کند سنت است که اول وضو بسازد بتخصیص اگر انشخص جنب باشد **هشتم**
اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد
تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد **نهم** اگر خواهد که زن
ابستن را مجامعت کند وضو بسازد تا ایمن شود از انکه فرزندی که در شکم مادر است
بی فهم و بخیل باشد **دهم** اگر شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود
مجامعت نماید سنت است که اول وضو سازد **یازدهم** اگر زن حیض داشته باشد
سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و مشغول بذکر خدا باشد **دوازدهم** اگر
شخصی از روی میل زنی را ببوسد **سیزدهم** اگر از شخصی مذی بیرون اید ان ابی
چسبنده است که از ملاعبت زنان بهم میرسد **چهاردهم** اگر از شخصی وذی بیرون
اید و ان ابیست غلیظ که بعد از بول بیرون می اید **پانزدهم** اگر مرد دست بفرج
زن رساند **شانزدهم** اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد **هفدهم** اگر شخصی
قی کند و او را از ان قی کراهتی بهم رسد **هجدهم** اگر دندان خود را خلال کند و از ان
خلال کردن خون بیرون اید و از ان کراهتی بهم رسد **نوزدهم** اگر شخصی وضوی ناقص
بواسطهٔ ضرورتی کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخصی
دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله بر موزه یا چاشور مسح پا کرده
باشد بعد از وضو ساختن عذر بر طرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو
بسازد **بیستم** اگر شخصی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است که
وضو بسازد و شعر باطل انست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفت چندکه در ان
شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم در امر حرام و امثال
ان **بیست و یکم** تجدید وضوء یعنی اگر کسی وضوء داشته باشد سنت است که
باره دیگر وضوء بسازد **بیست و دویم** سنت است که دائم با وضو باشد **فصل**
اگر شخصی میداند که وضو ساخته اما شك دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه
بر او وضو لازم نیست و بهمان وضو میتواند نماز کذارد و اگر داند که حدث کرده
اما شك دارد که بعد از ان وضو ساخته یا نه در اینصورت لازم است که وضو
بسازد و اگر شخصی داند که از وهم حدث واقع شده وهم وضو اما نداند که کدام
یکی پیشتر است بر این شخص نیز لازم است که وضو بسازد **مقصد دویم**
در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است

... باشد **سی و دیم** اگر شخصی را از خو...
دیدن ادیم ود او را بر بیند سنت است که غسل ... **سی و سیم** ...
کند بعد از انکه او را غسل داده باشد سنت است که غسل کند **سی و چهارم** اگر ...
یعنی چلیپا سه را بکشد بعد از کشتن ان غسل سنت است **سی و پنجم** اگر شخصی غسل ناقص
کرده باشد بواسطه ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد ...
که چون ضرورت بر طرف شود نوبت دیگر غسل کند **سی و ششم** اگر شخصی غسل ...
حدث کرده باشد و شك کند که بعد از ان امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه
سنت است که نوبت دیگر غسل کند **سی و هفتم** غسل جهة رمی جمرات حج که بعد از این
مذکور خواهد شد **سی و هشتم** اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش اید سنت است که
غسل کند **سی و نهم** غسل جهة کفن کردن میت **چهلم** اگر شخصی جنب بمیرد سنت است
که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت یا بعد از ان **فصل** سی و دو چیز است که
در غسل معتبر است هفده واجب و پانزده سنت اما ان هفده چیز که واجب است
اول انکه مکان غسل غصبی نباشد **دویم** انکه اب غسل طاهر باشد **سیم** انکه مضاف
نباشد مثل کلاب و غیره **چهارم** انکه اب غسل غصبی نباشد اما اگر نداند که اب
غصبی است و بان اب غسل کند ان غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست **پنجم**
انکه هر عضو از اعضاء طاهر باشد قبل از انکه اب غسل بان برسد **ششم** نیت
و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر
مباح بودن نماز و رفع حدث کوید هم صحیح است اما بشرطی که زن استحاضه کثیره یا ...
نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نکو...
هفتم انکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از کردن
سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزوی از اجزای بدن که خواهد
بسازد و بیفاصله باقی بدن را تابع ان کند **هشتم** شستن سر و کردن و هر یکی را
بر دیگری مقدم داشتن جایز است **نهم** شستن جانب راست است **دهم** شستن
جانب چپ ... و ناف و عورتین را با هر یك از جانبین که بشوید رواست **یازدهم**
انکه در غسل ترتیبی اول سر و کردن را بشوید بعد از ان جانب راست بعد از ان جانب
چ... شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد با جماع غسل باطل است
... جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست بعضی

…ب اول غسل جنابت
…صه متوسطه وکثیره که بعد از این بتفصیل مذکور
…رم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت واما
…ل غسل سنت اول غسل جمعه است وانرا از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین بر نیت ادا
…ید کرد واز پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بر نیت قضا واکر شخصی ترسد که در
…ز جمعه مانعی از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه وشب جمعه بر نیت تقدیم بجای اورد
…ریك از اداء وقضاء وتقدیم هرچند بر پیشین جمعه نزدیکتر باشد ثواب ان
…شتر است دویم غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبهائی که در شماره طاقست
…ل اول وسیم وپنجم ودر شب بیست وسیم دو غسل سنت است یکی اول شب ویکی
…ر شب سیم غسل شب عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان
…م غسل روز عید قربان ششم غسل شب نیمه رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان
…تم غسل روز مبعث وان بیست وهفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولود
…رت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وان هفدهم ماه ربیع الاول است دهم
…روز مباهله است وان بیست وچهارم ماه ذی حجه است یازدهم غسل روز
…لارض است وان بیست وپنجم ماه ذی قعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر که
…م ماه ذی حجه است سیزدهم غسل روز عرفه است چهاردهم غسل روز ترویه
…تم ماه ذی حجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام
…ت هفدهم غسل احرام عمره است هیجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم
…زیارت هر یك از چهارده معصوم است علیهم السلام بیستم غسل توبه است
…هرگاه شخصی از کناه توبه نماید سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست ویکم
…سل جهت داخل شدن حرم مکه است بیست ودویم غسل جهت داخل شدن مکه بیست وسیم
…سل جهت داخل شدن مدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیست و… غسل
…جهت داخل شدن مسجد الحرام بیست وپنجم غسل جهت داخل شدن … ششم
…سل جهت داخل شدن خانه کعبه بیست وهفتم غسل جهت طلب حاجت بی… هم
…سل جهت استخاره کردن بیست ونهم غسل دادن فرزند در ان… که زائیده شد
…احرام غسل …ودن هرگاه خواهند که بنماز طلب باران روند سی ویکم غسل
…شخصی که عمدا ترك نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط انکه تمام قرص افتاب

از مجتهدین برانند که غسل صحیح است اما اکثر برانند که باطلست دوازدهم انکه خود
افعال غسل را بجای اورد مکر انکه عاجز باشد چنانکه در وضوء مذکور شد سیزدهم انکه
اب بر هر یك از اعضاء روان شود پس اکر در غسل ترتیبی دست را تر سازد و بر اعضا
مالد غسل باطل خواهد بود وهم چنین اکر در غسل ارتماسی در زیر اب نیت کند
ومقارن نیت اصلا حرکت نکند در اینصورت نیز غسل باطل خواهد بود چهاردهم
تخلیل نمودن انچه مانع رسیدن اب باشد بظاهر بدن مثل انکشتر وزهکیر وغیر
… انکه در غسل ارتماسی وقتی که در اب فرو رود پاها را از زمین
قلتین اندکی مرتفع سازد وحرکت دهد تا اب بر کف پاها بکذرد پس اکر هر دو پا
یا یك پا بر زمین قلتین چسبیده باشد واب بران نکذرد غسل باطل خواهد بود
شانزدهم برحکم نیت بودن از اول غسل تا اخر یعنی قصد امری که منافی غسل باشد
نکند مثل قصد ریا یا قصد خنك ساختن بدن یا چرك برطرف کردن ازان یا قصد
حدث اکبر کردن در اثنای ان اما اکر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین
باطل است ونزد بعضی باطل نیست چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد
هفدهم انکه غسل ارتماسی نکند هرکاه احرام یا روزه داشته باشد وافطار براو
حرام باشد که ان غسل باطلست چه سر در اب فرو بردن در احرام وروزه واجب حرامست
اما اکر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی صحیح است وهم چنین اکر در روزه
واجب بسهو غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است وهرکاه شخصی باب غوطه خورد
ودر زیر اب بیادش اید که روزه واجبی دارد وخواهد که دران وقت غسل ارتماسی
کند باید که در وقتی که خواهد که از زیر اب بیرون اید نیت غسل کند ودر اثنای بیرون
امدن از اب غسل را تمام کند که ان غسل صحیح است **فصل** در امرانی پانزده چیز
که در غسل سنت است اول انکه اکر مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا
بقیه منی با بول بیرون اید اکر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در اداب طهارتخانه
رفتن مذکور شد دویم انکه چون دست در اب کذارد این دعا بخواند بِاسْمِ اللهِ وَ
بِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ سیم انکه هر دو دست را
تا مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه
نوبت استنشاق کردن ششم مسواك کردن هفتم انکه هر یك از سر وجانب راست را
وجانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن تمام اعضا را پی در پی

شستن بی انکه مکثی درمیانهٔ شستن اعضا واقع شود **دهم** شستن سرو کردن بدست
راست **یازدهم** اینده عارا دراثنای غسل خواندن اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ لِیْ قَلْبِیْ وَاشْرَحْ لِیْ
صَدْرِیْ وَاَجْرِ عَلٰی لِسَانِیْ مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِیْ طَهُوْرًا وَشِفَاءً
وَنُوْرًا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ **دوازدهم** انکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار
نماید **سیزدهم** انکه در وقت غسل فوطه داشته باشد **چهاردهم** انکه
هرکاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل
مقدم دارد **پانزدهم** انکه چون از غسل فارغ کردد اینده عا بخواند اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ
وَزَكِّ عَمَلِیْ وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَیْرًا لِیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ
فصل اکر شخصی را دراثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا
باد پس اکر ان غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو سازد و بر او چیزی
دیکر لازم نیست و اکر غسل جنابت است مجتهدین را دران سه قول است بعضی برانند که
غسل را تمام کند و بعد از ان وضو سازد و بعضی برانند که غسل را تمام کند و وضو بر ان
لازم نیست و بعضی برانند که غسل را از سر کیرد و از این سه قول قول اول بهتر است
و اکر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از ان بیرون
اید و نداند که ان رطوبت منیست یا غیر منی پس اکر قبل از غسل بول کرده و استبراء
از بول نیز کرده با ان غسل نماز میتواند کذارد و وضو لازم نیست و اکر بول کرده اما
استبراء از بول نکرده بر او لازمست که وضو بسازد و اکر نه بول کرده باشد و نه
استبراء از منی بر او لازمست که غسل را از سر کیرد و اکر از منی استبراء کرده اما
بول نکرده پس اکر قادر بر بول کردن نبوده با ان غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم
نیست و اکر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر کیرد **فصل** بر جنب هشت امر
حرامست و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام **اول** نماز واجب و سنت است مکر نماز
میت چنانکه کذشت **دویم** طواف خانهٔ کعبه **سیم** عضوی از اعضا خود بخط
مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام
بشرطیکه در وضو مذکور شد **چهارم** قران نوشتن همچنانکه در کتاب مشرق الشمسین
بیان شد **پنجم** بمسجد مکه یا مدینه داخل شدن **ششم** در باقی مساجد درنک
کردن **هشتم** سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اکرچه یک کلمه یا شکسوره‌ها
عزیمه چهار است سورهٔ اقرأ بسم ربك و سورهٔ والنجم اذا هوی و سورهٔ حم تنزیل من

الرحمن الرحیم و سورهٔ الم تنزیل الکتاب **هشتم** چیزی در مسجد کذاشتن اما اکر
مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون اوردن ان جایز است و اما ان هفت امر
که جنب را مکروهست **اول** عضوی از اعضاء خود بجلد مصحف یا بحاشیه ان رسانیدن
دویم زیاده بر هفت ایه از سورهای غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین
مطلق قران خواندن را بر جنب حرام میدانند **سیم** مصحف برداشتن خواه در دست
و خواه در بغل و خواه در کردن **چهارم** چیزی خوردن **پنجم** اب نوشیدن اما
اکر قبل از این هردو مضمضه و استنشاق کند کراهت برطرف میشود **ششم**
خضاب کردن **هفتم** روغن بر بدن مالیدن **فصل** در احکام حیض بدانکه خون
حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بوست و اندک سوزشی دارد و از جانب
چپ می اید و تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اکر سن او به پنجاه
سال بکذرد و ان زن از طایفهٔ قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض
نخواهد بود اما اکر از یکی از ان دو طایفه باشد تا شصت سال ممکنست که خون حیض
باشد و هرکاه دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او اید و معلوم نشود که خون
بکارت است یا غیر ان پنبه بخود بردارد و بعد از ان پنبه را باهستکی بیرون اورد
و ملاحظه نماید اکر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد
بود و اکر سرخی ان بر کرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میان مجتهدین
خلافست درانکه زن ابستن خون حیض میبیند یا نه بعضی برانند که نمی بیند بجهة
انکه در وقت ابستنی خون حیض دو قسم میشود قسمی بپستانها میرود و شیر میشود
و قسمی دیکر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی زیاده نمیماند
که بیرون اید و بعضی از مجتهدین برانند که هرکاه مزاج زن کرم باشد و غذاهائی
که مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که انچه از شیر و غذای طفل
زیاده باشد بحیض بیرون اید **فصل** مادام که زن حیض داشته باشد
طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور
خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتی که از حیض پاک
شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین
حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط انست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اکر
شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین برانند که اکر مجامعت در اول

حیض واقع شده واجبست که یکمثقال شرعی طلا کفاره بدهد واگر در وسط حیض واقع شده نیم مثقال واگر در آخر حیض واقع شده چهار یك مثقال و بعضی برانند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست **فصل** حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمیباشد ومدت میانهٔ دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست وهم چنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیاده خون حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرره دارد یا نه وانکه عادت مقرره ندارد یا نوبت اول است که حیض میبیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد وعادت مقرره داشته باشد همین ایام عادت او حیض است ودر باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقی که بعد از این مذکور خواهد شد واگر نوبت اول است که حیض دیده ومتصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بحیض شبیه است ودر بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس براو لازم است که در اوقاتی که خون شبیه بحیض است نماز وروزه را ترك كند ودر اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل استحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر واز ده شبانه روز بیشتر نباشد واگر خون او همیشه بیك طریق باشد دراینصورت حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری وخواه اقوام مادری مثل خواهر وعمه وخاله ودختران ایشان وباقی ایام را استحاضه داند واگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان واگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند واگر ایشان نیز مختلف باشند واکثر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند ودر ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز ودر باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت را مقرر داشت اما فراموش کرد که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت داند مثل آنکه داند که اول هر ماه اول ایام عادت او بود بیقین خواهد دانست که روز اول ماه ودویم وسیم از ایام حیض اوست پس براو واجبست که در این سه روز نماز وروزه را ترك كند واگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یکروز قبل از اول ماه ودو روز بعد از آن حیض

خواهد بود بیقین وترك نماز وروزه در آن سه روز واجبست واگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه ودو روز قبل از آن ایام حیض است وترك نماز وروزه در آن سه روز واجبست واگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر دراینصورت همان یکروز حیض است بیقین پس در همین روز ترك نماز وروزه کند واز این چهار صورت در باقی که احتمال حیض دارد براو لازم است که عمل استحاضه کند وروزه ونماز را ترك نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه وغلیظ نیست وبزردی مایل است ودر وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است وگرمی آن نیز کمتر است واستحاضه سه قسم است قلیله وکثیره ومتوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرجست نرسد دراینصورت واجبست که آن پنبه را بیندازد وپنبهٔ پاك بجای آن بردارد واز برای هر نماز وضو بسازد ومتوسطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لتهٔ که در کمر بند میکنند نگذرد دراینصورت آنچه در قلیله واجبست براو نیز واجبست با تغییر دادن آن لته ویك نوبت غسل کردن از برای نماز صبح وکثیره آنست که خون از آن لته بگذرد دراینصورت آنچه در قلیله ومتوسطه واجبست براو نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین وپسین ویکی از برای نماز شام وخفتن ومادام که وضو وغسل را بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد بود ومجامعت کردن با او در قبل نیز حرام خواهد بود وبعضی از مجتهدین برانند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکور را بفعل آورد مکروه است وحرام نیست **فصل** نفاس خونیست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست وهرچه بر حایض حرامست مثل نماز وروزه ودرنگ کردن در مسجد وغیر آن بر صاحب نفاس حرامست ومجامعت با او وکفاره مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد وعدد ایام نفاس بقدر عدد ایام عادت حیض است اگر صاحب عادت باشد وغسل نفاس مثل غسل حیض است واگر زن بزاید وخون مطلقا نبیند غسل براو واجب نیست ومیانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است واگر بعد از زائیدن یکلحظه خون نبیند ودیگر مطلقا خون نبیند تا روز دهم ودر روز دهم یکلحظه خون بیند وفی الحال منقطع شود دراینصورت کل آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این ده روز از رمضان باشد روز اول غسل

۱۳۱۵۷۴

کرده باشد وتا روزدهم نماز وروزه رابجای اورده باشد ان نماز وروزه باطل خواهد
بود وبرا وقضای ان نمازها واجب نیست اما قضای روزها واجبست **فصل** در
غسل دادن میت ومقدمات وتوابع ان بدانکه صد وبیست وشش امراست که تعلق
بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه اورا در قبر سپارند واز انجمله بیست
وهفت امر واجبست وهفتاد ویك امر سنت وبیست وشش امر مکروه ودوامر حرام
واین صد وبیست شش امر بتفصیل مذکور میشود اما انچه از وقت احتضار تا وقتیکه
شروع در شستن او کنند پانزده امر است یك امر واجبست ویازده امر سنت است و
سه امر مکروه اما یك امر واجب انست که اورا بقبله بکردانند یعنی بر پشت بخوابانند که
کف پا های او بجانب قبله باشد اما یازده امر سنت **اول** انست که اورا تلقین کلمهٔ
اسلام واقرار بامامت ائمه اِثنا عشر علیهم السلام نمایند باین طریق یا عَبْدَ اللهِ اذْکُرِ
الْعَهْدَ الَّذِي فارَقْتَنا عَلَیْهِ فِي دارِ الدُّنْیا مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ
لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ
کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَاَنَّ الْخَلِیفَةَ مِنْ بَعْدِهِ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَسَیِّدُ الْوَصِیِّینَ عَلِيُّ ابْنُ اَبِي
طالِبٍ ثُمَّ وَلَدُهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ ثُمَّ جَعْفَرٌ الصّادِقُ
ثُمَّ مُوسَی الْکاظِمُ ثُمَّ عَلِيٌّ الرِّضا ثُمَّ مُحَمَّدٌ التَّقِيُّ ثُمَّ عَلِيٌّ النَّقِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ الْعَسْکَرِيُّ
ثُمَّ الْخَلَفُ الْمُنْتَظَرُ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِيُّ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ عَلٰی هٰذا
حَیِیتَ وَعَلٰی هٰذا مِتَّ وَعَلٰی هٰذا تُبْعَثُ اِنْشاءَ اللهُ تَعالٰی واکر میت زن باشد بجای
یا عَبْدَ اللهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ یا اَمَةَ اللهِ اذْکُرِی الْعَهْدَ بکوید **دویم** سورهٔ صافات وسورهٔ
یٰس نزد او بخوانند **سیم** انکه اکر جان بدشواری دهد اورا نقل نمایند بجای که همیشه
انجا نماز میکرد تا جان باسانی سپارد **چهارم** انکه چون اجابت حق نماید چشم و
دهان اورا بهم اورند **پنجم** انکه اورا تحت الحنك بند ندتا دهانش باز نشود **ششم**
انکه هردو دست اورا بپهلوی او بکشند **هفتم** انکه اورا بچادر شبی یا جامه بپوشانند
هشتم انکه بعد از صافات ویٰس انچه میسر شود از قران نزد او بخوانند **نهم** انکه
اکر شب باشد چراغی نزد او روشن کنند **دهم** انکه مؤمنانرا خبر کنند تا بتشییع جنازهٔ
او حاضر شوند **یازدهم** انکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند واما
ان سه امر که مکروهست **اول** انکه جنب یا حایض نزد او حاضر شود **دویم** انکه
بر شکم او اهن بکذارند **سیم** انکه اورا تنها بکذارند **فصل** سی وپنج امر یکه

تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند که میت را غسل دهند تا وقتی که اورا کفن کنند
دوازده امر واجبست وپانزده امر سنت وشش امر مکروه ودو امر حرام اما دوازده
امر واجب **اول** انکه در وقت غسل دادن عورتین میت را بپوشانند **دویم** انکه مردرا
مرد بشوید وزنرا زن مکر شوهر زن خودرا وزن شوهر خودرا که هر یك میتواند که
دیکریرا غسل دهد واقا کنیز خودرا میتواند غسل دادن اما در غسل دادن کنیز اقارا
بعضی توقف کرده اند بجهة انکه ملك بوارث انتقال یافته ومرد دختر سه ساله را
وزن پسر سه ساله را نیز میتواند غسل دادن وحاجت پوشیدن عورتین نیست و
هرکاه زن یافت نشود که زنرا غسل دهد شخصی از اقوام ان زن که محرم او باشد از
بیرون پیراهن اورا غسل دهد ومرد نیز بهمین طریق **سیم** انکه بعد از ازالهٔ نجاست اورا
باب سدر غسل دهند ونیت چنین کند که غسل میدهم این میت را باب سدر برای
انکه واجبست تقرب بخدا ومقارن نیت سر وکردن میت را بشوید بعد از ان جانب
راست اورا وبعد از ان جانب چپ را بطریق غسل جنابت **چهارم** انکه اورا بعد از اب
سدر باب کافور بهمان دستور بشویند **پنجم** انکه اورا بعد از اب کافور باب
خالی بهمان طریق بشویند **ششم** انکه در وقت غسل دادن روی اورا بجانب قبله
نمایند بطریق احتضار **هفتم** انکه اکر سدر وکافور یافت نشود عوض ان دو نوبت
باب خالی بشویند **هشتم** انکه اکر اب متعذر باشد اورا سه تیمم دهند عوض
هر غسل یك تیمم ودر تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را عوض اب
سدر واجب تقرب بخدا ودر نیت تیمم دویم بجای عوض اب سدر اب کافور و
در سیم عوض اب خالی اورد ومقارن نیت دو کف دست خودرا بر خاك زنند
وپیشانی میت را بان مسح کنند ونوبت دیکر هر دو کف را بر خاك زنند وپشت کف
دست راست اورا مسح نمایند وبعد از ان پشت کف دست چپ اورا **نهم** انکه
اب غسل طاهر باشد **دهم** انکه اب مضاف نباشد **یازدهم** انکه غصبی نباشد
دوازدهم انکه زمین وتخته که بران غسل میدهند غصبی نباشد **فصل** واما
پانزده امر که سنتاست **اول** انکه چون خواهند که میت را غسل دهند یقهٔ
پیراهن اورا تا نزدها ربدرند اما برخصت وارث اکر وارث بالغ وعاقل باشد و
اکر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن میت جایز نیست **دویم** انکه در وقت
پیراهن کندن اورا بپهلو نکردانند بلکه چنان بر پشت خوابیده وپیراهن را از زیر

او بکشند سیم انکه انکشتان او را بنرمی بمالند چهارم انکه در وقت غسل دادن
بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم انکه جهة ابی که از غسل جدا میشود کودی
علیحده بکنند ششم انکه در وقت غسل دادن میانه میت و اسمان حایلی باشد
مثل سقف یا سایبان یا غیران هفتم انکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل
وضو دهند و در این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم انکه غسال
در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد نهم انکه قبل از هر یك از سه غسل
دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم انکه اب سدر را بر هم زنند تا کف کند و
بکف ان سر میت را بشویند یازدهم انکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه
نوبت باشنان بشویند دوازدهم انکه در هر غسلی ازان سه غسل هر یك از سر و جانب
راست و جانب چپ را سه نوبت بشویند سیزدهم انکه در غسل اول و دویم
اهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم انکه اگر میت جنب باشد او را بعد
از سه غسل واجب یا قبل ازان غسل جنابت دهند و نیت چنین کند که غسل جنابت
میدهم این میت را سنت تقرب بخدا پانزدهم انکه چون از غسلها فارغ شوند
بدن میت را خشك کنند فصل و اما ان شش امر که مکروهست اول انکه
باب کرم میت را غسل دادن دویم ناخن او را چیدن سیم محاسن او را شانه
کردن چهارم سر او را شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی
از اب غسل میت در طهارتخانه سر دادن و اما ان دو امر حرام انست که اگر میت
احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند و همچنین
حرامست که او را حنوط کنند فصل بیست و نه امر است که تعلق بمیت دارد
از وقتی که از غسل میت فارغ شوند تا وقتی که بر او نماز کذارند نه چیز واجبست
و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما ان نه چیز که واجبست اول حنوط
کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضوی که بران سجدهٔ نماز واقع میشود
و ان پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دو انکشت بزرك پاها دویم انکه
کفن سه پارچه باشد لنك و پیراهن و چادری که میت را سر تا پا فرا کیرد و انرا
لفافه کویند سیم انکه هیچ یك ازین سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد
و خواه زن چهارم انکه طلاباف و طلادوز نباشد پنجم انکه طاهر باشد ششم
انکه غصبی نباشد هفتم انکه بسیار تنك نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر ان

نمایان شود هشتم انکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت ببعضی کرباس واجبست
و نسبت ببعضی قماش باریك بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا
کمتر قرض خواهانرا میرسد که مانع او شوند از کفن کردن در قماش بلند قیمت نهم
انکه هر چند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول انکه زن
دایمی باشد نه متعه دویم انکه زن ناشزه نباشد سیم انکه مرد را قدرت بر کفن
او بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زنرا از مال خودش کفن باید کرد و اما
اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست فصل و اما دوازده چیز که سنتست
اول انکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانك درهم و اگر
این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسر نشود یك درهم دویم
انکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر ان سیم انکه انچه از
کافور حنوط زیاده ماند بر سینهٔ میت نهند چهارم انکه جریدتین با میت
کذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از
درخت انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیکر و میباید
که هر یکی ازان دو چوب بدرازی ساق دست میت باشد یکی را بر پهلوی راست
میت کذارد و دیکری را بر پهلوی چپ او و انکه بر پهلوی راستست میباید که میانهٔ
او و بدن میت کفن حایل نباشد و انکه بر پهلوی چپست میباید میانه ان و بدن
میت پیراهن حایل باشد و میباید که سر جریدتین بچنبر کردن میت برسد
پنجم انکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیکر ششم انکه سفید باشد نه رنکین
هفتم انکه ریسمانی که کفن را بان میدوزند از کفن بیرون اورده باشند هشتم
انکه مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنك داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر
تحت الحنك بیرون کنند و بر سینهٔ او بیندازند نهم انکه پارچهٔ که طول ان سه
ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای میت باینطریق بپیچند که اول سر ان
پارچه را شق کنند انقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمر
بند و ان پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون اورند و از زیر کمر بند او
بیرون کنند و بر رانهای او بپیچند دهم انکه زنرا بجای عمامه مقنعه بر سر کشند
یازدهم انکه لته پهنی بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بکیرد و دو طرف
ان لته را بر پشت او کره زنند دوازدهم انکه پنبهٔ بسیار بر عورتین میت

کذارند واکر چیزی بیرون آید کہ نقض وضوی زندکان باشد لازم نیست که
نوبت دیکر اورا غسل دهند وهم چنین اکر اورا وضو داده باشند لازم نیست که
نوبت دیکر اورا وضو دهند وبعضی از مجتهدین برانند که هرکاه ناقض وضو
بیرون آید نوبت دیکر اورا غسل باید داد واین قول ضعیفست **فصل**
واما ان هشت امر که مکروه هست **اوّل** کفن را باهن یا فولاد بریدن **دوّیم**
پیراهنی راکه جهة کفن میت قطع کنند آستین کذاشتن امّا اکر میّت را در
پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست امّا
مکروهست کہ تکمہ داشته باشد **سیّم** دیبا نیز اکه کفن را بان میدوزند
بآب دهن تر ساختن **چهارم** کفن را بخور کردن **پنجم** در کتان کفن کردن
ششم در قصب مثل قطنی وغیران کفن کردن **هفتم** بسیاهی چیزی بر
کفن نوشتن **هشتم** کافور در چشم وکوش میت کذاشتن وبدانکه
اکر زن آبستن بمیرد وفرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست
که شکم اورا از جانب چپ بدرند وفرزند را بیرون آورند وشکم اورا بدوزند اکر
فرزند در شکم بمیرد ومادر زنده باشد ونتواند درست بیرون آوردن زنی دست
بشکم او برد وطفل را پاره کند وبیرون آورد پس اکر طفل چهار ماهه باشد اورا
بطریق مقرر سه غسل دهند ودر سه پارچه بدستوری که کذشت کفن کنند و
دفن نمایند واکر کمتر از چهار ماهه باشد در لتّه بپیچند وبی غسل دفن کنند
فصل آنچه بمیت متعلق است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی
که اورا بخاک سپارند چهل وهفت امر است پنج امر واجبست وسی وسه امر سنت
ونه امر مکروه اما ان پنج امر که واجبست **اوّل** نماز کردن بر میت بطریقی که در کتاب
نماز مذکور خواهد شد **دوّیم** نقل کردن او بجانب قبر واکر در دریا بمیرد وخشکی
متعذر باشد در خم یا صندوق کذارند وسر انرا محکم سازند واکر خم وصندوق نباشد
چیز سنکینی بر وبندند ودر این دو صورت بطریقی که در لحد میکذارند رو بقبله کرده
در دریا اندازند **سیّم** انکه اورا در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه بطریقی
که در وقت احتضار مذکور شد اما اکر زن ذمیه بمیرد وفرزندی از مسلمان در شکم
داشته باشد وآن فرزند نیز مرده باشد باید که چون اورا دفن نمایند پشت اورا
بقبله کنند بجهة انکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است **چهارم** انکه

قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد وبوی عفونت او بیرون
نیاید **پنجم** انکه زمین قبر مباح باشد پس اکر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده
وصاحب زمین بان راضی نشود واجبست که میت را بجای دیکر نقل نمایند واما ان سی
وسه امر که سنت است **اوّل** انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند
یا از دو جانب آن ودر پیش جنازه نروند **دوّیم** برداشتن جنازه بترتیب یعنی دوش
راست میّت را بدوش راست برداشتن وچند قدم رفتن وبعد از ان پای راست اورا
بدوش راست برداشتن وچند قدم رفتن وبعد از ان بهمان طریق پای چپ اورا بدوش
چپ برداشتن وبعد از ان دوش چپ او بدوش چپ برداشتن **سیّم** انکه چون جنازه را
بینند این دعا بخوانند اَللهُ اَکبَرُ هٰذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ زِدْنا اِیمانًا وَتَسْلِیمًا اَلحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالقُدْرَةِ وَقَهَرَ العِبادَ بِالمَوْتِ
اَلحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ یَجْعَلْنِي مِنَ السَّوادِ المُخْتَرَمِ **چهارم** انکه مقبرهٔ نزدیک را ترجیح
دهند بر مقبرهٔ دور مکر انکه در مقبرهٔ دور شخصی از صلحا واکابر دین مدفون باشد
پنجم انکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد واکر تا چنبر کردن باشد سنت بفعل می آید
ششم لحد در قبر کندن مکر انکه زمین بسیار نرم باشد وترسند که فرو ریزد **هفتم**
انکه لحد بجانب قبله باشد **هشتم** انکه فراخ باشد انقدر که در ان توان نشست **نهم**
انکه میّت را در جانب پای قبر یکلحظه بکذارند بعد از ان دو قدم بجانب قبر نقل نمایند
ولحظه بکذارند باز نوبت دیکر نقل کنند ولحظه بکذارند بعد از ان بقبر نقل کنند و
اکر میّت زن باشد این سه نقل سنّت نیست **دهم** اکر میّت مرد باشد اول سر اورا
داخل قبر سازند بعد از ان باقی بدن را واکر زن باشد بیک نوبت در قبر نهند **یازدهم**
انکه وقتی که زن را در قبر مینهند روی قبر را بچادرشبی یا پردهٔ یا امثال ان بپوشند
دوازدهم انکه شخصی که داخل قبر میشود ومیت را در قبر میکذارد سر برهنه وپای
برهنه باشد **سیزدهم** انکه اکر میّت زن باشد ان شخص که داخل قبر میشود واورا
بخاک میسپارد باید که محرم او باشد وشوهر او اولیٰست از جمیع محارم واکر میّت
مرد باشد باید که آن شخص بیکانه باشد **چهاردهم** انکه در وقتی که میت را در لحد
کذارند این دعا بخوانند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِي سَبِیلِ اللهِ وَعَلیٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ
وَاَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا واکر میت زن باشد بجای عبدك

وابن عبدك امتك وابنة عبدك بكويد وبجاى نزل بك نزلت بك بكويد وبجاى افسح له في
قبره والحقه بنبيه افسح لها في قبرها والحقها بنبيها بكويد وبجاى لا نعلم منه الا خيرا لا نعلم
منها الا خيرا بكويد وبجاى انت اعلم به منا وانت اعلم بها منا بكويد **پانزدهم** انكه
خاك زير سر ميت را بطريق بالش بلند سازند **شانزدهم** انكه در زير رخ ميت خاك كربلا
كذارند **هفدهم** انكه كرههاى كفن را بكشايند **هيجدهم** انكه روى ميت را باز كنند
نوزدهم انكه در پس پشت ميت كلوخى كذارند تا بر پشت نيفتد **بيستم** تلقين كردن
ميت در قبر باين يا عبد الله اذكر العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حيا قيوما
دائما ابدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا صلى الله عليه وآله خاتم انبيائه و
سيد رسله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
وان عليا صلوات الله عليه ولي الله ووصي رسوله وخليفته من بعده القائم
بامره وان الاوصياء من ولده الحسن والحسين وعليا ومحمدا وجعفرا وموسى
وعليا ومحمدا وعليا والحسن والخلف المنتظر محمدا المهدي صلوات الله وسلامه
عليهم حجج الله على الخلق اجمعين يا عبد الله اذا جاءك الملكان الرسولان الكريمان
يسئلانك عن ربك وعن دينك وعن كتابك وعن نبيك وعن امامك فقل ولا تخف ولا تحزن
الله ربي ومحمد نبيي والاسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وعلي امامي
والاوصياء المذكورون من بعده ائمتي وحججي واشهد ان الموت حق والقبر حق
وسؤال منكر ونكير في القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق والميزان
حق وتطاير الكتب حق والصراط حق والجنة حق والنار حق وان الوقوف بين
يدي الله تعالى حق هذا اعتقادي عليه حييت وعليه مت وعليه ابعث ان شاء الله
تعالى واكر ميت زن باشد بجاى يا عبد الله اذكر العهد يا امة الله اذكرى العهد بكويد
وبجاى يا عبد الله اذا جاءك يا امة الله اذا جاءك بكويد وكاف جاءك وباقى كافهاى
خطاب را مكسور بخواند وبجاى فقل ولا تخف ولا تحزن فقولي ولا تخافي ولا تحزني
بكويد **بيست ويكم** لحد را بخشت خام وكل پوشيدن **بيست ودويم** در وقت لحد پوشيدن
اين دعا خواندن اللهم صل وحدته وانس وحشته وامن روعته واسكن اليه من
رحمتك رحمة تغنيه بها عن رحمة من سواك فانما رحمتك للظالمين واكر ميت زن
باشد ضمير مؤنث بجاى ضمير مذكر بياورد **بيست وسيم** انكه حاضران غير اقوام ميت

خاك را بپشت دست در قبر بريزند **بيست وچهارم** انكه در وقت خاك ريختن بكويد انا لله
وانا اليه راجعون **بيست وپنجم** انكه قبر را بمقدار چهار انكشت از يكديكر دور كرده انكشتان تا
يكوجب بلند سازند **بيست وششم** انكه بر روى قبر ريك بريزند واكر ريك سرخ باشد ثواب ان
بيشتر است **بيست وهفتم** انكه نشانه بر سر ميت نصب نمايند **بيست وهشتم** انكه اب
بر روى قبر بريزند باين طريق كه از سر كرفته بجانب پا ايند واز جانب سر باز كردند
وانچه از اب بماند در وسط قبر بريزند وبايد كه ريختن اب از اول تا اخر منقطع نشود **بيست ونهم**
انكه شخصى كه اين ابرا ميريزد در وقت ريختن اب رو بقبله باشد **سى ام** انكه بعد از اب
ريختن حاضران كف دست بر قبر كذارند بحيثيتى كه نشان انكشتان بر قبر بماند **سى ويكم**
انكه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله كنند **سى ودويم** انكه در انوقت سورهٔ انا انزلناه
في ليلة القدر هفت نوبت بخوانند وبعد از ان اين دعا را يكنوبت بخوانند اللهم جاف
الارض عن جنبيه واصعد اليك روحه ولقه منك رضوانا واسكن قبره من رحمتك
ما تغنيه به عن رحمة من سواك واكر ميت زن باشد بجاى ضمير مذكر ضمير مؤنث بياورند
سى وسيم انكه ولى ميت يا شخصى برخصت او بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقين
ميت كند بطريق تلقين در قبر **فصل** واما ان نه امر كه مكروه هست **اول** رفتن
عورات با جنازهٔ ميت **دويم** دو ميت بر يك جنازه برداشتن **سيم** دو ميت در يك
قبر دفن كردن **چهارم** زمين قبر را بتخته يا غير ان فرش كردن **پنجم** ريختن خويشان
ميت خاك در قبر ميت **ششم** خاك بيكانه يعنى غير خاكى كه از قبر كندن بهم رسيده باشد
در قبر ريختن **هفتم** صورت قبر را مسنم كردن يعنى ماهى پشت ساختن **هشتم**
تجديد نمودن قبر بعد از انكه منهدم شده باشد **نهم** بر قبر تكيه كردن وپا نهادن و
نشستن واين همه وقت مكروه هست وبدانكه هركاه ميت در مقبرهٔ عام دفن شده
باشد وانقدر وقت كذشته باشد كه معلوم شود كه ان ميت خاك شده در اينصورت
واجبست كه صورت قبر اورا برطرف سازند وحرامست كه نمايان كذارند بلكه بايد
كه با زمين برابر سازند تا هركس خواهد ميت خود را در انجا دفن نمايد اما اكر ان ميت
يكى از بزركان دين باشد در اينصورت بايد كه صورت قبر اورا نمايان كذارند
تا زندكان از زيارت او فيض يابند ومردكان از جوار قبر او نفعى برسد و
سنت است تعزيت دادن اقوام ميت را يعنى ايشانرا پرسش نمودن وتسلى دادن
ودر وقت تعزيت اين دعا جهة ايشان كردن كه جبر الله وهنكم واحسن عزاءكم

وَرَحِمَ مَوْتَاكُمْ وَ نیز سنّت است که تا سه روز هر روز طعام جهت ایشان فرستادن مکروه است
نزد ایشان طعام خوردن **مقصد سیّم** در بیان احکام تیمّم بدانکه بیست و یک امر است که تعلق
به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنّت و دو امر مکروه امّا آن دوازده امر که
واجبست **اوّل** انکه مکان تیمّم غصبی نباشد بطریقیکه در وضو مذکور شد **دویّم** انکه
انچه بان تیمّم میکنند خاک باشد چه اصحّ آنست که تیمّم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست
سیّم انکه خاک تیمم طاهر باشد **چهارم** انکه غصبی نباشد **پنجم** انکه ممزوج نباشد بغیر
خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک بران اطلاق نتوان کرد تیمم براو درست نیست
ششم انکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد **هفتم** نیت کردن باینطریق که تیمّم
میکنم تیمّم واجب بدل وضو جهة مباح بودن نماز تقرّب بخدا و در تیمم عوض غسل بجای بدل
وضو بدل غسل گوید **هشتم** انکه انگشتر و نهکین و هرچه حایل باشد از دست بیرون کند
نهم انکه مقارن نیت هر دو کف دست برخاک زدن **دهم** مسح رو کردن بهر دو کف دست از
رستنگاه موی سر تا طرف بینی **یازدهم** مسح پشت دست راست بکف دست چپ **دوازدهم**
مسح پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میانه مجتهدین خلافست بعضی بر انند
که در تیمّمی که بدل وضوست یکنوبت دستها را برخاک باید زدن و اگر بدل غسل است دو
نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی بر انند که در تیممی که بدل وضو
باشد نیز دو نوبت دست برخاک باید زدن بطریق تیمّمی که بدل غسل است و این مذهب
اصح است **فصل** وامّا آن هفت امر که در تیمم سنّت است **اوّل** انکه خاک تیمم خالص
باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک بران توان کرد **دویّم** انکه
خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا **سیّم** انکه در وقت زدن کف دست
برخاک انگشتانرا از یکدیگر دور سازد **چهارم** انکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو
دست را از خاک بتکاند **پنجم** انکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک
مسح کند **ششم** انکه تیمم را باخر وقت اندازند هرچند معلوم باشد که در اخر وقت اب یافت
نخواهد شد **هفتم** انکه جهة هر نماز تیمّم علاحده کنند هرچند تیمم سابق نقض نشده باشد
وامّا آن دو امر که در تیمم مکروهست **اوّل** بر ریگ تیمم کردن **دویّم** بر زمین شوره
تیمم کردن **مطلب دویّم** در بیان مسائل طهارت که احتیاج به نیّت کردن ندارد و این طهارت را
ازاله نجاست گویند ازاله نجاست بدوازده چیز میشود که انها را در شرع مطهّرات گویند **اوّل** اب **دویّم**
زمین **سیّم** افتاب **چهارم** اتش **پنجم** استحاله **ششم** انتقال **هفتم** انقلاب **هشتم**

نقص **نهم** اسلام **دهم** زوال عین **یازدهم** مسح بطاهر **دوازدهم** تبعیّت و احکام این
مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود واما احکام اب که اوّل پاک کنندهاست
بدانکه اب یا مطلق است یا مضاف اب مطلق انست که انرا در عرف و عادت اب گویند بی انکه
قیدی با او باشد و مضاف انست که با قید اب گویند مثل اب گل و اب غوره و اب مطلق
یا جاریست یا غیر جاری و اب غیر جاری چهار قسم است اب مساوی کر و اب کم از کر و اب
زیاده بر کر و اب چاه پس اب مطلق بر پنج قسم منقسم شد امّا اب جاری در شرع ابیست
که از زمین بجوشد غیر اب چاه و ان بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد
مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغییر یابد و اب باران مادام که میبارد حکم اب
جاری دارد و اب حمّام نیز حکم اب جاری دارد اگر متصل بمادّه باشد که ان ماده کر یا
زیاده بر کر باشد **فصل** واما اب کر ابیست که مساحت ان در طول و عرض و عمق
چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و این بوزن یکهزار و دویست
رطل عراق عربست و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسطه
پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل جو متوسطه است پس کر هفت هزار هزار
و چهارصد و هشتاد و هشت هزار جو متوسطه است و این اب نجس نمیشود بملاقات نجاست
مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنابراین اگر دست شخصی بخون الوده
باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد یا زیاده و کم ان حوض بالتمام نجس میشود بجهة
انکه معلومست که اندکی از رنگ ان اب بخون تغییر یافته و تتمهٔ ان کم از کر است پس کل
ان اب نجس است اما اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و بول خشک شود و ان
شخص دست را در ان حوض که مساوی کر است فرو برد ان حوض نجس نمیشود و دست ان
شخص طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب بنجاست تغییر نیافته امّا اگر اب حوض
زیاده بر کر باشد و قطرهٔ خون در ان افتد و بعضی از ان اب برنگ خون تغییر یابد در
اینصورت تخمین باید کرد اگر انچه از اب ان حوض تغییر نیافته مقدار کر است ان اب
طا[illegible]
افت[illegible]
درود[illegible]
کاسه در
وبیرون[illegible]

هرچند هیچیك از رنك وبو وطعم ان تغییر نیابد **فصل** در احکام اب چاه بدانکه در
اب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی برانند که مادامیکه رنك یا بوی یا طعم ان نجاست
تغییر نیابد نجس نمیشود وبعضی برانند که نجس میشود هرچند تغییر نیابد بعضی برانند که اگر مقدار یك کر
یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغییر واگر کمتر از کر است نجس میشود واگرچه تغییر نیابد مذهب اول اقوی است و واجبست
نزد ان مجتهدین که قائلند بنجاست اب چاه بملاقات نجاست انکه کل اب ان را نزح نمایند اگر
شتری دران بمیرد یا گاوی یا مسکر مایع بالاصاله دران افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض
یا استحاضه یا نفاس دران ریخته شود پس اگر نزح کل اب متعذر باشد واجبست که چهار
مرد بنوبت اب بکشند باینطریق که دو مرد اب بکشند وچون مانده شوند ان دو مرد دیگر
بکشند ووقتی که مانده شوند ان دو مرد اول بکشند وهمچنین از طلوع فجر تا غروب افتاب
واگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یك کر اب از ان بکشند واگر ادمی
دران بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه ادمی مرد باشد وخواه زن وخواه بالغ باشد خواه
طفل اما اگر کافر باشد خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل اب را واجب میدانند و
بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند واگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل
انقدر خونی که از ذبح کردن گوسفند بیرون اید پنجاه دلو باید کشید اگر خون کم ریخته
شود مثل انقدر خونی که از ذبح کبوتر بیرون میاید ده دلو باید کشید هم چنین اگر غایط
خشك در چاه افتد واگر موش در چاه افتد وبمیرد واز هم بپاشد یا سك افتد زنده بیرون
اید هفت دلو بکشند اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید اگر خرگوش یا
روباه یا گوسفند یا خوك یا سك یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند هم چنین اگر بول
مرد در چاه ریزد واگر گنجشکی در چاه بمیرد یك دلو باید کشید هر ابی که مضافست مثل
گلاب وعرق بید مشك وغیره بمجرد رسیدن نجاست بان نجس میشود اگرچه ده کر باشد
ووضو وغسل بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن
وغسل کردن بگلاب کرده وباقی مجتهدین تجویز نکرده اند **فصل دوم** از پاك
کنند ... که زیر کفش ونعل پا را طاهر میسازد واگر پای شخص را بریده باشند
وبجای پا ... ... زی ساخته ... **سیم** از پاك
کنند ها افت ... ... چاه انرا خشك
سازد وهم چنین ... ... ل درخت ومیوه
که بران بوده باشد ... ... بگل نجس دیواری

بطریق چینه بنا شده باشد افتاب بر یکروی ان بتابد وکل ان دیوار را خشك کند
روی دیگر ان دیوار واندرون او هم طاهر میشود **چهارم** از پاك کننده ها اتش است
وان طاهر میسازد چیزی را که انگشت یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس خشت زنند و
خشت را اجر سازند در طاهر شدن ان خلافست وهم چنین اگر از گل نجس کوزه
سازند وشیخ طوسی علیه الرحمه بر انست که این هر دو طاهر میشود واین قول قوت
دارد **پنجم** از پاك کننده ها استحاله است یعنی تغییر صورت ونام شئ نجس مثل انکه
منی حیوان طاهر شود یا سك در نمکزار افتد ونمك شود **ششم** انتقال یعنی
نجس از جای بجائی نقل شود مثل خون ادمی که بشکم پشه رود **هفتم** انقلاب مثل
انکه خمر سرکه شود **هشتم** نقص مثل شیرهٔ انگور که چون اورا بجوشانند نجس میشود
وچون چهار دانك ان کم شود طاهر میشود **نهم** اسلام وان پاك میسازد کافر را
از نجاست کفر **دهم** زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل انکه دهن یا بعضی
از اعضای ان الوده بخون شود پس بمجرد انکه خون برطرف شود طاهر میشود **یازدهم**
مسح بطاهر واین در استنجا از غایط است که چون مخرج را بسه سنك یا بسه کلوخ یا
بسه ... یا غیر ان بشرط انکه طاهر باشند پاك کنند مخرج طاهر میشود **دوازدهم**
تبعیت مثل انکه شخصی مسلمان طفلی را ... یا ... اسیر کند ان طفل به تبعیت ان مسلمان
طاهر میشود وهم چنین شیرهٔ انگور که چون بجوشد نجس ... ... از دانك
ان برطرف شود دیك ان وچمچهٔ ان ورخت وبدن پزنده ان بتبعیت طاهر شدن ان شیره
میشود **فصل** نجاسات یازده است **اول** بول **دویم** غایط بشرط این هر دو
از حیوانی باشد که گوشت ان حرام باشد وخون جهنده داشته باشد **سیم** خون
از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت ان حلال باشد خواه حرام
مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط انکه در وقت ذبح خون معتاد
بیرون امده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون امدن خون معتاد در اعضای ان
حیوان بماند طاهر است وخوردن ان خون حلالست **چهارم** منی از حیوانی که
خون جهنده داشته باشد خواه گوشت ان حلال باشد وخواه حرام **پنجم** سك
غیر سك ابی که ان طاهر است اما حرامست **ششم** خوك غیر خوك ابی که ان حکم سك
ابی دارد واگر سگی بر گوسفندی بجهد وبچهٔ از ایشان حاصل شود اگر بسك شبیه
باشد نجس است واگر بگوسفند شبیه باشد یا بهیچکدام شبیه نباشد طاهر است اما

اگر سگی بر خوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن او میان
مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است **هفتم** کافر خواه ذمّی خواه حربی و
خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و
نصاری طاهرند و این مذهب ضعیفست **هشتم** هرچه مست کننده باشد بشرط
آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه تجویز کرده نماز کردن در جامه که بخمر آلوده
باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر بوده باشد **نهم** شیرهٔ انگور هرگاه
بجوشد و چهار دانگ او کم نشده باشد **دهم** فُقّاع یعنی بوزه و آن نجس است اگرچه
مست کننده نباشد **یازدهم** حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده
داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزاء آن نجس است مگر اجزائی
که حس ندارد مثل مو و استخوان و شاخ و سُم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید
مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ
و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان
بلیسد و خواهند که باب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید که اوّل آنرا بخاک پاک
بمالند بعد از آن دو نوبت باب بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین
بر آنند که هرچه شبیه بخاک باشد مثل اُشنان و سبوس عوض خاک میشود و بعضی
بر آنند که عوض خاک یکنوبت باب بشویند و اگر آن ظرف را باب کثیر مثل آب کر
و آب روان طهارت دهند یکنوبت باب فرو بردن کافیست بعد از آنکه او را
بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بخاک مالیدن لازم نیست اگر
باب کثیر طهارت دهند و اوّل اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین
بر آنند که آن ظرف را هفت نوبت باب باید شستن و بعضی بر آنند که بطریق لیسیدن
سگ است **فصل** اگر جامه مثلا ببول نجس شده باشد و خواهند که آنرا باب قلیل
طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده باشد بمجرد ریختن آب بر آن
طاهر میشود و احتیاج بافشردن نیست اما بسه شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد
نه دختر دویم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیم آنکه سن او کمتر از دو سال باشد و
اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند
یکنوبت بیفشرند باز آب بر آن ریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده
باشد یک نوبت آب ریختن و بیک نوبت فشردن پاک میشود بعد از ازالهٔ عین نجاست

واحتیاج

و احتیاج بدو نوبت نیست اما اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت در آب
فرو بردن کافیست بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست
و اگر پوست یا دوشک یا بالش و مانند اینها را باب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن
آن نیست و مالیدن آن کافیست و بدانکه هرگاه جامهٔ مثلا نجس شود بنجاستی که رنگ
داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند
آن رنگ پاکست و ازالهٔ آن لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ
و خُم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب
بجائی آن برسد و آن را بریزند باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند و بریزند آن
ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند [illegible] کندن
کندن او لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان دادن و اگر اندکی آب در ته
آن بماند آنرا بلته یا پنبه بردارند و بدانکه از ظرف نقره و طلا چیزی خوردن یا
چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن [illegible] میوه و طعام که در آن
ظرفهاست حرام نمیشود لیکن از آن ظرف بیرون [illegible] بقصد خوردن حرام است
و بقصد آنکه بجای گذارند و بعد از آن بخورند [illegible]ست و از آفتابهٔ طلا و نقره
[illegible] دیگری یا
بجائی ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن [illegible]
طلا و نقره سرمه کشیدن اما بقلم و میل طلا و نقره نوشتن و سرمه کشیدن
حلالست و اگر از طاس یا کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورند واجبست
که لب خود را بطلا یا نقره آن نرسانند و اگر ظرف مس مطلّا را بر آتش گذارند
پس اگر از آن ظرف طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا حاصل
نشود میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اصح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در
حوض طلا و نقره صحیح نیست علی الاصح خواه غسل ترتیبی باشد خواه ارتماسی اما اگر زمین آن حوض
طلا و نقره نباشد غسل در آن صحیح است تمام شد باب اوّل بتوفیق الله تعالی **باب دویم**
از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نمازهای واجبی و سنتی و در آن مقدمه و سه
مطلب و خاتمه ایست **مقدمه** بدانکه نماز واجبی دوازده است **اوّل** نماز شبانروزی
که آنرا نماز یومیه گویند **دویم** نماز جمعه **سیم** نماز عید ماه رمضان **چهارم** نماز عید
قربان **پنجم** نماز طواف خانهٔ کعبه **ششم** نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله

وهر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه وسرخ وامثال آن **هفتم** نماز میت **هشتم** نمازی که بنذر واجب شود **نهم** نمازی که بسو کند واجب شود **دهم** نمازی که بعهد واجب شود **یازدهم** نمازی که با جاره واجب شود **دوازدهم** نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرگتر واجب شود **اما** نمازهای سنتی بسیار است وانچه در این کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است **اول** نماز نوافل یومیه که در هر شبانه روز سنتست که کذارده شود **دویم** نمازی که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منسوبست **سیم** نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست **چهارم** نمازی که بحضرت فاطمه علیها السلام منسوبست **پنجم** نماز جعفر طیار **ششم** نماز اعرابی **هفتم** نماز طلب باران که انرا نماز استسقا خوانند **هشتم** نماز عید غدیر **نهم** نماز روز اول هر ماه **دهم** نماز نافلهٔ ماه رمضان **یازدهم** نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله **دوازدهم** نماز شب مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله **سیزدهم** نماز روز مباهله **چهاردهم** نماز زیارت **پانزدهم** نماز رغائب **شانزدهم** نماز شب نیمهٔ ماه رجب **هفدهم** نماز شب نیمهٔ ماه شعبان **هیجدهم** نماز شب عید ماه رمضان **نوزدهم** نماز ساعت غفلت **بیستم** نماز وقت ارادهٔ س[illegible] **بیست و یکم** نماز توبه **بیست و دویم** نماز هدیهٔ میت **بیست و سیم** نماز روز عاشورا **بیست و چهارم** نماز روز نوروز **مطلب اول** در بیان نمازهای واجبی و در ان نه مقصد است **مقصد اول** در بیان نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که در هر شبانه روزی بر هر بالغ عاقل واجبست مگر زنی که حائض باشد یا نفسا بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید اورد شش است **اول** طهارت از حدث **دویم** نجاست بر طرف کردن از بدن وجامه **سیم** پوشیدن عورت **چهارم** ملاحظه نمودن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد **پنجم** ملاحظه نمودن وقت نماز **ششم** تحقیق نمودن قبله واز این شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود **مبحث اول** در بیان پوشیدن عورت وان در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند وخواه نباشد وخواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن وکنیز اینکس وخواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز کند وعورت خود را نپوشد نماز او باطلست وبر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل

دستها وقدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر وموی او واجب نیست ...ران نماز کذارند بیست وهفت امر متعلق است پنج امر واجب است و ...ت و پانزده امر مکروه **اما** پنج امر واجب **اول** انکه غصبی نباشد ...حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست وشیخ ابن بابویه برانست ...ند و حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیفست وجایز است مرد را حریر ...یدن در نماز بواسطهٔ ضرورت مثل سرما ودفع شپش ودر روز جنگ نیز حریر ...شیدن جایز است مرد را **سیم** انکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست **چهارم** انکه طاهر باشد مگر در شش جا **اول** انکه جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از او روان باشد پس با ان خون نماز صحیح است تا وقتی که ان دمل یا جراحت به شود **دویم** انکه اگر بول شخصی متواتر اید وجامهٔ ان بان بول نجس شود در انحال نماز او در ان جامهٔ نجس جایز است بشرط انکه هر شبانه روز یکنوبت ان جامه را طهارت دهد **سیم** انکه اگر زنی طفلی را تربیت کند خواه ان طفل پسر باشد وخواه دختر وغیر از یکجامه نداشته باشد هر چند ان جامه ببول وغایط ان طفل نجس شده باشد نماز او در ان جامه صحیح است بشرط انکه در هر شبانه روزی یکنوبت ان جامه را طهارت دهد وافضل انست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در اخر وقت کذارد وشام وخفتن را در اول وقت کذارد تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر دریافته باشد **چهارم** انکه خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی وان بقدر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یا در بدن ان مقدار خون باشد نماز صحیح است وبر طرف کردن ان لازم نیست مگر انکه از مکان خود بجامه یا بدن مصلی سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا بر طرف کردن ان از بدن وجامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد **پنجم** انکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بان نتوان کرد مثل کلاه وبند چاقشور وبند زیر جامه هر چند نجاست ان مغلظه باشد یعنی یکی از ان شش خون باشد که قبل از این مذکور شد **ششم** هر نجاستی که نماز کذارنده قادر بر ازالهٔ ان نباشد مثل انکه جامهٔ نجس را بجهة شدت سرما نتواند کندن پس در ان جامه نماز جایز است **پنجم** از واجبات ساتر انست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت ان حرامست مثل سمور وروباه وهمچنین موی وپشم ان اما دو حیوان هست

که کوشت آن حرامست وباوجود این نماز در پوست وپشم آن صحیح
حیوان خزاست وآن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمیماند ودیکر
بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست وپشم سنجاب واما آن ه
که تعلق برخت مصلی دارد **اوّل** انکه پوشش نماز سفید باشد **دوّیم** انکه
پاکترین پوشیدنیهای اینکس باشد **سیّم** انکه ممزوج با بریشم نباشد **چها**
اکر سفید نباشد رنک سیر نداشته باشد **پنجم** انکه مصلی دستار بر سرداشـ
ششم انکه دستاری که دران نماز کنارد تحت الحنک داشته باشد **هفتم** در رد
عربی نماز کردن **واما** آن پانزده امرکه مکروهست **اوّل** در جامهٔ مصوّر نماز کردن
دوّیم برجانماز ابریشمی نماز کردن **سیّم** در لباس سیاه مکر دستار ومسحی که نماز
کذاردن در این هردو اکر سیاه باشد مکروه نیست **چهارم** در رختیکه کافر بافته
یا دوخته باشد نماز کردن **پنجم** در لنکی که بر بالای پیرهن بسته باشد نماز کردن
ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند **هفتم** نماز کردن در رخت
شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد **هشتم** نماز کردن در دستی که دران
انکشتر آهن باشد **نهم** بدون ردا نماز کردن **دهم** انکه زن بدون کردن بند یا
قلاده نماز کذارد **یازدهم** انکه خلخال در پا داشته باشد که صدا کند **دوازدهم**
در قبای بند بسته نماز کردن **سیزدهم** آهن ظاهر باخود داشتن اما اکر پنهان باشد
باخود داشتن آن مکروه نیست **چهاردهم** نماز کذاردن مرد در جامهٔ زرد وسرخ
پانزدهم اشتمال الصّما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن وبر یك دوش
انداختن **مبحث دوّیم** در بیان احکام مکان نماز بدانکه سی وسه امراست که بمکان
نماز تعلق دارد دو امر واجب وچهار امر سنت وبیست وهفت امر مکروه اما دو امر واجب **اوّل**
انکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلاست مکر انکه مالك
رخصت دهد وهم چنین در ملك شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست ورخصت چهار
نوع است **اوّل** رخصت صریح مثل انکه مالك بکوید که در منزل من نماز بکذار **دوّیم**
رخصت ضمنی مثل انکه بکوید امروز در منزل من باش **سیّم** رخصت فحوی مثل انکه
مهمانی را بمنزل خود آورد **چهارم** رخصت شاهد حال وان در مثل صحرا وحمام و
کاروانسراست که حال شاهداست بانکه مالك بنماز کذاردن دران راضی است **دوّیم**
انکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست آن ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند

اکرچه خون کمتر از درهم بغلی باشد اما اکر مکان خشك باشد ونجاست آن سرایت نکند
نماز دران صحیح است مکر جای سجده که اکر انجا نجس باشد نماز دران صحیح نیست هرچند
آن خشك باشد ونجاست آن ببدن ورخت مصلی نرسد اما آن چهار چیز سنت که
تعلق بمکان نماز دارد **اوّل** انکه کل مکان نماز طاهر باشد **دوّیم** انکه مکان پیشانی
در بلندی وپستی با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن
پست تر باشد **سیّم** انکه در برابر مصلی سترهٔ باشد ومراد از ستره آنستکه دیواری
یا حایلی در قبلهٔ مصلی باشد که میانه مصلی وآن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد
واکر عصائی در برابر باشد کافیست **چهارم** انکه نماز واجب در مسجد کذارده شود
خصوصا در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر علیه السلام ودر حدیث آمده که ثواب یك نماز
در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است وثواب یکنماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه
واله برابر ثواب ده هزار نماز است ودر هر یك از مسجد اقصی ومسجد کوفه برابر ثواب
هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است ودر مسجد محله برابر ثواب
بیست وپنج نماز است ودر مسجد بازار برابر ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز
در خانه افضل است از نماز او در مسجد ونماز او در خانهٔ اندرونی افضل است از نماز
او در خانهٔ بیرونی ونماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و
در صحن منزل افضل است از نماز بر بام منزل وبر بامی که فصیل دارد افضل است از
بامیکه فصیل ندارد **فصل** واما آن بیست وهفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز
دارد **اوّل** نماز در اندرون حمام کذاردن اما در جامه کن وبر بام حمام مکروه نیست
دوّیم در کشتی نماز کذاردن هرکاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد **سیّم**
در اندرون خانهٔ کعبه نماز واجب کذاردن اما نماز سنت مکروه نیست **چهارم**
در جائی نماز کردن که در برابر مصحف کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط
انکه خط آن نمایان باشد **پنجم** در جائیکه در برابر چراغی باشد یا آتشی افروخته باشد
ششم در جائی که در برابر زنی در خواب باشد هرچند محرم باشد وپشت او
بجانب مصلی باشد **هفتم** در جائیکه شخصی روبرو باشد **هشتم** در جائیکه که
سلاح بی غلاف در برابر باشد **نهم** در خانهٔ که مجوسی دران جا باشد اما در خانهٔ
که یهودی یا نصرانی باشد مکروه نیست نماز دران **دهم** در خانهٔ که دراو سك
باشد **یازدهم** در جائی که دری کشاده در برابر باشد **دوازدهم** در کورستان

نماز گذاردن **سیزدهم** در جائی که چهار پایان بسته میشوند مثل طویله و
مانند آن هرچند در آن چهار پایان نباشد **چهاردهم** در خانهٔ که در آن مست
کننده باشد **پانزدهم** بر روی خرمن گندم هرچند آنرا بگل اندوده کرده باشند
شانزدهم در خانهٔ که اکثر اوقات در آنجا آتش میسوزد مثل تون حمّام و مطبخ
هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد **هفدهم** انکه مرد جائی نماز گذارد
که در پهلوی او و یا مقدم بر او زنی نماز گذارد خواه محرم باشد و خواه نامحرم هرگاه میان
ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اگر زن در پس
سر مرد باشد کراهت بر طرف میشود و احتیاج بحائل یا دوری ده ذرع نیست و
بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند
و الّا نماز زن را اگر تکبیر احرام بعد از دیگری گویند باطل میدانند بشرط انکه زن در
پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حائل یا دوری ده ذرع نباشد **هیجدهم**
نماز گذاردن بر آن خاکی که موش چهادر آن موضع از سوراخ خود بیرون می آورند
نوزدهم در جائی که حیوانات را در آنجا ذبح میکنند **بیستم** در شوره زار نماز
گذاردن **بیست و یکم** بر روی برف نماز گذاردن **بیست و دوم** در گذرگاه آب
هرچند آنجا آب نباشد **بیست و سیّم** بر روی ریگ روان نماز کردن **بیست و چهارم**
در جادهٔ راه نماز گذاردن **بیست و پنجم** در زمینی که شقایق در آن روئیده باشد
بیست و ششم در خانهٔ که مصوّر باشد **بیست و هفتم** در جائی که شتران میخوابند
هرچند که از شتر خالی باشد **مبحث سیّم در احکام مساجد** بدانکه مسجد بنا
نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر کس مسجدی بنا کند خدا بتعالی جهة او در بهشت خانهٔ بنا کند و احادیث در
ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر بمسجد تعلق دارد دوازده امر
سنّت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت **اوّل** انکه بنای
مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد **دوّیم** انکه طهارتخانهٔ مسجد را نزدیک
درِ مسجد بسازند **سیّم** انکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش
کند و وقتی که از مسجد بیرون میرود پای چپ را **چهارم** انکه پیش از داخل شدن مسجد
ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد **پنجم** انکه در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللهِ وَالسَّلَامُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ وَصَلَوٰاتُ اللهِ وَصَلَوٰاتُ

مَلٰائِكَتِهِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي
وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ **ششم** انکه در وقت بیرون آمدن نیز همین دعا بخواند **هفتم**
با وضو بودن در وقت داخل شدن **هشتم** انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت
مسجد بگذارد **نهم** اکثر اوقات بمسجد تردّد کردن و مسجد را خوشبو کردانیدن **دهم**
در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بتعالی بجای آوردن و صلوات فرستادن و حاجت
از خدای طلبیدن **یازدهم** چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله منقولست که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان
عرش از جهة او استغفار میکنند مادام که آن چراغ روشن باشد **دوازدهم** مسجد
جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس در روز پنجشنبه
یا شب جمعه مسجد را جاروب کند و بمقدار سرمهٔ که در چشم میکشند خاکروبه از مسجد
بیرون کند خدا بتعالی جمیع گناهان او را بیامرزد و امّا آن هفده امر مکروه که بمسجد
تعلق دارد **اوّل** انکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد **دوّیم** آواز در مسجد بلند کردن
سیّم در مسجد شمشیر از غلاف بیرون کردن **چهارم** در مسجد شعر خواندن **پنجم**
خواب کردن **ششم** خرید و فروخت کردن **هفتم** حکایت امور دنیا کردن **هشتم**
اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند **نهم** وضو کردن در مسجد از حدث
بول یا حدث غایط **دهم** برهنه کردن عورتین یا ران یا زانو **یازدهم** قضاء پرسیدن
دوازدهم شخصی را حدّ زدن **سیزدهم** بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که
جان نداشته باشد مثل درخت وغیره **چهاردهم** آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن
پانزدهم داخل شدن کسی که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا مثل آن آید **شانزدهم**
مسجد را مکتب کردن **هفدهم** بفعل آوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد بتخصیص
تیر تراشی **هیجدهم** در مسجد بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بزبان دیگر غیر زبان
عربی و امّا آن یازده امر که حرامست **اوّل** مسجد را بطلا نقاشی کردن **دوّیم** سنگ
ریزه که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون کردن **سیّم** در مسجد چیزی نجس داخل کردن
هرچند سرایت بمسجد نکند **چهارم** درنگ نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد
پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن **ششم** چیزیرا در مسجد
طهارت دادن اگرچه در آب کر یا آب جاری باشد **هفتم** چیزی از زمین مسجد

داخل ملك خود یا داخل کوچه کردن **هشتم** میت در مسجد دفن کردن **نهم** صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن **دهم** مصالح مسجدی که منهدم شود وقابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن **یازدهم** در مسجد درخت نشاندن **بحث سیم** در احکام ملاحظه نمودن وقت نمازهای واجبی وسنّتی بدانکه اوّل وقت نماز صبح برامدن صبح صادقست و وقت آن میکشد تا برامدن آفتاب واول وقت نماز پیشین زیاده شدن سایه شاخص است بعد از انکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه دراین بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از انکه برطرف شده باشد چنانچه در مکه مشرفه واقع میشود واین وقت را زوال کویند واول وقت نماز عصر وقتیست که از زوال مقدار نماز ظهر کذشته باشد نظر بحال مصلّی پس اکر متطهّر ومقیم باشد ومقدار چهار رکعت کذشته باشد وقت عصر داخل میشود واکر محدث باشد مقدار طهارت وچهار رکعت کذشته باشد واکر مسافر ومتطهّر باشد مقدار دو رکعت واکر محدث باشد مقدار طهارت ودو رکعت کذشته باشد وآخر وقت نماز ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلّی چنانچه معلوم شد واین مقدار وقت مخصوص نماز عصر است ومقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است ومابین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر وعصر وآخر وقت عصر غروب آفتابست وآن اوّل وقت نماز شامست وعلامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود واوّل وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت کذشته باشد اکر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اکر محدث باشد پس وقت مشترك میشود میان شام وخفتن تا انکه باقی ماند بنصف شب انمقدار وقت که نماز خفتن را دران اداء توان کردن وآن خاصهٔ نماز خفتن است نظر بحال مصلّی چنانچه کذشت وجمعی از مجتهدین برانند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت کذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح ونماز مغرب وتاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروهست مکو در چند جا که تاخیر نماز از اوّل وقت سنت است وما از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم **اوّل** تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود وبعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند **دویّم** تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت کرم میشود

تا وقتی که کرمی هوا کمتر شود **سیّم** تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایهٔ که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود **چهارم** تاخیر زنی که استحاضه دارد هر یك از نماز ظهر و مغرب را باخر وقت تا چهار نماز را در یك غسل دریابد **پنجم** تاخیر نماز صبح وظهر وعصر جهة کذاردن نافلهٔ آن **ششم** تاخیر پیش نماز نماز را تا وقتی که ماٌمومان جمع شوند **هفتم** تاخیر ماموم نماز را تا وقتی که پیش نماز حاضر شود **هشتم** تاخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرکاه آداب نماز را در منزل بهتر بجای تواند آورد **نهم** تاخیر نماز مغرب وخفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد **دهم** تاخیر نماز مغرب شخصی اکر جمعی انتظار او می کشند که با او افطار کنند یا خود بروزه بوده وبغایت کرسنه شده باشد **یازدهم** تاخیر مربّیه طفل ظهر وعصر را باخر وقت تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامهٔ قلیل النجاست دریابد چنانچه در کتاب طهارت مذکور شد **دوازدهم** تاخیر شخصی که بقضای نمازهای کذشته مشغولست نماز حاضره را تا آخر وقت وسیّد مرتضی تاخیر نماز حاضره را دراینصورت واجب میداند ومذهب وآنست که هر کس را که نماز قضا بر ذمهٔ او باشد واجبست که علی الفور بجا آورد واو را جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنّت اشتغال نماید تا وقتی که ذمهٔ خود را از همهٔ آن نمازها فارغ نسازد امّا جمع کثیر از مجتهدین دراین مسئله با سید مرتضی موافقت نکرده اند **فصل** در احکام اذان کفتن چون وقت هر یك از نمازهای پنجکانه داخل شود اذان کفتن سنّت مؤکّده است خصوصًا از برای نمازی که قراءت انرا بلند باید خواند وبعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند وبعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را برای هر یك از نمازهای پنجکانه واجب میدانند وبعضی از برای نماز صبح ومغرب واجب میدانند وبس واذان از برای غیر نمازهای پنجکانه سنت نیست بلکه حرامست امّا سنّت است که سه نوبت الصلوة کفته شود ودر اذان کفتن جهة نماز یومیه ثواب عظیمست واحادیث دراین باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرات ائمّه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مثل انکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بکوید بهشت از برای او واجب میشود وبدانکه لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اکر طفل ممیز اذان کوید کافیست واذان زن از برای زنان واز برای مردانی که محرم او باشند جایز است

بشرط انکه نامحرم اواز او را نشنود امّا اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن اواز او خللی نباشد جایز است که اواز او را مردان نامحرم بشنوند **تتمّه** انچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنّت و نُه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت **اوّل** انکه اذانرا در اول وقت گوید **دوّم** انکه مؤذّن در وقت اذان گفتن روی بقبله باشد **سیم** انکه اذانرا بلند گوید **چهارم** انکه ایستاده اذان گوید **پنجم** انکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد **ششم** انکه بر جای بلند بایستد **هفتم** انکه دو انگشت خود را در دو گوش کند **هشتم** انکه اذانرا بتأنّی بگوید نه بشتاب **نهم** انکه در اخر هر فصلی سکوت قلیل نماید **دهم** انکه اختیار مؤذّنی کند که عدالت داشته باشد **یازدهم** انکه مؤذن وقت شناس باشد **دوازدهم** انکه خوش اواز باشد **سیزدهم** حرف نزدن در وقت اذان شنیدن **چهاردهم** دانستن مؤذن مسایل اذانرا بطریقی که مذکور شد **پانزدهم** صلوات فرستادن مؤذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادنرا مطلقا واجب میداند بر هر کس که نام انحضرترا ببرد یا بشنود در اذان و غیر ان و این قول کمال قوّت دارد **شانزدهم** اظهار نمودن مؤذن حرف هارا در لفظ الله واله واشهد والصّلوة **هفدهم** اظهار کردن حرف حارا در لفظ الفلاح **هیجدهم** انکه هرچه مؤذن از فصول اذان گوید شنونده نیز انرا بگوید **نوزدهم** اعاده نمودن اذان صبح اگر پیش از طلوع فجر بفعل اورده باشد و امّا ان نه امر که در اذان مکروهست **اوّل** حرف زدن مؤذن در اثنای اذان **دوّم** سکوت طویل در اثنای اذان **سیّم** نگاه کردن مؤذّن در حال اذان بجانب راست و چپ **چهارم** هریك از شهادتین را زیادت بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میگویند **پنجم** اذان گفتن در وقت راه رفتن **ششم** سواره اذان گفتن **هفتم** اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه گذارند **هشتم** اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی راکه حج میگذارد **نهم** اذان گفتن جهة نماز عشاء در مشعر الحرام شخصی راکه حج میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان گفتن را در این سه جا حرام میدانند وامّا ان دو امر که حرامست **اوّل** اذان گفتن قبل از انکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است **دوّم** گفتن اَلصَّلوةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم در اذان صبح مگر بواسطهٔ تقیه که نزد مخالفان گفتن ان سنّت است **فصل** اقامت بعد از اذان

سنّت مؤکّد است و با انکه اذان ثواب عظیم دارد و ثواب اقامت بیش از اذانست و سنّت است که اواز را در اقامت بلند نکنند و تأنّی در ان سنّت نیست بلکه ترك تأنّی سنّت است و سیّد مرتضی علیه الرحمة اقامت را در همهٔ نمازهای پنجگانه واجب میداند و بی وضو اقامت گفتن را حرام میداند و ایستادن را در ان واجب میداند و جمعی از مجتهدین حرف زدنرا بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را بانکه صفهای خودرا راست بدارند و مانند این و بدانکه هرگاه شخصی که اذان و اقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود سنّت است که نمازرا قطع کند و هر دو را بجا اورده نمازرا از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است **اوّل** انکه بسهو ترك اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد **دوّم** انکه هنوز در رکعت اوّل باشد **سیّم** انکه رکوع نکرده باشد **چهارم** انکه وقت نماز انقدر تنك نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود **پنجم** انکه لازم نیاید که بعضی از نماز در جامهٔ غیر مباح واقع شود مثل انکه صاحب خانه یا صاحب جامه بگوید که رخصت که دو رکعت نماز در خانهٔ من یا در جامهٔ من بگذاری و زیاده بر دو رکعت رخصت نه در اینصورت جایز نیست که نمازرا قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت از سر گیرد بجهة انکه اخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامهٔ غیر مباح واقع شد خواهد و واجبست که چون خواهد که بواسطهٔ تلافی اذان و اقامت نمازرا قطع کند قبل از قطع بگوید اَلسَّلامُ عَلَیكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ و هرگاه در اثنای اذان از مؤذّن حدث واقع شود سنّت است که اذانرا قطع کند و وضو بسازد و اذان را از انجا که قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذانرا از سر گیرد امّا اگر در اثنای اقامت از او حدث واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنّت است که مابین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیك سجده یا بیك نشستن یا بیك گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله واگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای ان این دعا بخواند اَللّهُمَّ اجعَل قَلبِی بارّاً وَعَیشِی قارّاً وَرِزقِی دارّاً وَعَمَلِی سارّاً وَاجعَل لِی عِندَ قَبرِ رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَالِهِ مُستَقَرّاً وَقَراراً بِرَحمَتِكَ یا اَرحَمَ الرّاحِمِینَ و در وقت نشستن این دعا بخواند سُبحانَ مَن لاتَبِیدُ مَعالِمُهُ سُبحانَ مَن لایَنسی ذِکرُهُ سُبحانَ مَن لایَخِیبُ سائِلُهُ سُبحانَ مَن لَیسَ لَهُ حاجِبٌ یُرشی وَلا اَبوابٌ یُغشی وَلا تَرجُمانٌ یُناجی سُبحانَ مَنِ اختارَ لِنَفسِهِ

اَحْسَنَ الْاَسْمَآءِ سُبْحَانَ مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسٰى سُبْحَانَ مَنْ لَا یَزْدَادُ عَلٰى كَثْرَةِ الْعَطَاءِ
اِلَّا كَرَمًا وَجُوْدًا سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰكَذَا وَلَا هٰكَذَا غَيْرُهُ و بعد از اقامت ایند عا بخواند
اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّآمَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَآئِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ
الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيْلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيْلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِىْ بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيْهًا فِى الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ **مبحث چهارم** در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز
میکذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانهٔ کعبه است یا بر بام خانهٔ کعبه است
یا بخانهٔ کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانهٔ کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر
دور است که دیدن خانهٔ کعبه اورا میسر نیست پس اگر در اندرون خانهٔ کعبه است بهر طرف
که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری
از دیوارهای کعبه کند بشرط فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانهٔ کعبه باشد نیز این
حکم دارد اما واجبست که اینچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانهٔ کعبه قدری
پیش او باشد و همچنین اگر در اندرون خانهٔ کعبه رو بجانب درِ کعبه نماز کند واجبست
قدری از آستان درِ کعبه در قبلهٔ او باشد و اما شخصی که نزدیک خانهٔ کعبه باشد
بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز
کعبه را ببیند اما بر او واجبست که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا میان پیشانی
او در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و بباید دانست
که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصی بر کوهی که
در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگرچه خطی که از میان
دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد اما هرگاه بآنچه در
حکم خانهٔ کعبه است میرسد کافیست و نماز درست است **فصل** و اما شخصی
که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در
شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی
که خانهٔ کعبه در آن است نه همه آنجانب بلکه آنمقدار از آن جانب که مصلی در هر جزئی از
اجزاء آن تجویز کند که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست
و آنرا بقبلهٔ مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که در میانهٔ
فقهاء مشهور است نیز معلوم میتوان کرد مثل علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل

بغداد آنست که جدی را برپس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد
مثل شهر موصل آنست که مشرق را برجانب چپ و مغرب را برجانب راست بگیرند و
علامت قبلهٔ بعضی از بلاد شام آنست که جدی را برپس دوش چپ گیرند و علامت قبلهٔ
بعضی از بلاد آنست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در مابین چشمها
گیرند و علامت قبلهٔ بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین
دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئت معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد
بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد
و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را بچهار
بچهار جهة بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد
نماز گذارد اگرچه یکنوبت باشد بهر جانب که خواهد **فصل** اگر بر شخصی بعد از آنکه
نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده
نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود
که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را
اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نمازی که کرده کافیست و قضای آن لازم نیست
و اگر ظاهر شود که قبله در پس پشت او و در یکی از دو جانب او نبوده در اینصورت از
چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده یا در مابین
پیش رو و جانب چپ یا در مابین پس پشت و جانب راست یا در مابین پس پشت
و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت
باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی
باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود
مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس
بر آن شخص واجبست که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک
خانه شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رو و درِ خانه در جهة قبله نباشد و وقت نماز
تنگ باشد اما اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد
بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبر است دوازده
نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک از این دو یا واجب است یا سنت و هر یک
از این چهار یا بزبانست یا بدل یا باعضاء و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد از این دوازده

نوع بیرون نیست **اوّل** انچه بزبان بجا اوردن ان واجبست مثل تکبیر احرام وقراءت
دویّم انچه بدل بجا اوردن ان واجبست مثل نیّت نماز **سیّم** انچه باعضا بجا اوردن
ان واجبست مثل رکوع وسجود **چهارم** انچه بزبان بجا اوردن ان سنّتست مثل
قنوت خواندن **پنجم** انچه بدل بجا اوردن ان سنّت است مثل بخواطر کذرانیدن معنی
انچه در نماز خوانده میشود **ششم** انچه بجا اوردن ان باعضاء سنّت است مثل دستها
برداشتن درحال قنوت **هفتم** انچه بزبان ترك کردن ان واجبست مثل تکلم کردن
بد وحرف که قران ودعا نباشد **هشتم** انچه بدل ترك ان واجبست مثل قصد کردن
ریا ببعضی از افعال نماز **نهم** انچه باعضاء ترك کردن ان واجبست مثل دست بستن
در نماز چنانکه مذهب سُنّیانست **دهم** انچه بزبان ترك ان سنّت است مثل
قراءت مأموم باوجود شنیدن قراءت نماز **یازدهم** انچه بدل ترك ان سنّت است
مثل فکر در کار دنیا **دوازدهم** انچه باعضاء ترك ان سنّت است مثل دست بر
...ن بطریق متکبّران وما در رسالهٔ اثنا عشریه که حسب الامر اشرف ارفع
...ارسی ترجمه شده بیان کردیم که هریك ازاین دوازده نوع دوازده قسم است وهمهٔ
اقسام را بترتیب دران رساله مذکور ساختیم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای
پنجگانهٔ یومیه سیصد وشصت ودو فعل واجبست باین تفصیل در رکعت اوّل
بیست ویك فعل واجبست **اوّل** ایستادن **دویّم** روبقبله کردن **سیّم** نیّت کردن
چهارم تکبیر احرام کفتن **پنجم** درنك نمودن دروقت تکبیر **ششم** قراءت کردن
هفتم درنك نمودن بقدر قراءت **هشتم** خم شدن بجهة رکوع **نهم** درنك
نمودن دررکوع بقدر ذکر **دهم** ذکر کفتن **یازدهم** سر از رکوع برداشتن
دوازدهم لحظهٔ درنك نمودن **سیزدهم** خم شدن بجهة سجود **چهاردهم**
درنك نمودن درسجود بقدر ذکر **پانزدهم** ذکر کفتن **شانزدهم** سر از سجود برداشتن
هفدهم نشستن درمیان دوسجده **هجدهم** لحظهٔ درنك نمودن **نوزدهم** خم شدن
بجهة سجدهٔ دویّم **بیستم** درنك نمودن بقدر ذکر **بیست ویکم** ذکر کفتن وباین
بیست ویك فعل رکعت اوّل تمام است ودر رکعت دویم ازاین بیست ویك فعل
سه فعل کم میشود نیّت وتکبیر احرام ودرنك کردن در تکبیر احرام پس افعالی که
واجبست در رکعت دوّم هجده است وبعد ازان چهار فعل دیکر واجبست که انها را
داخل رکعت نمیشمارند **اوّل** سر از سجده برداشتن **دویّم** نشستن **سیّم** تشهّد

خواندن

خواندن **چهارم** درنك نمودن در تشهد واکر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیکر
واجبست **اوّل** نشستن بجهة سلام کفتن **دویّم** سلام کفتن **سیّم** درنك نمودن
بقدر سلام کفتن پس در نماز صبح چهل وشش فعل واجبست ودر نماز شام شصت
وشش فعل ودرهریك از نماز ظهر وعصر وخفتن هشتاد وپنج فعل واجبست اینست
جمیع سیصد وشصت ودو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانهٔ شبانه روزی بفعل
اوردن ان وبدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد وان
نیّت است وتکبیر احرام وقیام وقراءت ورکوع وسجود وتشهد وتسلیم وبیان این
هشت فعل در هشت فصل تفصیلا میاید **فصل اوّل** دربیان انچه تعلق به نیّت
دارد وبدانکه نیّت هریك از عبادات قصد بجا اوردن ان عبادتست از برای رضای خدا
ودر نیّت اوّلا تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنّت
بعد ازان قصد کند که انرا بجا میاورم از برای رضای خدا تعالی واین قصد در نهایت
اسانیست وهیچ اشکال ندارد ووسواسی که بعضی مردم در نیّت میکنند از فعل
شیطانست وباین مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
وانکه بعضی کمان برده اندکه نیّت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز وانکه واجبست
یا سنت واداست یا قضا این کمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیّت بر اینها
واقع میشود **فصل دویّم** دربیان انچه تعلق بتکبیر احرام دارد وان چهارده امر است
هفت امر واجبست وهفت امر سنّت امّا هفت امر واجب **اوّل** انکه بلفظ عربی بکوید
پس اکر بجای الله اکبر خدا بزرکتر است بکوید ومثل ان نماز باطل خواهد بود **دویّم** انکه
حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون اورد بطریقی که مقرر است **سیّم** انکه
مقارن نیّت باشد پس اکر اندك فاصلهٔ درمیان تکبیر احرام ونیّت واقع شود مثل
اندك سکوتی یا لفظی درمیانه اخر نیّت واول تکبیر احرام در اید مثل انکه بکوید
قُربَةً اِلَی الله هُوَ الله اَکبَر نماز باطل است **چهارم** انکه درمیان لفظ الله ولفظ
اکبر فاصلهٔ درنیاید خواه سکوت وخواه لفظ دیکر پس اکر درمیان لفظ الله ولفظ اکبر
سکوت کند یا لفظ دیکر در اورد مثل انکه بکوید الله تعالی اکبر نماز باطلست **پنجم**
انکه همزهٔ الله وهمزهٔ اکبر را قطع نماید پس اکر وصل سازد همزهٔ الله را باخر نیّت یا همزهٔ
اکبر را بهاء الله نماز باطلست **ششم** انکه چنان بکوید که خود بشنود اکرچه بتقدیر
باشد مثل انکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بکوید پس اکر بر تقدیر یا انکه

کرنمیبود یا فریاد نمیبود تکبیر را میشنید نماز او صحیح است والّا باطلست **هفتم** انکه
اکر کنک باشد بدل قصد کند و بانکشت اشاره کند و زبان را حرکت دهد اما هفت
امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنّت است **اوّل** دستها برداشتن در حال
تکبیر کفتن تا برابر کوشها **دوّم** انکه ابتداء تکبیر کفتن با ابتداء دست برداشتن
باشد و انتهاء با انتهاء آن **سیّم** انکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله
باشد **چهارم** انکه انکشتان بهم چسبیده باشد مکر دو انکشت بزرک که از انکشتان
دیکر میباید دور باشد و انکشت بزرک را ابهام کویند **پنجم** آهسته کفتن تکبیر است
اکر مأموم باشد و بلند کفتن آن اکر پیشنماز یا منفرد باشد **ششم** انکه تکبیر احرام را
بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنّت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها
هفتم انکه شش تکبیر سنّت را و تکبیر احرام را با دعاهای مقرّر بفعل آورد باین
طریق که سه تکبیر بکوید و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحانَکَ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی ذَنْبی اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ بعد از ان
دو تکبیر بکوید و این دعا بخواند لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ فی یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیْسَ
اِلَیْکَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لا مَلْجَاءَ مِنْکَ اِلّا اِلَیْکَ سُبْحانَکَ وَحَنانَیْکَ تَبارَکْتَ
وَتَعالَیْتَ سُبْحانَکَ رَبَّ الْبَیْتِ الْحَرامِ بعد از ان دو تکبیر بکوید و این دعا بخواند وَجَّهْتُ
وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ عالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ حَنیفاً مُسْلِماً وَما اَنَا مِنَ
الْمُشْرِکینَ اِنَّ صَلوٰتی وَنُسُکی وَمَحْیایَ وَمَماتی لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ لا شَریکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ
اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ **فصل سیّم** در بیان انچه تعلق بقیام دارد و آن هیجده امر است
پنج امر واجب است و ده امر سنّت و سه امر مکروه امّا پنج امر واجب **اوّل** راست ایستادن است
پس اکر بی ضرورت پشت را خم کرده ایستد نماز باطل است هرچند بحدّ رکوع نرسد
دوّم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اکر آن چیز برداشته شود مصلّی
بیفتد امّا اکر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن **سیّم** استقرار
یعنی حرکت بسیار نکردن پس اکر در وقتی که باد تند باشد نماز بکذارد و باد او را
بجنباند و نتواند جای دیکر نماز بکذارد که باد او را نجنباند نماز باطلست **چهارم**
بر هر دو پا ایستادن پس اکر بی ضرورت بر یک پا بایستد نماز باطلست **پنجم**
انکه قدمها را از یکدیکر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود
و امّا آن ده چیز که در وقت قیام سنّت است **اوّل** بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی

که

که غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند **دوّم** نظر بموضع سجود افکندن
نه بجای دیکر **سیّم** قدمها را از یکدیکر دور کردن بمقدار سه انکشت از هم دور شده
تا یک وجب **چهارم** انکه قدمها با یکدیکر محاذی باشند نه انکه یکی پیش باشد یکی پس
پنجم انکشتان هر دو پا را بجانب قبله داشتن **ششم** هر دو کف دست را بر دو ران
کذاشتن **هفتم** انکشتان دست را ملاصق هم داشتن **هشتم** انکه زن قدمها را
با یکدیکر جفت سازد و از هم دور نکند **نهم** انکه زن کفهای دست خود را بر پستان خود
کذارد **دهم** قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دوّم بعد از قراءت و قبل از رکوع مکر
در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوّم را بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است
و بدانکه قنوت سنّت مؤکد است و معنی آن دعا است خواه دست خود را در اثنای
آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را
باطل میداند و اکر فراموش کند انرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنّت است که بنیت قضا
بجا آورد و اکر انجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اکر
انجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد [illegible] و بقبله کند و بجا
آورد و در قنوت هفت امر سنّت است **اوّل** الله اکبر کفتن [illegible] قنوت **دوّم**
دست بالا کردن تا بنزدیک کوش در وقت تکبیر **سیّم** انکه در وقت [illegible] قنوت دستها را
بالا بدارد برابر رو و محاذی آسمان **چهارم** انکه انکشتان را بهم بچسباند [illegible] مکر دو انکشت
بزرک که از انکشتان دیکر دور سازد **پنجم** تطویل کردن قنوت **ششم** [illegible]
فرج در قنوت خواندن و آن اینست لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ
الْعَظیمُ سُبْحانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضینَ السَّبْعِ وَما فیهِنَّ وَما
بَیْنَهُنَّ وَما تَحْتَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ و بعد از ان
بکوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَعافِنا وَاعْفُ عَنّا فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ اِنَّکَ عَلیٰ
کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ **هفتم** بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن
مأموم انرا و امّا آن سه امر که در قیام مکروه است **اوّل** دست بر کمر زدن بطریق
متکبران **دوّم** تورّک نمودن یعنی سنکینی خود را کاهی بر پای راست و کاهی
بر پای چپ انداختن **سیّم** کفها را بعد از قنوت برو مالیدن و در قنوت کردن
بفارسی میان علماء خلافست و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین
بیان آن شده **فصل چهارم** در بیان انچه تعلق بقراءت فاتحه و سوره دارد

واجبست قراءت فاتحه وسوره در رکعت اوّل ودویم از نمازهای پنجگانه امّا در رکعت
سیم وچهارم مصلّی مخیراست اگرخواهد فاتحه بخواند واگرخواهد تسبیحات اربعة
چنانچه بتفصیل مذکورخواهد شد وانچه تعلّق بقراءت فاتحه وسوره دارد سی ودو
امراست یازده امرواجبست وده امرسنّت وپنج امرمکروه وشش امرحرام امّا
ان یازده امرکه واجبست **اوّل** انکه فاتحه وسوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر
بزبان دیگرترجمهٔ انرا بخواند نماز باطلست **دوّیم** حرفها را ازمخارج مقرره بیرون
اوردن **سیّم** ملاحظهٔ اعراب الفاظ وتشدید کردن **چهارم** موافق یکی از هفت
قراءت مشهوره خواندن ولازم نیست که از اوّل تا اخربیك قراءت بخواند پس اگر
بعضی را مثلا بقراءت عاصم وبعضی را بقراءت حمزه وبعضی را بقراءت باقی قرّاء
بخواند جایزاست بلکه سنّت است که درقران خواندن التزام یك قراءت نکند **پنجم**
مقدم داشتن فاتحه برسوره پس اگربسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگربعد از
فاتحه سوره بخواند واگرعمدا سوره را مقدم دارد نماز باطلست **ششم** انکه درمیان
الفاظ قراءت فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل وخواه بیك کلمه که غیراز قران
ودعا باشد امّا فاصله بهریك از قران ودعا جایزاست بشرط انکه انتظام قران
فوت نشود **هفتم** انکه اگرمصلّی مرد باشد نماز صبح ودو رکعت اول نماز شام و
خفتن را بلند بخواند وباقی را اهسته **هشتم** انکه دراول فاتحه وسوره بسم الله
بخواند وترك نکند که ان مذهب بعض سنّیانست **نهم** انکه فاتحه وسوره را
ازبربخواند پس اگرازروی نوشته بخواند باانکه ازبرتواند خواند نماز باطلاست
دهم انکه دروقت ارادهٔ سوره خواندن قصد سورهٔ معیّن کند قبل ازانکه بسم الله
بخواند پس اگربعد ازبسم الله خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطلست **یازدهم**
انکه چون سورهٔ اَلَمْ تَرَ كَيْفَ را بخواند سوره لایلاف درعقب ان بخواند وچون سورهٔ
والضّحی بخواند سوره اَلَمْ نَشْرَح درعقب ان بخواند وامّا ان ده امرکه درخواندن
فاتحه وسوره سنّت است **اوّل** انکه قبل ازشروع درفاتحه اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيْمِ بگوید **دوّیم** ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که درعلم قراءت مقرر
شده مثل جَهْر وهَمْس وغُنَّه وغیرآن **سیّم** اِشباع کسرهٔ کاف مالِكِ یوم الدین
کردن **چهارم** اِشباع ضمّهٔ دال ایّاك نعبد کردن **پنجم** وقف تام ووقف حسن را
بجا اوردن ودرفاتحه چهار وقف تامّ هست وده وقف حسن امّا چهار وقف تامّ

در اخربسمله است وبریوم الدّین وبرنستعین وبرولا الضّالین وامّا ده وقف حسن
بربسم الله وبرالرحمن وبرالحمد لله وبرربّ العالمین وبرالرحمن وبرالرحیم وبرایّاك
نعبد وبرالمستقیم وبرانعمت علیهم وبرغیرالمغضوب علیهم **ششم** انکه پیشنماز
قراءت فاتحه وسوره را بماموماں درنمازجهریه بشنواند بشرط انکه بسیار بلند
بطریق اذان نخواند **هفتم** بلند خواندن پیشنماز ومنفرد بسم الله را دررکعتی
که فاتحه وسوره را اهسته باید خواند **هشتم** انکه بعد ازخواندن هریك از
فاتحه وسوره بمقدار یکنفس ساکت شدن **نهم** انکه چون سورهٔ والشمس بخواند
بعد ازاتمام کردن ان صدق الله بگوید وچون سورهٔ اخلاص بخواند بعد ازاتمام
ان کَذٰلِكَ اللهُ رَبِّي سه نوبت بگوید **دهم** انکه درنماز صبح سوره بخواند که در
درازی مثل سورهٔ عمّ وسورهٔ قیامت باشد ودرنماز ظهر وعشا سوره بخواند
مثل سورهٔ والشمس وسورهٔ اعلی باشد ودرنماز عصر ومغرب سوره بخواند
مثل سورهٔ انا انزلناه وسورهٔ اذا جاء باشد ودرظهر وجمعه سورهٔ جمعه و
سورهٔ منافقین بخواند وامّا انچ امرکه درخواندن فاتحه وسوره مکروه است
اوّل ادغام کردن میم الرحیم درمیم [illegible] یوم الدین **دوّیم** بعد از فاتحه دو
سوره خواندن وبعضی ازمجتهدین انرا حرام میدانسته‌اند سیّم مکرر خواندن یك
سوره در دو رکعت مگرسورهٔ اخلاص که مکرر خواندن ان مکروه نیست چهارم
عدول نمودن ازسورهٔ بسورهٔ دیگرقبل ازانکه نصف سورهٔ اوّل خوانده شود
بعد ازان حرامست چنانچه مذکورخواهد شد امّا عدول نمودن ازسورهٔ اخلاص و
سورهٔ قل یا ایّها الکافرون بسورهٔ دیگرمطلقا حرام است خواه قبل ازخواندن
نصف وخواه بعد ازان **پنجم** بسیارکشیدن مدّ الف خواه مدّ متصل باشد وخواه
مدّ منفصل وامّا ان شش امرکه درخواندن فاتحه وسوره بفعل اوردن ان
حرامست **اوّل** امین گفتن بعد ازخواندن فاتحه **دوّیم** سورهٔ طویل خواندن
که موجب ان شود که بعضی ازافعال واجبی نماز درخارج وقت واقع شود **سیّم**
سورهٔ ازسورهای عزائم خواندن وسورهای عزائم قبل ازاین بتفصیل مذکور
شد **چهارم** خواندن فاتحه یاسوره بطریق تحریر ونقش وصوت **پنجم** عدول
نمودن ازسورهٔ بسورهٔ دیگربعد ازخواندن نصف سورهٔ اوّل نه قبل ازان مگر
عدول کردن ازسورهٔ اخلاص وقل یا ایها الکافرون که ان مطلقا حرامست خواه

عدول قبل از خواندن نصف باشد وخواه بعد از ان الا عدول نمودن ازاین
دوسوره بسورهٔ جمعه وسورهٔ منافقین در نماز جمعه وظهر روز جمعه که ان
جایزاست امّا بدو شرط اول انکه اختیار ان دوسوره از روی عمد نکرده باشد
دویّم انکه بنصف نرسیده باشد وهرگاه از سوره بسورهٔ دیگر عدول نماید
واجبست که بسمله را اعاده نماید واکتفا بر بسملهٔ که در سورهٔ اوّل خوانده
نکند **ششم** بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود امّا اگر
زن بسیار پیر باشد که مرد را میل باو نباشد جایزاست که نامحرم آواز اورا بشنود
وبدانکه در رکعت سیم وچهارم اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ بخواند واجبست که آهسته بخواند واولی آنست که استغفر الله
در آخر ان بگوید واگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود واگر
در رکعت اول ودویم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم
وچهارم بجای تسبیحات اربعه فاتحه بخواند **فصل پنجم** در بیان انچه تعلق برکوع
دارد وان بیست وشش امر است شش امر واجبست وشانزده امر سنّت چهار
امر مکروه امّا ان شش امر که واجبست **اوّل** انکه انقدر خم شود که کف دستها
بزانو برسد امّا دستها بزانو گذاشتن واجب نیست **دویّم** سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيْمِ
وَبِحَمْدِهِ گفتن یا سه نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ واگر ضرورتی داشته باشد یك نوبت
سبحان الله کافیست **سیّم** درنگ نمودن بمقدار ذکر **چهارم** انکه چنان بگوید
که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد چنانکه در فصل قراءت وتکبیر احرام مذکور شد
پنجم سر برداشتن ازان **ششم** لمحهٔ درنگ نمودن بعد از سر برداشتن وامّا
ان شانزده امر که در رکوع سنّت است **اوّل** انکه چون خواهد که خم شود الله
اکبر بگوید **دویّم** انکه در حال رکوع زانوها را بپس برد وپیش نیاورد **سیّم**
انکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ آبی بر او ریخته شود بجای خود
ایستد **چهارم** انکه گردن را موازی پشت بکشد **پنجم** انکه نظر بما بین دو قدم
خود اندازد **ششم** انکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد **هفتم**
انکه دو کف را بر دو زانو گذارد **هشتم** انکه انگشتانرا از هم دور کند **نهم**
انکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد **دهم** انکه زن دو کف
دست خود را بالاتر از زانو گذارد **یازدهم** مکرر گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيْمِ

وَبِحَمْدِهِ تا سه نوبت شود وپنج نوبت فاضلتر [illegible] افضل ازان هفت نوبتست
دوازدهم انکه بعد از گفتن سبحان ربّی العظیم وبحمده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ اٰمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّيْ خَشَعَ لَكَ
سَمْعِيْ وَبَصَرِيْ وَشَعْرِيْ وَبَشَرِيْ وَلَحْمِيْ وَدَمِيْ وَمُخِّيْ وَعَصَبِيْ وَعِظَامِيْ وَمَا
اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ **سیزدهم** انکه
اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید **چهاردهم** انکه اگر ماموم باشد
آهسته گوید **پانزدهم** انکه اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قراءت خواندن
در جهر واخفات بگوید **شانزدهم** انکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ
لِمَنْ حَمِدَهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْجُوْدِ وَالْجَبَرُوْتِ وامّا ان چهار
امر که در رکوع مکروهست **اوّل** دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود
چسبانیدن **دویّم** سر بزیر افکندن بروجهی که سر وگردن موازی پشت نباشد
[illegible] انکه [illegible] ذکر رکوع را زیاده از سه نوبت [illegible] اگر کمان داشته باشد
که بعضی از مامومان بواسطه ضرورتی [illegible] وکف دست را در
وقت رکوع در ما بین زانوها گذاشتن وبعضی از مجتهدین [illegible] حرام میدانند
فصل ششم در بیان انچه تعلق بسجود دارد وان سی وهفت امر است [illegible]
وبیست وپنج امر سنّت ودو امر مکروه امّا ده امر واجب **اوّل** انکه بر مجموع [illegible]
عضو سجود نماید که ان پیشانی است ودو کف دستها ودو زانو ودو انگشت بزرگ
پایها **دویّم** انکه سنگینی خود را بر کلّ این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا
سنگینی نیندازد نماز باطلست امّا لازم نیست که سنگینی انداختن بر همهٔ اعضا
برابر باشد **سیّم** انکه هر یك ازاین هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار
گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی از
اعضاء مستقر نباشد نماز باطلست **چهارم** انکه پیشانی را بر خاك گذارد یا بر
چیزی که از خاك روییده باشد بشرط انکه خوردنی وپوشیدنی نباشد بحسب عادت
پنجم گفتن سبحان ربّی الاعلی وبحمده یکنوبت یا سه نوبت سبحان الله ودر وقت
ضرورت یکنوبت سبحان الله گفتن کافیست **ششم** درنگ کردن بقدر ذکر
هفتم انکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود همچنان که در رکوع گذشت **هشتم**
سر از سجدهٔ اوّل برداشتن **نهم** بعد از سر برداشتن لمحهٔ درنگ نمودن **دهم**

نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجدهٔ اول واما ان بیست وپنج امریکه در وقت سجود
بفعل اوردن ان سنّتست **اوّل** الله اکبر کفتن بعد از سر برداشتن از رکوع
وقبل از خم شدن بجهة سجود **دوّیم** درنك نمودن بقدر الله اکبر کفتن **سیّم** در
وقت الله اکبر کفتن دستها را بالا بردن تا نزدیك کوشها **چهارم** انکه چون
خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین برساند بعد از ان دو زانو را و
اکر زن باشد اوّل زانوها را بر زمین رساند بعد از ان کف دستها را **پنجم** انکه
در وقت سجود انکشتان دستها را بهم چسبانیده از یکدیکر دور نکند **ششم** انکه
سرهای انکشتان بجانب قبله باشد **هفتم** انکه هیچیك از دستها بپهلو چسبیده
نباشد **هشتم** انکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده کاه برساند نه کمتر از ان و
بعضی از مجتهدین را مذهب انست که رسانیدن مقدار یکدرهم واجبست **نهم**
انکه بر خاك سجده کند نه بر سنك وچوب وامثال ان وافضل انست که خاك یکی از
چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین باشد خصوصا کربلا علی ساکنها
السّلام **دهم** انکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ اٰمَنْتُ وَلَكَ
اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي سَجَدَ وَجْهِيَ لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَ
بَصَرَهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ **یازدهم** انکه
ذکر را مکرر بکوید چنانکه در رکوع مذکور شد **دوازدهم** انکه میان هریك از
هفت عضو و زمین حائلی نباشد بلکه باید که همهٔ این هفت عضو برهنه بر زمین
برسند اکر مصلّی مرد باشد **سیزدهم** بینی را هشتم اعضاء سجود کردانیدن
چهاردهم بینی را بر خاك کذاشتن **پانزدهم** زانوها را از هم دور داشتن اکر مصلّی مرد باشد
نه زن **شانزدهم** انکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بکوید **هفدهم** انکه در وقت
الله اکبر کفتن دستها را بالا بردارد بطریقی که قبل ازین مذکور شد **هیجدهم**
کفتن اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ بعد از کفتن الله اکبر **نوزدهم** درنك نمودن
بقدر الله اکبر کفتن و استغفار کردن **بیستم** انکه در مابین دو سجده تورّك
کند یعنی [illegible] د و پشت قدم پای راست را بر شکم قدم پای چپ کذارد
واکر زن باشد [illegible] خود نشیند و زانوها را بردارد و دو کف پاها را بر زمین
نهد **بیست و** [illegible] انکه در وقت سجود ساق دستها را بالا کیرد و بر زمین نکذارد
واکر زن باشد بر زمین کذارد **بیست و دوّیم** انکه چون در رکعت اول یا سیّم

در نماز چهار رکعتی سر از سجدهٔ دویم بردارد لحظهٔ بنشیند واین را جلسهٔ استراحت
کویند وسیّد مرتضی علیه الرحمه انرا واجب میداند **بیست و سیّم** انکه در جلسهٔ
استراحت تورّك کند **بیست و چهارم** انکه زن در وقت سجده کردن نکذارد که از
موی سر او چیزی فاصله شود میان پیشانی و سجده کاه هرچند از پیشانی او انچه
واجبست که بسجده کاه برسد رسیده باشد **بیست و پنجم** انکه مواضع هفت عضو
برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی
بمقدار چهار انکشت جایز است و زیاده از ان جایز نیست واما ان دو چیز که در سجود
بفعل اوردن ان مکروهست **اوّل** پف کردن در موضع سجود بشرط انکه از ان دو
حرف حاصل نشود که اکر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطل است **دوّیم**
اقعاء کردن در مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سر انکشتان پاها را بر
زمین کذاشتن اینست جمیع انچه تعلق برکعت اوّل دارد **تتمّه** در بیان احکام سجود
تلاوت قران بدانکه سجدهای تلاوت قران پانزده است **اوّل** در سورهٔ اعراف
دوّیم در سورهٔ رعد **سیّم** در سورهٔ نحل **چهارم** در سورهٔ بنی اسرائیل **پنجم**
در سورهٔ مریم **ششم** و **هفتم** در سورهٔ حج که در انجا دو سجده است **هشتم** در سورهٔ
فرقان **نهم** در سورهٔ نمل **دهم** در سورهٔ الم تنزیل **یازدهم** در سورهٔ ص
دوازدهم در سوره فصّلت **سیزدهم** در سوره والنجم **چهاردهم** در سورهٔ
انشقت **پانزدهم** در سورهٔ اقرأ واز این پانزده سجده چهار واجبست وان در
سورهٔ الم تنزیل است وفصّلت و والنجم واقرأ و یازده باقی سنّت است و سجده
وقتیست که ایه تمام خوانده شود و در حالت سجده پاك بودن از حدث و خبث و رو
بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیك لازم نیست اما اولی انست که بر هفت
عضو مقرّر سجده کند واکتفا به پیشانی بر زمین کذاشتن نکند و بر چیزی که بران
سجدهٔ نماز جایز نیست سجده نکند و در چهار سجدهٔ واجب سنّت است که این ذکر
بکوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِيْمَانًا وَتَصْدِيْقًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
عُبُوْدِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا وبدانکه همچنانکه بر خواننده سجدهٔ
عزائم واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر ان از وقت خواندن یا شنیدن
جایز نیست واکر تاخیر شود بر نیّت قضا بجا باید اورد و بعضی از مجتهدین بر انند
که همیشه اداست پس اکر تاخیر شود نیّت قضا لازم نیست **فصل هفتم** در بیان

آنچه بتشهد تعلق دارد وان هیجده امر است نه امر واجب و هشت امر سنّت و یك
امر مکروه امّا نه امر واجب اوّل نشستن بقدر تشهّد خواندن دوّم درنگ
نمودن سیّم تشهد خواندن باین طریق که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِیْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ
و جایز است که باَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن
پنجم در اثنای تشهّد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی درمیان نیاوردن
هفتم بقدر تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد را نداند و وقت یا دگرفتن ان
تنگ باشد هشتم تشهّد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد و نهم آهسته خواندن
اگر ماموم باشد و امّا ان هشت امر که سنّت است اوّل تورّك نمودن بطریقی که
در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دوّم دستها را بر رانها گذاشتن سیّم
انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از شروع در
تشهّد بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَخَیْرُ الْاَسْمَآءِ لِلّٰهِ گفتن ششم آنکه بعد از گفتن وَ
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ بگوید اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیْرًا وَّنَذِیْرًا بَیْنَ یَدَیِ
السَّاعَةِ وَاَشْهَدُ اَنَّ رَبِّیْ نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُوْلُ هفتم آنکه بعد
از گفتن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ بگوید وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِیْ اُمَّتِهِ وَارْفَعْ
دَرَجَتَهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ هشتم آنکه در تشهد دوّم بعد از گفتن
وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُوْلُ بگوید اَلتَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰتُ الطَّاهِرَاتُ الطَّیِّبَاتُ
الزَّاکِیَاتُ الْغَادِیَاتُ الرَّائِحَاتُ السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ لِلّٰهِ مَا طَابَ وَطَهُرَ وَزَکٰی
وَخَلَصَ وَصَفٰی فَلِلّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیْرًا وَّنَذِیْرًا بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ وَاَشْهَدُ
اَنَّ رَبِّیْ نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُوْلُ وَاَشْهَدُ اَنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ لَّا
رَیْبَ فِیْهَا وَاَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُوْرِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا
لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ وَسَلَّمْتَ وَبَارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ وَاٰلِ
اِبْرَاهِیْمَ اِنَّكَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ و امّا ان یك امر که مکروه هست اِقعاء است درحال

تشهّد و معنی اِقعاء در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در آنچه تعلق بتسلیم
دارد وان هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنّت امّا پنج امر واجب اوّل
نشستن بمقدار تسلیم دوّم درنگ نمودن بانمقدار سیّم گفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا اورد
پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد و اما دوازده امر که
سنت است اوّل تورّك نمودن بطریق تورّك در تشهّد دوّم کفها را بر رانها
گذاشتن سیّم انگشتانرا بهم چسبانیدن چهارم قصد بیرون رفتن از نماز
کردن پنجم قصد سلام بر انبیاء و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین جن و انس کردن
ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین را در ضمن مؤمنین هفتم قصد
کردن ماموین سلام بر پیشنماز را در ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز
سلام را نهم آهسته گفتن ماموم انرا و منفرد مخیّر است دهم آنکه پیشنماز
و ماموم در وقت سلام دادن بجانب راست بروی خود اشارت کند یازدهم
آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد
و بعضی دیوار را در این سلام قایم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم آنکه
منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم بجانب راست اشارت کند **تتمه** چون مصلّی
از نماز فارغ شود سنّت است که بتعقیب اشتغال نماید و اول تعقیب سه نوبت
الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را بنزدیك گوش برساند بعد از ان بگوید
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ اٰبَائِنَا الْاَوَّلِیْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ
وَاَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَیُمِیْتُ وَیُحْیِیْ وَهُوَ حَیٌّ لَّا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰهُمَّ اهْدِنِیْ مِنْ عِنْدِكَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ
رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِكَ سُبْحَانَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ
کُلَّهَا جَمِیْعًا فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ کُلَّهَا جَمِیْعًا اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ
کُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
عَافِیَتَكَ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرِیْ کُلِّهَا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ وَاَعُوْذُ

بوجهك الكريم وسلطانك القديم وعزّتك التى لاترام وقدرتك التى لايمتنع
منها شئ من شرّ الدنيا وعذاب الاخرة ومن شرّ الاوجاع كلها ولاحول ولا
قوّة الّا بالله العلىّ العظيم توكلت على الحىّ الذى لايموت والحمد لله الّذى
لم يتّخذ ولدا ولم يكن له شريك فى الملك ولم يكن له ولىّ من الذّل وكبّره
تكبيرا وبعدازان تسبيح فاطمهٔ زهرا عليها السّلام ابجاى اورد وان سى چهار
نوبت الله اكبراست وسى وسه نوبت الحمد لله وسى سه نوبت سبحان الله
وازحضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقولست كه تسبيح فاطمه زهرا عليها
السلام درهرشبانه روزى بعدازهر نماز دوست تراست نزدمن ازهزار ركعت
نمازكه كذارده شود وبايدكه بعداز تسبيح حضرت فاطمهٔ زهرا عليها السلام سورهٔ
توحيد دوازده نوبت بخواند وبعدازان دستها كشوده دربرابر روى ايندعا
بخواند اللّهمّ انّى اسئلك باسمك المكنون المخزون الطّهر الطّاهر المطهّر المبارك
واسئلك باسمك العظيم وسلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى
يا فكاك الرّقاب من النّار اسئلك ان تصلّى على محمّد وال محمّد وان تعتق
رقبتى من النّار وان تخرجنى من الدّنيا امنا وتدخلنى الجنّة سالما وان
تجعل دعائى اوّله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا انّك انت علّام الغيوب
بعدازان سجدهٔ شكر بجاى اورد كه ثواب ان بسيار است وازحضرت امام جعفر
صادق عليه السلام منقولست كه شخصى كه سجده شكر كند و وضو داشته باشد
خدايتعالى ثواب ده نماز باو ميدهد وده كناه عظيم باو ميبخشد وبايدكه
پيشانى را دروقت سجده برخاك كذارد واكرخاك كربلا باشد افضلست وساق
دستها وسينه وشكم برزمين برساند وايندعا بخواند اللّهمّ انّى اشهدك
واشهد ملائكتك وانبيائك ورسلك وجميع خلقك انّك انت الله
ربّى والاسلام دينى ومحمّدا نبيّى وعليّا امامى والحسن والحسين وعليّا
ومحمّدا وجعفرا وموسى وعليّا ومحمّدا وعليّا والحسن ومحمّدا صلواتك
عليهم ائمّتى بهم اتولّى ومن اعدائهم اتبرّأ وبعدازان سه نوبت بكويد اللّهمّ انّى
انشدك دم المظلوم بعدازان سه بكويد اللّهمّ انّى انشدك بايوائك على نفسك
لاوليائك لتظفرنّهم بعدوّك وعدوّهم ان تصلّى على محمّد وعلى المستحفظين
من ال محمّد صلّى الله عليه واله بعدازان سه نوبت بكويد اللّهمّ انّى اسئلك

اليسر بعد العسر وبعدازان جانب راست روى خود را برزمين كذارد وبكويد يا كهفى
حين تعيينى المذاهب وتضيق علىّ الارض بما رحبت يا بارئ خلقى رحمة بى وكان
عن خلقى غنيّا صلّ على محمّد وال محمّد وعلى المستحفظين من ال محمّد صلّى الله عليه و
اله بعدازان جانب چپ روى خود را برسجده كاه كذارد وسه نوبت بكويد يا مذلّ
كلّ جبّار ويا معزّ كلّ ذليل قد وعزّتك بلغ بى مجهودى بعدازان سه نوبت بكويد
يا حنّان يا منّان يا كاشف الكرب العظام بعدازان نوبت ديكر پيشانى برسجده
كاه كذارد وصد نوبت شكرا شكرا بكويد بعدازان حاجت خود را از خداى عزّوجل
بطلبد وچون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت برسجده كاه كذارد و
هر نوبت برجانب چپ روى پيشانى وجانب راست روى بمالد وبكويد بسم الله الّذى
لا اله الّا هو عالم الغيب والشّهادة الرّحمن الرّحيم اللّهمّ انّى اعوذ بك من الهمّ
والحزن والسّقم والعدم والصّغار والذّلّ والفواحش ما ظهر منها وما بطن

مقصد دوّم درنماز جمعه است بدانكه ميان مجتهدين در وجوب نماز جمعه در
زمان غيبت حضرت امام عليه السّلام خلافست واصحّ انست كه مكلّف مخيّر است
ميانهٔ كذاردن نماز جمعه ونماز ظهر امّا چون ثواب نماز جمعه بيشتر از ثواب نماز ظهر است
اولى انست كه بجاى نماز ظهر نماز جمعه كذارده شود واكركسى خواهد كه بجهة احتياط
ظهر را بعدازان بكذارد جايزاست وازان منعى نيست ونماز جمعه دو ركعتست مثل
نماز صبح واز هشت كس ساقط است **اوّل** زن **دوّم** بنده **سيّم** مسافر **چهارم** كور
پنجم پير عاجز **ششم** بيمار عاجز **هفتم** شلى كه از راه رفتن عاجز باشد **هشتم**
كسى كه از نزد او تا جائى كه نماز جمعه كذارده ميشود زياده بر دو فرسخ باشد
واكركسى ازاين جماعت غير از زن حاضر شود نماز جمعه ازاو ساقط نيست انچه بنماز
جمعه تعلق دارد سى امر است نه امر واجب بيست ويك امر سنت امّا نه امر
واجب **اوّل** ملاحظهٔ وقت نماز جمعه است و وقت ان از زوال افتابست تا وقتى
كه سايهٔ كه بعد از زوال حاصل ميشود مساوى شاخص شود وبعضى از مجتهدين
برانندكه وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است **دوّيم** انكه بجماعت كذارند پس
فرادا كذاردن نماز جمعه حرامست **سيّم** انكه جماعتى كه نماز جمعه ميكذارند كمتر از
پنج نفر نباشند كه يكى از ايشان پيشنماز است **چهارم** انكه پيشنماز يا غير او قبل
از نماز جمعه دو خطبه بخواند كه هريك ازاين دو خطبه مشتمل باشد بر حمد وثناى

خدا وصلوات بر پیغمبر وآل او و وعظ وخواندن یك سوره کوتاه یا یك ایه تامّ الفائدة **پنجم** انکه خطیب در وقت خواندن خطبه ایستاده باشد **ششم** انکه وضو داشته باشد **هفتم** انکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند **هشتم** انکه در ما بین دو خطبه لمحهٔ بنشیند **نهم** انکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میان ایشان یکفرسخ یا زیاده فاصله باشد پس اگر میان ایشان کمتر از یك فرسخ باشد هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطلست والّا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطلست وامّا ان بیست ویك امر سنّت که متعلق بنماز جمعه است **اوّل** غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد **دوّم** سر تراشیدن و بسدر وخطمی شستن **سیّم** محاسن شانه کردن **چهارم** ناخن چیدن **پنجم** سبیل گرفتن **ششم** بهترین وپاکیزه ترین رخوت خود پوشیدن **هفتم** خود را ببوی خوش معطّر ساختن **هشتم** قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن **نهم** انکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از ان اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشانرا بزندان باز گردانند **دهم** انکه خطیب عادل باشد **یازدهم** انکه فصیح وبلیغ باشد **دوازدهم** انکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند **سیزدهم** انکه چون بر منبر براید سلام بر حاضران کند **چهاردهم** انکه بعد از سلام انقدر بر منبر بنشیند که مؤذّن اذان را بگوید بعد از ان شروع در خطبه نماید **پانزدهم** انکه در خطبه بسیار تطویل نکند **شانزدهم** انکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند **هفدهم** انکه متوجه شنیدن خطبه باشند وبعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند **هیجدهم** انکه پیشنماز در رکعت اول سورهٔ جمعه بخواند ودر رکعت دوم سورهٔ منافقین **نوزدهم** انکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند ودر رکعت دوّم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد **بیستم** انکه جهر نماید در قراءت وقنوت وذکر رکوع وسجود وتشهد وتسلیم **بیست ویکم** نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه وان بیست رکعتست هر وقت از روز جمعه که خواهد میتواند گذارد وافضل انست که شش رکعت را بعد از طلوع افتاب باندك زمانی بگذارد وشش رکعت را بعد از ان باندك زمانی بگذارد وشش رکعت را قبل از زوال باندك زمانی ودو رکعت بعد از زوال

مقصد

مقصد سیّم در نماز عیدین یعنی عید ماه رمضان وعید قربان واین نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام حاضر باشد ودر زمان غیبت سنّت است حتی بر انجماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است وافضل انست که بجماعت گذارده شود وان دو رکعتست بطریق نماز صبح در رکعت اوّل پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید وبعد از هر یك تکبیر قنوت بخواند ودر رکعت دوّم چهار تکبیر بهمان طریق بجای اورد وانچه باین نماز تعلق دارد بیست ویك امر است شانزده امر سنّت وپنج امر مکروه امّا شانزده امر سنّت **اوّل** ملاحظه نمودن وقتست وان از طلوع افتاب روز عید است تا زوال **دوّم** غسل کردن **سیّم** خود را معطر کردن **چهارم وپنجم** پیاده رفتن بمصلّی پای برهنه ذکر گویان **ششم** زندانیانرا بمصلی بردن بطریقی که در نماز جمعه گذشت **هفتم** نماز را بجماعت گذاردن **هشتم** خواندن سوره سبّح اسم ربّك الاعلی در رکعت اول وسورهٔ والشمس در رکعت دوّم **نهم** بلند خواندن فاتحه وسوره **دهم** اینرا در قنوت بخواند اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ الْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ [illegible] عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ذُخْرًا وَمَزِيدًا اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنَا فِي [illegible] مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ [illegible] صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ [illegible] الصَّالِحُونَ وَنَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُونَ **یازدهم** انکه نماز بر روی زمین بی حایل واقع شود **دوازدهم** دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز جمعه گذشت **سیزدهم** انکه اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه اداب فطره دادن را بمردم بیان کند واگر عید قربان باشد اداب قربان کردن را بیان نماید **چهاردهم** انکه خطیب ایستاده خطبه بخواند **پانزدهم** انکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظّمه که در مسجد الحرام اولی است **شانزدهم** انکه در وقت برگشتن از مصلّی از راه دیگر بر گردند وامّا ان پنج که مکروه است **اوّل** حرف زدن در اثنای خطبه **دوّم** سفر کردن بعد از فجر قبل از نماز عید گذاردن **سیّم** سلاح بسته بمصلّی رفتن **چهارم** نافله گذاردن پیش از نماز وبعد از نماز حتی تحیّت مسجد مگر تحیّت مسجد حضرت رسالت پناه

عَلَیْهِ وَآلِ **پنجم** منبر مسجد را بمصلّی بردن و سنّت است که اگر عید رمضان باشد
قبل از رفتن بمصلّی چیزی بخورد و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن **مقصد چهارم**
در نماز طواف خانهٔ کعبه و آنچه بآن متعلقست چهار امر است دو امر واجب و دو
امر سنّت امّا آن دو امر واجب **اوّل** آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس
مقام ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنّت
باشد در هر جا که خواهد از مسجد الحرام بگذارد **دوّم** آنکه نماز را بعد از فارغ شدن
از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و امّا دو امر سنّت **اوّل** ...
سورهٔ قل یا ایّها الکافرون در رکعت اول و سورهٔ توحید در رکعت دو...
آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز بگذارند **مقصد پنجم** در نماز آیات ...
و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ
و مانند آن و این نماز دو رکعتست در رکعت اول پنج رکوع واجبست باین طریق
که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع
بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و باز برکوع رود تا پنج ...
از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود دو سجده بجای آورد و ...
دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز ...
بجای آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه ...
بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد و از موضع قطع یک آیهٔ دیگر
... از یاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و هم چنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره
... ام شود و اوّل وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتابست و ماه و
... وقت آن شروع در انجلاست و سیّد مرتضی رحمه الله آخر وقت را آخر
... انجلا میداند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند عمداً پس اگر تمام قرص
... آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضا بر او واجبست و اگر بعضی گرفته
باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه
... قرص گرفته باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر اداست و در
... سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را
... ساقط میشود و بعضی بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند که اگر وقت گنجایش
... یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الّا ساقط است **تتمّه** هشت امر

سنّت

سنّت باین نماز متعلقست **اوّل** جهر نمودن مصلّی در قراءت خواه در روز این
نماز واقع شود و خواه در شب **دوّم** خواندن سورهای طویل مثل سورهٔ انبیاء
و سورهٔ کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد **سیّم** الله اکبر گفتن بعد از سر
برداشتن از هر رکوع مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ بگوید **چهارم**
قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم **پنجم** آنکه این نماز را در مسجد گذارند یا در جای
سقف نداشته باشد **ششم** آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت
مساوی زمان قراءت باشد **هفتم** آنکه بجماعت گذارده شود خواه کل قرص گرفته
باشد و خواه بعض و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص نگرفته باشد بجماعت
گذاردن جایز نیست **هشتم** آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را
اعاده کند و سیّد مرتضی بر آنست که اعاده نماز در اینصورت واجبست و بدانکه اگر وقت
این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد
در اینصورت مکلف مخیّر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد
و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک
مضیّق باشد واجبست تقدیم نماز یومیّه و هم چنین اگر این نماز جمع شود با نماز
میّت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ نباشد و بنماز یومیه
مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده با تمام رساند **مقصد ششم**
در نماز میّت این نماز واجب کفائیست یعنی هرگاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط
میشود و نماز کردن بر میّت وقتی واجبست که آن میّت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال
داشته باشد نماز بر ایشان سنّت است و کیفیت این نماز آنست که مصلّی بعد از نیت
تکبیر احرام بجای آورد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ باز تکبیر دوّم بجای آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ مَا صَلَّیْتَ وَبَارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی
اِبْرَاهِیمَ وَآلِ اِبْرَاهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ باز تکبیر سیّم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ اَلْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْرَاتِ
اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَوَاتِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ باز تکبیر چهارم بجای آورد و پس اگر میّت

مؤمن باشد بکوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لانَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَيْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي اِحْسانِهِ وَاِنْ كانَ مُسِيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كانَ يَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرِينَ واکر میّت مخالف و معاند باشد بجای این دعا بکوید اَللّٰهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ ناراً وَقَبْرَهُ ناراً وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيّاتِ وَالْعَقارِبَ واکر میّت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ واکر اعتقاد میّت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسُ اَنْتَ اَحْيَيْتَها وَاَنْتَ اَمَتَّها اَللّٰهُمَّ وَلِّها ما تَوَلَّتْ وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ واکر میّت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَاَجْراً واکر میّت زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابْنَةُ اَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لانَعْلَمُ مِنْها اِلّا خَيْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي اِحْسانِها وَاِنْ كانَتْ مُسِيئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ كانَتْ تَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرِينَ واخر نماز میّت تکبیر پنجم است و بان ختم نماز میشود **تتمّه** انچه تعلق باین نماز دارد بعد از نیّت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجبست و دوازده امر سنّت و سه امر مکروه و امّا چهار امر واجب **اوّل** انکه در وقت نماز کردن سر میّت بجانب دست راست مصلّی باشد پس اکر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجبست **دوّم** انکه میّت را دران وقت بر پشت خوابانند نه بر پهلو و اکر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجبست **سیّم** انکه مصلّی از تابوت میّت بسیار دور نباشد **چهارم** انکه نماز کذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه انچه در این نماز مجزیست و کمتر از ان مجزی نیست انست که بعد از نیّت و تکبیر احرام اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ بکوید و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بکوید و بعد از تکبیر سیّم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ بکوید و بعد از تکبیر چهارم دعای میّت بجای اورد و بتکبیر پنجم نماز را ختم کند و ان دوازده امر که در این نماز سنّت است **اوّل** انکه مصلّی متطهّر باشد **دوّم** انکه پیشنماز محاذی کمر میّت ایستد اکر میّت مذکّر باشد و محاذی سینهٔ میّت ایستد اکر میّت مؤنث باشد **سیّم** کفش از پای بیرون کردن

[چه]ارم نزدیك ایستادن بحیثیتی که اکر بادی وزد دامن مصلّی بتابوت رسد **[پنج]م** انکه مصلّی در هر یك از پنج تکبیر دستها را بنزدیك کوش برساند **ششم** [انکه] این نماز را بجماعت کذارند **هفتم** انکه اکر ماموم همین یك کس باشد در پس سر [پیش]نماز ایستد امّا در غیر این نماز سنّت است که در جانب راست پیشنماز ایستد **[ه]شتم** ایستادن در صفّ اخر جماعت که ثواب ان بیشتر است **نهم** نماز کذاردن [illegible] که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط انکه زنده از رحم جدا شده باشد [illegible] رحم زنده بوده باشد و مرده جدا شده باشد نماز بر او سنّت نیست **دهم** انکه نماز میّت را در روز کذارند اکر عذری نباشد **یازدهم** انکه مرد را بجانب مصلّی کذارند و زن را بجانب قبله اکر جمع شوند امّا بنوعی که سینهٔ زن محاذی کمر مرد باشد و اکر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن مؤخّر کذارند و بر هر سه یك نماز جایز است و دعا جهة هر یك بطریقی که مذکور شد بفعل اورد و اکر هر سه را در یك دعا شریك سازد هم جایز است مثل انکه بکوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ هٰؤُلاءِ الْاَمْواتَ **دوازدهم** انکه چون از نماز فارغ شوند پیشنماز در همان مکان خود ایستاده باشد تا وقتی که تابوت را بردارند و امّا ان سه امر که مکروهست **اوّل** نماز بر میّت در مسجد کذاردن **دوّم** فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هر کاه تقیه نباشد **سیّم** سلام دادن در اخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب و زن حیض دار هم میتوانند کذارد چنانچه در باب طهارت مذکور شد **مقصد هفتم** در نمازی که بنذر واجب میشود یا بعهد یا بسوکند و شرط نمازی که بیکی از این امور واجب میشود انست که کیفیّت ان مخالف کیفیّت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اکر نذر کند که پنج رکعت نماز بیك سلام بکذارد یا دو رکعت بچهار رکوع ان نذر باطل خواهد بود امّا اکر نذر کند که سه رکعت بیك سلام یا یك رکعت بیك سلام بکذارد در صحت این نذر خلافست و اصح صحت است و اکر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بکذارد اولی عدم صحت است و اکر شخصی نماز واجبی مثل یکی از نمازهای یومیه نذر کند نذر را صحیحست و وجوب ان مؤکّد میشود پس اکر بجا نیاورد کفّاره بر او لازم میشود و مقدار کفّاره در باب نذر مذکور میشود ان شاء الله تعالی و چون کفّاره دهد کناه مخالفت نذر تخفیف مییابد امّا کناه ترك نماز بحال خود

باقیست وبکفّاره دادن تخفیف نمی یابد واکر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هرچند در نافله سوره واجب نیست واکر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز کذارد مثلاً ویکروز عمداً ترك کند نذر او بر طرف میشود ولازم نیست که دیکر بکذارد امّا کفّارهٔ نذر لازمست واکر شخصی نذر کند که سجدهٔ بجای آورد نذر او صحیح است امّا اکر نذر کند که رکوع یا تکبیر احرام بجای آورد نذر او باطل است

مقصد هشتم در نمازی که باجاره واجب میشود هرکاه در ذمّهٔ شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیّت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمّهٔ اواست بکذارد واین وقتیست که آنشخص پسر نداشته باشد که اکر پسر داشته باشد قضا نماز پدر بر ذمّهٔ اواست چنانکه بعد ازاین مذکور خواهد شد وبر پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد وچون شخصی را بجهه قضای نماز میّت باجاره کیرند وجه اجارهٔ را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد واکر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند وبعضی از مجتهدین برانند که وجه اجاره نماز را بطریق وجه اجارهٔ حج از اصل ترکه باید داد خواه میّت وصیّت کرده باشد وخواه نکرده باشد وشخصی را که باجاره میکیرند که نماز جهة میّت بکذارد میباید که مسائل وضو ونماز را بداند وعادل باشد وعاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام وغیر آن نباشد وواجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بان اشتغال نماید یا اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجای آورد بحیثیتی که بحسب عرف کویند که بان اشتغال دارد وکاهلی نمیکند وجایز است که دو شخص را یا زیاده بجهة نماز یکشخص باجاره کیرند امّا وقت نماز هریك از آن جماعت میباید که معین باشد تا دیکری در انوقت بقضای نماز آن میّت اشتغال ننماید تا نماز او بترتیب قضا شود وچون مرد خود را بجهة قضای نماز زن باجاره دهد مخیّر است میانه جهر واخفات وهمچنین اکر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط انکه اجنبی آواز او را نشنود بتفصیلی که قبل از این مذکور شد

مقصد نهم در نمازی که از یك شخصی فوت شده باشد وبر پسر واجبست که انرا بجای آورد بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر نماز پدر را که از او فوت شده قضا کند بدو شرط **اوّل** انکه میّت را پسر بزرکتر از او نباشد که اکر بزرکتر از او باشد بر پسر کوچك واجب نیست امّا اکر دو پسر داشته باشد یا زیاده که در سنّ برابر باشند

واجبست که نماز پدر را با یکدیکر بسویه قضا کنند واکر یکنماز باقی بماند مثل انکه چهار پسر از او بماند وپنج نماز از او فوت شده باشد در اینصورت قضای آن یکنماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هرکدام بجای آورد از دیکران ساقط میشود **دوّم** انکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر از پسر بزرکتر بجهة نماز استیجار کند که اکر وصیت کرده باشد در اینصورت قضای نماز پدر از پسر بزرکتر ساقط میشود وبعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند وان آنست که نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اکر عمداً بی عذری از او فوت شده باشد بر پسر قضاء آن لازم نمیدانند وبعضی شرط رابع کرده اند وان آنست که پسر بزرکتر در وقت فوت پدر بالغ وعاقل باشد که اکر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ وعقل بر او واجب نمیدانند

مطلب دوّم در نمازهای سنتی وانواع آن بسیار است ودر این کتاب از آن جمله بیست وچهار نماز مذکور میشود چنانچه قبل از این کفته شد **اوّل** نوافل نماز یومیه است که در هر شبانه روزی کذاردن آن سنت است وآن سی وچهار رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر وهشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدم بر عصر وچهار رکعت نافلهٔ مغربست بعد از مغرب ودو رکعت نشسته که بیک رکعت حساب است وانرا وتیره کویند نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن وهشت رکعت نماز شب است ودو رکعت نماز شفع است ویکرکعت نماز وتر است ودو رکعت نافله صبح است واوّل وقت نافلهٔ ظهر زوال آفتابست وآخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید در شهرهائی که وقت زوال شاخص را سایه باشد ودر شهرهائی که سایه در وقت زوال معدوم میشود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد ومراد از قدم هفت یك شاخص است واوّل وقت نافلهٔ عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت کذارده میشود وآخر آن وقتیست که سایهٔ شاخص بمقدار چهار قدم برسد واوّل وقت نافله مغرب فارغ شدنست از نماز مغرب که در اول وقت کذارده شود وآخر آن بر طرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد واوّل وقت نافلهٔ خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت کذارده شود وآخر آن نصف شبست واول وقت نماز شب نصف شبست وآخر آن تا طلوع فجر دوم وهرچند بفجر دوّم نزدیکتر باشد افضل است واکر بعد از

کذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی را [illegible] بکذارد و
اکر بعد از کذاردن کمتر از چهار رکعت طالع شود نافلهرا قطع کند [illegible] نماز صبح
اشتغال نماید وجایز است که نماز شب را در اول شب بکذارد هر [illegible] سد که
نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است
و افضل آنست که شفع و وتر را در مابین فجر اول و فجر ثانی بجا آورد [illegible] نت
نافله صبح بعد از فارغ شدن است از شفع و وتر و وقت آن میکشد [illegible] شدن
سرخی مشرق و ادعیه و اداب نوافل یومیه بسیار است وما انرا در [illegible]
الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب انچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه
چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا را که
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که
محافظت کن بران چنانکه محافظت میکنی بر چشمهای خود بخواند و دعا این است
سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ شَرِيكٌ فِی الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و بعد از ان وضو سازد
و شروع در نافلهٔ ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیهٔ
ان بطریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا اورد و بعد از فاتحه سورهٔ
قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون
پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بکوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا
اورد و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِی رِضَاكَ ضَعْفِی وَخُذْ اِلَی الْخَيْرِ
بِنَاصِيَتِی وَاجْعَلِ الْاِيمَانَ مُنْتَهٰی رِضَایَ وَبَارِكْ لِی فِيمَا قَسَمْتَ لِی وَبَلِّغْنِی بِرَحْمَتِكَ
كُلَّ الَّذِی اَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِی وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت
دیکر نافلهٔ ظهر را بکذارد بطریقی که ذکر کرده شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و
ادعیه ان پس دو رکعت دیکر را نیز بهمین طریق بجای اورد و بعد از هر دو رکعت
از این شش رکعت انچه میسر باشد از تعقیب نماز بجا اورد و بعد از ان اذان ظهر
بکوید و بعد از ان دو رکعت دیکر نافلهٔ ظهر را باین طریق بجای اورد و بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر و متعلقات ان شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد از
فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ

الْمُحْيِی الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْعِزُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْاَمْرُ
وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد
بعد از ان دو رکعت دیکر نافلهٔ عصر را بکذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ
وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَرَبَّ
السَّبْعِ الْمَثَانِی وَالْقُرْاٰنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِی بِهِ تَقُومُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْيِی
الْمَوْتٰی وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاءَ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ
الْآجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ وَاَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود بخواهد و دو رکعت دیکر بکذارد باین طریق و
بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ اِذْ
ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِی
الْمُؤْمِنِينَ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ
عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِی
كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ اَيُّوبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعَاكَ اَنِّی
مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْتَهُ
اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَ
سَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِيبَ لِی كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا
دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُوسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهِ وَاِذْ هُوَ فِی السِّجْنِ فَاِنَّهُ
دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَاَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا
اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ
اَنْ تَسْتَجِيبَ لِی كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود بخواهد و
بعد از ان دو رکعت دیکر نافلهٔ عصر بکذارد پس این دعا بخواند يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيلَ
وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ

یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ المَغْفِرَةِ یا باسِطَ الیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یا سامِعَ کُلِّ نَجْوی وَ
یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ یا رَبّاهُ یا
سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ یا غایَةَ رَغْبَتاهُ یا ذَا الجَلالِ وَالإکْرامِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسی وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ
وَعَلِیٍّ وَالحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ اَنْ
تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَکْشِفَ کَرْبِی وَتَغْفِرَ ذَنْبِی وَتُنَفِّسَ هَمِّی وَتُفَرِّجَ غَمِّی
وَتُصْلِحَ شَأْنِی فِی دِینِی وَدُنْیایَ وَاَنْ تُدْخِلَنِی الجَنَّةَ وَلا تُشَوِّهْ خَلْقِی بِالنّارِ وَلا
تَفْعَلْ بِی ما اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ بس اذان واقامة بگوید از برای نماز
عصر و بعد از گذاردن نماز عصر تعقیب بجای آورد و بعد از آن بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ
لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ ذُو الجَلالِ وَالإکْرامِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ یَتُوبَ
عَلَیَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِیلٍ خاضِعٍ فَقِیرٍ بائِسٍ مُسْتَکِینٍ مُسْتَجِیرٍ لا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلا
نَفْعًا وَلا مَوْتًا وَلا حَیوةً وَلا نُشُورًا اَللّهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ نَفْسٍ لا تَشْبَعُ وَمِنْ
قَلْبٍ لا یَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لا یَنْفَعُ وَمِنْ صَلوةٍ لا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعاءٍ لا یُسْمَعُ اَللّهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُکَ الیُسْرَ بَعْدَ العُسْرِ وَالفَرَجَ بَعْدَ الکَرْبِ وَالرَّخاءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ اَللّهُمَّ
ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوبُ
اِلَیْکَ وسنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ انا
انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجدهٔ شکر بجای آورد
بطریقی که قبل از این مذکور شد و باید که در آخر دعاهائی که بعد از نماز عصر
میخواند این دعا بخواند اَللّهُمَّ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْکَ وَاَقْبَلْتُ بِدُعائِی عَلَیْکَ
راجِیًا اِجابَتَکَ طامِعًا فِی مَغْفِرَتِکَ طالِبًا ما وَاَیْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ مُسْتَنْجِزًا
وَعْدَکَ اِذْ تَقُولُ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَقْبِلْ اِلَیَّ بِوَجْهِکَ
وَارْحَمْنِی وَاسْتَجِبْ دُعائِی یا اِلهَ العالَمِینَ **فصل** چون وقت نماز مغرب داخل
شود باید که بی تاخیر متوجه نماز مغرب شود بجهة آنکه وقت او مضیق است چنانچه
قبل از این مذکور شد و بعد از آنکه نماز مغرب را بگذارد و تعقیب را بطریقی که مذکور
شد بجای آورد سه نوبت بگوید اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَلا یَفْعَلُ ما یَشاءُ
غَیْرُهُ پس نافلهٔ مغرب را بگذارد و از ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین
مبالغه و تاکید در گذاردن نافلهٔ نماز مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود بحارث بن مغیره که
ترک مکن چهار رکعت نافله بعد از مغرب را در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی
از اعداء و ایشان در عقب تو باشند و مکروه هست حرف زدن میانه نماز مغرب
و نافلهٔ آن و هم چنین مکروه هست حرف زدن میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و
هرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند او همچو سایر نوافل رواتب و چون
شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیهٔ ثلاثه بجای آورد
و در دو رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد سه نوبت بخواند و در رکعت
دویم انا انزلناه یکبار و اگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در
رکعت دوم سورهٔ قل هو الله احد و اگر در هر رکعت اکتفا بالحمد کند جایز است
همچنانکه در سایر نوافل و باید که قرائت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع نوافل شب
بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اَللّهُمَّ اِنَّکَ
تَرَی وَلا تُری وَاَنْتَ بِالمَنْظَرِ الاَعْلی وَاِنَّ اِلَیْکَ الرُّجْعی وَالمُنْتَهی وَاِنَّ لَکَ
المَماتَ وَالمَحْیا وَاِنَّ لَکَ الآخِرَةَ وَالاُولی اَللّهُمَّ اِنّا نَعُوذُ بِکَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی
وَنَأْتِیَ ما عَنْهُ تَنْهی اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُکَ
الجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَاَسْتَعِیذُ بِکَ مِنَ النّارِ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْئَلُکَ مِنَ الحُورِ العِینِ
بِعِزَّتِکَ وَاَنْ تَجْعَلَ اَوْسَعَ رِزْقِی عِنْدَ کِبَرِ سِنِّی وَاَحْسَنَ عَمَلِی عِنْدَ اقْتِرابِ اَجَلِی
وَاَطِلْ فِی طاعَتِکَ وَما یُقَرِّبُ مِنْکَ وَیُحْظِی عِنْدَکَ وَیُزْلِفُ لَدَیْکَ عُمْرِی وَ
اَحْسِنْ فِی جَمِیعِ اَحْوالِی وَاُمُورِی وَمَعْرِفَتِی وَلا تَکِلْنِی اِلی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَتَطَوَّلْ
عَلَیَّ بِقَضاءِ جَمِیعِ حَوائِجِی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَابْدَأْ بِوالِدَیَّ وَوُلْدِی وَجَمِیعِ
اِخْوانِیَ المُؤْمِنِینَ فِی جَمِیعِ ما سَئَلْتُکَ لِنَفْسِی بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ پس
شروع در دو رکعت دیگر نافله کند و در رکعت اول از این دو رکعت این چند
آیه را از سورهٔ حدید بخواند بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّمواتِ
وَالاَرْضِ وَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ
عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ هُوَ الاَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالباطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ
عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَالاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی العَرْشِ
یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الاَرْضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فِیها
وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ

وَاِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ و در ركعت دوم اخر سورهٔ حشر را بخواند لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ
عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللهُ الَّذِى لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللهُ الَّذِى لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِى السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و در سجده اخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ
الْكَرِيمِ وَاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَغْفِرَ لِى ذَنْبِىَ الْعَظِيمَ
اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ اِلَّا الْعَظِيمُ پس دو سجده شکر بجای اورد و بگوید انچه قبل از این
در سجدهٔ شکر مذکور شد و اگر در هر یک شُكْرًا شُكْرًا بگوید کافیست و بعد
از ان دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیت ان عنقریب مذکور خواهد شد و
چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت و ادعیه
پیش از اقامت و بعد از ان اقامت را بجای اورد و چون از نماز خفتن فارغ شود
و تعقیب بجا اورد و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
وَلَا تُؤْمِنَّا مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَكَ وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرَكَ وَلَا تَحْرِمْنَا فَضْلَكَ
وَلَا تُحِلَّ عَلَيْنَا غَضَبَكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا مِنْ جِوَارِكَ وَلَا تَنْقُصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَنْزِعْ
عَنَّا بَرَكَاتِكَ وَلَا تَمْنَعْنَا عَافِيَتَكَ وَاَصْلِحْ لَنَا مَا اَعْطَيْتَنَا وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبَارَكِ
الطَّيِّبِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ وَلَا تُغَيِّرْ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَتِكَ وَلَا تُؤْيِسْنَا مِنْ رَوْحِكَ وَلَا تُهِنَّا بَعْدَ
كَرَامَتِكَ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ
پس هر یک از فاتحه و قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاللهُ اَكْبَرُ و ده نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از ان این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِى اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاَسْبِغْ عَلَىَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَمَتِّعْنِى
بِالْعَافِيَةِ مَا اَبْقَيْتَنِى فِى سَمْعِى وَبَصَرِى وَجَمِيعِ جَوَارِحِى اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ
فَمِنْكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس دو سجده
شکر بجا اورد و بعد از ان دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است

وهفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلاثه بجا اورد و در رکعت اوّل بعد از فاتحه سورهٔ
تبارک یا سورهٔ واقعه بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ توحید و
بعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد **فصل** در بیان اداب نماز شب چون
بندهٔ مؤمن شب از خواب بیدار شود اوّل چیزی که باید بکند انست که سجده
کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى اَحْيَانِى
بَعْدَ مَا اَمَاتَنِى وَاِلَيْهِ النُّشُورُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى رَدَّ عَلَىَّ رُوحِى لِاَحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ
پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ
بِنَبِيِّكَ نَبِىِّ الرَّحْمَةِ وَاٰلِهِ وَاُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَىْ حَوَائِجِى فَاجْعَلْنِى بِهِمْ وَجِيهًا
فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِى بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِى بِهِمْ وَاهْدِنِى
بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِى بِهِمْ وَارْزُقْنِى بِهِمْ وَلَا تَحْرِمْنِى بِهِمْ وَاقْضِ لِى حَوَائِجِى فِى الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ پس افتتاح کند رکعت اول را
از نماز شب بتکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلاثه و افضل انست که در رکعت اول بعد
از حمد سورهٔ قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها
الکافرون را و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های طویل مانند سورهٔ
انعام و کهف و انبیا و یس اگر وقت تنگ باشد از خواندن سورهای دراز
کافیست خواندن حمد و قل هو الله احد در هر رکعت و جایز است که اقتصار بحمد
تنها کند همچو سایر نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند علما ما قدس الله ارواحهم
بر اینکه قنوت همچنانکه سنّت است در نمازهای واجبی سنّت است در هر رکعت
دوم از نوافل مگر رکعت دوم شفع که در او قنوت نیست بلکه قنوت ان در رکعت سیم است
که انرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور میشود و کافیست از قنوت اینکه بگوید
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ و سنّت است بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد و همچنین
سنت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت ان وسیع است و از
قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنّت خوانده شود این
دعا است اِلٰهِى كَيْفَ اَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ لَا اَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُ
حُبَّكَ فِى قَلْبِى وَاِنْ كُنْتُ عَاصِيًا مَدَدْتُ اِلَيْكَ يَدًا بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَعَيْنًا
بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً مَوْلَاىَ اَنْتَ عَظِيمُ الْعُظَمَاءِ وَاَنَا اَسِيرُ الْاُسَرَاءِ اَنَا الْاَسِيرُ

ذُنُوبِي الْمُوبِقِينَ بِجُرْمِي اِلٰهِي لَئِنْ طَالَبْتَنِي بِذَنْبِي لَاُطَالِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ وَاِنْ طَالَبْتَنِي
بِجُرْمِي لَاُطَالِبَنَّكَ بِعَفْوِكَ وَلَئِنْ اَمَرْتَ بِي اِلَى النَّارِ لَاُخْبِرَنَّ اَهْلَهَا اِنِّي كُنْتُ
اَقُولُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الطَّاعَةَ تَسُرُّكَ وَالْمَعْصِيَةَ لَا
تَضُرُّكَ فَهَبْ لِي مَا يَسُرُّكَ وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَضُرُّكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وسنّت است
که میانهٔ هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب اینده عا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
وَلَمْ يُسْئَلْ مِثْلُكَ اَنْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السَّائِلِينَ وَمُنْتَهٰى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ اَدْعُوكَ
وَلَمْ يُدْعَ مِثْلُكَ وَاَرْغَبُ اِلَيْكَ وَلَمْ يُرْغَبْ اِلٰى مِثْلِكَ وَاَنْتَ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ
وَاَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَاَسْئَلُكَ بِاَفْضَلِ الْمَسَائِلِ وَاَنْجَحِهَا وَاَعْظَمِهَا يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ
يَا رَحِيمُ وَبِاَسْمَائِكَ الْحُسْنٰى وَاَمْثَالِكَ الْعُلْيَا وَنِعَمِكَ الَّتِي لَا تُحْصٰى وَبِاَكْرَمِ
اَسْمَائِكَ وَاَحَبِّهَا اِلَيْكَ وَاَقْرَبِهَا مِنْكَ وَسِيلَةً وَاَشْرَفِهَا عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَاَجْزَلِهَا
لَدَيْكَ ثَوَابًا وَاَسْرَعِهَا فِي الْاُمُورِ اِجَابَةً وَبِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْاَكْبَرِ الْاَعَزِّ
الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ الَّذِي تُحِبُّهُ وَتَهْوٰيهُ وَتَرْضٰى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ
لَكَ فِي التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ وَبِكُلِّ اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ
حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَمَلٰائِكَتُكَ وَاَنْبِيَائُكَ وَرُسُلُكَ وَاَهْلُ طَاعَتِكَ مِنْ
خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ
وَاَنْ تُعَجِّلَ خِزْيَ اَعْدَائِهِ بعد از ان حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمهٔ
زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از ان دو سجدهٔ شکر بکند و در هر
یکی از ان دو سجده این دعا را بخواند که منسوب است بحضرت امام
زین العابدین صلوات الله علیه اِلٰهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ لَوْ اَنِّي مُنْذُ
بَدَعْتَ فِطْرَتِي مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ عَبَدْتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي
كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرْمَدَ الْاَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ اَجْمَعِينَ لَكُنْتُ مُقَصِّرًا فِي
بُلُوغِ اَدَاءِ شُكْرِ اَخْفٰى نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنِّي كَرَبْتُ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا
بِاَنْيَابِي وَحَرَثْتُ اَرَاضِيهَا بِاَشْفَارِ عَيْنِي وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ بُحُورِ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرَضِينَ دَمًا وَصَدِيدًا لَكَانَ ذٰلِكَ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنَّكَ
اِلٰهِي عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذٰلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِينَ وَعَظَّمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِي وَجِسْمِي وَمَلَاْتَ
طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ مِنِّي حَتّٰى لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي وَلَا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ
سِوَايَ لَكَانَ ذٰلِكَ بِعَدْلِكَ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ پس ده

نوبت بگوید یا اللّٰهُ پس این دعا بخواند صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْنِي
وَثَبِّتْنِي عَلٰى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ
لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ و بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب
و آداب و ادعیهٔ آن شروع کند در دو رکعت شفع و مفردهٔ وتر و افضل اوقات
آن ما بین فجر اوّل و دوم است و در هر رکعتی از دو رکعت شفع بعد از حمد سورهٔ
توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اوّل قل اعوذ بربّ الفلق و در رکعت دوم
قل اعوذ بربّ الناس بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند اِلٰهِي تَعَرَّضَ لَكَ فِي
هٰذَا اللَّيْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ وَقَصَدَكَ فِيهِ الْقَاصِدُونَ وَاَمَّلَ فَضْلَكَ وَمَعْرُوفَكَ
الطَّالِبُونَ وَلَكَ فِي هٰذَا اللَّيْلِ نَفَحَاتٌ وَجَوَائِزُ وَعَطَايَا وَمَوَاهِبُ تَمُنُّ بِهَا عَلٰى مَنْ
تَشَاءُ وَتَمْنَعُهَا مَنْ لَمْ تَسْبِقْ لَهُ الْعِنَايَةُ مِنْكَ وَهَا اَنَا ذَا عُبَيْدُكَ الْفَقِيرُ اِلَيْكَ
الْمُؤَمِّلُ فَضْلَكَ وَمَعْرُوفَكَ فَاِنْ كُنْتَ يَا مَوْلَايَ تَفَضَّلْتَ فِي هٰذَا اللَّيْلِ عَلٰى اَحَدٍ
مِنْ خَلْقِكَ وَعُدْتَ عَلَيْهِ بِعَائِدَةٍ مِنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْخَيِّرِينَ الْفَاضِلِينَ وَجُدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَمَعْرُوفِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى
مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا
اِنَّ اللّٰهَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ كَمَا اَمَرْتَ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَ اِنَّكَ لَا
تُخْلِفُ الْمِيعَادَ پس اشتغال نماید بگذاردن مفردهٔ وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه
و ادعیهٔ ثلاثه و بخواند بعد از حمد سورهٔ توحید را سه نوبت و معوّذتین پس
بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالتیکه بگرید یا بگریه دارد خود را
باین دعا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ
رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ زَيْنُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ جَمَالُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْتَ اللّٰهُ صَرِيخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ
وَاَنْتَ اللّٰهُ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ
الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ اِلٰهُ الْعَالَمِينَ
وَاَنْتَ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ وَاَنْتَ اللّٰهُ كَاشِفُ السُّوءِ وَاَنْتَ اللّٰهُ بِكَ تُنْزَلُ كُلُّ
حَاجَةٍ يَا اَللّٰهُ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي مِنْ عِقَابِكَ اِلَّا رَحْمَتُكَ وَلَا يُنْجِي
مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا اِلٰهِي رَحْمَةً تُغْنِينِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ

۲ وانت الله عالم الغیب ... السموات والارض صح

سواك بالقدرة التي بها احييت جميع ما في البلاد وبها تنشر ميت العباد ولا تهلكني
غماً حتى تغفر لي وترحمني وتعرفني الاستجابة في دعائي وارزقني العافية الى منتهى
اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكنه من رقبتي اللهم ان رفعتني
فمن ذا الذي يضعني وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وان اهلكتني فمن ذا
الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك في شيء من امري وقد علمت ان ليس
في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة فانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى
الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك
نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي
وقلة حيلتي واستعيذ بك الليلة فاعذني واستجير بك من النار فاجرني و
اسئلك الجنة فلا تحرمني پس بخواند در قنوت هر دعا كه خواهد هفتاد نوبت
استغفار كند باين طريق استغفر الله واتوب اليه وبعد از انكه دعا كند از براى
چهل شخص يا بيشتر از برادران مؤمن باينطريق اللهم اغفر لفلان وفلان و
اسم ايشانرا ذكر كند تا اخر واگر صد نوبت استغفار كند افضل است وثواب ان
بيشتر است پس هفت نوبت بگويد استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه پس بگويد رب اسأت و
ظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتي
خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى
لك العتبى لا اعود پس سيصد نوبت بگويد العفو العفو پس بگويد رب اغفر لي
وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم وبدانكه قنوت در نماز وتر در ركعت
سيم است پس در ركعت دوم شفع قنوت نخواند واگر وقت تنگ باشد از تطويل
قنوت اقتصار كند بر انچه وقت وسعت ان داشته باشد وبعد از سلام تسبيح
فاطمة زهرا عليها السلام بجا اورد وبعد از ان سجده كند واين دعا بخواند اللهم
صل على محمد وال محمد وارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من
الناس وانسني بك يا كريم يا كائنا قبل كل شيء يا مكون كل شيء يا كائنا بعد
كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر اللهم اني
اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن الندامة يوم القيمة
اسئلك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير مخز ولا فاضح اللهم

مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي فصل على محمد وال
محمد واغفر لي يا حيا لا يموت وبعد از فارغ شدن از مفردهٔ وتر وانچه متعلق است
بان از ادعيه واداب دو ركعت نافله صبح را بگذارد ودر ركعت اول بعد از حمد سوره
قل يا ايها الكافرون بخواند ودر ركعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد
پس چون سلام دهد بر پهلوى راست بخوابد رو بقبله وجانب راست رو را بر
دست راست بگذارد واين دعا بخواند استمسكت بعروة الله الوثقى التي لا انفصام
لها واعتصمت بحبل الله المتين واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم وشر
فسقة الجن والانس ربي الله ربي الله ربي الله امنت بالله توكلت على الله لا
حول ولا قوة الا بالله ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد
جعل الله لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من اصبح وله حاجة الى
مخلوق فان حاجتي ورغبتي اليك وحدك لا شريك لك الحمد لله رب الصباح
الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس
والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد وال محمد واجعل في
قلبي نورا وفي بصري نورا وعلى لساني نورا ومن بين يدي نورا ومن خلفي
نورا ومن يميني نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي نورا ومن تحتي نورا واعظم
لي النور واجعل لي نورا امشي به في الناس فلا تحرمني نورك يوم القيمة پس
بخواند اية الكرسى وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وپنج ايه از اخر
سورهٔ ال عمران ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار
لايات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم و
يتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك
فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من
انصار ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان ان امنوا بربكم فامنا ربنا
فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا
على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد پس تسبيح فاطمه زهراء
عليها السلام بجا اورد وبعد از ان صد نوبت بگويد سبحان ربي العظيم وبحمده
استغفر الله ربي واتوب اليه بعد از ان هفت نوبت بگويد بسم الله الرحمن الرحيم
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس دو سجده شكر بجا اورد بطريقي

که قبل از این مذکور شد واین دعا را نیز بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّیالِی الْعَشْرِ
وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّیْلِ اِذَا یَسْرِ وَرَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَاِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ وَخَالِقَ کُلِّ شَیْءٍ
وَمَلِیْکَ کُلِّ شَیْءٍ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِی وبِفُلاَن وفلان یعنی نام برادران
مؤمن ببرد مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلاَ تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَاَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ دوّم از نمازهای سنّتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله منسوبست وان دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده
نوبت بخواند وهم چنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن
از سجود سیّم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منسوبست وان چهار
رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند وقل هو الله احد پنجاه نوبت چهارم
از نمازهای سنّتی نمازیست که بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منسوبست وان
دو رکعتست در رکعت اوّل فاتحه یکبار وانا انزلناه صد بار و در رکعت دوّم
فاتحه یکبار وقل هو الله احد صد بار پنجم از نمازهای سنّتی نمازیست که منسوبست
بجعفر طیّار رضی الله عنه وان چهار رکعتست در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت
بخواند و در رکعت ثانی بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سیم بعد از فاتحه
اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد وقبل از هر رکوع سُبْحَانَ اللهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت
و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن
از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود واین
نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد واگر میسّر نشود هر هفته یکنوبت
گذارند والاّ هر ماه یکنوبت والاّ هر سال یکنوبت واگر شخصی نوافل یومیه را باین
طریق گذارد ثواب هر دو را در می یابد وبعضی از مجتهدین برانند که نماز واجب
یومیه را نیز باین طریق میتواند گذارد ومصلّی ثواب هر دو را خواهد یافت و
جایز است در رکعت اول ودویم وسیّم این نماز بجای ان سه سوره قل هو الله احد بخواند
وسنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ
وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لاَ یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ اِلاَّ لَهُ
سُبْحَانَ مَنْ اَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِی الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَةِ وَالْاَمْرِ
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَمُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتَابِکَ وَبِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ

وَکَلِمَاتِکَ التَّامَّةِ الَّتِی تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلاً صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ بعد از ان حاجت
خود را بخواهد ششم نماز اعرابیست وان ده رکعتست دو رکعت اول بیک سلام
بعد از ان هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام و وقت ان چاشت روز
جمعه است و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت
بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل اعوذ برب النّاس هفت نوبت بخواند وچون سلام
دهد اية الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد از ان هشت رکعت باقی را بگذارد و
در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اذا جاء یکنوبت بخواند وقل هو الله احد بیست وپنج
نوبت وچون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْکَرِیْمِ لاَ
حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ هفتم نماز طلب باران وانرا نماز استسقاء
گویند وگذاردن ان بجماعت افضل است وسنّت است که امام در خطبهٔ روز جمعه
مردم را امر کند بتوبه و بانکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز
سیّم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند واگر در مکه باشند
این نماز را در مسجد الحرام گذارند وسنّت است که پا برهنه بخضوع وخشوع استغفار کنان
بصحرا روند ومردان پیر وزنان پیر واطفال وچهار پایانرا با خود ببرند و
اطفالرا از مادران جدا سازند وزنان جوان ومخالفان ملّت را همراه نبرند و
مؤذّنان پیش پیش باشند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصّلوة بگویند
و وقت این نماز وقت نماز عید است وان دو رکعت است بطریق نماز عید مگر
دعاء قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبَادَکَ وَبَهَائِمَکَ
وَانْشُرْ رَحْمَتَکَ وَاَحْیِ بِلاَدَکَ الْمَیْتَةَ وچون از نماز فارغ شوند پیش نماز بر منبر
رود و ردای خود را بگرداند یعنی انچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد
و برعکس و دو خطبه بخواند وچون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند وصد نوبت
الله اکبر بگوید و بعد از ان رو بجانب راست کند وصد نوبت سُبْحَانَ اللهِ بگوید
و بعد از ان رو بجانب چپ کند وصد نوبت لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ بگوید و بعد از ان رو
بجانب حاضران کند وصد نوبت الحمد لله بگوید وهمه حاضران با او جمیع این
ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است وان دو رکعتست و در
هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند وهر یک از اية الکرسی و انّا انزلناه وقل هو الله
احد ده نوبت بخواند واول وقت ان قبل از زوال است به نیم ساعت وسنّت است

که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از دعاء حاجت
خود را بخواهد و خطبهٔ این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از دور و نزدیك در این روز سنّت است و در حدیث
آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدّق بیك درهم
در این روز برابر ثواب تصدّق بهزار هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن
و روزه داران ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد **هُم** نماز روز اول
هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله سی بار و
در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار **دهم** نماز نافلهٔ ماه رمضان
و آن هزار رکعتست و گذاردن آن بدو طریقست طریق **اوّل** آنکه در شب اول
تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و
دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند و پانصد
رکعت که باقی میماند در ده شب آخر هر شب سی رکعت بگذارند هشت رکعت
میانه شام و خفتن است و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست
و یکم صد رکعت افزایند و همچنین در شب بیست و سیم **طریق دوّم** آنکه در
هر یك از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفاء نماید و
آن هشتاد رکعت که باقی میماند چهل رکعت در چهار روز جمعه بگذارد و هر روز
ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو رکعت
نماز حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام و چهار رکعت نماز جعفر طیّار و اگر پنج
جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیّر است اگر خواهد در یکجمعه هیچ نگذارد
و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی
بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در شب جمعهٔ آخر بگذارد
و بیست رکعت نماز حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام در شب شنبه که بعد
از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب
سیام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود
قضاء آن سنّت است **یازدهم** نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است
و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتست در هر وقت
از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سورهٔ که خواهد

یکبار

یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
بعد از آن چهار نوبت بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ رَبِّی لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا بعد از آن حاجت
خود بخواهد **دوازدهم** نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعتست
هر وقت از شب که خواهد بگذارد در هر دو رکعت یکبار سلام بدهد و در هر رکعتی
فاتحه یکبار و هر یك از سورهٔ ناس و سوره فلق و قل هو الله احد بخواند چهار
بار و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته است چهار نوبت بگوید
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللّٰهِ بعد از آن حاجت خود بخواهد **سیزدهم** نماز روز مباهله است و آن
بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روز تصدّق حضرت امیر المؤمنین علیه
السّلام است بخاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است **چهاردهم** نماز زیارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام
و آن دو رکعتست بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام کند دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح
علیه السلام بکند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفون اند و سنّت است
که نماز زیارت را در بالای سر بگذارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی
از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اوّل دو رکعت نماز زیارت را بجای
آورد و بعد از آن زیارت کند **پانزدهم** نماز رغایب و آنرا در شب جمعهٔ اول
ماه رجب باید کرد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد و این نماز دوازده
رکعت است هر دو رکعت بیك سلام و در هر رکعت الحمد یکبار و انا انزلناه
سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سُبُّوحٌ
قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید
رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و
آنچه در سجده اوّل گفت بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای
تعالی بطلبد **شانزدهم** نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعتست در هر رکعتی
فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله احد یازده نوبت **هفدهم** نماز شب نصف

ماه شعبان وان چهار رکعتست در هر رکعتی فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد
صد بار **هجدهم** نماز شب عید ماه رمضان وان دو رکعتست در رکعت اول
فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل
هو الله احد یکبار **نوزدهم** نماز ساعت غفلة است وان ساعت ما بین شما
وخفتن است واین نماز را نماز غفیله کویند وان دو رکعتست در رکعت اوّل
بعد از فاتحه این ایه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ودر رکعت دوم بعد از
فاتحه این ایه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بعد از ان دست بردارد واین قنوت بخواند
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ
وَالِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي بعد از ان حاجت خود را بطلبد **بیستم** نماز سنّتی
سفر که در وقت شروع در سفر بجای اورد وان دو رکعتست در هر رکعتی فاتحه
و سوره یکبار بخواند وچون فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُكَ
نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَاٰخِرَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي **بیست و یکم** نماز
توبه است وان دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و هر سورهٔ که خواهد بخواند
واین نماز را بعد از توبه وغسل توبه باید بکذارد و چون از نماز فارغ شود دعاء
توبه را که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند **بیست و دوم** نماز هدیهٔ
میّت است وان دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت بخواند و ایة الکرسی
یکنوبت بخواند و در رکعت دوّم فاتحه یکنوبت و انّا انزلناه ده نوبت و چون سلام
دهد بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ اِلٰى
قَبْرِ فُلَانٍ و نام میّت ببرد و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است **بیست و سیّم**
نماز روز عاشورا وان چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت
بخواند و قل یا ایها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قل هو الله
احد یکنوبت و در رکعت سیّم فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت
چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقین یکنوبت و بعد از سلام زیارت امام

حسین علیه السلام بکند **بیست و چهارم** نماز روز نوروز است وان چهار
رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و انا انزلناه ده نوبت
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیّم
بعد از فاتحه ۷ هر یک قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند
و بعد از سلام بسجده رود و در سجده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
الْاَوْصِيَاءِ الرَّاضِينَ الْمَرْضِيِّينَ وَعَلٰى جَمِيعِ اَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ
وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلٰى اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ
خَطَرَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِيمَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتّٰى لَا اَشْكُرَ اَحَدًا غَيْرَكَ وَوَسِّعْ عَلَيَّ
فِي رِزْقِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و وقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر
و عصر و نافلهٔ ان که در اوّل وقت کذارده شود **مطلب سیّم** در بیان احکام خللی که
در نماز واقع میشود و دران سه مقصد است **مقصد اوّل** در بیان
خللی که موجب بطلان نماز است وان بیست و سه امر است **اوّل** حدث کردن
در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه
از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر بر داشتن از سجدهٔ
اخر نماز و خواه بعد از ان و شیخ ابن بابویه بر انست که اکر حدث در نماز بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ اخر نماز واقع شود نماز باطل نمیشود و واجب است
که وضو بسازد و نماز را باتمام رساند **دوّم** عمدا پشت بقبله کردن بی ضرورت
و اکر ضرورت باشد مثل وقت جنک که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز
تنک باشد نماز باطل نمیشود و امّا اکر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع
شود در اینصورت شرط بطلان نماز انست که وقت نماز باقی باشد که اکر
بعد از خروج وقت بخاطر برسد که پشت بقبله نماز کذارده ان نماز صحیح است
چنانچه در بحث قبله مذکور شد **سیّم** انحراف از قبله بجانب یمین و یسار
از روی عمد بی ضرورت امّا اکر از روی سهو باشد و قتی ان نماز باطل
خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد **چهارم**
هرکاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل انکه ظاهر شود که
بعضی از اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا اب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف

۷ ده نوبت قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از فاتحه ع

بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا باب یا بخاک غصبی یا
مشتبه بغصبی داشته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر وقت وضو
یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که
غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازیکه کرده صحیح است **پنجم**
هرگاه نداند که یکرکعت گذارده یا دو رکعت **ششم** شک در عدد رکعات نماز
مغرب کردن **هفتم** رکنی از ارکان خمسهٔ نماز را که نیت و تکبیر احرام و قیام
و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد **هشتم**
فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلّی نگویند اگرچه سهوا
باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا
یکقدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود **نهم** سکوت طویل کردن بطریق فعل
کثیر که در عرف او را مصلّی نگویند **دهم** یکرکعت یا زیاده فراموش کردن و
بخاطر نرسد مگر در وقتی که در ما بین امری از او صادر شده باشد که نماز با ن
باطل شود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در ما بین از او صادر
شده باشد که اگر عمدا از او صادر شود نماز باطل میشود و اگر بسهو صادر شود
نماز باطل نمیشود مثل تکلم بد و حرف در اینصورت نماز باطل نمیشود و او با تمام
باید رساند **یازدهم** در نماز چهار رکعتی یکرکعت سهوا زیاده کردن بشرط
انکه بعد از رکعت چهارم بقدر تشهّد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته
باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد **دوازدهم** کل نماز را
پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدا و خواه سهوا امّا اگر بگمان انکه وقت داخل شده
نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در اینصورت نماز صحیح است
سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامه غصبی نماز گذاردن **چهاردهم**
در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است و بعد از ان فراموش کرد
نماز گذاردن **پانزدهم** بی تقیه عمدا دست در نماز بستن بطریق سنّیان
شانزدهم عمدا چیزی خوردن در اثنای نماز هرچند اندک باشد **هفدهم**
عمدا بد و حرف تکلم نمودن **هجدهم** عمدا بقهقهه خندیدن **نوزدهم** از برای
امور دنیا عمدا گریه کردن **بیستم** عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن
نباشد اما اگر بجهة جهل بمسئله عمدا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجبست یا اخفات را

در جائی که اخفات واجبست ان نماز صحیح است **بیست و یکم** عمدا زیاد کردن
واجبی از واجبات نماز اگرچه رکن نباشد **بیست و دوّم** عمدا انحراف قلیل از
قبله کردن که بحدّ یمین یا یسار نرسد **بیست و سیّم** عمدا کشف عورت خود
کردن **مقصد دوم** در بیان احکام خللی که بوقوع ان نماز باطل نمیشود
وان دو نوعست نوع اوّل خللی که بواسطهٔ ان سجده سهو واجب نمیشود و نوع دویم
خللیکه بواسطه ان سجده سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل
می یابد **فصل اوّل** در بیان خللی که بواسطهٔ ان سجده سهو واجب نمیشود
وان فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل ان بیاد اید
پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش
اید فاتحه را بخواند و سوره را اعاده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم
شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش اید راست ایستد و رکوع را بجای
آورد و جایز نیست که اکتفا بان خم شدن کند خواه ان خم شدن بحد رکوع رسیده
باشد و خواه کم از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بران و اگر هر دو سجده را
یا تشهّد اوّل را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش اید دو
سجده و تشهد را بجای آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش
کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمانینه را بجا آورده احتیاج بنشستن
و طمانینه دیگر نیست والّا بنشیند و طمانینه را بجا آورد و احتیاج بسجده سهو
نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم او را بر فعل ان
یا عدم فعل ان واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول ماموم نماید
اگرچه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد و در اینصورت بر پیشنماز
سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم پیشنماز را جایزاست که
باشارهٔ انگشتان باشد اگر نزدیک پیشنماز باشد یا بلفظ قران مثل انکه
پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانهٔ دو و سه یا میانه سه
و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس ایه سورهٔ کهف سَیَقُولُونَ
ثَلاثَة بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر
السهو گویند در اینصورت تلافی انچه نکرده بر او واجب نیست هرچند محلش
باقی باشد و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی

کثیر السهو میکویندکه درسه نمازمتوالی سه سهوکند یا در یك نماز سه سهو کند واکرشك بسیار کند بحیثیتی که درعرف اورا کثیر الشك کویند ملتفت نشود هرچند محل باقی باشد و نمازاوصحیح است وسجده سهو براو واجب نیست پس اکرمثلا شك کند درخواندن سوره قبل از رکوع براو واجبست که ملتفت بان نشده برکوع رود وسوره را نخواند واکرسوره را دراینصورت بخواند ان نماز باطل است هرچند بعدازخواندن ظاهر شود که نخوانده بود **فصل دوم** دربیان خللی که سجده سهو بسبب ان واجبست وان درهفت موضع است **اول** فراموش کردن یکسجده **دوم** فراموش کردن شهادتین درتشهد **سیم** فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل بشرط انکه محل هریك ازاین سه کذشته باشد پس دراین صورت واجبست که انرا بعدازسلام دادن بجا اورد وبعد ازان دوسجده بکند واکردوچیزازاین سه چیزکه مذکورشد فراموش شده باشد واجبست که اول بعدازسلام دادن هردو رابان ترتیب که فوت شده بجا اورد وبعدازان ازبرای هریك دوسجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد نماید که دوسجده اول ازجهة خلل اولست ودوسجده ثانی ازبرای خلل ثانی است پس اکر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را با یك سجده ازرکعت سیم فراموش کرده باشد اول تشهد رابجا اورد ونیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا می اورم ادا واجب تقرب بخدا واکر وقت کذشته باشد بجای ادا قضا بکوید وبعدازان سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجدهای سهو را بعدازان بجا اورد واکر دوسجده سهو تشهد را برد وسجده سهو سجده مقدم دارد بهتراست اما واجب نیست ونیت چنین کند که دوسجده سهو ازبرای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا می اورم واجب تقرب بخدا وذکر اداو قضا لازم نیست واکر در نمازی که با جاره یا بجهة پدر میکذارد مثل این سهو واقع شود چنین نیت کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا می اورم بجهة انکه واجبست براو باصالت وبرمن بنیابت ادا تقرب بخدا اما درنیت سجده سهو ذکر نام ان شخص بردن واجب نیست وبعضی ازمجتهدین واجب میدانند و نیت سجده فراموش شده وسجده اول دوسجده سهو را واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین کذاشتن و ذکر دوسجده سهو اینست بسم الله و

بالله اللهم صل علی محمد وآل محمد وچون سراز سجده دوم بردارد وتشهد بطریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد بعدازان سلام دهد وواجبست دران استقبال قبله وطهارت ازحدث وخبث **چهارم** ازهفت موضع که دوسجده سهو دران واجبست شك کردن میانه چهار رکعت وپنج رکعت است چنانچه در بحث شکیات مذکور خواهد شد **پنجم** سلام دادن ازروی سهو درغیر محل **ششم** ایستادن یانشستن درغیرمحل **هفتم** حرف زدن بزیاده ازدوحرف غیرقران ودعا وبعضی ازمجتهدین دوسجده سهو را واجب میدانند ازبرای هرزیاده و نقصان که در نماز واقع شود ونماز را باطل نسازد واین قول احوطست ووقت ان بعدازسلام دادن است خواه ازبرای زیاده باشد وخواه ازبرای نقص وبعضی ازمجتهدین انچه ازبرای نقص است مقدم برسلام می دانند واولی انست که این دوسجده را قبل ازفعل منافی وبعدازسلام دادن بیفاصله بجا اورند **مقصد سیم** دربیان احکام شك مصلی شك درنماز یا درغیرعدد رکعات یا در عدد رکعات واحکام هریك دربحثی مذکور خواهد شد **بحث اول** در شك درغیرعدد رکعات بدانکه هرکاه مصلی درفعلی ازافعال نماز شك کند خواه ان فعل رکن باشد وخواه غیر رکن پس اکرمحل ان فعل نکذشته باشد واجبست که انرا بجای اورد مثل انکه قبل ازرکوع شك کندکه قراءت کرده یا نه یا بعدازقراءت وپیش ازخم شدن بواسطه سجود شك کند که رکوع کرده است یا نه واکرمحل ان کذشته باشد وشروع درواجب دیکر کرده بجای اوردن ان لازم نیست وشك مذکور ازمعرض اعتبار ساقط است مثل انکه دراثنای قراءت شك کند که تکبیر احرام را بجای اورد یا نه یا در اثنای سجود شك کند که رکوع کرده یا نه یا دراثنای تشهد شك کند که سجود کرده یا نه یا دروقت شروع درقیام شك کند که سجود کرده یا نه اما دراین دوصورت اخر بعضی ازمجتهدین برانند که سجود را بجای باید اورد وبدانکه هرکاه فعلی ازافعال مشکوك فیه را درمحل تلافی کند وبعدازان ظاهر شود که انرا بجا اورده بود پس اکر رکن است نماز باطل میشود واکر رکن نیست نماز صحیح است واکر بعدازفوت محل تلافی کند نماز باطلست خواه ان فعل

رکن باشد وخواه غیر رکن **بحث دوّم** در شك در عدد رکعات بدانکه شك در عدد رکعات نماز مغرب و نماز صبح موجب بطلان نماز است و همچنین شك میانهٔ یکرکعت و دو رکعت وهرگاه در نماز چهار رکعتی شك در عدد رکعات واقع شود مشهور ازان دوازده صورتست **اوّل** شك کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخراست اگرچه سر از سجده برنداشته باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یکرکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته **دوّم** شك کردن میانهٔ سه وچهار خواه سجدتین را باتمام رسانیده باشد وخواه نرسانیده باشد پس بناء بر چهار نهد واحتیاط را بطریق سابق بجا آورد **سیّم** شك کردن میانهٔ دو وچهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد وشیخ ابن بابویه شك میانهٔ دو وچهار را مبطل نماز میدانند **چهارم** شك میانه دو وسه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیراست در تقدیم هرکدام که خواهد و بعضی از مجتهدین برانند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت **پنجم** شك کردن میانهٔ دو و پنج بعد از اکمال سجدتین **ششم** شك کردن میانهٔ سه و پنج بعد از رکوع امّا اگر قبل از رکوع این شك واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شك او میانهٔ دو وچهار شود و حکم آن مذکور شد امّا بر او دو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ زیاد کردن قیام **هفتم** شك کردن میانهٔ دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین **هشتم** شك کردن میانه دو وچهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر نهد و نماز را اتمام کند و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و در صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادن است و دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آوردن و دو سجدهٔ سهو کردن **نهم** شك کردن میانهٔ دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد باز یادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یك رکعت بجای آن ایستاده بگذارد **دهم** شك کردن میانهٔ چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده

سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوعست آن رکعت را منهدم سازد تا شك میانهٔ سه وچهار شود پس مخیراست در گذاردن یکرکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوعست بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شك قبل از رکوع میدانند **یازدهم** شك کردن میانه سه وچهار و پنج در اینصورت بعضی از مجتهدین برانند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی برانند که بنا بر چهار نهد و یکرکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده بجا آورد **دوازدهم** آنکه شك تعلق برکعت ششم گیرد در اینصورت بعضی از مجتهدین برانند که نماز باطل است و بعضی برانند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شك برکعت پنجم است وهرگاه در عدد در رکعات نماز سنّتی شك واقع شود مصلّی مخیّر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجبست در نماز احتیاط نیز واجبست مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم وچهار امر در نیت آن واجبست که در اصل نماز واجب نیست **اوّل** قصد نماز احتیاط **دوّم** تعیین آنکه یکرکعت است یا دو رکعت **سیّم** تعیین آنکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته **چهارم** تعیین نمازی که احتیاط بجهة آنست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربعه قایم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجبست ادا تقرب بخدا و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقتست قصد قضا کند و هرگاه میانهٔ نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورت بعضی از مجتهدین برانند که نماز اصل باطل نمیشود و اولی بطلان است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برانند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی برانند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید کرد و قول دوم احوطست و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده با آن التفات نکند و نماز صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست

بوده در اینصورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلّی مخیر است میانهٔ قطع و اتمام
آن و بدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط براو واجب شده باشد ترک کند آنرا و
نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمّهٔ او ساقط نمیشود و واجب است براو که احتیاط را
که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا آورد
در این صورت نماز در ذمهٔ او باقیست بجهة آنکه فعل منافی در ما بین نماز اصل و
نماز احتیاط واقع شده و آن نماز نیست که آنرا بخلاف شرع بفعل آورده **خاتمه**
در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار
فصل است **فصل اوّل** در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه
از شخصی فوت شود و آنشخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض
و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز براو واجبست پس
اگر نماز در وقت جنون یا عدم بلوغ یا حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و
همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر را قضا نمیکند و اما کافر
مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست براو قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین
نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن براو
نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب طویل شود بحیثیتی که
تمام وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین
خوابیست براو قضا لازم نیست و اگر میدانست که موجب اینچنین خوابیست
امّا آنرا بواسطهٔ معالجهٔ مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر
در آن بوده در اینصورت نیز قضای آن لازم نیست و همچنین قضا ندارد اگر با کراه
آنرا بخورد او داده باشند امّا اگر نه بواسطهٔ معالجهٔ مرض تناول نموده باشد
یا بقول طبیب غیر حاذق خورده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این
سه صورت قضا براو واجبست و هرگاه شخصی سنّی شیعه شود براو واجب نیست
که نمازی که در ایام تسنّن کرده قضا کند و امّا واجبست که نمازی که در ایام تسنّن
براو واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر
وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمّم کند نماز از او ساقط میشود
و امّا در وجوب قضای آن میانهٔ مجتهدین خلافست و اولی قضا است و اگر
از اول وقت آنمقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان

آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک بیابد در اینصورت قضای
آن نماز براو واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شده باشد و آن
شخص در آن وقت صحیح باشد و قادر بر قیام و بر کل افعال متعلقه بنماز بوده
باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعض
افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت
و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است
که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر
جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و چون
از آن عاجز شود بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را باشاره
سر بجا آورد و اگر از اشاره بسر عاجز باشد بچشم اشاره کند و در این صورت
سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قراءت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر
از همهٔ اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری
که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید
که بایستد و قراءت کند و اگر قراءت را تمام کرده باشد و این ایستادن
بجهة رکوع باشد در نگ کردن در این قیام واجبست و اگر از قیام عاجز
شود بنشیند امّا در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت
نکند و اگر بیماریکه نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت
قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از ایستادن بجهة سجود خم شود و درنگ
در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانهٔ ادا و قضا فرق نیست
تتمه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه
از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده
در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین
دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغرب فوت شده باشد در این صورت شش
نماز گذاردن ذمهٔ او بری میشود باین طریق که ظهری بگذارد بعد از عصری
بعد از مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری
و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری
و ظهری بگذارد پس هفت نماز ذمهٔ او بری میشود و اگر با ظهر و عصر

ومغرب عشا فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی ازین چهار را
بکند وسه دیگر را بعد ازان باز یکی دیگر را بگذارد وسه دیگر را بعد ازان
باز دیگری وسه دیگر بعد ازان باز دیگری وسه دیگر بعد ازان واخصر
ازان اینست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا وبعد از عشا
بگذارد پس پانزده نماز ذمهٔ او بری میشود واگر با آن چهار صبحی فوت
شده باشد بیست وپنج نماز بکند یکی ازین پنج وچهار دیگر بعد ازان باز
دیگری وچهار دیگر بعد ازان وهمچنین تا پنج نوبت واخصر ازان آن است که
چهار روزه نماز را بترتیب بگذارد وبعد ازان صبحی بجا آورد **تتمه** اگر
شخصی را یکنماز از نمازهای پنجگانه فوت شود ونداند که کدام نماز است
پس اگر در حضر فوت شده صبحی ومغربی وچهار رکعتی بگذارد وچهار رکعتی را
اطلاق کند میانهٔ ظهر وعصر وعشا ودر جهر واخفات آن مخیر است و
هم چنین مخیر است میانهٔ جهر واخفات در هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ
نماز جهری ونماز اخفاتی واگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد دو
دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر وعصر وعشا واگر مشتبه باشد ونداند
که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ
صبح وظهر وعصر وعشا وچهار رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ ظهر وعصر و
عشا ومغربی بکند واگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت
شده باشد چهار نماز بگذارد صبحی ودو چهار رکعتی چهار رکعت اول را
اطلاق کند میانهٔ ظهر وعصر وچهار رکعتی دوم را میانهٔ عصر وعشا
ومغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود واگر در سفر
فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر وعصر و
بعد ازان مغربی وبعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر وعشا
واگر مشتبه باشد ونداند که آن دو نماز در سفر فوت شده است یا
در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر وعصر بعد
ازان چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد ازان مغربی بعد ازان
دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر وعشا بعد ازان چهار رکعتی مطلق
میانهٔ عصر وعشاء واگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت

شده پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد واگر در سفر فوت شده باشد چهار
نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر ودو رکعتی مطلق میانهٔ
ظهر وعصر بعد ازان مغربی بعد ازان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشاء
واگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد
دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر بعد ازان ظهری وعصری تمام بعد ازان
دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد ازان مغربی بعد ازان دو رکعتی
مطلق میانهٔ عصر وعشاء بعد ازان عشا را تمام بگذارد واگر چهار نماز
فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد
و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد واگر نداند که این چهار
نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد ازان ظهری
تمام بعد ازان ظهری قصر بعد ازان عصری تمام بعد ازان عصری قصر بعد
ازان مغربی بعد ازان عشائی تمام بعد ازان عشائی قصر وهم چنین اگر
پنج نماز شبانه روزی فوت شود ونداند که در سفر فوت شده یا در حضر
پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد وبدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی
که قضا ندارد نماز جمعه ونماز عید قربان ونماز عید رمضان واما نماز
آیات غیر زلزله پس اگر بعضی از قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد وبعد از
خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد واگر قبل از خروج وقت مطلع
شده باشد وعمداً بجا نیاورده باشد یا فراموش کرد بعضی از مجتهدین
قضای انرا واجب میدانند وبعضی واجب نمیدانند واولی وجوبست واگر
همهٔ قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد
از خروج وقت بران مطلع شده باشد وخواه قبل ازان وخواه عمداً بجا نیاورده
باشد وخواه فراموش شده باشد واما نماز زلزله در تمام عمر اداست
فصل دوم در احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یك از نماز ظهر و
عصر وعشا را دو رکعت بگذارد بهشت شرط **شرط اول** قصد مسافت است
وان هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بشرط انکه اراده بازگشتن
در همان روز یا در همان شب داشته باشد وفرسخ سه میل است ومیلی چهار
هزار گز است بگز دست وگزی بیست وچهار انگشت است که بعرض در پهلوی

هم باشد وانکشت هفت جو متوسطه است که بعرض در پهلوی هم باشد
وجوی هفت موی از موهای یال اسب است که بعرض در پهلو هم باشد پس
فرسخ شرعی بکز شرعی دوازده هزار کز است و بانکشت دویست وهشتاد
وهشت هزار انکشت وبجو دو هزار هزار وشانزده هزار جو است وبموی
یال اسب چهارده هزار هزار ویکصد ودوازده هزار مودیست واین
هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بیك روزه راهی که شتر بارداران
راه برود بشرط انکه انروز معتدل باشد درد رازی وکوتاهی وان راه
معتدل باشد در اسانی ودشواری واکر موضعی باشد که دو راه داشته
باشد یکی هشت فرسخ ودیکری کمتر دراینصورت جایز است از راه دور
تر رفتن بقصد نماز قصر کردن ولازم نیست از راه نزدیك رفتن ونماز را
تمام کردن وبدانکه اکر شخصی قصد مسافت نکند مثل انکه در طلب غلام
کریختهٔ خود از شهر بیرون رود بقصد انکه هرجا غلام را یابد برکردد
دراینصورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هرچند از هشت
فرسخ بیشتر رود واما در وقت برکشتن بشهر قصر کند اما میانهٔ او وشهر
هشت فرسخ باشد **شرط دوم** انکه از مواضع اقامت انمقدار برود
که اذانرا نشنود ودیوارها را تمیز نکند واین مقدار را حدّ ترخّص کویند
شرط سیّم انکه سفر معصیت نباشد پس غلام کریخته وزن ناشزه
وشکار کننده که بمحض لهو ولعب شکار کند وشخصی که مقصد او از سفر امر
حرام باشد هیچیك از اینها را قصر نماز جایز نیست **شرط چهارم** انکه
سفر همهٔ وقت نماز را فرا کرفته باشد پس اکر بسفر رود بعد از انکه از اول
وقت مقدار طهارت ونماز تمام کذشته باشد دراینصورت این نماز را
تمام بکذارد وقصر جایز نیست وهمچنین هرکاه از سفر بوطن اید واز وقت
نماز مقدار طهارت ویکرکعت مانده باشد نماز را تمام بکذارد **شرط پنجم**
انکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نکویند مثل مکاری وملاح
وبعضی از مجتهدین بر انند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند ودر
ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند ودر غیر وطن خود
نیز ده روز بقصد توقف نه ایستد پس ما دام که کثیر السفر باشد او را قصر

کردن نماز جایز نیست **شرط ششم** انکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد
پس اکر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هرچند
قصد اقامت ده روز ننماید **شرط هفتم** انکه در اثنای سفر بموضعی
نرسد که او را دران موضع ملکی باشد اکرچه یك درخت باشد وشش
ماه دران موضع توطّن کرده باشد خواه ان مدت ششماه متوالی باشد
وخواه متفرق پس هرکاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را
تمام کند اکرچه قصدش این باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر در انجا نباشد
شرط هشتم انکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که ان مسجد مکه
ومسجد مدینه ومسجد کوفه وحائر کربلا است نرسد ومراد از حائر ان
زمین است که متوکل اب فرات را دران سر داده بود تا مرقد مقدس
حضرت امام حسین علیه السلام را خراب کند پس اب فرات دران زمین بر
بالای هم ایستاد ویکقطره داخل ان زمین نشد وانرا حایر بجهة ان کفته اند
که اب حیران وار بر کرد ان ایستاده بود ونتوانست که داخل ان موضع شود
وان صحن استانهٔ مقدسه است با عمارتی که در انست پس هرکاه مسافر بیکی
از ان چهار موضع رسد وقصد اقامت ده روز نکند براو لازم نیست
که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر واتمام واکر نماز را اتمام کند
ثواب ان بیشتر خواهد بود وقول مشهور انست که تخییر میانهٔ قصر و
اتمام مخصوص مواضع اربع است وسیّد مرتضی با بعضی از مجتهدین برانند
که فرقی میانهٔ این چهار موضع ومشاهد مقدسه حضرات ائمهٔ معصومین
علیهم السلام نیست وظاهر کلام ایشان انست که اتمام نماز در همهٔ این مواضع
بر مسافر واجبست وقصر جایز نیست وابن بابویه بر انست که در چهار موضع
مذکوره قصر واجبست واتمام جایز نیست واصح قول مشهور است وواجب
است در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز
عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام وعدول کردن باتمام بعد از نیت
قصر اما در صورت اوّلی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سیم
شروع نکرده باشد وهرکاه نماز در یکی از این چهار موضع فوت شود
مجتهدین را در کیفیت قضای ان سه احتمالست **اوّل** انکه همچنانکه مکلّف

در اداء مخیّر بود در قضا نیز مخیّر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا
آورد **دوّم** آنکه اگر مکلّف قضا را در یکی از ان چهار موضع بجا می‌آورد مخیّر است
امّا در غیر آن مخیّر نیست بلکه قصر لازم است **سیّم** آنکه مطلقا قصر لازم است
خواه قضا در یکی از ان مواضع واقع شود وخواه در غیر آن واصح احتمال اولست
تتمّه هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود وبموضعی رسد که
از شهر تا آن موضع حدّ ترخّص باشد ودر آن موضع انتظار قافله کشد
وقافله دیر بهم رسد درینصورت واجبست که از روزی که بان موضع رسیده
تا سی روز نماز را قصر کند وبعد از سی روز نماز را اتمام کند هرچند داند که
قافله ساعتی دیگر میرسد وهمچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی
رسد ودر بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس مادام که تردد او
باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند وبعد از سی روز نماز را تمام گذارد و
اگرچه یک نماز باشد وبدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد توقف ده روز کند
ودر اثناء آن ده روز از ان موضع بیرون رود بموضعی که حدّ ترخص است
و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون
رفتن از موضع اوّل عزم داشت که معاودت کند وده روز مجدّد در آنجا
توقف نماید درینصورت در وقت رفتن بموضع دوم ودر وقت معاودت
ودر وقت توقّف نماز را اتمام بگذارد واگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول
بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقف
نماید وعزم عدم توقف باقی باشد درینصورت نماز را در وقت رفتن چون
بحدّ ترخّص برسد ودر وقت برگشتن وتوقف نمودن قصر کند وهرگاه
مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید وبعد از ان عزم را تغییر دهد
وقصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را اتمام گذارده باشد
باقی نمازها را که در آن موضع میگذارد تمام بگذارد والّا قصر کند جایز است
مسافر اگر در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس
در این حال لازمست که این نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد وسنّت است
که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ **فصل سیّم** در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر

نماز میشود خواه در سفر باشد وخواه در حضر وحضرت رسالت پناه صلّی الله
علیه وآله مکرر نماز خوف را با جماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود
واعداء در غیر جهت قبله باشند واهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت
گذارند وترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند
اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت بگذارند وفرقهٔ
دیگر حراست ایشان نمایند وپیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد وچون برکعت
دوّم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند ورکعت دوم را منفردا
بگذارند وچون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند وفرقهٔ دیگر آیند و
رکعت اول خود را برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند وچون پیشنماز بتشهد نشیند
ایشان برخیزند ورکعت دوم با نفراد بگذارند وپیشنماز تشهد را تطویل
نماید تا با ایشان تشهّد را بفعل آورده سلام دهد واگر نماز مغرب باشد
پیشنماز مخیر است هر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد وبفرقهٔ
دیگر دو رکعت وجایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه باخر رساند ونوبت
دیگر این نماز را با فرقه دیگر بگذارد واین نماز دوم پیشنماز نماز نافله خواهد
بود واگر اعداء در جهت قبله باشند ونمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را
دو صف سازد صفی پیش وصفی پس وهر دو صف با او برکوع روند وچون او
بسجود رود صف اول با او سجود کنند وصف دوم با او سجود نکنند بلکه
ایستاده بحراست مشغول باشند وچون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید
صف دوّم بسجده روند وصف اول بحراست اشتغال نمایند وچون برکوع
رود هر دو صف با او رکوع کنند وبسجود رود صف اول با او سجده کنند و
صف دوم حراست نمایند وچون پیشنماز با صف اول بتشهد مشغول شود
صف دوّم بسجود روند وبعد از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام دهند
وبدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت است سلاح با خود داشتن واجب است
هرچند سلاح نجس باشد واگر کلاه خود پیشانی را بپوشد ونتواند دور
کردن در وقت سجود دور کردن آن لازم نیست ونماز صحیح است **تتمّه**
هرگاه جنگ درگیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حال راه
رفتن نماز بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در هر بعضی

ازان که تواند بکند اگرچه در تکبیر احرام باشد و سجده بر بالا سب یا کوههٔ
زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشاره بسر کافیست و اگر نتواند
بچشم اشاره کند و اگر حال بجائی رسد که اشاره نیز ممکن نباشد عوض هر
رکعت سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ بگوید پس عوض نماز
مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یك از چهار نماز دیگر دو نوبت بگوید و
نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام
نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت
افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نماز پنجگانهٔ
یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه واجبست خواه سنت
گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید رمضان هرگاه واجب
باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است امّا در نماز سنّتی
جماعت حرامست مگر در شش جا **اوّل** نماز طلب باران **دوّم** نماز عید
قربان **سیّم** نماز عید رمضان وقتی که سنت باشد **چهارم** نماز عید
غدیر **پنجم** نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد **ششم** نمازی که
یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در ان نماز
با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر به نیت سنّت
بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با
او آن نماز را به نیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست
بچهارده شرط **اوّل** انکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز دانسته‌اند
که طفل نزدیك ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیفست **دوّم** انکه شیعهٔ
اثنی عشری باشد **سیّم** انکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین
تجویز نکرده‌اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت
ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین لازم نیست که نماز را اعاده
کنند خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر
شود نیت انفراد کنند و انچه به نیت اقتدا واقع شده صحیح است **چهارم**
انکه ایستاده نماز گذارد پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست
کسی را که قادر بر نماز ایستاده باشد با او اقتدا کند امّا کسی که قادر بر ایستادن

نباشد جایز است **پنجم** انکه از اخراج بعض حروف فاتحه و سوره و اذکار
واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند
که بر ان قادر باشد و جایز است که پیشنمازی همچو خودی کند **ششم**
انکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان کند چه زنان را پیشنمازی مردان کردن
جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را و زن را و خنثی را
جایز است پیشنمازی زنان کند امّا پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست
هفتم انکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او بقبله نزدیکتر
نباشد امّا در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین
انرا نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطهٔ درازی قدّ او بقبله
نزدیکتر باشد از سجده گاه پیشنماز امّا جای ایستادن او نزدیکتر نباشد
بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز میدانند و همچنین هرگاه ماٌمومان
بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان نزدیکتر باشد
از پیشنماز و اگر در اندرون خانهٔ کعبه نماز گذارند جایز است که یك
صف در پس سر پیشنماز ایستند یك صف در پیش ایستند روی بروی پیشنماز و جایز است که بر دور
پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی که ماٌمومین در ان
نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست که
ماٌمومان نیت انفراد کنند و اگر بر نیّت جماعت بمانند نماز ایشان
باطلست **هشتم** انکه ماٌموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که
بخلاف عادت رسد امّا اگر بعضی از ماٌمومین بواسطهٔ تعدّد صفها بسیار دور
شوند قصوری ندارد **دهم** انکه مکان پیشنماز از مکان ماٌمومین انقدر
بلند نباشد که نتوان انرا گام زدن و جایز است که مکان ماٌموم بلندتر باشد
از مکان پیشنماز بزیاده از یك گام امّا هرگاه زمین سرازیر یا سراشیب باشد
نماز جماعت در ان جایز است خواه ماٌموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز **دهم**
نیّت اقتدا کردن بعد از انکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیّت اقتدا
متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد
نماز او باطلاست امّا بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی
که جماعت در ان واجب باشد مثل نماز جمعه که در ان پیشنماز را نیّت جماعت

واجبست **یازدهم** انکه پیشنماز نزد مأموم معیّن باشد پس اکر دو پیشنماز نماز کذارند و مأموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطلست **دوازدهم** انکه پیشنماز زیاده از یك شخص نباشد پس اکر اقتدا بدو شخص کند نماز باطلست امّا اکر پیشنماز را بی هوشی یا حدثی واقع شود در این صورت بواسطهٔ این عذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیکر کند و بعضی از مجتهدین برانند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی عدول به پیشنماز دیکر کردن خصوصا اکر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد **سیزدهم** انکه مأموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیشنماز را بواسطه بیند یا بوسایط پس اکر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که مأموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را بواسطه یا بوسایط که پیشنماز را بیند نماز باطلست و اکر حایل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود امّا در وقت قیام دیده شود در اینصورت نماز آن جماعت صحیح است امّا اکر زن بمرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است **چهاردهم** انکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز مأموم نباشد پس در وقتی که پیشنماز مثلا نماز کسوف میکذارد جائز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنّت میکذارد در شش صورت که قبل از این مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس و در نماز ادا بنماز قضا و عکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس و چون نماز مأموم کمتر باشد مخیّر است اکر خواهد انتظار پیشنماز کشند تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اکر خواهد بی انتظار سلام دهد امّا انتظار افضلست و اکر نماز مأموم اطول باشد مخیّر است اکر خواهد قبل از انکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمّه نماز خود را بجای آورد و اکر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از ان نماز خود را تمام کند و انتظار افضلست **تتمه** بر مأموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیك از اقوال و افعال نماز را پیش از پیشنماز بفعل نیاورد امّا باهم بجا آوردن جایز است مکر تکبیر احرام که انرا واجبست که مأموم بعد از پیشنماز بجا آورد پس اکر باهم تکبیر احرام بجا آورند نماز

مأموم

مأموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین برانند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اکر مأموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال انرا قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هرکاه بعضی از افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا آورد نماز باطل نمیشود پس اکر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است مکر در یك صورت و آن اینست که عمدا برکوع رود قبل از انکه پیشنماز قراءت را تمام کند امّا اکر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در اینصورت واجبست که سر از رکوع بردارد و بمتابعت پیشنماز برکوع رود و جایز است مأموم را سلام دادن قبل از انکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه امّا بعد از انکه نیّت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیّت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرد بکذارد مکر در نمازی که جماعت در ان واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود و هرکاه مأموم در اثنای نماز نیّت انفراد کند پس اکر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز حمد را خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد و اکر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شود اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد و اکر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیح را نیت انفراد کند لازمست که انچه پیشنماز نخوانده بخواند و از مأموم غیر از قراءت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی دیکر ساقط نمیشود خواه قراءت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود امّا تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهّد و سلام دادن بر مأموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قراءت مأموم را حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند مکر انکه مأموم قراءت پیشنماز را بهیچ وجه نشنود که در اینصورت قراءت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرکاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این حال نیت اقتداء کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اکر ترسد که تا بصف مأمومین رسد پیشنماز

سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیّر است اگر خواهد در همانجا که رسیده نیّت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند
و اگر خواهد دو سجده را نیز بجا آورد و بعد از ان خود را بصف رساند سنّت است
که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام بر ندارد و اگر
وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا در وقتی که در سجده
اول باشد در این دو صورت سنّت است که نیّت اقتدا کند و تکبیر احرام بجا
آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوّم برخیزد با او برخیزد
و نیّت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برانند که نیّت اوّل کافیست و
احتیاج به نیّت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوّم بر
داشته به تشهّد نشسته باشد سنّت است که بعد از نیّت و تکبیر احرام با او
بنشیند و ذکر خدای بجا آورد پس اگر تشهّد آخر باشد مأموم انتظار ببرد تا بعد
که پیشنماز سلام دهد و بعد از ان برخیزد و نماز را بهمان نیّت اقتداء سابق
تمام کند و اگر تشهّد اوّل باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیّت با تمام
رساند و هرگاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیّر است در دو رکعت
باقی که منفرد میگذارد میانهٔ حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه
نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین برانند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر
فاتحه نخوانده باشد و اکتفا بتسبیح کرده باشد بر مأموم واجبست که در یکی از ان
دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا بتسبیح نکند و اگر شخصی بواسطهٔ تقیّه به پیشنماز
سنّی اظهار اقتدا کند واجبست که آهسته قراءت کند و اگر مجال سوره خواندن
نماند فاتحه کافیست و اگر مطلقا قراءت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای
قراءت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قراءت آنچه تواند بجا
آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد **تتمّه** سنّت است
که صفهای نماز جماعت را راست بدارند و صف اوّل مخصوص اهل فضل و تقوی
گردانند و اگر مأموم یکشخص باشد در جانب راست پیشنماز بایستد اگر
مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز بایستد و اگر زن
پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد و تقدّم بر ایشان نکند
و نیز سنّت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و

نماز را

نماز را تطویل ننماید بسورهای طویل خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر
رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که
شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل
ذکر یا قراءت تا آنشخص رکعت اول را دریابد و میباید که مدت انتظار
زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند
شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن ایشان بکشد تا نقد رکه وقت فضیلت
نماز فوت نشود و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اگرچه عالم باشد یا
حجّام باشد اگرچه زاهد باشد یا دبّاغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین
مکروهست که کور باشد یا افلیج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه
پیشنمازی جماعتی کند که در این علّتها مثل او باشند و همچنین مکروهست
اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطهٔ ضرورت به تیمّم
میگذارد **باب سیّم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان احکام
زکاة واجبی و سنّتی و خمس واجبی و سنّتی است و دران چهار مطلب است
مطلب اوّل در بیان زکوة واجبی و دران شش فصل است **فصل اوّل**
بدانکه در باب زکوة دادن مبالغهٔ بسیار در حدیث وارد است از انجمله
از حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی الله علیه و آله منقولست که فرمود
زَكُّوا اَمْوالَكُمْ حَتّىٰ تُقْبَلَ صَلٰواتُكُمْ یعنی زکوة مال خود را بدهید تا نماز
شما قبول کرده و نیز از انحضرت منقولست که فرموده مانِعُ الزَّكٰوةِ فِي النّارِ
یعنی منع کنندهٔ زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون
وارد است که شخصی که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در قیامت مار
افعی بر او گمارد که دست او بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتر و گاو
و گوسفندی که زکوتش را نداده باشد آن شخص را در زیر دست و پای
خود میگیرد و شاخ دار او را شاخ میزند تا وقتی که حساب خلایق
باخر رسد **فصل دوّم** بدانکه زکوة در نُه چیز واجبست **اوّل**
طلا **دوّم** نقره **سیّم** گندم **چهارم** جو **پنجم** خرما **ششم** مویز **هفتم**
شتر **هشتم** گاو **نهم** گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و عاقل
باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد به تفصیلی که انشاء الله تعالی

مذکور خواهد شد وقدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید
پس در مالی که غصب شده باشد زکوة نیست وزکوة طلا ونقره دادن وقتی
واجبست که سه شرط بهم رسد **اوّل** انکه سکّه داشته باشد اگرچه آن
سکّه متروك شده باشد وکسی بآن معامله نکند پس در شمش طلا ونقره و
وطلا آلات ونقره آلات زکوة نیست وهمچنین در زر مطلس اگرچه مردم بآن
معامله کنند **شرط دوّم** انکه هریك از طلا ونقره بنصاب رسیده باشد
ونصاب طلا بیست مثقال شرعیست ودر کمتر از بیست مثقال زکوة نیست
واگر بر بیست مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن
زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال برسد وهم چنین اگر بر بیست وچهار
مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در ان زیاده زکوة
نیست تا وقتی که بچهار مثقال برسد وبراین قیاس و نصاب نقره دویست
درهم است ودر کمتر ازان زکوة نیست واگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود
در ان زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم رسد وبراین قیاس و زکوة
طلا ونقره یك دانك ونیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقالست
وزکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یك مثقالست
وزکوة دویست درهم پنج درهم است وزکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم
بهم رسد یکدرهم است **شرط سیّم** حولست یعنی انکه نصاب مدّة یازده ماه
در ملك اینکس باشد ودر این یازده ماه سکّه دار باشد پس در اول ماه
دوازدهم زکوة واجب میشود واگر در اثنای این مدّت چیزی از مقدار
نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات
یا مطلس سازد زکوة ساقط است هرچند بعمد کرده باشد تا زکوة براو واجب
نشود وبدانکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالك دویست درهم
باشد ودویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن براو واجبست
هرچند مالك چیزی دیگر نباشد **فصل سیّم** در زکوة گندم وجو وخرما
ومویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط **شرط اوّل** انکه
خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از انکه جو وگندم وانگور دانه بندد و
خرما زرد یا سرخ شود بملك او در آید پس اگر گندم وجو وانگور بعد از دانه

بستن وخرما بعد از انکه سرخ یا زرد شود بملك شخصی در آید زکوة براو
واجب نیست **وشرط دوّم** انکه بنصاب رسیده باشد وآن سیصد صاع
شرعیست وصاع شرعی یکهزار وصد وهفتاد درهم شرعیست ودرهم شرعی
بوزن چهل وهشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه وشش هزار ویکصد و
شصت جو میانه است چنانچه در بحث وضو مذکور شد وهرچه بر نصاب
زیاده باشد اگرچه آن یکمن یا کمتر باشد زکوة در ان واجبست وزکوة این
اجناس ده یکست اگر بآب باران یا بآب روان یا بی احتیاج بآب دادن حاصل
شده باشد ونصف ده یکست اگر بآب چاه وامثال آن حاصل شده باشد
واگر بهردو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است واگر برابر باشد چهار دانك
ونیم از ده یك آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهردو آب بالسّویّه حاصل
شود زکوة آن چهار خروار ونیم است واعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع
خراج وتخم وحصّه برزگر ونقصان کاو ومصالح الاملاکست واگر آب یا زراعت را
قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت انرا نیز بیرون کنند وبعد از بیرون کردن
اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست واگر کمتر بماند ساقطاست وانگوری
که عادت نیست که ازان مویز کنند ورطبی که عادت نیست که انرا خرما کنند
تخمین باید کرد که اگر مویز وخرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد
زکوة واجبست والّا ساقطاست وتا وقت دادن زکات هرچند صاحب مال
از این اجناس تصرف نماید از انگور ورطب وغیره واجبست که مقدار زکوة
انرا معلوم خود سازد تا وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند وهرگاه
زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد دیگر دادن زکوة انها واجب نیست
اگرچه چند سال بران بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و
گاو وگوسفند زکوة اینها واجبست بچهار شرط **اوّل** انکه مدّة یازده
ماه در ملك اینکس باشد **دوّم** انکه در مدّة مذکور قوت اینها از چریدن
باشد نه از مال صاحب **سیّم** انکه در مدّة مذکور شتر وگاو را کار
نفرمایند مثل بار کردن وزمین شیار کردن **چهارم** انکه بنصاب رسد
پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست وتا به بیست وشش شتر نرسد زکوة
هر پنج شتر یك راس گوسفنداست وچون به بیست وشش رسد زکوة آن

یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد وچون بسی و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد وچون بچهل و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد وچون بشصت و یک رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد وچون بهفتاد و شش رسد زکات آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد وچون بنود و یک رسد زکاة آن دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد وچون بصد و بیست و یک رسد زکات آن در هر چهل نفر یکنفر شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و یا در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد وگاو تا بسی نرسد زکات ندارد وچون بسی رسد زکات آن یکفرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد وچون بچهل رسد زکات آن یکفرد گوساله استکه در سال سیم داخل شده باشد وگوسفند تا بچهل رأس نرسد زکوة ندارد وچون بچهل رسد زکاة آن یک رأس گوسفند است وچون بصد و بیست و یک رأس رسد زکات آن دو رأس گوسفند است وچون بدویست و یک رسد زکاتش سه رأس گوسفند است وچون بسیصد و یک رسد زکات آن چهار رأس گوسفند است وچون بچهار صد رسد زکاة در هر صد رأس یک راس است و هر عددی که مذکور شد از شتر وگاو وگوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هر چه در ما بین دو نصاب واقع شود زکات ندارد وگوسفندی که بزکات داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماهه نباشد و بیمار و عیب ناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکات نمیتوان داد **فصل پنجم** در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند **اول** و **دوم** فقرا و مساکین اند یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشند مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چه زکات سید بر سادات رواست **سیم** جماعتی اند که حاکم شرع ایشان را بجهة اخذ زکات از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت

آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقراء و مساکین باشند پس هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت **چهارم** جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام نمایند **پنجم** هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکات میتوان خریدن و آزاد کردن و هم چنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا دهد بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا بعضی از آن پس آن مبلغ را یا تتمهٔ آنرا از زکات بآقای او میتوان داد تا آزاد شود **ششم** جماعتی که قرض بسیار داشته باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند **هفتم** سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهة طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در آخرت از آن نفعی بایشان برسد **هشتم** ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است اما بغربت افتاده باشد و پریشان شده باشد باو زکاة میتوان داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموالیکه در شهر خود دارد بفروشد **فصل ششم** در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیال او روزهٔ ماه رمضان را گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجبست که از خود و از هر یک از عیالات خود مقدار یکصاع یعنی یکمن و یکچهاریک بوزن تبریز تخمینا از گندم یا جو یا مویز یا برنج یا خرما یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و وقت دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکاة فطره واجب تقرب بخدا و مصرف زکوة فطره مصرف زکاة مالست و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر اینکس واجب است خواه طعام اینکس را خورد و خواه نخورد و همچنین هر غلام و کنیز که کوچک باشند یا غایب باشند فطره ایشان بر این کس نیز واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تأخیر آن بعد از آن پس اگر تأخیر کند به نیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر

روز عید به نیّت ادای توان داد و بعد از ان قضاست **مطلب دوّم** در بیان زکات سنّتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنّت است **اوّل** اسب ماده است و زکات هر اسبی در سالی دو مثقال شرعیست از طلا اگر پدر و مادر شهر دو اصیل باشند و یکمثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچ یك اصیل نباشد بشرط انکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان ازمال مالك نباشد **دوّم** از انچه زکات دران سنّتست مالیست که مالك ان کاری کرده باشد که بواسطه ان کار زکات دران واجب نشده باشد مثلا انکه در اثنای سال بقرض شخصی دهد یا از سکه دار را مطلّس سازد یا از نصاب اوّل شتر یا کاو یا کوسفند چیزی بشخصی ببخشد که از مثل اینها زکوة دادن سنّت است **سیّم** از انچه زکوة دادن ان سنّت است حاصل مستغلّاتست مثل دکان و حمّام و کاروانسرا و امثال ان پس سنّت است که یك دانك و نیم وده یك ان حاصل را بزکوة بدهد هرچند بنصاب نرسد و حول نکذرد **چهارم** از انچه زکوة دادن ان سنّت است هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن در اید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند ان و نصاب و حول ان بطریق نصاب و حول کندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف عشر امّا در سبزیها و خربزه و خیار و مانند ان زکوة سنّت نیست **پنجم** از انچه زکوة دادن ان سنّت است مالیستکه چند سال در دست مالك نباشد و بعد از چند سال بدست مالك اید سنّت است که زکوة یکساله انرا بدهد **ششم** از انچه زکوة دادن ان سنّت است مالیست که مالك شك داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنت است که مادام که شك داشته باشد زکوة انرا هر سال بدهد **هفتم** از انچه زکاه دادن ان سنّت است مال تجارتست یعنی هرکاه شخصی متاعی چند بجهة تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد انکه باجاره دهد و فائده از ان حاصل کند پس هرکاه راس المال بنصاب طلا یا نقره رسد و در مدّت یکسال نقصان نکند زکوة دادن ان سنّت است **هشتم** از انچه زکوة دادن ان سنّت است مال طفل است هرکاه ولی طفل بان تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت استکه ولی از ان زکوة بدهد **مطلب سیّم** در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت

چیز واجبست **اوّل** غنیمت که از کافران حربی بدست اید هر مقدار که باشد **دوّم** هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کلارمنی و مانند ان بشرط انکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت انچه بماند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب انست که دادن خمس از ان واجبست هرچند قیمت ان از بیست مثقال کمتر باشد **سیّم** هرچه از دریا بغوّاصی بیرون اورند مثل مروارید و مرجان و غیران هرگاه قیمت ان بیست مثقال طلا شود **چهارم** مال حلال هرکاه بمال الحرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب ان معلوم نباشد امّا اینقدر معلوم باشد که از پنجیك زیاده نیست دراینصورت خمس انرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنجیك زیاده است خمس را باید داد و ان زیادتی را نیز باید نمود بفقراء و مساکین تصدّق باید کرد **پنجم** زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد واجبست که خمس ان زمین یا خمس قیمت ان را یا خمس حاصل هر ساله انرا بدهد **ششم** زری که زیر زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس ان واجبست خواه اثر اسلام بران باشد و خواه نباشد باقی از ان شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بران نباشد و اگر اثر اسلام بران باشد لقطه است و احکام ان بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **هفتم** فایدهٔ که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند ان بهم رسد پس هرکاه ان فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس ان زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلا بهم رسانیده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از ان بیست تومان بجهة اخراجات بردارد و از ده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد و بر این قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در ان سال پیشکشی بکسی بدهد یا زن بخواهد یا غلام یا کنیز و مانند ان خریداری نماید یا او را جریمه کنند از جملهٔ اخراجات سال حساب است پس انچه بعد از وضع کل انها بماند دادن خمس ان واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه

السلام دارد ونصفی یکو بسادات یعنی جمعی که ازجانب پدر بهاشم که جدّ
حضرت رسالت پناه است منسوبند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها
السلام نباشند بشرط انکه از شیعهٔ اثنی عشری واتیام ومساکین یا ابناء
سبیل باشند ونصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود
میانهٔ ایشان قسمت نماید واما ان نصفی که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام
دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که انرا بمجتهدی بدهد تا مجتهد انرا
میانهٔ انجماعت قسمت نماید **باب چهارم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان
احکام روزه واجبی وسنّتی است ودران چهار مطلب است **مطلب اوّل** در بیان
محرّمات ومبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل اوردن ان در روزه
واجبی حرام است واگر بفعل اورند روزه باطل میشود **اوّل** چیز خوردن و اشامیدن
واگرچه خوردن واشامیدن ان خلاف عادت باشد وبعضی از مجتهدین برانند
که خوردن انچه خوردن ان خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ وبرگ درخت و
مانند ان روزه را باطل نمیکند واین مذهب ضعیف است وهرگاه بلغم از دماغ
یا سینه بدهن اید فرو بردن ان روزه را باطل میسازد واگر تشنگی یا گرسنگی بر
شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد دران وقت بخورد اما زیاده بر انچه دفع
مضرت کند نخورد و بر او واجب است که لقمه را بزرگ کند وهم چنین جرعهٔ اب را تا
مدّت خوردن واشامیدن دراز نشود **دوّم** از انچه روزه را باطل میسازد انزال
منی است عمدا بهر طریق که باشد امّا اگر روزه دارد در روز محتلم شود روزه او
باطل نمیشود ولازم نیست که همان وقت غسل کند مگر انکه وقت نماز تنگ شود
واگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد
واختیار حرام است **سیّم** از انچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است
عمدا در قبل یا دبر زنده یا مرده پس روزهٔ فاعل ومفعول باطل میشود واگر شخصی
زن خود را در روز بزور جماع کند کفّاره خود وزن در کردن مرد است واگر زن
مرد را بزور بجماع اورد کفارهٔ مرد وزن بر زنست **چهارم** از انچه روزه را باطل
میسازد عمدا بر جنابت ماندنست تا وقتی که صبح داخل شود پس قضا وکفاره
لازم میشود وهمچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی
که صبح داخل شود واگر جنب بخوابد بقصد انکه اخر شب غسل کند وتا صبح بیدار

نشود نه قضا بر او لازمست ونه کفاره واگر قصد ان داشت که غسل نکند
هم قضا وهم کفاره لازمست واگر غسل کردن ونکردن بخاطرش نرسیده باشد
قضا لازمست نه کفّاره وهمچنین اگر از خواب اوّل بیدار شود ونوبت دوّم بخواب
رود وبگمان انکه بجهة غسل کردن در شب بیدار خواهد شد تا صبح بیدار
نشود قضا لازم است نه کفاره واگر درین صورت گمان بیدار شدن نداشته
باشد کفاره نیز لازم میشود. واگر نوبت سیّم بخواب رود وتا صبح بیدار نشود
قضا وکفاره بر او لازم است هرچند بقصد غسل کردن خوابیده باشد
وگمان داشته باشد که در شب بجهة غسل کردن بیدار خواهد شد **پنجم**
از انچه روزه را باطل میسازد رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق وهمچنین
رسانیدن دود غلیظ وبخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند
از روی عمد قضا بر او لازم است امّا کفاره ندارد **ششم** از انچه روزه را
باطل میکند قی کردن است از روی عمد وان موجب قضا است وکفاره لازم نیست
وبعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند امّا اگر بی اختیار اید یا از روی
سهو قی کند چیزی لازم نمیشود **هفتم** از انچه روزه را باطل میکند فرو رفتن
در ابست از روی عمد وبان قضا واجب میشود وبعضی از مجتهدین کفاره را
نیز واجب میدانند واگر جنب روزهٔ واجبی داشته باشد وغسل ارتماسی
کند ان غسل باطل است **هشتم** از انچه روزه را باطل میکند دروغ بر خدا
گفتن است مثل انکه بگوید فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال
کرده واین قول خلاف واقع باشد وهمچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از
ائمه معصومین علیهم السّلام وان موجب قضا است وبعضی از مجتهدین
کفاره را نیز واجب میدانند وبعضی هیچیک را واجب نمیدانند **مطلب دوّم**
در بیان روزهٔ واجب وسنّت ومکروه وحرام ودران چهار فصل است
فصل اوّل در بیان روزهای واجبی وان نیز هشت قسم است
قسم اوّل روزه ماه رمضان است وثابت میشود داخل شدن ماه
رمضان بیکی از سه چیز **اوّل** انکه معلوم شود که سی روز از ماه شعبان
گذشته **دوّم** شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن غالب حاصل
شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند **سیّم** انکه دو مرد عادل گواهی دهند

که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حدّ شیاع رسد و بحساب تقویم وغیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود **قسم دوّم** از روزهای واجبی روزه قضای ماه رمضان است و واجب است بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتی که بماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده باشد که آن ده روز را قضا کند و چون بماه رمضان ده روز ماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثلا اینکه بیمار شود یا زن حیض بیند در اینصورت همین قضای ده روز واجبست و بس و اگر بی عذر تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز را قضا کند و بجهة هر روز بمقدار یك مدّ گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدّق کند و مدّی چهار یك صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدّق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که برمضان آینده مقدار مدّت قضا بماند و در این مدّت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن وغیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرامست پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد **قسم سیّم** از روزهای واجبی آنست که شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضاء روزهٔ میّت او کند پس بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغولست بقضای روزه **قسم چهارم** از روزهای واجبی روزه ایست که بر پدر اینکس واجب بود و پدر در حال حیوة با وجود قدرت بر قضا آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر امّا آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین برانند که قضا بر آن یکی است که بالغست امّا اصح آنست که قضا بر آنکس است که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند

هریکی نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یکروز واجب کفائیست یعنی هر کدام آن روز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار کنند کفارهٔ آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی برانند که بر هر دو بالتسویّه واجبست **قسم پنجم** از روزهای واجبی آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معیّن مطلق مثل آنست که نذر کند که یکروز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معیّن بر سه قسم است **اوّل** آنکه تعیین زمان کند مثل روز اوّل ماه رجب **دوّم** آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات **سیّم** تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روز اوّل ماه رجب در مکّهٔ معظّمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد **قسم ششم** از روزهای واجبی روزه دو ماه است بجهة کفّارهٔ فاسد کردن روزهٔ ماه رمضان پس هر گاه شخصی بالغ و عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیّر است در آنکه دو ماه روزه بدارد و یا یك بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یك مدّ نزد بعضی مجتهدین و دو مد نزد بعضی دیگر و اگر روزهٔ ماه رمضانرا بچیز حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در اینصورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یك بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد **قسم هفتم** روزه اعتکافست که بتفصیل عنقریب مذکور میشود **قسم هشتم** روزهٔ کفّاراتست که در بحث کفّارات انشاء الله مذکور خواهد شد **فصل دوّیم** در بیان روزه سنّتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آنکه مشهورتر است مذکور میسازیم **نوع اوّل** روزهٔ روز مولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاولست **دوّم** روز مبعث آن حضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است **سیّم** روزهٔ عید غدیر و آن هیجدهم ماه ذی الحجه است **چهارم** سه روز از هر ماه یعنی

پنجشنبه هفته اوّل ماه وپنجشنبه هفته آخر ماه وچهارشنبه اوّل از دهه
دوّم ماه پنجم روزهٔ ایام بیض وآن نیز سه روزاست سیزدهم وچهاردهم
و پانزدهم از هرماه ششم روزهٔ روزعرفه که نهم ماه ذی الحجه است بدو
شرط اوّل آنکه محقق باشد که نهم ماهست دوّیم آنکه از روزه داشتن ضعف
حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزه
روزمباهله است وآن بیست وچهارم ماه ذی حجه است وآنروز تصدّق
نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است انگشتری خود را در اثنای رکوع
هشتم روزهٔ اوّل ماه ذی الحجّه تا روز نهم نهم روزهٔ کلّ ماه رجب
دهم روزهٔ کلّ ماه شعبان یازدهم روزهٔ دَحْوُالارض وآن بیست وپنجم
ذی قعده است دوازدهم روزهٔ نه روز اوّل ماه محرم سیزدهم روزهٔ
روز عاشوراکه روزدهم محرّم است تاوقت عصر وبعد از ان افطار باب نماید
یا بخاک کربلا به نیّت شفا بشرط آنکه زیاده بریك نخود نباشد چهاردهم
روز پنجشنبه وجمعه است پانزدهم روزهٔ یوم ترویه وآن هشتم ماه
ذی الحجّه است شانزدهم روزهٔ شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم
روزهٔ پانزدهم ماه جمادی الاولی هیجدهم روزهٔ داود پیغمبر علیه السلام
وآن همیشه یکروز درمیان روزه داشتن است نوزدهم روزهٔ یوم الشك به نیّت
سنّت وآن آخر شعبان است هرگاه احتمال اوّل رمضان داشته باشد بیستم
روزهٔ بیست ونهم ذی قعده فصل سیّم دربیان روزهٔ حرام وآن نُه
قسم است قسم اوّل روزهٔ عید ماه رمضان وعید قربان باجماع اهل اسلام
قسم دوّیم روزهٔ یوم الشك بقصد آنکه از ماه رمضانست امّا بقصد
قضا یا نذر حرام نیست قسم سیّم روزهٔ صمت یعنی در اثنای نیّت روزه
قصد کند که از اوّل روز تا شب حرف نزند قسم چهارم روزهٔ وِصال
وآنرا دو تفسیر است اوّل آنکه در وقت نیّت روزه قصد تاخیر افطار نماید
و شام وسحور را یکی کند دوّم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب
روزه بگشاید قسم پنجم روزهٔ زن به نیّت سنّت بی رخصت شوهر قسم ششم
روزه غلام وکنیز به نیّت سنّت بی رخصت آقا قسم هفتم روزهٔ بیمار
هرگاه از روزه کمان مضرّت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرّ

میرساند هرچند آن طبیب کافر باشد وهمچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج
آن بیماری منحصر است در مجامعت وتاخیر مجامعت تا بشب خطر عظیم دارد
در اینصورت مجامعت در روز رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزك
اینکس روزهٔ واجب داشته باشد وعورتی دیگر که روزه براو واجب نباشد
یافت نشود زن خود را یا کنیزك خود را بزور مجامعت میتواند کرد وبرایشان
ممانعت انقدر که توانند لازم است وچون یکی از ایشانرا مجامعت کند واجبست
که کفاره او را بدهد قسم هشتم از روزهای حرام روزهٔ مسافر است
به نیّت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزهٔ واجب در
سفر مباح دران سه جا جایز است وحرام نیست اوّل روزهٔ نذری که سفراً
وحضراً قید شده باشد دوّم روزهٔ سه روز در وقت حج هرگاه قربانی
یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور میشود انشاء الله تعالی سیم روزهٔ
هیجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه
در باب حج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قسم نهم از روزهای
حرام روزه ایام تشریقست وآن یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ماه ذی الحجه است
شخصی را که در منی باشد واگر در غیر منی باشد روزهٔ آن حرام نیست بلکه
ثواب دارد فصل چهارم دربیان روزهٔ مکروه وآن چهار است اوّل
روزهٔ سنّتی در سفر دوّم روزهٔ سنتی شخصی که مؤمنی او را دعوت کند
بطعام چه سنّت است که افطار کند واظهار نکند که روزه دارم سیّم روزهٔ
یوم عرفه هرگاه شك در اوّل ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود
بروجهی که بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزهٔ مهمان
به نیّت سنّت بی رخصت صاحب خانه وبعضی از مجتهدین بر آنند که روزهٔ صاحب
خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه هست مطلب سیّم دربیان باقی احکام
روزه ودران چهار فصل است فصل اوّل دربیان نیت روزه بدانکه
شش امر در نیّت روزه معتبر است اوّل آنکه نیت را قبل از طلوع فجر بجا آورد
دوّم قصد قربت سیّم تعیین آنکه روزهٔ واجبست یا سنت چهارم
تعیین آنکه از ماه رمضانست یا نذر یا کفّاره پنجم تعیین آنکه اداست یا قضا
وبعضی برآنند که در روزهٔ ماه رمضان نیت اداء لازم نیست ششم

استدامت حکمی یعنی در اثنای روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل
میکند مثل خوردن وجماع کردن ومانند آن پس اگر شخصی در اثنای روز قصد
چنین فعلی کند گناه کار است اگرچه آنرا بفعل نیاورد ومیانه مجتهدین خلافست
که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یانه وبر تقدیر بطلان آیا همین قضا
لازم است یا کفاره نیز لازم میشود در این نیز خلافست واصح آنست که قضا
لازم است اما کفاره لازم نیست وبدانکه اگر شخصی نیت روزهٔ واجبی را فراموش
کند وقبل از پیشین بیاد او آید وان وقت نیت کند روزهٔ او صحیح است ودر روزهٔ
سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزهٔ آنروز را دارد واگر
چه پیش از شام بیک لحظه نیت کند **فصل دوم** در ذکر جماعتی که روزه
ایشان صحیح نیست **اول** شخصی که از روزه داشتن بواسطهٔ پیری مشقت
عظیم یابد پس عوض هر روز یک مُد گندم یا مانند آن تصدق نماید **دوم**
شخصی که تشنگی بر او غالب باشد ومشقت عظیم از روزه داشتن کشد او
نیز عوض هر روز یک مُد گندم تصدق نماید وهر وقت که عذر او برطرف
شود قضا کند **سیم** زنی که حامله باشد وگمان آن داشته باشد که از روزه
داشتن باو یا بحمل او ضرری میرسد وحکم او حکم صاحب تشنگی است **چهارم**
زنی که بطفل شیر میدهد خواه طفل خود را وخواه طفل غیر را هرگاه از روزه
داشتن شیر او وفا بطفل نکند او نیز حکم حامله دارد **پنجم** زنی که حیض
داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد وغسل واجب را
بفعل نیاورده باشد **ششم** بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد **هفتم**
مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد **هشتم** طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ
شود روزهٔ آن روز از او صحیح نیست وبعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل
از پیشین بالغ شود روزهٔ آن روز از او صحیح است **نهم** شخصی که مست باشد
روزهٔ او صحیح نیست وقضا آن روز بر او واجبست **دهم** شخصی که کافر اصلی
بوده باشد وبعد از طلوع فجر مسلمان شود روزهٔ آنروز از او صحیح نیست
وبعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزهٔ آنروز
از او صحیح است وقضای روزهای گذشته از او ساقط است اما هرگاه
شخصی مرتد شود وباز توبه کند بر او لازم نیست قضای روزهٔ واجبی

کہ

که در ایام ردّهٔ از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی
دارد که قضای روزه بر او واجب نیست **فصل سیم** در بیان امری چند
که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است وان دوازده امر است **اول**
آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند وبعضی از مجتهدین خواندن این
دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند ومیباید که در وقت خواندن
این دعا رو بجانب قبله کنند نه بجانب هلال ودعا اینست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
خَلَقَنِیْ وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِیْتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ
عَلَیْنَا اِهْلَالًا مُبَارَكًا اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَیْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْیَقِیْنِ وَالْاِیْمَانِ
وَالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَالتَّوْفِیْقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی **دوم** مباشرت با حلال خود کردن
در شب اول **سیم** افطار کردن بشیرینی **چهارم** تعجیل افطار
قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند **پنجم** سحور خوردن و هرچند
بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است **ششم** خواندن این دعا نزد
افطار اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَعَلٰی رِزْقِكَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاٗءُ
وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَبَقِیَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَیْهِ وَسَلِّمْنَا فِیْهِ
وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا **هفتم** خواندن دعاهائیکه در روزها وشبهای ماه رمضان
مقرر است **هشتم** گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور
شد **نهم** خواندن سورهٔ روم وعنکبوت در شب بیست وسیم **دهم**
غسل کردن در هر شبی که طاق است مثل شب سیم و پانزدهم وبیست
ویکم اما در شب بیست وسیم دو غسل سنت است یکی در اول شب ویکی
در آخر شب چنانچه در بحث طهارت مذکور شد **یازدهم** آنکه در این ماه
تخفیف نماید بر غلام وکنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را
نفرماید **دوازدهم** دعای وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن
فصل چهارم در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است
وآن یازده امر است **اول** شعر خواندن اگرچه مدح حضرات مقدسات
علیهم السلام باشد **دوم** هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل رگ بستن
در حمام وخون گرفتن ومانند آن **سیم** زنان را بوسیدن یا دست بازی
کردن **چهارم** شیاف برداشتن **پنجم** حقنه کردن **ششم** سفر خائیدن

هفتم درگوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد که اگر بحلق برسد روزه باطل
میشود **هشتم** شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس **نهم** پیراهن برخود
تر کردن **دهم** سرمه که مشک یا صبر داشته باشد درچشم کشیدن **یازدهم**
زنان را در آب مکث کردن **مطلب چهارم** در اعتکاف وآن مکث صایم است
در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و دران ثواب عظیم است
خصوصا اگر در دهه آخر ماه رمضان واقع شود وحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله همیشه در دهه آخر رمضان اعتکاف میفرمودند وبی روزه
داشتن اعتکاف جایز نیست واز سه روز کمتر نمیباشد ودر غیر مسجد جامع صحیح
نیست وهرگاه شخصی به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیم واجب میشود
واگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود وبراین قیاس
وجایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری
که در مسجد برنیاید یا عیادهٔ مؤمنی یا رفتن بوداع او یا بمشایعت جنازهٔ او ومانند
آن وچون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن ودر سایه راه رفتن ونماز
گذاردن در غیر مسجدی که دران اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهت
غلبهٔ ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در مسقف باشد یا انقدر وقت نماند
که نماز را در مسجد تواند گذارد وجایز است که هرگاه بواسطهٔ ضرورتی از مسجد
بیرون رود نماز را در هرجا که خواهد بگذارد ونیز حرامست در اعتکاف واجب
روزه را فاسد ساختن ودر شب جماع کردن ودر روز وشب بوی خوش شنیدن
وزنان را بوسیدن یا دست ببدن ایشان رسانیدن وهرچه روزه را باطل
میسازد اعتکاف را نیز باطل میسازد واگر اعتکاف واجب را در روزهٔ ماه رمضان
بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود یکی جهت ماه رمضان ویکی جهت اعتکاف
واگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفارهٔ اعتکاف لازم است وبس وهمچنین اگر
روزهٔ اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد واگر معتکف زوجهٔ معتکفهٔ
خود را در اعتکاف واجب باکراه مجامعت کند چهار کفاره براو لازم میشود دو
کفاره ازجهة خود ودو کفاره ازجهة زن **باب پنجم از کتاب جامع عباسی**
در بیان حج وشروط آن ودران مقدمهٔ وهفت مطلب است **مقدمه**
بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دینست وچون واجب شود تاخیر کردن او گناه

عظیم است ودر حدیث این مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود
وبحج نرود با اینکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در روز قیامت مسلمان
نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی وروایات بسیار در کثرت ثواب حج
از حضرت رسالت پناه وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وارد شده از انجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
آمد وگفت ای رسول خدا از خانهٔ خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و
چون بدینجا رسیدم وقت حج فوت شده بود ومن مرد غنی ومال دارم پس امر
نما که مال خود را بر وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد
پس پیغمبر صلی الله علیه واله روی مبارک خود را بانمرد کرد وفرمود که بکوه
ابوقبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود وانرا در راه خدا صرف نمائی
ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن حضرت علیه السلام فرمود که شخصی
که ارادهٔ حج کند چون بمهیا ساختن یراق واسباب راه اشتغال نماید هر نوبت
که یک چیز را از آن اسباب ویراق از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حقتعالی
ده ثواب از برای او مینویسد وده گناه او را میبخشد وده درجه جای او را
در بهشت بلند تر میسازد وشتری که انشخص براو سوار است هر بار که پاشنه
از زمین بردارد یا بر زمین گذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی از برای آن شخص
مینویسد **مطلب اوّل** در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود
باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد ووصیت کند وچون خواهد
که از منزل بیرون آید عیال ویازماندگان خود را جمع سازد ودو رکعت
نماز سنت بگذارد وبعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُكَ السّاعَةَ
نَفْسِی وَاَهْلِی وَمالِی وَدِینِی وَدُنْیایَ وَآخِرَتِی وَخَواتِیمَ عَمَلِی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ
الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فِی جِوارِكَ
اَللّٰهُمَّ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَكَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ عافِیَتِكَ وَفَضْلِكَ وبعد از آن
وداع عیال واطفال خود کند وتحت الحنک ببندد عصای بادام تلخ بدست
گرفته از منزل خود بیرون آید وبگوید بِسْمِ اللّٰهِ آمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ
اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ بعد از آن سه نوبت بگوید بِاللّٰهِ اَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ
اَدْخُلُ وَعَلَی اللّٰهِ اَتَوَكَّلُ پس بگوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِی فِی وَجْهِی هٰذا بِخَیْرٍ وَاخْتِمْ لِی

بِخَیْرٍ وَقِنِی شَرَّ کُلِّ دَآبَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ و
چون از خانه بیرون اید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و ایة الکرسی
یکنوبت پیش رو و یکنوبت بر دست راست و یکنوبت بر دست چپ بخواند
و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِی وَاحْفَظْ مَا مَعِیَ وَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ مَا
مَعِیَ وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ مَا مَعِیَ بِبَلَاغِكَ الْحَسَنِ الْجَمِیْلِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ بعد از ان
نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجا اورم برای
انکه بر من واجبست تقرب بخدا و پای در رکاب هند بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
هَدَانَا لِلْاِسْلَامِ وَمَنَّ عَلَیْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا
هٰذَا وَمَا کُنَّا لَهٗ مُقْرِنِیْنَ وَاِنَّا اِلٰی رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ
اَنْتَ الْحَامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعَانُ عَلَی الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغًا اِلَی الْخَیْرِ
بَلَاغًا یَبْلُغُ اِلٰی مَغْفِرَتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا ضَیْرَ اِلَّا ضَیْرُكَ وَلَا خَیْرَ اِلَّا خَیْرُكَ وَلَا
حَافِظَ غَیْرُكَ و سنت است که در هر منزل که فرود اید در وقت فرود امدن
این دعا بخواند رَبِّ اَنْزِلْنِیْ مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ و دو رکعت
نماز بگذارد و چون از ان منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بدانکه
بهتر این روزها از برای سفر روز شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و
در روز دوشنبه سفر بغایت بد است و هم چنین در روز جمعه قبل از نماز و
اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند بایدکه تصدق کند و متوجه سفر
گردد که تصدق تلافی بدی ان روز میکند و سنت است فراخ دستی در این
سفر مبارك و سعی در خوبی توشه و بسیاری ان و در حدیث امده که اسراف
مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان
و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر علیه السلام
منقولست که هر کس که براه خانهٔ خدا برود اگر سه خصلت در او نباشد حج
او هیچست و ان خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار
خود کردن **مطلب دوم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم
نرسد حج واجب نمیشود **شرط اول** بلوغ است پس بر طفل حج واجب نیست
هرچند که مالدار باشد اما اگر ولی او را بحج برد و احرام به بندد و قبل از وقوف

عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجا اورد حج او صحیح است
و از حج اسلام مجزی است **شرط دوم** عقل است پس مجنونی که هیچ وقت
بهوش نیاید یا اگر بهوش اید مدت هشیاری وافعال حج را نگنجد بر او حج واجب
نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود باقی افعال را
در زمان هشیاری بجا اورد حکم او حکم طفل است بطریقی که مذکور شد
شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هرچند بعضی از او ازاد شود
و اگر برخصت اقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه
بعد از ازادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر انکه قبل از یکی
از دو وقوف ازاد شود که در این صورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته
شد **شرط چهارم** استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن
از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحسب حال اینکس و
اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهدهٔ منست و بر سخن او اعتماد باشد و متعهد
شود در اینصورت نیز حج واجبست و همچنین اگر خود بعضی از خرج داشته باشد و تتمه را
شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود و از جملهٔ استطاعت نفقه عیال و باز
ماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه خود قدرت
بران داشته باشد و خواه دیگری متعهد ان شود و نیز از جملهٔ استطاعت قدرت
بر وفای دین مثل قرض و مهر زن و غیر ان پس مادام که قادر بر وفای ان نباشد
حج واجب نمی شود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بجهه
رفاقت او اجرت خواهد قدرت بر اجرت ان محرم نیز از جملهٔ استطاعت است پس
اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نیست **شرط پنجم** صحت بدن است
بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت شدیدی لازم نیاید **شرط ششم** امنیت راه است
پس مادام که گمان ناامنی باشد رفتن واجب نیست **شرط هفتم** انکه انقدر
وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند و افعال حج را بفعل اورد پس اگر وقت
تنگ باشد حج در ان سال ساقط است و هرگاه بر زن حج واجب شود میتواند
که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سیم**
در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و
حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده

فرسخ شرعی دور باشد وحج قران وحج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد واول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات ومیقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله قرار داده اند که حاجیان از انجا احرام به بندند وان پنج موضعست که هر یکی میقات عمرهٔ حج تمتع جمعی است **اول** ذو الحلیفه است وان میقات جماعتیست که از راه مدینه مقدسه می ایند **دوم** جحفه است و ان میقات جماعتیست که از راه شام می ایند **سیم** یلملم است وان میقات جمعیست که از راه یمن می ایند **چهارم** قرن المنازل است وان میقات جمعیست که از راه طائف می ایند **پنجم** عقیق است وان میقات جمعیست که از راه عراق عرب می ایند وبدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر انکه بنذر یا عهد یا سوگند برخود لازم سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام بندد وهم چنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است واگر از میقات بی احرام بگذرند واجبست که برگردند واز میقات احرام به بندند **مطلب چهارم** در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هیجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یك از این هیجده فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورد **اول** احرام عمره بستن است **دوم** طواف خانه کعبه است **سیم** دو رکعت نماز طواف گذاردن **چهارم** سعی بین صفا ومروه کردن **پنجم** تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن وباین پنج فعل از افعال عمره تمتع تمام است **ششم** احرام حج بستن است **هفتم** وقوف عرفاتست **هشتم** وقوف مشعر است **نهم** جمرهٔ عقبه را بهفت سنگریزه زدن **دهم** قربانی کردن **یازدهم** سر تراشیدن یا تقصیر کردن **دوازدهم** طواف زیارت کردن **سیزدهم** دو رکعت نماز طواف گذاردن **چهاردهم** سعی مابین صفا ومروه کردن **پانزدهم** طواف نساء کردن **شانزدهم** دو رکعت نماز طواف نساء کردن **هفدهم** سه شب ایام تشریق در منی بودن **هیجدهم** در هر یك از ایام تشریق هر یك از جمرات ثلاثه را بهفت سنگریزه زدن واین آخر افعال واجبه حج است وچون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهة بجا آوردن طواف وداع وباقی سنتهائی که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مطلب پنجم**

در بیان افعال حج تمتع بر سبیل تفصیل ودران چهار مقصد وخاتمه است **مقصد اول** در بیان احرام بستن ومقدمات وشروط آن ودران دو فصل است **فصل اول** در ذکر اموری که پیش از احرام بجا آوردن آن سنت است وآن هشت امر است **اول** انکه از اول ماه ذی القعده از موی سر وموی محاسن مطلقا چیزی نگیرد **دوم** برطرف ساختن موی زهار وموی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن ونوره افضل است **سیم** سبیل گرفتن **چهارم** ناخن چیدن **پنجم** مسواك کردن **ششم** غسل احرام کردن وبعضی از مجتهدین انرا واجب میدانند واگر بعد از غسل وقبل از احرام بخواب رود یا حدث کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن وپوشیدن وبوییدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند **هفتم** نماز احرام گذاردن وان شش رکعت است بسه سلام واکتفا بچهار رکعت ودو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون ودر رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند **هشتم** انکه بعد از نماز این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَنِیْ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَكَ وَآمَنَ بِوَعْدِكَ وَاتَّبَعَ اَمْرَكَ فَاِنِّیْ عَبْدُكَ وَفِیْ قَبْضَتِكَ لَا اُوْقٰی اِلَّا مَا وَقَیْتَ وَلَا آخُذُ اِلَّا مَا اَعْطَیْتَ وَقَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَعْزِمَ لِیْ عَلَیْهِ عَلٰی کِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِیِّكَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّیَنِیْ عَلٰی مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتُسَلِّمَ مِنِّیْ مَنَاسِکِیْ فِیْ یُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِیَةٍ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ وَفْدِكَ الَّذِیْ رَضِیْتَ وَارْتَضَیْتَ وَسَمَّیْتَ وَکَتَبْتَ اَللّٰهُمَّ فَتَمِّمْ لِیْ حَجَّتِیْ وَعُمْرَتِیْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ عَلٰی کِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِیِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنْ عَرَضَ لِیْ عَارِضٌ یَحْبِسُنِیْ فَحُلَّنِیْ حَیْثُ حَبَسْتَنِیْ بِقَدَرِكَ الَّذِیْ قَدَّرْتَ عَلَیَّ اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّةٌ فَعُمْرَةٌ اَحْرَمَ لَكَ شَعْرِیْ وَبَشَرِیْ وَلَحْمِیْ وَدَمِیْ وَعِظَامِیْ وَمُخِّیْ وَعَصَبِیْ مِنَ النِّسَاءِ وَالثِّیَابِ وَالطِّیْبِ اَبْتَغِیْ بِذٰلِكَ وَجْهَكَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ وبدانکه حیض مانع احرام نیست وهم چنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است **فصل دوم** در بیان باقی امور متعلق باحرام وان چهل وسه امر است سه امر واجب وچهار امر سنت ودوازده امر مکروه وبیست وچهار امر حرام اما سه امر واجب **اول** نیت است باین

طریق که احرام عمره تمتّع می بندم از برای انکه واجبست تقرّب بخدا **دویم** مقارن کردن نیّت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیّت بی فصل واجبست که بکوید لَبَّیْکَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ **سیّم** پوشیدن دو جامه احرامست مردانرا از هرچه جایزاست نماز دران یکی را لنك کند ویکی را بردوش اندازد بشرط انکه دوخته وشبیه بدوخته نباشد مانند کپنك وزره وزنانرا جایزاست درحال احرام پوشیدن دوخته وحریر وامّا چهار امر سنّت **اوّل** انکه مرد تلبیات را بلند کوید **دوّم** انکه تلبیاتیکه مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب وان اینست اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْکَ لَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ دَاعِیًا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوْبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ اَهْلَ التَّلْبِیَةِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَالْمَعَادُ اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِیْ وَتُفْتَقَرُ اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ مَرْغُوْبًا مَرْهُوْبًا اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ اِلٰهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا النَّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیْلِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرُوْبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا کَرِیْمُ لَبَّیْکَ **سیّم** از سنّتهای احرام انست که کلّ تلبیات را که مذکور شد اکثر اوقات بکوید خصوصا در هشت جا **اوّل** بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه سنّت **دوّم** هر وقت شتری که بران سوار است ازجا برخیزد **سیّم** هرکاه در راه به بلندی مثل پشته یا کوهی براید **چهارم** هرکاه بسراشیبی دراید **پنجم** هرکاه ازخواب بیدار شود **ششم** در وقت سحر **هفتم** هرکاه سوار شود یا فرود اید **هشتم** هرکاه در راه بشخصی برخورد **چهارم** از سنّتهای احرام انکه چون خانهاے مکّه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند وبعضی از مجتهدین برانند که دران وقت قطع تلبیات واجب است وامّا ان دوازده امریکه در احرام مکروه هست **اوّل** حمام رفتن **دوّم** شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین باشد **سیّم** بو کردن میوه مثل سیب وبه وغیران **چهارم** تکلّم کردن بغیر تلبیات وقران وذکر خدا وحاجت ضروری **پنجم** درجواب احدی لبیك کفتن **ششم** خوابیدن برفرشی که سفید نباشد **هفتم** تراشیدن سر شخصیکه احرام نداشته باشد که اکر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرامست **هشتم** غسل کردن از برای خنك

ساختن بدن نه از جهة سنّت مثل غسل جمعه وغیران **نهم** انکه جامهٔ احرام از غیر پنبه باشد **دهم** انکه جامه میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد **یازدهم** انکه سیاه باشد **دوازدهم** انکه در ابتدای احرام جامهٔ احرام چرکین باشد امّا اکر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن ان مکروه نیست و امّا ان بیست وچهار امر که درحال احرام بجا اوردن ان حرام است **اوّل** شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا کفتن که در فلان جا شکاری هست یا نمودن شکار یا الات شکار مثل بازوسك ودام وتیر وتفنك بشخصی دادن که شکار کند واین امور حرامست بدو شرط **اوّل** انکه جانور ابی نباشد چه شکار کردن جانور ابی درحال احرام حرام نیست ومراد از جانور ابی حیوانیست که در اب تخم کند پس شکار کردن قاز واردك وباقی حیوانات که در خشکی تخم کند حرامست **شرط دوّم** انکه خوردن کوشت ان جانور حلال باشد مثل اهو وکلنك وغیران پس شکار کردن حیوانی که کوشت ان حرامست مثل خوك و پلنك وچرخ وباز درحال احرام حلالست امّا ازجملهٔ جانورانی که کوشت انها حرامست شش جانوراست که انهارا شکار کردن درحال احرام حرامست وان شیر وروباه وخرکوش وخارپشت وسوسمار ویربوعست واکر شخصی در حال احرام شکار کند ان شکاری ملك او نمیشود وواجبست که ازاد رها کند وخوردن کوشت شکاری بر مُحْرِم حرامست اکرچه دیکری انرا شکار کرده باشد وهر شکاری را که محرم بکشد میته است وخوردن کوشت ان بر محرم وغیر محرم حرام است **دوّم** از بیست وچهار امر که درحال احرام حرامست جماع کردنست ومقدمات ان مثل بوسه ودست بازی کردن با حلال خود وعقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیکری پس اکر عقد نکاح کند ان عقد باطلست امّا رجوع در طلاق وکنیزك خریدن بقصد انکه بعد از احرام مباشرت کند جایزاست **سیّم** کواه شدن بر عقد نکاح وکواهی دادن بان **چهارم** بو کردن مشك وعنبر وعود وصندل ومانند ان ودر بو کردن کل نرکس وبنفشه ومانند ان میانهٔ مجتهدین خلافست واصح انست که بو کردن انها نیز حرامست امّا شنیدن بوی مشك وعنبر ومانند ان که بر خانهٔ کعبه میمالند جایزاست وهمچنین جایزاست شنیدن بوهای خوش که در مابین صفا ومروه میباشد **پنجم** بینی کرفتن محرم از چیزهای

بدبو **ششم** روغن مالیدن بربدن خواه خوش بو باشد خواه نباشد **هفتم**
پوشیدن مرد رختی راکه دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانچه قبل از این مذکور
شد **هشتم** پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد **نهم** انگشتر در انگشت کردن
بجهة زینت نه بجهة انکه سنّت است **دهم** پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر
چه بار تماس باشد **یازدهم** انکه مرد در وقت راه رفتن در سایهٔ چیزی رود که
آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار امّا در سایهٔ کجاوه
و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است هرچند بر بالای سر او باشد و هم چنین
جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی براه رود و بنشیند هرچند آن
چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن **دوازدهم** مو از سر یا از بدن برطرف
کردن **سیزدهم** ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت زیادتی باشد **چهاردهم** کشتن
شپش یا از جامه یا از بدن خود انداختن **پانزدهم** سرمهٔ سیاه در چشم کشیدن
شانزدهم حنا بستن برای زینت **هفدهم** در آئینه نگاه کردن **هیجدهم** دندان
کندن **نوزدهم** سلاح پوشیدن **بیستم** خون از بدن بیرون آوردن اگرچه
بمسواک کردن باشد امّا اگر از خاریدن که بیرون آید قصور ندارد **بیست و یکم**
جدالست یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهة اثبات حق یا نفی باطل **بیست و دوم**
پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد که مثل آنرا بپوشد
بیست و سیم اظهار کردن زن زیور خود بر شوهر یا بر جمعی که محرم اویند **بیست و چهارم**
روی خود را بچیزی پوشیدن که بروی او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی
باشد که مطلقا بروی او نخورد **مقصد دوّم** در بیان طواف و مقدّمات
و شروط آن بدانکه اوّل افعال عمرهٔ تمتّع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل
امر بآن متعلّق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می یابد **فصل اوّل** در بیان
آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و
دوازده امر سنّت امّا چهار امر واجب **اوّل** طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه
طواف واجب باشد امّا در طواف سنّتی طهارت از حدث اصغر سنّت است **دوّم**
ازاله نجاست از رخت و بدن **سیّم** ستر عورت بطریق نماز **چهارم**
ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طوافش باطلست و امّا آن دوازده
امریکه قبل از طواف سنّت است **اوّل** غسل است جهة داخل شدن حرم مکّه

معظّمه **دوّم** اذخر خائیدن قبل از داخل شدن در حرم **سیّم** نعلین کندن و
پا برهنه براه رفتن **چهارم** نعلین خود را بدست خود گرفتن **پنجم** در وقت
داخل شدن حرم این دعا خواندن اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ
بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَرْجُو اَنْ
اَكُونَ مِمَّنْ اَجَابَ دَعْوَتَكَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا
لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيبًا لَكَ وَمُطِيعًا لِاَمْرِكَ وَكُلُّ ذٰلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَاِحْسَانِكَ
اِلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ اَبْتَغِي بِذٰلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ اِلَيْكَ
وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى النَّارِ وَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ يَا كَرِيمُ **ششم**
غسل کردن جهة داخل شدن مکّه معظّمه و این غسل زن حیض دار را نیز سنّت است
هفتم غسل کردن بجهة داخل شدن مسجد الحرام **هشتم** داخل شدن در مسجد
الحرام از دری که آنرا باب بنی شیبه گویند **نهم** انکه در بیرون در مسجد الحرام
بایستد و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ بعد از آن
بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَالسَّلَامُ عَلٰى اَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ
عَلٰى رَسُولِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **دهم**
بخضوع و خشوع داخل شدن مسجد الحرام **یازدهم** انکه چون داخل شود رو بجانب
کعبهٔ مشرّفه کند و دستها بر داشته این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ فِي مَقَامِي
هٰذَا فِي اَوَّلِ مَنَاسِكِي اَنْ تَقْبَلَ تَوْبَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي وَتَضَعَ عَنِّي وِزْرِي
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَشْهَدُ اَنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الْحَرَامُ
الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي
عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَطَاعَتَكَ مُطِيعًا
لِاَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْفَقِيرِ اِلَيْكَ الْخَائِفِ بِعُقُوبَتِكَ اَللّٰهُمَّ
افْتَحْ لِي اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ **دوازدهم** انکه بنزدیک
حجر الاسود آید و رو بجانب حجر کند و این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا
وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَاَكْبَرُ مِمَّا اَخَافُ وَاَحْذَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰى جَمِيعِ الْاَنْبِيَاۤءِ وَالْمُرْسَلِينَ بعد از ان حجر را ببوسد واکر بواسطهٔ کثرت ازدحام نتواند ببوسید دست خود را بان برساند و دست خود را ببوسد واکر دست نتواند رساند بجانب حجر بدست اشاره کند واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَاُوْفِي بِعَهْدِكَ اَللّٰهُمَّ اَمَانَتِي اَدَّيْتُهَا وَمِيْثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ اَللّٰهُمَّ تَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَعَلٰى سُنَّةِ نَبِيِّكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزّٰى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعٰى مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِي وَفِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي فَاقْبَلْ سَعْيِي وَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وچون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند **فصل دوم** در بیان باقی امور که متعلق است بطواف و ان بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنّت امّا یازده امر واجب **اوّل** نیّت طواف باین طریق که طواف عمره تمتّع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیّت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزء اول جانب چپ او در ابتداء طواف محاذی جزء اوّل حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود **اوّل** انکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیّت خود را بکرداند تا در ابتدای طواف کلّ بدن او بمحاذاة کلّ حجر اسود بکذرد طریق دوم انکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه اندک بر جانب چپ خود بکیرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش دارد و محاذی اوّل حجر نماید و شروع در طواف کند تا کلّ بدن او بر محاذات کلّ حجر بکذرد و طریق اول افضل است **دوّم** استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف واجبی امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد انکه طواف را با تمام نرساند **سیّم** انکه در حال طواف مبتدی بد کر خانهٔ کعبه بر دست چپ باشد **چهارم** انکه دوری طواف کننده از خانهٔ کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانه کعبه **پنجم** انکه کشتن بر کرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را یکشوط کویند و هر هفت شوط یك طوافست واکر بعد از فارغ شدن شك کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات ننماید طواف او صحیح است امّا اکر شك او قبل از فارغ شدن باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست

اوّل انکه شك کند میانهٔ هفت شوط و بیشتر **دوّم** انکه شك کند میانهٔ هفت شوط و کمتر **سیّم** انکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شك او در ما بین هفت شوط باشد مثل انکه شك کند میانهٔ چهار و پنج یا میانهٔ پنج و شش پس در صورت اوّل اکر برکنی که حجر اسود در او ست رسیده باشد طواف او صحیح است واکر بان رکن نرسیده باشد طواف او باطلست و از سر باید کرفت و در صورت دویّم و سیّم مطلقًا طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید کرفت **ششم** انکه چهار شوط اوّل از پی یکدیکر باشد یعنی فاصله در میانه واقع نشود پس اکر فاصله در میانه واقع شود طواف را از سر کیرد خواه فاصله بجهة ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت او تنك شده باشد و خواه بی ضرورت واقع شده باشد امّا در میانهٔ شوط چهارم و پنجم و میانهٔ سه شوط اخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنّتی که وقت او تنك شده باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین جایز است در سه شوط اخر قطع شوط کردن بجهة امثال ان امور امّا واجبست که در وقت قطع طواف مکانیرا که از انجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام ان اید زیاده و کم نشود **هفتم** انکه حِجْر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و ان دیواریست کوتاه که در جانب ناودان خانهٔ کعبه است **هشتم** انکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد پس اکر طواف کنان دست بر دیوار خانهٔ کعبه کذارد ان طواف باطل است **نهم** انکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اکر بر یك پا یا بر چهار دست و پا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود **دهم** انکه اخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدا طواف از انجا کرده بی زیاده و نقصان **یازدهم** دو رکعت نماز طواف کذاردن در پس مقام ابراهیم علیه السّلام یا در پهلوی ان و مخیّر است در قرائت این دو رکعت میانهٔ جهر و اخفات واکر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را میتواند کذارد و سنت است که در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل یا ایّها الکافرون وامّا ان دوازده امر سنّت که تعلّق بطواف دارد **اوّل** انکه چون

داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمه یازدهم و
دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از ان بیفاصله شروع در
طواف عمره کند مگر انکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا ترسد که نماز
جماعت از او فوت شود **دوم** بوسیدن حجر اسود در هر شوطی و هم چنین رخ
خود را بران گذاشتن **سیم** بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه
بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی **چهارم** انکه یکطرف رداء خود را از
زیر بغل راست بیرون اورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه
گذارد **پنجم** گام خود را در حین طواف کوتاه کند زیرا که چه بواسطه هر گامی
شش هزار حسنه مینویسند جهة اینکس **ششم** نزدیک شاذروان
طواف کردن هرچند گام کمتر شود که نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند **هفتم**
انکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه اهسته بلکه میانه باشد
هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الَّذِی یُمْشٰی بِهٖ عَلٰی ظُلَلِ الْمَآءِ کَمَا یُمْشٰی بِهٖ عَلٰی جُدَدِ الْاَرْضِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الَّذِی تَهْتَزُّ لَهٗ اَقْدَامُ مَلٰئِکَتِكَ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی دَعَاكَ بِهٖ مُوسٰی
مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ وَاَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الَّذِی غَفَرْتَ بِهٖ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ وَمَا تَاَخَّرَ وَاَتْمَمْتَ
عَلَیْهِ نِعْمَتَكَ و بعد از ان حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید **نهم** انکه در
اثنای طواف هرگاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد **دهم** انکه
هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است
برسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَعَافِنِی مِنَ السُّقْمِ وَاَوْسِعْ
عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ
الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ **یازدهم** انکه چون در شوط هفتم بمستجار برسد و ان در
زمان سابق در خانه کعبه بوده و الحال بسته شده و علامت ان نمایانست
پس باید که رو بان کند و خود را بان بچسباند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَلْبَیْتُ
بَیْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهٰذَا مَکَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ و در ان وقت
بگناهان خود یک یک اقرار کند زیرا که در حدیث وارد است که هر مؤمنی که در این
مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته حق تعالی گناهان او را می بخشد

دوازدهم انکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ
الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعَافِیَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیْفٌ فَضَاعِفْهُ لِی وَاغْفِرْ لِی مَا اطَّلَعْتَ
عَلَیْهِ مِنِّی وَخَفِیَ عَلٰی خَلْقِكَ و چون در مقابل رکن یمانی اید بگوید اَسْتَجِیْرُ بِاللّٰهِ
مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ قَنِّعْنِی بِمَا رَزَقْتَنِی وَبَارِكْ لِی فِیْمَا اٰتَیْتَنِی و بعد از گذاردن دو
رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر اسود اید و انرا ببوسد و بجانب چاه
زمزم اید و یکدلو یا دو دلو اب بکشد و از ان اب بخورد و بر سر و تن خود بریزد
و در وقت ریختن بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَآءً مِنْ کُلِّ
دَآءٍ وَسُقْمٍ و بعد از ان متوجه سعی مابین صفا و مروه شود **مقصد سیم**
در بیان سعی مابین صفا و مروه و مقدمات و شروط ان بدانکه انچه بسعی
تعلق دارد هیجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب
اول نیت سعی است باین طریق که سعی میکنم میانه صفا و مروه هفت شوط
در عمره تمتع برای انکه واجبست تقرب بخدا **دوم** انکه در وقت نیت پاشنه
پای او بزینه اول صفا چسبیده باشد **سیم** مقارن ساختن نیت را
با ابتداء رفتن بجانب مروه **چهارم** استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی
نیت است نکند **پنجم** انکه از راه متعارف مابین صفا و مروه روانه شود
نه از راه مسجد الحرام و غیر ان **ششم** انکه سعی از هفت شوط کمتر و بیشتر
نباشد **هفتم** موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بیفاصله بطریقی
که در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر انند که موالات شرط نیست
هشتم انکه جمیع مسافت مابین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان
نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بزینه اول
مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه پا را بزینه اول مروه
ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط
باتمام رسد **نهم** انکه اگر طواف را بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر
نکند بلکه شب بجا اورد و اگر شب طواف کرده سعی را در ان شب بجا اورد و بعضی
از مجتهدین تاخیر بروز دیگر را جایز داشته اند **دهم** انکه سعی بعد از طواف
واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل اید باطل خواهد بود و اما ان هشت امر
که در سعی سنت است **اول** چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید

که از در صفا بیرون رود وجای آن درالحال داخل مسجد الحرام است اما دو ستون
بجهة علامت آن گذاشته اند پس باید که از مابین دو ستون بگذرد **دویم**
طهارت از حدث اکبر واصغر **سیم** ازاله نجاست از بدن ورخت **چهارم** انکه
چون از مسجد الحرام بیرون آید وبالای صفا رود رو بکعبه ایستد در مقابل
رکنی که حجر اسود در او است وهفت نوبت بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ وهفت نوبت لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وسه نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بعد از آن صلوات بفرستد وسه نوبت بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَبْلَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الْحَيِّ الدَّائِمِ وسه نوبت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
وسه نوبت اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وسه نوبت اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ وبعد از آن اَللّٰهُ اَکْبَرُ صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ صد نوبت بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَغَلَبَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَحْدَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ
ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِي فِي عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ
اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لَا تَضِيعُ وَدَائِعُهُ دِينِي وَنَفْسِي وَاَهْلِي
اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي عَلٰى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَتَوَفَّنِي عَلٰى مِلَّتِهِ وَاَعِذْنِي مِنْ
مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ قَطُّ فَاِنْ عُدْتُ فَعُدْ
عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ اِنَّكَ اَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِي وَاَنَا مُحْتَاجٌ اِلٰى رَحْمَتِكَ فَيَا مَنْ اَنَا
مُحْتَاجٌ اِلٰى رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِي اَللّٰهُمَّ افْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا
اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اِنْ تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي وَلَنْ تَظْلِمَنِي اَصْبَحْتُ اَتَّقِي
عَذَابَكَ وَلَا اَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ اِرْحَمْنِي واگر فرصت
خواندن کل این دعاها واذکارها نداشته باشد آنچه از آن جمله میسر باشد
بخواند وچون فارغ شود از صفا بزیر آید وشروع در سعی نماید وبدانکه

بربالای صفا رفتن وآنجا این دعاها خواندن مردانرا سنت است واما زنانرا
سنت نیست **پنجم** از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه
رسد بربالای آن رود ومقابل خانه کعبه ایستد وادعیه که بربالای صفا
خوانده آنجا بخواند **ششم** انکه پیاده سعی کند مگر انکه ترسد که بواسطهٔ
تعب نتواند بتوجه تمام بدعا مشغول شود **هفتم** انکه در اول هر شوط وآخر
آن تند براه نرود مگر درمابین منار وکوچهٔ عطاران که آنجا تند رفتن اولیست
خواه پیاده باشد وخواه سواره واین تند رفتن مردانرا سنتست وزنانرا
سنت نیست **هشتم** انکه در اثنای سعی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ
وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَجَلُّ الْاَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ
وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ **مقصد چهارم**
در بیان احکام تقصیر واحرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند
یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی
ازاله کند اگرچه سر مو باشد خواه بمقراض وخواه بکندن وخواه بنوره گذاشتن
وتراشیدن همه سر جایز نیست اما تراشیدن بعضی جایز است ونیت چنین کند
که تقصیر میکنم در عمرهٔ تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا ومقارن نیت
بتقصیر مشغول شود وچون تقصیر بفعل آید جمیع آنچه باحرام حرام شده بود
حلال میشود وتقصیر آخر افعال عمره است وسنت است که تقصیر بمروه واقع
شود ومکروهست طواف خانه کعبه بعد از سعی وقبل از تقصیر وواجبست که
بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید وجمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد در
احرام حج معتبر است ومیقات این احرام شهر مکه است ونیت چنین کند که احرام
حج تمتع بجا می آورم از برای انکه واجبست تقرب بخدا ونیت را مقارن تلبیات
سازد وسه امر در این احرام سنت است **اول** در روز هشتم ذی الحجه واقع
شود **دوم** انکه در مسجد الحرام باشد وافضل آنست که در زیر ناودان خانهٔ
کعبه واقع شود **سیم** بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده
باشد واگر سوار باشد در وقتی که شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد
وواجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود واز وقت پیشین تا وقت شام در
عرفات توقف نماید وچون شام شود بمشعر الحرام رود وتا طلوع آفتاب آنجا

توقّف کند بعد از ان بمنی رود وانجا روز عید هفت سنکریزه بر جمرهٔ عقبه که کویند بزنند و بعد از ان قربانی کند و بعد از ان سر بتراشد و بمکّه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت وسعی وطواف نسا بعد از ان بمنی عود کند بجهة بودن انجا در شبهای تشریق ورمی جمرات ثلث واین اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود **فصل اوّل** در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن دران موضع شریفست از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد وخواه نشسته وخواه تکیه کرده وخواه پیاده وخواه سواره وپیش از داخل شدن عرفات هفت امر سنّتست **اوّل** انکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذی الحجّه باشد نه قبل از ان وان روز را یوم ترویه کویند امّا اکر بیما باشد یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم الترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکّه بیرون رفتن او قصوری ندارد **دوّم** انکه چون متوجّه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ صَمَدْتُ وَاِیّاکَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَکَ اَرَدْتُ اَسْئَلُکَ اَنْ تُبارِکَ لِی فِی رِحْلَتِی وَاَنْ تَقْضِیَ لِی حاجَتِی وَاَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ تُباهِی بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّی **سیم** انکه چون در راه عرفات بمنی رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنیً وَهِیَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَیْنا مِنَ الْمَناسِکِ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلی اَنْبِیائِکَ فَاِنَّما اَنَا عَبْدُکَ وَفِی قَبْضَتِکَ **چهارم** انکه ظهر وعصر ومغرب وعشا را در منی بکذارد **پنجم** انکه در شب نهم ذی الحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید **ششم** انکه نماز صبح را نیز در منی بکذارد وافضل انست که تا طلوع افتاب در منی توقف نماید بعد از ان از منی متوجّه عرفات شود **هفتم** انکه خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در مکانی که بعرفات متصل است وان مکانرا نَمِرَه کویند وواجبست که اوّل وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف میکنم در عرفات از این وقت تا وقت شام در حجّ اسلام تمتع برای انکه واجبست تقرب بخدا وبر حکم نیت بماند تا وقت شام وبعد از دخول در عرفات دوازده امر سنّتست که در اثنای وقوف بفعل اورد **اوّل** غسل جهة وقوف ونیّت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای انکه سنّتست تقرب بخدا وباید که این غسل بعد از ظهر در اوّل وقوف واقع شود **دوّم** بر وضو

بودن **سیم** ظهر وعصر را در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان ودو اقامت **چهارم** بر پا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام **پنجم** رو بقبله بودن از اوّل وقت تا اخر وقت **ششم** خاطر خود را بهیچ امر مشغول نساختن مکر توجّه بدرکاه الهی **هفتم** انکه میانهٔ او واسمان حائلی نباشد مثل خیمه وغیر ان **هشتم** کناهان خود را یک یک شمردن واستغفار کردن **نهم** دعا کردن از برای برادران مؤمن وباید که کمتر از چهل نفر نباشند **دهم** انکه صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وصد نوبت لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وصد نوبت اَللّٰهُ اَکْبَرُ وصد نوبت سُبْحانَ اللّٰهِ بکوید **یازدهم** انکه صد نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند **دوازدهم** انکه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی عَبْدُکَ فَلا تَجْعَلْنِی مِنْ اَخْیَبِ وَفْدِکَ وَارْحَمْ مَسِیرِی اِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیقِ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اَللّٰهُمَّ لا تَمْکُرْ بِی وَلا تَخْدَعْنِی وَلا تَسْتَدْرِجْنِی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ یا اَسْمَعَ السّامِعِینَ وَیا اَبْصَرَ النّاظِرِینَ وَیا اَسْرَعَ الْحاسِبِینَ وَیا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وحاجت خود را از حقتعالی طلب نماید وبعد از ان رو بجانب اسمان کند وبکوید اَللّٰهُمَّ حاجَتِی اِلَیْکَ الَّتِی اِنْ اَعْطَیْتَنِیها لَمْ یَضُرَّنِی ما مَنَعْتَنِی وَاِنْ مَنَعْتَنِیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما اَعْطَیْتَنِی اَسْئَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی عَبْدُکَ وَمِلْکُ یَدِکَ وَناصِیَتِی بِیَدِکَ وَاَجَلِی بِعِلْمِکَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنِی لِما یُرْضِیکَ عَنِّی وَاَنْ تُسَلِّمَ مَناسِکِیَ الَّتِی اَرَیْتَها خَلِیلَکَ اِبْراهِیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیتَ عَمَلَهُ وَاَطَلْتَ عُمْرَهُ وَاَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَیوةً طَیِّبَةً لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَالَّذِی تَقُولُ وَخَیْراً مِمّا نَقُولُ وَفَوْقَ ما یَقُولُ الْقائِلُونَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَمِنْ وَساوِسِ الصَّدْرِ وَمِنْ شَتاتِ الْاَمْرِ وَمِنْ عَذابِ الْقَبْرِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً وَفِی سَمْعِی نُوراً وَفِی بَصَرِی نُوراً وَفِی لَحْمِی نُوراً وَفِی دَمِی وَعِظامِی وَعُرُوقِی وَمَقامِی وَمَقْعَدِی نُوراً وَمَقْصَدِی نُوراً وَمَدْخَلِی نُوراً وَمَخْرَجِی نُوراً وَاَعْظِمْ لِی نُوراً یا رَبِّ یَوْمَ اَلْقاکَ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وبدانکه دعاها روز عرفات که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده

ببسیاراست وافضل آن دعاها دو دعااست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السّلام که مشهوراست ودیگری دعای حضرت امام زین العابدین علیه السّلام که در صحیفهٔ کامله مذکوراست وچون هریك ازاین دو دعا بغایت طویل بود دراین مختصر مذکور نشد **فصل دوم** دربیان احکام وقوف مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب ازعرفات متوجّه مشعر الحرام شود وچون اراده بیرون آمدن ازعرفات کند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هٰذَا الْمَوْقِفِ وَارْزُقْنِيهِ اَبَدًا مَا اَبْقَيْتَنِي وَاقْلِبْنِي الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي مَرْحُومًا مَغْفُورًا بِاَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ اَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ عَلَيْكَ وَاَعْطِنِي اَفْضَلَ مَا اَعْطَيْتَ اَحَدًا مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ وَبَارِكْ لِي فِيمَا اَرْجِعُ اِلَيْهِ مِنْ اَهْلٍ وَمَالٍ اَوْ قَلِيلٍ اَوْ كَثِيرٍ وَبَارِكْ لَهُمْ فِيَّ وباید که دروقت رفتن بجانب مشعر بتأنّی راه رود ودرکمال خضوع وخشوع ودراثنای راه رفتن باستغفار وطلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد وچون بمشعر الحرام رسد واجب است که نیّت کند باینطریق که ازاین وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم درمشعر الحرام درحج تمتّع ازبرای آنکه واجبست تقرّب بخدا وسنّت است که دراینجا نه امر بفعل آورد **اوّل** آنکه قبل ازبارفرود آوردن نماز مغرب وعشا رابیك اذان ودو اقامت بگذارد **دوّم** آنکه نافلهٔ مغرب را بعد ازعشا بگذارد **سیّم** آنکه آنشب راکه شب عید قربانست احیا بدارد **چهارم** آنکه تاصبح بذکر ودعا وتلاوت قرآن مشغول باشد وازجملهٔ دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جَمْعُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْخَيْرِ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْيِسْنِي مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي سَاَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي ثُمَّ اَطْلُبُ بِهِ اِلَيْكَ اَنْ تُعَرِّفَنِي مَا عَرَّفْتَ اَوْلِيَائَكَ فِي مَنْزِلِي هٰذَا وَاَنْ تَقِيَنِي جَوَامِعَ الشَّرِّ **پنجم** آنکه اوّل شب غسل کند ونیّت چنین کند که غسل بودن درمشعر الحرام میکنم ازبرای آنکه سنّت است تقرّب بخدا **ششم** آنکه تاطلوع آفتاب از حدث اکبر واصغر طاهر باشد **هفتم** آنکه اگر حجّ اوّل او باشد بربالای کوهی که درمشعر الحرام واقعست برود وآنجا ذکر الهی بجا آورد **هشتم** آنکه هفتاد سنگریزه راکه بجهة رمی جمرات مقرراست ازمشعر الحرام بردارد وواجبست که آنشب تاصباح درمشعر الحرام باشد **نهم** آنکه چون فجر طلوع کند اولی آنست که نیّت علیحده بجهة وقوف مشعر کند باین طریق که توقف میکنم درمشعر الحرام درحج

تمتّع ازاین وقت تاطلوع آفتاب ازبرای آنکه واجبست تقرّب بخدا وسنّت است که بحمد الٰهی وصلوات فرستادن ودعا کردن اشتغال نماید وازجمله دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ اِلَيْهِ وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هٰذَا اَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوٰى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي وچون آفتاب برآید بجانب منی رود وجایزاست زنان راوشخصی راکه ضرورتی داشته باشد آنکه قبل ازطلوع فجر ازمشعر الحرام بجانب منی رود **فصل سیّم** دررفتن بجانب منی ازمشعر الحرام وبیان افعال ثلثه مناسك منی که روزعید قربان در منی واجبست که بعمل آید چون ازمشعر الحرام متوجّه منی شود ودرراه بموضعی رسد که آنرا وادی مُحَسِّر گویند سنّت است که دران موضع موازی صد گام تند رود واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَاَجِبْ دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي وچون بمنی رسد واجبست که افعال ثلثهٔ مناسك منی را درروزعید بترتیب بجا آورد فعل اوّل رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه ودررمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست وسیزده امرسنّت امّا هشت امرواجب **اوّل** نیت کردنست باین طریق که این میل رامیزنم بهفت سنگریزه درحج اسلام حج تمتع ازبرای آنکه واجبست تقرب بخدا **دوّم** نیّت رامقارن شروع دررمی کردن **سیّم** استدامت حکمی یعنی مدام برحکم نیّت بودن تا آخر رمی **چهارم** هفت سنگریزه رایکیك انداختن پس اگر هفت رایکدفعه اندازد یکی ازآنها حسابست وباقی محسوب نیست **پنجم** هریك ازهفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن **ششم** مجموع هفت سنگریزه را اززمین حرم برچیدن **هفتم** آنکه همهٔ سنگریزها بکر باشد یعنی هیچیك ازآنها رمی جمره نشده باشد **هشتم** آنکه رمی بعد ازطلوع آفتاب روزعید قربان باشد امّا سیزده امرسنّت که دررمی جمره عقبه معتبراست **اوّل** دروقت رمی وضو داشتن **دوّم** پیاده بودن نه سواره **سیّم** دروقتیکه هفت سنگریزه رادر دست داشته باشد وخواهد که بمیل بزند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ حَصَيَاتِي فَاَحْصِهِنَّ لِي وَارْفَعْهُنَّ فِي عَمَلِي **چهارم** آنکه دروقت انداختن هریك

ازان سنکریزها اَللّٰهُ اَکْبَرُ بکوید واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطَانَ اَللّٰهُمَّ
تَصْدِیْقًا بِکِتَابِکَ وَعَلٰی سُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُوْرًا
وَعَمَلًا مَقْبُوْلًا وَسَعْیًا مَشْکُوْرًا وَذَنْبًا مَغْفُوْرًا **پنجم** انکه در وقت رمی جمره عقبه
رو بجمره کند وپشت بقبله **ششم** انکه دوری او ازجمره در وقت رمی از ده ذرع
تا پانزده ذرع شرعی باشد **هفتم** انکه سنکریزه را بر شکم انکشت زهکیر کذارد
وبر پشت بند اول انکشت شهادت بیندازد **هشتم** انکه سنکریزهارا چیده
باشد نه انکه سنکی را بشکند وبسنکریزهای ان رمی کند **نهم** انکه ان سنکریزها
از مشعر الحرام برچیده باشد **دهم** انکه سنکریزهارا بشوید **یازدهم** انکه
هریك از سنکریزها بمقدار بند بالای انکشت باشد **دوازدهم** انکه هریك
از سنکریزها رنکی مختلف داشته باشد **سیزدهم** انکه هریك مخالف رنك
دیکری باشد **فعل دوم** از افعال ثلاثه مناسك منی که روز عید قربان در منی
بجا اوردن ان واجبست قربان کردنست ودران ده امر واجبست وشش امر
سنت اما ده امر واجب **اول** انکه قربانی کوسفند باشد یا بز یا کاو یا شتر
واکر غیر ازاینهارا مثل اسب یا اهو قربان کند ان قربانی صحیح نیست **دوم**
انکه اکر قربانی کوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد واکر بز یا کاو باشد
یکسال تمام کرده باشد ودر سال دوم داخل شده باشد واکر شتر باشد پنج
سال تمام کرده باشد ودر سال ششم داخل شده باشد **سیم** انکه بیمار
نباشد وکری نداشته باشد ولاغر ولنك وخصی وکوش بریده نباشد شاخ
اندرونی ان شکسته نباشد **چهارم** انکه کل ان از یکشخص باشد پس جایز
نیست که شخصی دیکر در قربانی شریك باشد **پنجم** انکه در وقت کشتن قربانی
نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام حج تمتع ازبرای انکه واجبست
تقرب بخدا **ششم** انکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اکر قربانی غیر شتر
باشد ومقارن اول نحر سازد اکر قربانی شتر باشد ونحر انست که کاردی
یا حربهٔ در کودی که درمیان بیخ کردن وسینه شتر واقعست بزنند **هفتم**
استدامت حکمی نیت تا اخر ذبح یا نحر **هشتم** انکه خود مباشر کشتن قربانی
کردد یا شخصی را نایب خود سازد ونایب چنین نیت کند که این قربانی را
میکشم به نیابت فلانی در حج اسلام حج تمتع ازبرای انکه براو واجبست

تقرب بخدا واولی انست که هردو نیت کنند **نهم** انکه قربانی کردن در
روز عید واقع شود واکر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذی الحجه
جایز است **دهم** انکه بعضی ازانرا تصدق وبعضی را خود بخورد وبعضی را
هدیه کند واما ان شش امر که در قربان کردن سنت است **اول** انکه
اکر قربانی کوسفند یا بز باشد باید که نر باشد واکر شتر یا کاو باشد باید
که ماده باشد **دوم** انکه فربهی ان نمایان باشد نه انکه در فربهی ولاغری میانه
باشد **سیم** انکه انرا در عرفات حاضر کرده باشند **چهارم** انکه اکر قربانی
شتر باشد دست چپ ورا مابین زانو وپاشنه بندند **پنجم** اکر شخصی را در
کشتن قربانی نایب خود سازد دست خودرا در وقت کشتن بر دست او کذارد
ششم انکه در وقتی که خواهد که قربان بکند این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِیَ
لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اِنَّ صَلٰوتِیْ
وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَاشَرِیْكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا
مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ
ومقارن این بکشتن مشغول شود **فعل سیم** از افعال ثلاثه مناسك منی
که در روز عید بفعل اوردن ان در منی واجبست انست که بعد از قربان کردن
از موی خود چیزی ازاله کند خواه بتراشیدن وخواه بغیر ان وزنان تراشیدن
سر جایز نیست ودر ازاله کردن موسه امر واجبست وهفت امر سنت اما سه
امر واجب **اول** نیت باینطریق که ازموی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام
حج تمتع برای انکه واجبست تقرب بخدا **دوم** مقارنهٔ نیت بموازاله کردن **سیم**
استدامهٔ حکمی واما ان هفت امر سنت **اول** انکه در وقت موازاله کردن رو
بقبله کند **دوم** انکه دران وقت بکوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ بِکُلِّ
شَعْرَةٍ نُوْرًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ **سیم** انکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست
کند **چهارم** انکه کل سررا بتراشد **پنجم** انکه اکر بر سر مو نداشته باشد پاکی را
بر سر بکرداند **ششم** انکه موی را در منی دفن کند **هفتم** انکه بعد از موازاله
کردن ناخن بچیند وسبیل بکیرد وبعد از فارغ شدن از افعال ثلثهٔ مناسك
منی حلال میشود براو جمیع انچه باحرام حرام شده بود مکر زن وبوی خوش
چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسك منی را بجا اورد واجبست بمکه

مراجعت کردن بجهة بجا آوردن پنج امر وآن طواف حج است و دو رکعت نماز آن
وسعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن وچون سه امر اول را
بجا آورد بوی خوش بر او حلال میشود امّا زن وقتی حلال میشود که طواف
نسا را با دو رکعت آن بجا آورد و واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد
بفعل آورد وجمیع آنچه در طواف عمره وسعی آن مذکور شد از امور واجبی وسنّتی
در این دو طواف وسعی معتبر است وفرق همین در نیت است پس در طواف حج چنین نیت کند طواف
حج اسلام حج تمتع میکنم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا ودر طواف نسا نیت چنین کند که
طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا ونیت نماز این دو طواف
ونیت سعی ما بین صفا و مروه بر این قیاس است وچون از این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی رود بجهة
چهار امر **اوّل** در منی بودن سه شب ایام تشریق وآن یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ذی الحجه است وجایز است
شخصی را که در احرام عمره وحج شکار و مباشرت بزن نکرده باشد آنگاه شب
سیم در منی نماند وآنکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون آید
مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در اینصورت بودن
آنشب در منی واجبست وبیرون رفتن جایز نیست ودر هر یك از این سه
شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آنقدر توقف نماید که نصف
شب بگذرد وبعد از آن بیرون میتواند رفت وجایز است بجای ماندن آن
شب در منی ماندن آنشب در مکّه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد
دوّم رمی جمرهٔ اولی کردن در هر یك از روزهای تشریق بهفت سنگریزه
سیّم رمی کردن جمرهٔ وسطی در آن سه روز بهمان طریق **چهارم** رمی جمرهٔ
عقبه در آن سه روز بهمان طریق و واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و
وقت رمی از طلوع آفتابست تا وقت شام واگر شخصی را عذری باشد جایز است
که شب رمی کند وبدانکه آداب سنّتی این رمی بطریقیست که قبل از این بتفصیل
مذکور شد وفرقی نیست الّا در دو امر **اوّل** آنکه هر یك از جمرهٔ اولی وجمرهٔ
وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد **دوّم** آنکه بعد از رمی هر یك از
این دو جمره اندك نزدیك آن ایستد وبحمد وصلوات ودعا اشتغال
نماید امّا بعد از رمی جمرهٔ عقبه ایستادن نزد آن سنّت نیست وبدانکه این
رمی آخر افعال واجبهٔ حج است وجایز است که از منی بوطن خود رود وبدانکه بمکّه

معاودت نماید امّا معاودت بجهة وداع خانهٔ کعبه سنّت است پس چون خواهد
که بمکّه معاودت کند سنّت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد در هر دو
رکعت بیك سلام وبعد از آن متوجه مکّه شود وآداب دخول مکّه ومسجد الحرام
از غسل وغیر آن بطریقیست که قبل از این گفته شد وبدانکه داخل شدن در خانهٔ
کعبه سنّت است و واجب نیست وآداب آن نه امر است **اوّل** غسل کردن **دوّم**
آنکه حلقهٔ در را در وقت دخول بگیرد **سیّم** آنکه کمال خضوع وخشوع در وقت
داخل شدن بجا آورد **چهارم** آنکه چون داخل شود بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَآمِنّى مِنْ عَذَابِكَ عَذَابَ النَّارِ **پنجم** آنکه بر سنگ
سرخی که ما بین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت
اوّل بعد از فاتحه سورهٔ حٰمٓ سجده بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات
قرآن بعدد آیات سورهٔ حٰمٓ سجده بخواند وآن پنجاه وچهار آیه است **ششم**
آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانه دو رکعت نماز بگذارد وبعد از آن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّاَ وَتَعَبَّاَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَآءَ رِفْدِهِ وَ
جَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِى تَهْيِئَتِى وَتَعْبِيَتِى وَاسْتِعْدَادِى
رَجَآءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِى يَا مَنْ لَا تُخَيِّبُ سَائِلَهُ وَلَا يَنْقُصُ
نَائِلَهُ فَاِنِّى لَمْ آتِكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ وَلٰكِنْ اَتَيْتُكَ
مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْاِسَاءَةِ عَلٰى نَفْسِى فَاِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِى وَلَا عُذْرَ فَاَسْئَلُكَ يَا مَنْ
هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنِى مَسْئَلَتِى وَتُقِيلَنِى عَثْرَتِى
وَتَقْلِبَنِى بِرَغْبَتِى وَلَا تَرُدَّنِى مَحْرُومًا وَلَا مَجْبُوهًا وَلَا خَائِبًا يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ
يَا عَظِيمُ اَرْجُوكَ لِلْعَظِيمِ اَسْئَلُكَ يَا عَظِيمُ اَنْ تَغْفِرَ لِىَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ **هفتم** آنکه در درون خانهٔ کعبه سر بسجده نهد واین دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ
لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِى مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِى يَا اِلٰهِى مِنْ
لَدُنْكَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِى تُحْيِى اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ مَيْتَ الْبِلَادِ وَلَا
تُهْلِكْنِى يَا اِلٰهِى غَمًّا حَتّٰى تَسْتَجِيبَ لِى وَتُعَرِّفَنِى الْاِجَابَةَ فِى دُعَائِى اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِى
الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِى وَلَا تُشْمِتْ بِى عَدُوِّى وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِى مَنْ ذَا الَّذِى
يَرْفَعُنِى اِنْ وَضَعْتَنِى وَمَنْ ذَا الَّذِى يَضَعُنِى اِنْ رَفَعْتَنِى وَاِنْ اَهْلَكْتَنِى فَمَنْ
ذَا الَّذِى يَعْرِضُ لَكَ فِى عَبْدِكَ اَوْ يَسْئَلُكَ عَنْ اَمْرِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ يَا اِلٰهِى اَنْ لَيْسَ

در بعضی از نسخ
این عبارت بود
امر ششم واما
انکه امر دوم
واجبست
حاشیه بر آن
باین نحو بود
نص لفظ وجوب
غلط ناسخ است
برا که تمام این
امور مستحب است
نه واجب بالاجماع
العبد محمد

فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنِقْمَتِكَ نَصَبًا وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِبَلَاءٍ عَلَى أَثَرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَىٰ ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَتَضَرُّعِي إِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَأُنْسِي بِكَ أَعُوذُ بِكَ الْيَوْمَ فَأَعِذْنِي وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى الضَّرَّاءِ فَأَعِنِّي وَأَسْتَنْصِرُكَ فَانْصُرْنِي وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَاكْفِنِي وَأُومِنُ بِكَ فَآمِنِّي وَأَسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَأَسْتَرْحِمُكَ فَارْحَمْنِي وَأَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا تَعْلَمُ فَاغْفِرْ لِي وَأَسْتَرْزِقُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَارْزُقْنِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ **هشتم** انکه در وقت بیرون امدن از خانه کعبه حلقهٔ در خانه را بگیرد و بگوید اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ لَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَلَا تُشْمِتْ بِي أَعْدَائِي فَإِنَّكَ الضَّارُّ النَّافِعُ **نهم** انکه چون از خانه کعبه بزیر اید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بحیثیتی که در خانه کعبه در جانب دست چپ او باشد **خاتمة** دربیان اداب وداع خانه کعبه وان ده امر است **اوّل** انکه هفت شوط طواف وداع بجا اورد و نیّت چنین کند که طواف وداع خانهٔ کعبه میکنم سنّت تقرّب بخدا **دوّم** انکه در هر شوطی استلام حجر اسود و رکن یمانی کند واگر در هر شوطی نتواند در شوط اوّل و دوّم استلام نماید **سیّم** انکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد **چهارم** انکه نزد حجر الاسود اید وشکم خود را بکعبه بچسباند ودست چپ خود را بر حجر الاسود گذارد ودست راست را از جانب در خانه کعبه بچسباند وبگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ وَحَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَاتِكَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَصَدَعَ بِأَمْرِكَ فَأُوذِيَ فِيكَ وَفِي جَنْبِكَ حَتَّىٰ أَتَاهُ الْيَقِينُ اَللّٰهُمَّ اقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ مِمَّا يَسَعُنِي أَنْ أَطْلُبَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعْطِيَنِي مِثْلَ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ أَوْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِكَ تَزِيدُنِي عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِي فَاغْفِرْ لِي وَإِنْ أَحْيَيْتَنِي فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي مِنْ

زِيَارَةِ نَبِيِّكَ اَللّٰهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلَىٰ دَابَّتِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّىٰ أَدْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ وَقَدْ كَانَ مِنْ حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي فَإِنْ كُنْتَ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازْدَدْ عَنِّي رِضًا وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفَىٰ وَلَا تُبَاعِدْنِي وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِي قَبْلَ أَنْ تَنْأَىٰ عَنْ بَيْتِكَ دَارِي فَهٰذَا أَوَانُ انْصِرَافِي إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا عَنْ بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِهِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي حَتَّىٰ تُبَلِّغَنِي أَهْلِي وَمَالِي فَإِذَا بَلَّغْتَنِي أَهْلِي فَاكْفِنِي مَؤُونَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِي فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذٰلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي **پنجم** انکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم اید وقدری از اب ان بنوشد وبعد از ان متوجّه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود **ششم** انکه در اثنای بیرون رفتن بگوید آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ إِلَى اللّٰهِ رَاجِعُونَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ **هفتم** انکه در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با کمال خضوع وخشوع بجا اورد **هشتم** انکه بر در مسجد الحرام ایستد وبگوید اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَىٰ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ **نهم** انکه بیک درهم شرعی خرما بخرد وتصدّق کند **دهم** انکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج اید **مطلب ششم** دربیان احکام حج قران وحج افراد قبل از این مذکور شده بود حج قران وحج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکّهٔ معظّمه باشد یا انکه دوری او از ان مکان مقدّس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد واگر دوری این کس از مکّهٔ معظّمه زیاده بر شانزده فرسخ باشد حجّی که بر او واجب میشود حج تمتّع است وافعال حج تمتّع را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حج قران وحج افراد مثل افعال حج تمتّع است لیکن عمرهٔ حج تمتّع قبل از حج است و طواف نسآء ندارد وعمرهٔ حج قران وافراد بعد از حج است وطواف نسآء دارد وافعال این دو نوع بیک طریقست لیکن در حج قران مخیّر است میانهٔ اینکه نیّت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد ومعنی اشعار وتقلید مذکور خواهد شد واحرام هر یک از حج قران وافراد واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد وباقی افعال بطریق افعال حج تمتّع است پس چون احرام بربندد و متوجّه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام

شود وبعد از وقوف مشعر بمنی رود ورمی جمرات وقربان وتقصیر بجا اورد وبمکه باز کردد و
طواف ودو رکعت ان واسعی میان صفا ومروه وطواف نسا ودو رکعت انرا بطریقی که قبل از این مذکور شد
بعمل اورد وچون از این افعال فارغ شود عمره مفرده بجا اورد وباین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین
موضعی بحرم احرام عمره مفرده بر بندد وطواف عمره کند ودو رکعت ان وسعی میان صفا ومروه
وتقصیر وطواف نسا ودو رکعت ان بجا اورد ومراد از اشعار انست که جانب راست
کوهان شتر را که بجهة قربانی میبرد که در منی قربان کند زخم زند وان جانب را
بخون ان زخم الوده کند ومراد از تقلید انست که در کردن ان قربانی که میبرد
نعلینی بیاویزد که در ان نعلین نماز کذارده باشد **مطلب هفتم** در بیان
احکام حجّ نیابت ودر ان دو فصل است **فصل اوّل** در نائب کرفتن از
جهة میّت وحیّ بدانکه چون شخصی فوت شود وترکهٔ وافی کذارد وحجّ
اسلام براو واجب شده باشد ودر ذمّت ان مستقر کشته باشد
واجبست که دران سال شخصی را باجاره بکیرد که بنیابت او حج بجا اورد اکر
وقت حجّ باقی باشد والاّ سال دیکر خواه میّت وصیّت کرده باشد که حج جهة
او کنند وخواه نکرده باشد امّا انکه اکر قبل از انکه حجّ در ذمت او مستقر
کردد فوت شود نایب کرفتن واجب نیست وحج در ذمّت او وقتی مستقر
میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحجّ حجّ را تاخیر کند تا انقدر مدت
بکذرد که کنجایش حج بجا اوردن داشته باشد پس اکر بعد از استطاعت و
قبل از کذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است ونایب کرفتن
لازم نیست واجرت حجّ مقدّم است بر میراث وحکم سایر قروض دارد پس
هرکاه میّت مشغول الذمّه باشد بحجّ وقرضی نیز داشته باشد واجبست
که اوّل اجرت المثل حج وقرض را از متروکات وافیهٔ او بیرون کند وانچه بعد
ازان بماند بوارث میرسد واکر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث
نمیرسد وهم چنین اکر همه متروکات او مساوی اجرة المثل حج باشد کلّ متروکات
او را باجرت حج باید داد ووارث از متروکات او محرومست وهرکاه شخصی
تبرع نماید وبی اجرت بنیابت میت حج بجا اورد در این صورت حج از ذمّهٔ میّت
ساقط میشود ولازم نیست که نایب از جهة او بکیرند وهم چنین اکر شخصی تبرع از مال خود شخصی را
باجاره بکیرد که بنیابت میت حج کند وبدانکه میان مجتهدین خلافست در انکه نایب میت از کجا

متوجّه حجّ شود بعضی برانند که از انجا که فوت واقع شده واجبست که متوجه
حجّ شود وبعضی برانند که متوجّه از میقات کافیست وبعضی برانند که اکر
متروکات میّت وفا کند از محلّ فوت متوجّه شود واکر بان وفا نکند از میقات
واین قول بصواب نزدیکتر است وظاهرا قول دوّم باین قول باز میکردد و
اکر حجّ در ذمّت شخصی مستقر شده باشد امّا بواسطه مانعی که بعد از استقرار
بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحجّ رفتن واجبست که شخصی را
باجاره بکیرد که بنیابت او حجّ کند هرکاه امید ان نداشته باشد که مانع بر
طرف شود واکر بعد از انکه بنیابت او حجّ کرده باشد مانع برطرف شود براو
واجبست که خود حجّ کند وحجّی که نایب او کرده کافی نیست امّا اکر بعد از انکه حجّ
کذاردن براو واجب شده باشد وقبل از انکه در ذمّت او مستقر شود او را
مانعی از حج رفتن پیش اید در اینصورت در وجوب نایب کرفتن میان مجتهدین
خلافست بعضی برانند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم
رسد وبعضی برانند که از این شخص حج ساقطست مادام که مانع باقی باشد
ونایب کرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد
وخواه نداشته باشد واقرب قول اوّلست **فصل دوّم** در بیان شرطی چند
که در نیابت حجّ معتبر است وان شش امر است **اوّل** انکه نائب بالغ باشد
وبعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته
باشد وبر سخن او اعتماد باشد **دوّم** انکه عادل باشد پس حرامست که غیر
عادل را نایب حجّ سازند امّا غیر عادل را نایب کرده باشند ودانند که حج را
بفعل اورده در اینصورت حجّ او کافیست واحتیاج بنایب عادل کرفتن نیست
وبعضی از مجتهدین برانند که هرکاه ظن غالب باشد که نائب افعال حجّ را
بجا می اورد نایب کردانیدن او جایز است **سیم** انکه در ذمّت نایب حج واجبی
نبوده باشد **چهارم** انکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او
باشد که در وقت بجا اوردن هر فعلی از او تعلیم کیرد **پنجم** انکه در نیت قصد
کند که این فعل را بنیابت فلان بجا می اورم **ششم** انکه شخصی که نایب بنیابت
او حجّ میکذارد شیعهٔ اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست
مکر انکه پدر نائب یا جد پدری او باشد که در این دو صورت نیابت کردن

اوجائز است با وجود انکه مخالف مذهب باشد وبعضی از مجتهدین این دو
صورت را نیز جایز نداشته اند وجایز است که زن نائب مرد شود وبرعکس
وهم چنین جایز است که غلام یا کنیزک که عادل باشند برخصت آقای خود
نائب شوند واکر نایب در اثنای راه فوت شود پس اکر فوت او قبل از احرام
وداخل شدن حرم واقع شود نایب دیکر باید کرفت که از انجا که او فوت
شده باشد روانهٔ حج شود وورثهٔ او را از وجه اجاره
موازی مسافتی که قطع کرده میرسد وبقیه تتمه بورثهٔ
صاحب مال میرسد واکر فوت او بعد از احرام و داخل شدن
حرم باشد واز باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد انچه
بفعل آورده کافیست واحتیاج بنایب کرفتن دیکر
نیست اما میان مجتهدین خلاف است بعضی
بر انند که در این وقت کل مبلغی که وجه اجارهٔ
اوست بوارث او دهند
تمام شد کلام شیخ بهائی
علیه الرحمه
م م م
م م
م

تتمه
۱۸

تتمه نسخه جامع عباسی که مولانا نظام بن الحسین ساوجی
شاکرد شیخ بهاء الدین محمد عاملی عطر الله تعالی مرقده
ورفع فی علیین مسنده تمام نموده

بســـــم الله الرحمن الرحيم
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ والصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَاتَمِ النَّبِيِّيْنَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰى وَخَيْرِ الْوَصِيِّيْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِيْنَ وَيَعْسُوْبِ الدِّيْنِ
اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضٰى وَآلِهِمَا الْاَئِمَّةِ النُّجَبَاءِ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتُ اللهِ الْعَلِيِّ الْاَعْلٰى
وبعد چون همکی همت عالی نهمت بندکان همایون اشرف اقدس ارفع
اعلی کلب آستانه خیر البشر غلام با اخلاص امیر المؤمنین جید رمروج مذهب حق
ائمهٔ اثنی عشر **شاه عباس الحسینی** الموسوی الصفوی بهادرخان
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین عدله وبره واحسانه بر احیاء
معالم شریعت سید المرسلین واعلاء اعلام مذهب حق ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین مقصور ومحصور است وارادهٔ خاطر ملکوت ناظر ش
معطوفست بر انکه شیعیان ومحبان امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام عالم
بمذهب حق انحضرت واقف باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین
وخلاصة المتقدمین وزبدة المتاخرین بهاء الملة والشریعت والحقیقت والدین
محمد عاملی رحمه الله را مامور ساخته بود بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد
بر مسائل وضو وغسل وتیمم ونماز وروزه وزکوٰة وحج وجهاد وزیارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین وایام مولود ایشان ومسائل ضروری که بیشتر اوقات بان
احتیاج واقع شود چون وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن ونذر و
عهد کردن وسوکند خوردن وکفاره دادن وبیع کردن وتوابع آن ونکاح و
طلاق دادن وشکار کردن وذبح حیوانات وحلال وحرام آن وآداب طعام
خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن وقضا پرسیدن واقرار کردن و
وصیت نمودن وقسمت ترکه کردن وحدودی که در شرع مقرر است بجهة

دزدی وزنا ولواطه وسحق وغیر آن وخونبهای آدمی وخونبهای بریدن اعضای او وخونبهای زخمی که بر آدمی زنند وخونبهای سگ شکاری و سگ گله وسگی که محافظت باغ وزراعت کند وحضرت خاتم المجتهدین امتثالا لامره الاشرف شروع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم بجامع عباسی ساخت مرتب بر بیست باب مشتمل بر مسایل مذکوره وچون بعد از اتمام پنج باب این کتاب که در بیان وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وروزه وخمس وحج بود تمام کرده بود دوازدهم ماه شوال یکهزار وسی ویک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام وصورت اختتام پذیرد داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی اِمْتِثالاً لِاَمْرِهِ الْاَشْرَفِ الْمُطاعِ لازالَ نافِذاً فِی الْاَقْطارِ وَالْاَرْباعِ شروع در اتمام آن نمود وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ لِلْاِتْمامِ وَالْمُیَسِّرُ لِلْاِخْتِتامِ امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد **باب ششم از کتاب جامع عباسی** در احکام وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد کردن وجهاد با کفار کردن ودر آن چهار مطلب است

مطلب اوّل در بیان وقف کردن وتوابع آن ودر او سه فصل است

فصل اوّل در شروط وقف کردن بدانکه شروط وقف شانزده است **اوّل** اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ ودیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست وکسی که گاهی دیوانه باشد وگاهی نه در غیر وقت دیوانگی وقفش صحیح است ودر وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست واصح عدم صحت است وگویا ابن جنید که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقه او وحمل کرده اند تصدق را بر وقف چه وقف نیز صدقه جاریه است وهم چنین وقف مست وبیهوش وقرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست وهمچنین وقف غلام صحیح نیست **دوّم** نیّت واقف پس وقف غافل وکسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست واگر بعد از وقف کردن وبه قبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست وخلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست

که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست **سیم** ملک واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگر چه مالکش اجازت دهد بعد از وقف **چهارم** ایجاب چون وقفت وآنچه با قرینه دلالت بر وقف کند **پنجم** قبول مقارن ایجاب از بطن اوّل در وقف اولادی ودر بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در او قبول واگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی ووصی با صرفه وغبطه کافی است وشرط نیست قبول در وقف بر فقراء چه قبول در اینصورت ممکن نیست وهم چنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مؤمنین ومسلمین باشد چون وقف بر مساجد ومشاهد وبعضی از مجتهدین بر این رفته اند که در اینصورت نیز قبول حاکم شرع لازم است **ششم** معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر وقف کند ومعلق سازد بر شرط وصفت واقعی وعالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد **هفتم** دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند وبانقضای آن مدت باطل میشود وهم چنین است اگر شرط کرده که هر وقت که خواهد رجوع کند واگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالبا بعد از انقراض او میانه فقهاء خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او وبوارث او منتقل میشود بعد از وفات او وبعضی گفته اند بورثه موقوف علیه راجع میشود وبعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد واصح قول اولست واگر منقطع شود در اول همچون وقف بر معدوم وآنگاه بر موجود اقوی آنست که باطلست واگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید آنگاه بر غلام شخصی آنگاه بر فقراء در این دو احتمالست یکی صحت طرفین وبطلان در وسط وعود حاصل او بواقف ووارث او واگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلان است **هشتم** قبض موقوف علیه در بطن اوّل از وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست وقبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطل است ودر قبض فوریه شرط نیست وهرگاه قبض کند صحیح است ودر قبض اذن واقف شرط است

وهرکاه واقف تولیت انچیزیراکه وقف بر فقراء کرده جهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقراء شرط نیست بلکه قبض او کافی است **نهم** انکه از نفس خود بیرون کند پس اکر بر خود وقف کند صحیح نیست واکر اول بر خود وقف کند بعد از ان بر فقراء در این صورت مجتهدین را دو قولست اصح انست که باطلاست واکر وقف بر خود و فقرا کند در او دو احتمالست یکی انکه نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم انکه تمام باطل باشد واکر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقهٔ او در مدت حیات از وقف باشد باطلاست واکر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیراکه حضرت رسالت پناه و فاطمه علیهما السلام این شرط کرده اند پس در اینصورت اکر ایشان اکتفاء بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقهٔ ایشان ایا ساقط میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست وهمچنین در نفقهٔ زوجه خلافست **دهم** انکه انچه واقف وقف کرده باشد می باید که عینی باشد مشخص و از ان منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست وهمچنین صحیح نیست وقف هرچه خورند از ماکولات زیراکه اصل ان باقی نمی ماند وخلافست میانهٔ مجتهدین که وقف درهم و دینار جایزاست یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف انها جایز نیست واصح انست که جایزاست زیراکه جهة زینت از انها نفع میتوان کرفت **یازدهم** انکه صحیح باشد که انرا مالك شوند پس اکر شراب یا خوك را وقف کند صحیح نیست **دوازدهم** انکه بیان مصرف کند پس اکر بیان مصرف نکند صحیح نیست **سیزدهم** انکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اکر بر معدوم وقف کند صحیح نیست واکرچه طفل در شکم باشد واکر بر موجود وقف کند و بعد از ان بر انچه از او در وجود اید صحیح است امّا اکر بر معدوم وقف کند و بعد از ان بر موجود ایا صحیح است در حق موجود یا وقف باطلست در این مسئله مجتهدین را دو قولست اصح انست که باطلست **چهاردهم** انکه موقوف علیه را صحیح باشد مالك شدن چیزی پس وقف بر ملك و جنّ و دوابّ و بنده واکرچه مدبّر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست امّا اکر وقف بر مشاهد و مساجد و جسرها و پلها کند صحیح است زیراکه فی الحقیقة راجع بمسلمانان میشود **پانزدهم** انکه موقوف علیه مشخص باشد پس اکر

بریکی

بریکی از دو شخص وقف کند یا یکی از دو مسجد وقف کند صحیح نیست **شانزدهم** انکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اکر وقف کند بر زنا کنندکان وقطّاع الطریق باطلست وهمچنین باطلست اکر مسلمان وقف کند چیزیرا بر نوشتن توریة وانجیل وکتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخست یا وقف بر عباد تخانهٔ یهود و نصاری و وقف کردن بر جهود جایزاست بمذهب بعضی از مجتهدین و در این مقام اشکال کرده اند که چرا بر جهود وقف جایزاست و بر عباد تخانهٔ ایشان جایز نیست جواب از این اشکال چنین کفته اند که وقف بر عباد تخانه ایشان معصیت محض است بخلاف جهود چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایزاست و بعضی از مجتهدین وقف کردن اتش پرستانرا بر اتشکده باطل میدانند وهرکاه شرطهائی وقف محقق شود موقوف علیه مالك میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و برکو سفند خلافست میانهٔ مجتهدین واکر وقف مشروط باشد بر شرطی در انچه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف واکر ترسند که ضایع شود یا انکه میانه موقوف علیهم در وقف او لاد نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که جایزاست فروختن انچه وقف شده در این صورت و بقیمت ان چیزی مثل ان بخرند **فصل دوّم** در بیان تصدّق نمودن بدانکه در تصدق ثواب بسیار وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضلاست چنانکه در حدیث تصریح بان واقع شده مکر انکه توهّم کنند که تصدق نمیکند چه در این صورت اشکارا باید داد و در صدقه چهار چیز شرط است **اوّل** ایجاب چون تَصَدَّقْتُ وانچه بدان ماند **دوم** قبول چون قَبِلْتُ **سیم** اقباض باذن مالك چه بی اذن مالك صحیح نیست **چهارم** نیت قربت وحرامست تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم بر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد امّا از بنی هاشم بر بنی هاشم جایزاست و غلامی که بنی هاشم ازاد کرده باشند جایزاست که از تصدّقات واجبی بکیرد و جایزاست بنی هاشم را که تصدقات سنّتی بکیرند و واجبی نیز جایزاست هرکاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش جایزاست

تصدّقات برجهود واکرچه بیکانه باشد پس هرکاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع دران وتصدّقات سنّتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین کفته اند که رجوع میرسد هرکاه اجنبی باشد واصح قول اوّلست **فصل سیّم** دربیان سکنی وعُمری یعنی شخصی بدیکری کوید که دراین خانه ساکن باش تا زنده باشی و دران سه شرطست **اوّل** ایجاب چون اَسْکَنْتُكَ وَاَعْمَرْتُكَ وَاَرْقَبْتُكَ وانچه براینها ماند **دوّم** قبول **سیّم** قبض وهرکاه ساکن کردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدّت معیّنی باشد لازم میشود بقبض و بعد از موت هرکدام که شرط کرده باشند بمالك منتقل میشود پس اکر کوید که مرتراست که دراین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرکاه ساکن بمیرد منتقل بمالك میشود واکر دراینصورت مالك بمیرد ورثه مالك را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند واکر کوید دراین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرکاه مالك بمیرد ساکن بیرون میرود امّا اکر ساکن پیش از مالك بمیرد مالك را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیوة خویش بیرون کنند واکر مقید بوفات نکرده باشد هرکاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد وهر چیز یراکه وقف کردن آن جائز بود سکنی وعُمری آن جایز است وباطل میشود سکنی وعمری بفروختن آن خانه وهرکاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود واهل وفرزندان او ساکن میشوند و اکر شرط کرده باشد جماعت دیکر را سوای اینها جایز است وهرکاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا کوید که غلام من خدمت خانهٔ کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است تا انکه غلام واسب زنده باشد خدمت انجا کند واکر کوید خدمت شخصی کند ومعین نکند ان شخص را و بمیرد بورثه خودش منتقل میشود **مطلب دوّم** دربیان قرض دادن ودران دو موقفست موقف اوّل در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منقولست که انحضرت فرموده که درشبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود که صدقه دادن ده مثل انچیز ثواب دارد وقرض دادن هیجده مثل آن چیز ثواب دارد وانچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن دو مثل

ثواب قرض دادن است مراد ازان صدقه برخویشان وعلماء است چه این صدقه افضل از قرض دادن است ودر قرض دادن سه چیز لابد است **اوّل** ایجاب چون اَقْرَضْتُكَ بِالتَّصَرُّفِ فِيْهِ يَا الْاِنْتِفَاعِ بِهِ وَعَلَيْكَ رَدُّ عِوَضِهِ وانچه بدینها ماند **دوّم** قبول چون قَبِلْتُ وانچه دلالت برضای برایجاب کند **سیّم** انکه واقع شود هر یك از ایجاب وقبول از جایز التصرّف پس از دیوانه ومست ومفلسی که حاکم شرع اورا منع کرده باشد از مالش وطفلی که پانزده سال نداشته باشد اکر مرد باشد ونه ساله نباشد اکر زن باشد معتبر نیست وقرض دادن بنده جایز است وفرقی نیست میانهٔ ذکر وانثی و قرض دادن انچه مثل داشته باشد جایز است امّا انچه مثل نداشته باشد دو قول است و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید واکرچه متفرق داده باشد **موقف دوّم** در اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است پنج امر واجب وهفت امر حرام وچهار امر سنت وچهار امر مکروه امّا پنج امر واجب **اوّل** ردّ کردن مثل انچه کرفته **دوّم** انکه هرکاه قرض کیرنده همانچه کرفته یا مثل انرا رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست واکرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد واکر از مثل نیز متعذر باشد قیمت اورا در روزی که او رد می کند بدهد واکر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که قرض کرفته باشد بدهد **سیّم** در خاطرش همیشه باشد که انرا بدهد هرکاه قدرت بهم رساند **چهارم** انکه اکر قرض کیرنده بکذارد که سال بران بکردد وطلا ونقره سکه دار باشد وبنصاب رسیده باشد زکوٰة براو واجبست **پنجم** انکه سعی کند در دادن انمال بقرض دهنده وامّا آن هفت امر حرام **اوّل** شرط زیاده کردن در مقدار وصفت خواه جنسی باشد که زیاده ونقصان دراو حرام باشد مثل طلا ونقره وکندم وجو وانچه بکیل ووزن درآید یا انچنان نباشد پس اکر شرط کند که خانهٔ خود را باو باجاره بکمتر از اجرت واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی یا انکه هدیه بیاورد یا جهة او کاری کند جایز نیست امّا اکر زیادتی بدهد بیشرط جایز است ودر بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غلّه دراهم صحاح بدهد یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهد

واکر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط
لغو است واکر شرط کروی یا ضامنی کند جهة این قرض یا انکه در شهر دیکر
رد کند جایز است واکر شرط کرو وضامنی جهة قرض دیکر کند جایز نیست
دوّم قرض دادن انچه بکیل و وزن دراید بی انکه بکشد **سیّم** اسراف کردن
قرض کیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیلی کند **چهارم** طلب کردن قرض
دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با و مدارا
کند **پنجم** طلب کردن اواست مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد
مکر انکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینهٔ طیبه و مشاهد
مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند **ششم** قرض کرفتن کسی که قادر بر دادن
ان نباشد **هفتم** نماز کردن قرض دار در اول وقت واما چهار امر سنّت
اوّل قرض دادن **دوّم** ظاهر ساختن قرض کیرنده مالداری و مفلسی خود را
بر قرض دهنده **سیّم** وفا کردن بشرطی که کرده باشند **چهارم** انکه
اکر هدیهٔ جهة قرض کیرنده بیاورد با مال خود حساب کند امّا چهار امر
مکروه **اوّل** مالدار را قرض کردن بیضرورتی امّا با ضرورت مکروه
نیست چه در احادیث مذکور شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و امیر
المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حین وفات قرض
کذاشتند **دوّم** قصد زیادتی کردن هریك از دهنده و کیرنده بی انکه
بلفظ بکویند **سیّم** فرود امدن قرض دهنده در خانهٔ قرض کیرنده
چهارم زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند **مطلب سیّم** در بیان بنده ازاد کردن و دران
ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که
هرکس بنده ازاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی ازان بنده
عضوی از انکس از اتش دوزخ ازاد کرداند اکر مرد باشد واکر زن باشد
بعوض هر دو عضو او یك عضو او را از اتش دوزخ ازاد کرداند و اقسام
ازادی پنجست **اوّل** واجب چنانچه در بحث کفّارة خواهد امد یا انکه نذر
کند ازادی غلامی را یا انکه در حال خریدن غلام اقای او شرط کند که ازاد
کند **دوّم** سنت چون ازاد کردن بندهٔ مؤمن که از خویشان او باشد که

بخریدن بر او ازاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین سنّت است ازاد کردن
غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد **سیّم** مکروه چون
ازاد کردن بندهٔ که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشانرا معیّن
نکند **چهارم** حرام چون ازاد کردن بندهٔ کافر **پنجم** مباح چون ازاد کردن
ولد الزنا و مستضعف و ازادی بچهار چیز حاصل میشود **اوّل** مباشرت **دوّم**
سرایت **سیّم** مالك شدن **چهارم** عوارض و دران چهار موقفست موقف اوّل
مباشرت است و ان چهار قسم است **قسم اوّل** ازاد کردن بنده و دران هفت
چیز شرطست **اوّل** صیغه چون اَنْتَ حُرٌّ یعنی تو ازادی واکر کوید اَعْتَقْتُكَ
یعنی ازاد کردانیدم ترا و قصد انشاء کند مجتهدین را در این دو قولست اصح
انست که باین قول نیز ازادی واقع میشود بغیر از این دو لفظ ازادی بهم نمیرسد
از کتابتها و اشارتها و اکرچه بان قصد ازادی کند مکر انکه قادر بر کفتن
نباشد یا کنك باشد چه در اینصورت اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد
قائم مقام کفتن این دو لفظ میشود **دوّم** انکه صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد
کنندهٔ جایز التصرف واقع شود پس اکر ازاد کردن بنده کان از طفل و اکرچه ده
ساله باشد و دیوانه و کسی که او را باکراه بران دارند و مست و غافل و مفلسی
که حاکم شرع او را از مالش دور کرده باشد که مال او را بقرض خواهان او دهد
و بیماری که در بیماری زیاده از سه یك مالش ازاد کند واقع شود باطلست
سیّم انکه مجرّد سازد ازادی را از شرط و صفت امّا جایز است که شرط کند
بازادی چیزی پس اکر شرط خدمت غلام کند جهت خود و یا غیر خود زمانی
معین را جائز است و اکر دران زمان غلام بکریزد ازادی او باطل نمیشود
و بر غلام اجرت ان زمان لازم است و اکر مولی بمیرد بعد از ان غلام پیدا
شود ایا ورثهٔ او را میرسد که دران مدت او را خدمت فرمایند مجتهدین را
دو قولست اصح انست که نمیرسد امّا اکر شرط کند که اکر انچه شرط کرده با غلام
بفعل نیاورد همان بنده باشد همچنین مجتهدین را در این دو قولست اصح
انست که شرط باطلست **چهارم** انکه قصد قربة الی الله کند پس اکر کافری
بندهٔ ازاد کند صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و ازاد کردن کافر را
صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر کفر او بسبب انکار نبوّت

پیغمبر یا قرآنست صحیحست واکر سبب انکار خدا یتعالی است باطلست **پنجم**
انکه غلام مسلمان باشد پس اکر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و
بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی دیکر میکویند که اکر نذر
کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است **ششم** انکه مالك غلام باشد پس اکر
غلام دیکری را آزاد کند صحیح نیست واکر صاحب غلام بعد از ان راضی شود و
اذن دهد مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که جایز نیست **هفتم** انکه
جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در اینصورت آزاد کردن او صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اکر کوید یکی از دو غلام
من آزاد است صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میکویند که مخیر است در
معین ساختن یکی از دو غلام **تتمّه** هفت امر که تعلق بازاد کردن دارد چهار
امر مستحب است و سه امر مکروه امّا چهار امر مستحب **اوّل** آزاد کردن غلام
مؤمن **دوّم** آزاد کردن مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد **سیّم**
هرکاه غلام خود را حد بزند سنّت است که او را آزاد کند **چهارم** یاری کردن
غلامیرا که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد امّا سه چیز مکروه **اوّل**
آزاد کردن غلام ناصبی **دوّم** جدا کردن طفل و مادرش و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند **سیّم** آزاد کردن غلامی که عاجز باشد از کسب **قسم دوّم**
کتابتست و کتابت آنست که کسی با غلام خویش کوید که مبلغی معین بده و آزاد باش
و این بر دو قسم است **اوّل** مطلق است که اقتصار بر صیغه و عوض و نیّت و
مدّه کند و هرکاه غلام چیزیرا از ان مبلغ بدهد بقدر آن آزاد میشود قسم
دوّم مشروط و آنچنانست که آقا بغلام کوید که هرکاه از عوض عاجز شود
همان بنده باشد و شروط کتابت دوازده است **اوّل** صیغه در مطلق چنین کوید
كَاتَبْتُكَ عَلَى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كَذَا فَاِذَا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم
ترا بانکه ادا کنی بمن مبلغی معین و هرکاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین
کوید كَاتَبْتُكَ عَلَى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كُلَّ شَهْرٍ كَذَا فَاِذَا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی
مکاتب ساختم ترا باین که ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرکاه ادا
کنی آزاد باشی واکر عاجز شوی تو همان بنده باشی **دوّم** قبول غلام این
معنی را **سیّم** انکه هر یك از آقا و غلام بالغ باشند چه اکر طفل باشند صحیح

نیست

نیست واکر چه ده ساله باشند واکر چه ولی اذن دهد **چهارم** انکه هر یك از
این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانکی او بیك حال
باشد صحیح نیست واکر ولی او اذن دهد صحیح است واکر دیوانکی او دوری باشد
یعنی کاهی باشد و کاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است واکر آقای غلام
دعوی نماید که کتابت در حال طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر
باشد قول آقا مقدم است هرکاه حالت جنون ظاهر باشد و اکر عکس باشد
قول غلام مقدم است **پنجم** قصد است پس اکر غافلی یا مستی صیغه بکوید
باطلست **ششم** جواز تصرفست پس اکر سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را
از مالش جهت قرضخواه دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش
وفا بازادی غلام نکند در زیاده از ثلث صحیح نیست مکر باجازت وارث و از مرتد
ملّی صحیح نیست مکر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین کفته اند که مراعات
اسلامش باید کرد **هفتم** اختیار است پس از کسی که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست **هشتم** انکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان
صحیح نیست زیرا که در ان حدیثی وارد نشده **نهم** انکه تمام غلام را مکاتب
سازد پس اکر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست **دهم** انکه عوضی که
غلام میدهد باید که دین باشد پس اکر عینی باشد صحیح نیست **یازدهم**
انکه آن عوض چیزی باشد که مولی مالك آن شود پس اکر شراب و خوك
باشد جایز نیست **دوازدهم** انکه این مال که غلام میدهد میباید که
قدر و جنس و وصفش معلوم باشد **تتمّه** هرکاه بر آقا زکوة واجب باشد
واجبست بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا عوض مال کتابت بدهد
و بعضی از مجتهدین این را مخصوص کتابت مطلق داشته اند و هرکاه آقا
چیزی باو بدهد واجبست که قبول کند و سنّت است که اکر زکات بر آقا
واجب نباشد چیزی بغلام بدهد و هرکاه که غلام عاجز آید صبر کند تا انکه
چیزی بهم رساند و مکروه هست کتابت غلام غیر امین و هرکاه غلام قادر
بر کسب نباشد مکروه است مکاتب ساختن او و مکروه هست که مال
کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است
اوّل وقوع کتابت میانه غلام و آقا **دوّم** انکه عوض و معوض ملك سید است

سیم بودن غلام مکاتب میانهٔ درجهٔ استقلال وعدم استقلال **چهارم**
انکه ازمیان غلامان مکاتب مالک میشود وتصرفا وصحیح است **پنجم** انکه
ثابت میشود برجهت اوارش جنایتی که آقا براو جنایت کرده باشد واکر برآقا
جنایتی ازغلام واقع شود میکیرد **ششم** انکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد
اکرچه آقا اذن دهد امّا از غیری مضاربه میتواند کرفت **هفتم** قرض نمیتواند
داد اکرچه آقا اذن دهد امّا قرض میتواند کرفت **هشتم** غلام خودرا مکاتب
نمیتواند ساخت مکر باغبطه وصرفه **نهم** انکه تزویج نمیتواند کرد خاصه هم
نمیتواند رسانید **دهم** وصیت وهبه قبول نمیتواند کرد کسی را که براو آزاد
شود **یازدهم** کنیز مکاتبه شوهر نمیتواند کرد **دوازدهم** کفارت آزاو
صحیح نیست مکر روزه داشتن الّا باذن آقا **سیزدهم** انکه مکاتب میتواند
غلام خودرا تعزیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه غلام او کاری
کند که موجب حدّ باشد حدّ نیز میتواند زد **قسم سیم** تدبیر است یعنی آقا
بغلام خویش کوید که تو آزادی بعد از مردن من وآیا تدبیر نسبت بغیر آقا
واقع میشود مثل انکه آقا بکنیز خود بکوید که تو بعد از مردن شوهر آزادی
میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست وانچه در احادیث حضرات ایمه
معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز تدبیر است وتدبیر
بر سه قسم است **اوّل** تدبیر واجب مثل انکه بصیغه نذر کوید که لِلّٰهِ عَلَیَّ
عِتْقُ عَبْدِی بَعْدَ وَفَاتِ یعنی خدا براست برمن آزاد کردن بنده بعد از
وفات من ورجوع در این قسم تدبیر جایز نیست **دوم** تدبیر مستحب وآن
مطلق تدبیر است ورجوع در آن جایز است **سیم** تدبیر مکروه چون تدبیر
کافر وناصبی وشروط تدبیر شش است **اوّل** صیغه چون اَنْتَ حُرٌّ بَعْدَ
وفاتی یعنی بعد از وفات من آزادی وانچه دلالت بران کند واشارت اخرس
بجای صیغه کفتن اواست **دوّم** انکه صیغه از بالغ وعاقل واقع شود پس از
طفل ودیوانه صحیح نیست **سیم** انکه جایز التصرف باشد پس از سفیه ومفلسی
که حاکم شرع اورا از تصرّف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست وبعضی از
مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند **چهارم** انکه قصد کند پس از
غافل ومست وخفته وکسی که اورا باکراه بران دارند صحیح نیست **پنجم**

انکه قصد قربة الی الله کند پس تدبیر کافر صحیح نیست وبعضی از مجتهدین
نیت قربت را شرط نمیدانند ومیکویند تدبیر وصیّتاست بآزاد کردن
نه آزاد کردن **ششم** انکه مجرّد سازد تدبیر را از شرط پس اکر معلّق
سازد بشرطی چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست ومُدَبَّر همان
بنده است میتواند آقا تصرّف دراو کردن بفروختن وبخشیدن وغیر آن
واکر بفروشد یا بخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه میانه مجتهدین
در این مسئله دو قولست اکثر برانند که باطل میشود واکر مدبر بکریزد
تدبیرش باطل میشود وصحیحست تدبیر کنیز حامله بی انکه طفل او داخل
باشد وعکس نیز جایز است وسنت است کواه کرفتن دو عادل بر تدبیر
قسم چهارم ام ولد واو کنیزیست که از آقای خود حامله شود ودر او دو
چیز شرطست شرط **اوّل** انکه از آقای خود حامله شود بطفل آزادی در حالتی
که ملک او باشد پس اکر وطی کننده غلام باشد وکنیز دیکری را بشبهه دخول
کند وحامله شود وبعد از آن اورا مالک شود ام ولد نمیشود وبعضی از
مجتهدین کفته اند که در این صورت نیز ام ولد میشود واکر ولد بنده
باشد مثل انکه کنیز شخصی را بنکاح در آورده وشرط کرده باشد ولد او
بندهٔ آقا باشد آنکاه حامله شود وبعد از آن کنیز را بخرد امّ ولد نمیشود و
اکر کنیز خودرا بشخصی تزویج نموده باشد آنکاه خود وطی کند فعل حرام کرده
امّا اکر کنیز آبستن شود ام ولد میشود **دوّم** انکه فرزند او کافر وقاتل و
کسی که میراث نبرد نباشد وسه چیز از خواص استیلاد است **اوّل** انکه
جائز است که او را مدبّر سازد **دوّم** انکه جایز است او را که مکاتب سازد
سیّم انکه فروختن او جایز نیست مکر در عوض قیمت او هرکاه آنشخص که اورا
خریده ودخول کرده وفرزندی از او حاصل کرده از قیمت او عاجز شود چه
میتواند فروخت او را وبعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع
دیکر فروختن او را جایز داشته اند لیکن انچه در حدیث وارد شده همین
یکموضع است که مذکور شد **دوّم** سرایت است یعنی هرکاه شخصی نصف
غلامیرا آزاد کند تمام او آزاد میشود واکر غلام میانهٔ دو شخص باشد بشراکت
حصهٔ شریک نیز آزاد می شود ولازم است بران آزاد کنندهٔ حصه خود که قیمة

حصّهٔ شریك را نیز بدهد و در سرایت چهار چیز شرطست **اوّل** انکه مالدار باشد انقدر مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامهٔ معتاد و نفقهٔ یکروزهٔ او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصّهٔ شریك شود و اکر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی کفته اند اکر قصد اضرار شریك کند و از قیمت حصّهٔ شریك عاجز اید نصف او ازاد است و نصف او بنده و کسبش نیز این حال دارد و خلافست میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت بشریك ازاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دویم است چه ازادی بعد از مالك شدن میشود و ان بعد از دادن قیمت حصّهٔ شریك است **دوّم** انکه باختیار ازاد کند پس اکر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل میشود سرایت در او جاری نیست **سیم** انکه متعلق نکردد باو حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر **چهارم** انکه اول حصّهٔ خود را ازاد کند پس اکر اول حصّهٔ شریکرا ازاد کند سرایت نیست **موقف سیم** ملك است یعنی مالك شدن مرد یازده کسرا **اوّل** پدر **دوّم** مادر **سیّم** جدّ **چهارم** جدّه **پنجم** فرزندان خواه ذکر و خواه انثی **ششم** فرزند فرزند هرچند پائین اید **هفتم** خواهر **هشتم** عمّه **نهم** خاله هرچند بالا بروند **دهم** دختر برادر و هرچند پائین ایند **یازدهم** دختر خواهر و هرچند پائین ایند چه هرگاه اینهارا کسی مالك شود فی الحال ازاد میشوند و در ازاد شدن محرّمات رضاع بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر انست که ازاد میشوند و اکر نصف اینها بسبب خویشی ازاد شود ایا نصف دیکر اینها بسرایت ازاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد اصح انست که اکر باختیار مالك شود و مالدار باشد لازم است و اکر بی اختیار مالك شود یا انکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر پدر و مادر هرچند بالا روند و فرزندان هرچند پائین ایند کسی دیکر بخریدن ازاد نمیشود **موقف چهارم** عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده ازاد میشود **اوّل** انکه غلام کور شود چه در این صورت ازاد میشود **دوّم** انکه جذام بهم رساند **سیم** انکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین ازاد نمی کردانند **چهارم** انکه اقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثلا انکه کوش و بینی او را قطع نماید **پنجم** انکه غلام

لنك و زمین کیر شود **ششم** انکه غلام پیش از اقای خود در دیار کفّار مسلمان شود **هفتم** انکه هرگاه شخص مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت میخرد و ازاد میسازد و مال را باو میدهد و اکر مالك نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن **هشتم** انکه هرگاه یکی از پدر و مادر ازاد باشد فرزند ازاد میشود هرگاه مولی شرط بندکی فرزند نکند

مطلب چهارم در بیان جهاد کردن با کفّار و در ان چند فصل است

فصل اوّل در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و ایات قرانی مبالغهٔ بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر ان و سرزنش انکسانی که جهاد نکنند بیانی واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نکاهداشتن سرحدهای مسلمانان بسیار است از انجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم منقول است که فرمود وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِ قُدْرَتِهِ لَغَزْوَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ رَوْحَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا یعنی قسم بانکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتن بجنك در راه خدای تعالی و هر امدن بهتر است از دنیا و انچه در او است و نیز از ان حضرت منقولست اَلْخَیْرُ کُلُّهُ فِی السَّیْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَلَا یُقِیمُ النَّاسَ اِلَّا بِالسَّیْفِ وَالسُّیُوفُ مَقَالِیدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایهٔ شمشیر است و مردمان راست نمیشوند مکر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از انحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوست تر نیست از قطرهٔ خونی که در راه او ریخته شود و هم از انحضرت منقولست رِبَاطُ لَیْلَةٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ صِیَامِ شَهْرَیْنِ یعنی نکاهداشتن سرحدّهای مسلمانان را یکشب جهة رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دوّم در بیان جهاد و شروط ان بدانکه جهاد واجبست بنصّ و اجماع و واجب بودن ان کفائی است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنك دشمنان شوند از دیکران ساقط میشود بشرطی که امام اینانرا باسم نخوانده باشد پس اکر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب کردانند یا در وقت بهم رسیدن

دولشکر وصف بستن هرد و لشکر حاضر شوند دراین صورتها نیز جنك
کردن واجب عینی میشود وهرکاه مسلمانان اندک باشند تا همه جمع نشوند
ومقاومت باعدو نکنند جهاد واجب عینی است وهرکاه دوازده شرط هم
رسد جهاد واجبست شرط **اوّل** انکه مرد باشد پس بر زنان وخنثی مشکل
جهاد واجب نیست شرط **دوّم** انکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا
انکه بالغ شود **سیّم** انکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست **چهارم**
انکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست وهمچنین بر بنده که مولای او کفته
باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست وهمچنین بر مکاتب واجب
نیست یعنی بر بنده که مولای او باو قرار داده باشد که هرکاه مبلغی بدهد
آزاد شود اکرچه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد واکر
امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنك برد جایز است جهة انکه از ایشان
منتفع میتوان کشت **پنجم** انکه پیر نباشد چه پیران عاجزاند وقوّت جنك
کردن ندارند **ششم** انکه دانا باشد باداب جنك چه اکر دانا نباشد واجب
نیست **هفتم** انکه کور ولنك نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن وسوار
شدن نباشد **هشتم** انکه بیمار نباشد واکر دراین صورتها که عاجز است
از رفتن بجنك امّا قدرت داشته باشد که باجرت بکیرد کسی را آیا واجبست
دراین مسئله علما را دو قول است **نهم** انکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در
سفر وعیال خود در حضر **دهم** انکه قادر باشد بر چاروائی که براو سوار
شود پس اکر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد وخواه نزدیك
وبعضی از مجتهدین کفته اند که اکر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چهاروا
شرطست واکر کسی نفقه وراحله بکسی دهد تا انکه جنك کند دراینصورت
واجبست بجنك رفتن واکر باجرت بکیرد واجب نیست قبول کردن **یازدهم**
انکه قرض دار نباشد که وعدهٔ او رسیده باشد وصاحب قرض طلبد و
قدرت بر دادن آن داشته باشد چه دراین صورت بجنك رفتن جائز
نیست مکر انکه قرض را بدهد یا ضامنی ورهنی بقرضخواه بدهد واورا
راضی کرداند واکر اورا امام باسم طلبیده باشد واجبست که بجنك رود
اکرچه قرضخواه اذن ندهد امّا سنّت است که متعرض مکانهائی که کمان

کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد ومبارز نطلبد واکر
وعدهٔ قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد وقادر بر دادن نباشد
علما را دراین دو قولست اصح آنست که دراینصورت قرضخواه را منع نمیرسد
دوازدهم رضای والدین پس اکر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون
رضای پدر ومادر بجنك نمیتواند رفت وهرکاه این دوازده شرط هم
رسد واجبست درحالت حضور امام علیه السلام که خود بجنك رود یا کسی را باجرت
بکیرد که عوض او بجنك رود مکر انکه امام اورا باسم طلبیده باشد که دراین
صورت نایب نمیتواند فرستاد چنانکه سابقا مذکور شد وهرکاه عاجز شود
مثل انکه بیمار شود مخیّر است در برکردیدن خواه هردو لشکر بیکدیکر
رسیده باشند وخواه بهم نرسیده باشند امّا اکر عذر غیر بیماری باشد
مثل آنکه آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود وبنده را طلب نماید
دراینصورت اکر هردو لشکر بیکدیکر نرسیده اند که برکردد واکر بهم رسیده
باشند جایز نیست ودرحالت غیبت امام نیز واجبست جهاد هرکاه دشمنان
بسر یا بر مسلمانان آیند علیه السلام واز ایشان بر اسلام آسیب رسد **فصل سیّم**
دربیان انکه جهاد کردن با چند فرقه وباکدام جماعت واجبست بدانکه سه
طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفهٔ اوّل حربی وایشان
دو کروه اند **اوّل** مردان جوانند که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب
پرست وستاره پرست وبت پرست وغیر اینها **دوّم** جماعتی اند که هیچ
چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان ودهریان وباهردو جماعت جهاد
کردن درحال حضور امام علیه السلام واجبست تا انکه مسلمان شوند واز این دو طایفه
جزیه قبول نمیتوان کرد تا انکه مسلمان شوند طایفهٔ ثانیه اهل کتاب اند
وایشان نیز دو قوم اند قوم **اوّل** جماعتی اند که کتاب در دست دارند و
پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریت کتاب ایشان است وموسی
کلیم پیغمبر ایشان است ونصاری که انجیل کتاب ایشان است وعیسی علیه السلام
پیغمبر ایشان است وقوم **دوّم** انکه کتابی نداشته اند ونه پیغمبری امّا بشبه
کتابی وبه پیغمبری قایل اند چون مجوسان که میکویند کتابی داشته اند زنده
وپیغمبری زردشت نام ودر احادیث وارد شده که کتابی داشته اند سوخته اند

وپیغمبری داشته اند کشته اند وپیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بود وجهاد با این دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند باشرایط وشرایط جزیه دوازده است **شرط اوّل** قبول نمودن جزیه است وآن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ عاقل این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند ومیان مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد وبعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بندهٔ جهودی که ملک مسلمان باشد ومیانهٔ بندهٔ جهودی که ملک جهود باشد پس بر اوّل واجب نمیدانند وبر دویم واجب میدانند وخلافست میانهٔ مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان دوازده درهم بدهند هر سال ومتوسط ایشان بیست وچهار درهم ومالدار ایشان صد وچهل درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است تعیین آن منوط برأی امام است اصح قول دویم است چه او مناسبست بمذلت وخواری ایشان وآنچه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمولست بر آنکه رأی حضرت امیر المؤمنین ع در آنوقت بجهة مصلحتی بر آن قرار گرفته بود واگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود **شرط دوّم** التزام نمودن احکام مسلمانانست **شرط سیّم** آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت ومدد مشرکان وباین شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امام نکردن اینها را شرط کرده باشند خواه نکرده باشند وخواه عمدا کرده باشند وخواه سهوا **شرط چهارم** آنکه زنا بزنان مسلمانان نکنند ونکاح زنان مسلمانان ننمایند **شرط پنجم** آنکه ترک فتنه کردن کنند باینکه مسلمانانرا از راه نبرند **شرط ششم** آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند **شرط هفتم** آنکه جاسوسان کفّار را در خانه راه ندهند وکفّار را باسرار مسلمانان عالم نسازند وبکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان **شرط هشتم** آنکه مردان مسلمان وزنان مسلمان را

نکشند واین پنج شرط اگر در عقد جزیه امام شرط کرده باشند وباینها عمل نکنند حربی میشوند **شرط نهم** آنکه سبّ حق سبحانه وتعالی ورسول صلی الله علیه وآله نکنند واستخفاف بدین وکتاب مسلمانان نکنند چه اگر عیاذا بالله سبّ از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند وترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن کردن حربی میشوند **شرط دهم** آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب وگوشت خوک خوردن ونکاح کردن مادر وخواهر وغیر اینها **شرط یازدهم** آنکه احداث عبادت خانها نکنند در دار اسلام وآواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند وناقوس نزنند وخانهای خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست تر بسازند وباین شرط اگر خلل رسانند در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند **شرط دوازدهم** آنکه بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیّز شوند باین که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد وچاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد وبر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب او بزنند وبر اسب سوار نشوند وبر زین سوار نشوند وشمشیر وصلاح نه بندند ونصاری زنّار بر میان نه بندند وزنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیّز شوند ودر جادهٔ راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند ولقب وکنیت بر مولود خود نگذارند واین شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند امّا در حدیث مذکور نیست وجایز نیست ذمّی را که در حجاز توطن کند ومراد از حجاز مکّه ومدینه وطائف وحوالی اینهاست واگر بگذرند وتوطن نکنند جایز است وجایز نیست ایشانرا مصحف خریدن واگر بخرند مالک آن نمیشوند وبعضی از مجتهدین احادیث را بآن ملحق کرده اند وبعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند وقوم سیم که قتال کردن با ایشان واجبست چون باغیان وخوارج و ایشان طایفهٔ اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند وقتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند و هرگاه متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای اینها که

بجنك آمده باشند خواهند بود بانه بر تقدیر اول واجب سنت که ایشانرا بکشند
وکریختهای ایشانرا از عقب بروند وبکیرند وبکشند وبر تقدیر ثانی احتیاج
بانها نیست بلکه در وقتی که شکست خوردند کافی است وباجماع مجتهدین
ذریهٔ این طایفه را وزنان ایشان را مالك نمیشوند وهم چنین مالك نمیشوند
چیزی از مالهای این طایفه راکه در لشکرکاه نباشد خواه قابل نقل وتحویل
باشد وخواه نباشد ودر مالهای ایشان که در لشکرکاه هست میان مجتهدین
خلافست که آیا لشکری مالك آن میشوند یا نه اصح آنست که مالك آن نمیشوند

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفّار بدانکه بجهاد کردن با کفار
بیست وهفت امر متعلق است سه امر واجب وده امر حرام وشش امر سنّت
وهشت امر مکروه امّا سه امر واجب **اوّل** دعوة باسلام کردنست زیراکه جایز
نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مکر بعد از انکه امام یا نایب او ایشان را
بشهادتین واقرار بوحدانیت خدای تعالی وعدل او ونبوت پیغمبر وامامت
امیر المؤمنین علیهما السلام واولادش وجمیع شرائع واحکام ان دعوت کنند
واکر مسلمانی بی انکه امام کفار را دعوت نماید باسلام یکی از ایشانرا بکشد
کناه دارد امّا قصاص ودیه بر او نیست واین دعوت لازمست جماعتی راکه دعوت
بایشان نرسیده باشد وعالم ببعثت رسول صلوات الله علیه نبوده باشند امّا
جماعتی اکه دعوت بایشان رسیده باشد وعالم ببعثت رسول خدا باشند لازم نیست
لیکن سنتست **دوّم** مبارزت نمودن هرکاه امام الزام نماید بران **سیّم**
ابتدا بقتال دشمن نزدیك کردن مکر انکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد
یا با دشمنان نزدیك امام جهة مصلحتی صلح کرده باشد وبعضی این را سنّت
میدانند وان ده امری که حرامست **اوّل** در چهار ماه حرام قتال کردن انها
رجب وذی القعده وذی الحجه ومحرّم است وبدین سبب این چهار ماه را ماههای
حرام میکویند وجهاد کردن در این ماهها با جماعتی حرام است که حرمت این
ماهها را بدانند لیکن جماعتی که حرمت این ماهها را ندانند وبا مسلمانان
جنك کنند با ایشان جنك کردن در این ماهها حرام نیست **دوّم** مبارزت
نمودن با منع امام **سیّم** کریختن از جنك دشمنان که زیاده بر دو مثل مسلمانان
باشند واکرچه کمانش باشد که کشته میشود بعد از انکه صفها راست شده

باشد

باشد مکر انکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل انکه پشت
بافتاب کند یا بر بلندی برآید یا خود را بمکانهائی که آب داشته باشد برساند یا پشت
بکوه دهد یا در کریختن غرضش آن باشد که بجماعت دیکر از مسلمانان ملحق شود
واکر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقهاء ایستادن واجب نیست امّا اکر کمان
فتح داشته باشد در اینصورت جهاد سنّت است **چهارم** کشتن زنان کفار
اکرچه معاونت کفّار کنند وهم چنین حرام است کشتن اطفال ایشان ودیوانهای
ایشان **پنجم** کشتن پیر مردان ایشان که از جنك کردن وتدبیر کردن ایشان
مأیوس باشند امّا کشتن بندکان ایشان هرکاه جنك کنند لازم است **ششم**
کوش وبینی ایشان بریدن **هفتم** غدر کردن با ایشان یعنی بعد از انکه امام
ایشانرا امان داده باشد از کشتن **هشتم** غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را
پنهان کردن **نهم** جنك کردن با کفّار بعد از صلح **دهم** زهر در آب عدو ریختن
هرکاه بغیر آن دفع ممکن باشد وبعضی از مجتهدین انرا مکروه میدانند وبعضی
کفته اند که اکر کمانش هست که در ان دیار مسلمانی هست حرام است وامّا آن
شش امری که سنّت است **اوّل** انکه در وقت رسیدن دو صف جهة قتال این
دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله میخواند اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ
الْكِتَابِ سَرِيعَ الْحِسَابِ مُجْرِيَ السَّحَابِ اَهْزِمِ الْاَحْزَابِ يَا صَرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ يَا
مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ اِكْشِفْ كَرْبِي وَغَمِّي فَاِنَّكَ تَعْلَمُ
حَالِي وَحَالَ اَصْحَابِي فَاكْفِنِي بِقُوَّتِكَ عَدُوِّي **دوّم** انکه قتال در وقت زوال
آفتاب باشد در حالت اختیار وبعد از کذاردن نماز پیشین وعصر چراکه
دران وقت درهای اسمان کشاده میشود وفتح ونصرت ورحمت نازل میشود
ونزدیك بشب است کمتر کشتن واقع میشود واکر کسی از جنك بکریزد از مسلمانان
خلاص میشود **سیّم** انکه امام در راه رفتن لشکری را به تعجیل نبرد بلکه
بمدارا ببرد **چهارم** انکه بصاحب تدبیران لشکر مشورت نماید **پنجم** انکه
اختیار منزلکاهی نماید که آب وعلف در او بسیار باشد **ششم** انکه اکر جای
از لشکر مانده شود بارهای ایشان را بار کنند اکر چاروا نداشته باشد و
جایز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد در او فتح چون خراب کردن
منزلهای کفّار وقلعهای ایشان وسنك انداختن بمنجنیق بر ایشان ومنع

کردن از تردّد قافله بسوی ایشان وکشتن ایشان اگرچه درمیان ایشان زنان واطفال وپیران واسیران مسلمانان کشته شوند وایشان را باتش سوزانیدن وبریدن درختهای ایشان ومنع کردن آب از ایشان با احتیاج جایزاست و در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شده که منع کردن آب از ایشان حلال نیست وبعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر انکه حلال نیست زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج واما آن هشت امری که مکروهست **اوّل** بدست خویش پدر کافر خود را کشتن **دوّم** شبیخون بر سر عدو بردن بغیر حاجت **سیّم** پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت **چهارم** چاروای خود را پی کردن بیمصلحتی اگرچه از رفتن بازمانده باشد وبامصلحت کشتن بهتراست اما پی کردن چاروا های کافران جایزاست چه آن سبب ضعف ایشان میشود **پنجم** مبارزت نمودن درصف بی اذن امام وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **ششم** نگاه داشتن اسیر جهة کشتن وچیز با و ندادن تا انکه بمیرد ودر حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هیچکس را بدین طریق نکشته الّا عقبة بن ابی مغبطه را **هفتم** انکه هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعها ومنازل ایشان ممکن باشد خراب کردن انها وآب بر ایشان سر دادن وایشان را باتش سوختن وبریدن درختهای ایشان بی احتیاج خصوصا درخت خرما نیز مکروه است **هشتم** کشتن چاروا های ایشان را بعد از انکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایزاست چنانچه گذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفّار بدانکه احاد مسلمانانرا جائزاست که احاد کافرانرا امان دهند وغلام مسلمانان وزنان ایشانرا جایزاست که کافرانرا امان دهند وامان دادن دیوانه ونابالغ ومسلمانی که باکراه کافر را امان دهد وکسی که عقل او بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست واسیران مسلمانان که در دست کفّار باشند وبی اکراه بعضی از کفّار را امان دهند صحیح است وهم چنین امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفار تردّد میکنند ومسلمانانی که کفار ایشانرا باجرت گرفته باشند مر کفار را صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار کفّار واقع شده باشد وهرگاه یکی از مسلمانان ادّعا نماید که یکی از کفّار را امان داده وممکن باشد یعنی پیش از ان باشد که گرفتار

شده باشد قولش مقبولست واگر بعد از انکه گرفتار شود ادّعا نماید قولش درست نیست وامانرا دو لفظ است **اوّل** اَجَرْتُکَ یعنی امان دادم تو را **دوّم** اَمَنْتُکَ یعنی امان دادم تورا وانچه صریحا دلالت بران کند حکم دو لفظ دارد مثل انکه گوید اَذْمَمْتُکَ یعنی امان دادم تورا یا انکه بگوید اَنْتَ فِی ذِمَّةِ الْإِسْلَامِ یعنی تو در امان اسلامی واگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه نوشته شده بلفظ عربی باشد وخواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد که مترس وهم چنین اگر اشارت کند بطریقی که امان از او مفهوم گردد وهرگاه امان داده شود واجبست وفا کردن بان بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمّن شرط نامشروع نباشد وانچه کفار را بگمان امان اندازد وبسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشانرا نکشند وبگذارند که بمنزلهای خویش روند ووقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست وامام را بعد از گرفتار شدن وغلبه بر ایشان امان دادن جایزاست **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفّار بیند وترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایزاست که با ایشان صلح کند ومی باید که صلح کمتر از یکسال نباشد واگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جایز داشته اند واصح آنست که بمقدار وقتی که امام مصلحت در ان داند صلح جایزاست واگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آن چیز واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست وقول اقرب آنست که واجب نیست ومتولی عقد صلح غیر از امام ونایب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هریک از مسلمانان را جایز بود که هریک از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست وهرگاه امام با کفّار صلح کند واجب است بر او که کفار را ومالهای ایشان را نگاه دارد وهر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بان باید نمود واگر امام بعد از انکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از او است لازم است که وفا بشرطهای او نماید وهرگاه کفّار کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود وهرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با ایشان صلح باطلاست وهرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان

خیانتی ظاهر خواهد شد جایزاست که صلح را بر طرف کند بشرطی که مجرد کمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد وهرگاه میانهٔ کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود وبامام رفع دعوای خود نمایند امام بطریق اسلام میانهٔ ایشان حکم نماید واگر جهودان ونصاری رفع دعوی خود بامام نمایند امام مخیّر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت واحکام آن وکیفیت قسمت آن میانهٔ جهاد کننده کان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کننده کان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند وآن بر سه قسم است **قسم اوّل** انچه قابل نقل وتحویل باشد چون اثاث البیت وانچه بدان ماند امّا رخت پوشیدنی و عمامه وسلاح چون شمشیر و نیزه و زره وسپر واسبی که بر او سوار باشند یا در معرکه در دست داشته باشند بکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند وآیا انگشتر ومیان بند وهمیان کفّار تعلق بکشنده های ایشان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که تعلق بکشنده کان دارد وبعضی از مجتهدین برانندکه اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست والّا داخل غنیمت است وغنیمت را بعد از انکه جمع کرده باشند اول میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهة مصلحت گرفته باشد بدهد واجرت نگاهدارندهٔ چهار پایان وعلف ایشان را در مدّت احتیاج بیرون کند و انگاه خمس انرا بمستحق آن رساند وانگاه بزنان واطفال و غلامان کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند ودر جنگ گاه حاضر باشند انچه صلاح داند بدهد بشرط انکه کمتر از حصّهٔ جهاد کنندکان باشد و بعضی از مجتهدین برانند که اگر آقا غلام خود را اذن داده باشد بجهاد رود او نیز داخل جهاد کننده کان است وموافق ایشان حصّه میبرد وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یکسهم جهة اسب باقای او دهند وکمتر از یکسهم بغلام دهند وغلامی که او را مدبّر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت من آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود واو نیز حصّه از غنیمت مساوی جهاد کندکان میبرد انگاه امام غنیمت را میان جهاد

کنندکان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند واگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نمایند باینطریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهند واگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم بدهند و پیاده را یکسهم بدهند واگر جماعتی یک اسب داشته باشند وبنوبت بروی سواری کنند در جنگ هر یک را سهمی دهند انگاه یکسهم اسب را میان ایشان قسمت نماید واگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ وجمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصّه ندارد واگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلّق بورثهٔ او دارد وسنّت است که قسمت غنیمت در دیار کفّار واقع شود وتاخیر قسمت بیعذر مکروه است وسنّت است که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله باشند واگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سنّ ایشان زیاده باشد وبعد از ایشان انصار را مقدّم دارد وبعد از ان عجم را وامام را میرسد که جهة خود انچه خواهد جدا کند چون کنیزان خوب ومتاعهای نفیس که تعلّق بپادشاهان داشته باشد **قسم دوّیم** انچه قابل نقل وتحویل نباشد چون شهرها ودهکدها وزمین وخانه وانچه بدینها ماند وبقهر وغلبه گرفته باشند ودر وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از اینها یا از حاصل انها ما بقی تعلّق بمسلمانان دارد ومخصوص بجهاد کنندکان نیست ومتولی ان امام یا نایب اوست که حاصل انرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدّها وبستن پلها ومعونت جهاد کنندکان وما یحتاج عاملان شهرها وقاضیان ولایتها ومؤذنان وانچه بدینها ماند وفروختن ووقف نمودن وهبه کردن اینها جایز نیست وانچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی انکه جنگ کند بدست آید مخصوص امامست ولشکر برادران دخلی نیست و انچه بدست لشکریان افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشند آن نیز تعلّق بامام دارد **قسم سیّم** اسیرانی اندکه در جنگ گاه بدست افتد اطفال

وزنان ایشان بمجرد اسیر کشتن ملك کسی میشوند که ایشانرا کرفته
باشد وکشتن ایشان جایز نیست واما مردان بالغهای ایشان اکر در
وقت جنك بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان وبریدن
دست وپای ایشان وانداختن تا خون ایشان برود تا بمیرند واکر بعد از
جنك بدست آیند ومسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست وامام
مخیر است میانه منت نهادن وسر دادن وفدیه کرفتن وآزاد کردن
خاتمه دربیان امر معروف ونهی از منکر بدانکه امر بفعل نیك واجب
چون نماز واجب واجبست وبفعل نیك سنت چون نماز سنت سنت است
ونهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست ونهی کردن از فعل
مکروه سنت است ودراین هردو ثواب بسیار است وواجب بودن امر
بمعروف ونهی از منکر اجماعیست وهیچیك از مجتهدین را در وجوب
این هردو خلافی نیست آیا میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا وجوب این
بحسب عقلست یا بحسب شرع اقوی قول دویم است ونیز میانهٔ
مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائی است که چون جمعی بان قیام
نمایند از دیکران ساقط است یا بر هر کس واجبست تا انکه قبول کند اقوی
قول دوم است وتا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود **اول** انکه کسی که
امر بفعل نیك ونهی از فعل بد میکند میباید که بالغ وعاقل باشد
دویم انکه بداند که فعل نیك نیك است وفعل بد بد است تا انکه ایمن
باشد از غلط کردن **سیم** انکه بداند که اکر امر کند یا نهی کند دران
شخص اثر میکند پس اکر داند که اثر نمیکند واجب نیست **چهارم**
انکه آن شخص که اراده دارد که بفعل نیك او را راغب سازد یا نهی او
کند از فعل بد عازم باشد که فعل نیك را نکند وفعل بد را بکند پس اکر
توبه کرده باشد امر ونهی واجب نیست **پنجم** انکه امر بفعل نیك ونهی از
فعل بد مستلزم ضرر یا مفسدهٔ او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اکر مستلزم
ضرر یا مفسده باشد واجب نیست وبعد از انکه این شروط محقق شود
هرکاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردکی ترك میکند واجبست وهم چنین
اکر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف

میکند واجبست که دوری کند از او واکر بداند که باینها برطرف نمیشود
تا انکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند باین که وعظ کند
وسخن بنصیحت بکوید او را بنرمی واکر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت
کوید تا انکه ترك کند واکر داند که بان برطرف نمیکند واجبست که او را
بزند واکر داند که بزدن برطرف نمیکند ومحتاج بانست که عضوی از وی
مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است یا نه سید مرتضی رضی الله عنه
بر این است که جایز است بی اذن امام واصح آنست که محتاج باذن امامست
وهمچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است
یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آقا غلام
خود را میتواند حد زد هرکاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا کواهان
عادل کواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی
که بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نترسد وهمچنین بعضی از مجتهدین
کفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد وشوهر بر زن خود خواه
شوهر وزن هردو آزاد باشند وخواه بنده یا یکی بنده باشد وفرق
نیست میانهٔ رجم وجلد وبعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند وشرط
نیست در زن انکه دخول باو کرده باشند وآیا می باید که زن بنکاح دایم
باشد یا انکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین در این خلافست
وخلافست که آقای غلام وپدر وشوهر هرکاه فقیه جامع الشرایط
باشند میتوانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشانرا اصح آنست که مطلقا
جایز است چرا که فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند
حد بزند وخلافست میانهٔ مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد میتواند
اقامت حدود کرد اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل وجرح نباشد
باب هفتم از کتاب جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین وائمهٔ معصومین علیهم
السلام وایام مولود ووفات ایشان ودران چهار فصل است **فصل اول**
در ثواب زیارت هریك از ایشان بدانکه سنت مؤکد است که حاجیان و
غیر ایشان را که زیارت کنند حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله

درمدینهٔ طیبه و در حدیث وارد شده که امام جبراً و قهراً امر دانرا بزیارت میدارد اگر ترك کنند زیارت را زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرموده انکسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده بعرصهٔ محشر اید و جفا بر حضرت حرام است وانحضرت فرموده که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت من او را و هر که شفاعت من واجب شود او را واجبست که ببهشت رود و هم انحضرت فرموده انکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت امدن نداشته باشد از دور سلام بفرستند که بمن میرسد و هم از انحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین ع کرده که ای فرزند من هر کسی که مرا در حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا زیارت کند یا برادر ترا زیارت کند یا ترا که حسینی زیارت کند من او را روز قیامت زیارت کنم و خالص کنم او را از کناهان و هم از انحضرت صلی الله علیه واله منقولست که هر اماميرا در کردن دوستانش عهدیست و از تمام وفا بان عهد زیارت قبر اوست پس هر کس یك امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او کند هر اینه ان امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از انحضرت منقولست که وقتی که امام حسن علیه السلام سؤال نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد انحضرت فرمود که هر کس مرا زیارت کند در حیات و ممات یا پدرت را یا برادر ترا یا تو را در حیات و ممات زیارت کند هر اینه بر من واجب میشود که او را در قیامت از اتش دوزخ نکاه دارم و هم از انحضرت منقولست که بفاطمهٔ زهرا علیها السلام خطاب نمود که هر کس بر من یا بر تو که فاطمهٔ سلام کند سه روز واجب میشود مرا او را بهشت پس از او سوال نمودند که در حال حیات فرمود که در حیات و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام منقولست هر کس که زیارت کند امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده خدایتعالی بنویسد عوض هر کام او یك حج و عمره و اکر پیاده از زیارت او بر کردد بهر کامی دو حج و دو عمره بنویسد و انحضرت فرمود انکسی که انحضرت را زیارت کند و عارف باشد بحق او که

امام مفترض الطاعتست بنویسد جهة او حج مقبولی و عمرهٔ مبروره و بخدا قسم که از اتش دوزخ نمی چشد پاهائی که خاك الوده شده باشد در زیارت انحضرت خواه در پیاده رفتن و خواه سواره و نیز از انحضرت منقولست که فرموده هر کس که یکی از ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی علیهما السلام منقولست که خطاب باحمد بن بربطنی کرده که روز عید غدیر نزد قبر انحضرت حاضر شو که خدایتعالی میبخشد در انروز از هر مؤمنی و مؤمنه و مسلم و مسلمه کناهان شصت سالهٔ ایشانرا و ازاد میسازد از اتش دوزخ دو برابر انچه در ماه رمضان ازاد میسازد و در شب قدر و در شب فطر و یکدرهم تصدق در انروز برابر هزار درهم است در غیر انروز پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع فرمود در ثواب زیارت امام حسین ع انکس که در مشهد انحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بکذارد در دیوان اعمال او حج مبروری جهة او نوشته میشود و اکر چهار رکعت نماز بکذارد حجی و عمرهٔ نوشته شود و هم چنین است هر کاه هر امامی را که اطاعت او واجب باشد و زیارت کند و در زیارت امام حضرت حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او فرضست بر هر مؤمنی و مؤمنه و تارك او تارك خدا و رسولست و باعث عقوق پیغمبر ع و نقص در ایمانست و واجبست که هر مالدار هر سال یکبار و انکس که یکسال بر او بکذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکرداند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر کامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا ازاد کند هست و بهر درهمی که در انراه صرف کنند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدایتعالی کناهان پیشین و ایندهٔ او را می بخشد و زیارت او را در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است با پیغمبر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت انحضرت در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبولست و هزار هزار جهاد است در راه خدا با پیغمبر و امام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت کناهانست

و در نصف ماه شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست هزار پیغمبر و در شب قدر سبب مغفرت کناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و شب نصف ماه شعبان مقابل هزار حج و هزار عمرهٔ مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت کند و زیارت عاشورا با معرفة بحق او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد از این کلام کنایه از ثواب بسیار است و بزرکی بیشمار مثل کسی که خدای او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کند آنکاه بقبر او توجه کند و کویند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ ثواب حج و عمرهٔ در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی مقابل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنک در راه خدای تعالی با پیغمبر مرسل و یکنماز واجب کذاردن معادل حجت و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که میکفت هر کس امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرکز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدای تعالی کناهان وی را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که زیارت پدرت مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آنحضرت فرمود که آری و فرمود که هر که پدرم را زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که فرمود که زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدرت افضل است یا زیارت امام حضرت حسین علیه السلام فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمی‌کنند مکر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قائلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را

امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی علیه السلام را امام میدانند و کیسانیه بامامت محمد حنیفه قائلند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت امام حسین ع میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند و بهتر آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در ماه رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که باحمد بزنطی نوشته که برسان بشیعهٔ من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است و احمد بزنطی کوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حجت آنحضرت فرمود که مقابل هزار هزار حجت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که مرا در این راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آنکاه که نامه از چپ و راست پران شود و هنکام کذشتن از صراط و هنکام کشیدن اعمال **فصل دوم** در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد **اول** غسل کردن پیش از دخول مشهد **دوم** آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس اکر حدثی در میان واقع شود اعادهٔ غسل باید کرد **سیم** آنکه جامهٔ پاک و نو بپوشد و در مشهد بایستد و دعائی که منقولست بخواند و اذن دخول طلبد پس اکر در آن حالت رقت بهم رسد او را داخل شود و الا انتظار بکشد که هرکاه رقت بهم رسد داخل شود **چهارم** داخل شدن بخضوع و خشوع و در وقت دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را **پنجم** آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است چه ادب در آن بیشتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است **ششم** آنکه رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت **هفتم** آنکه زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک کافی است و بعضی از مجتهدین حاضر شدن آنجا را کافی میدانند **هشتم** آنکه جانب روی راست خود را بضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن

نهم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن وسؤال نمودن از خدایتعالی
بحق او وبحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل بهشت وشفاعت صاحب قبر
ومبالغه کردن در دعا والحاح نمودن **دهم** ببالین سر آمدن ورو بقبله
کردن ودعا کردن **یازدهم** دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت
واگر زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله باشد سنّت است
که نماز زیارت را درمیان منبر انحضرت وقبر او کند واگر زیارت حضرت
ائمهٔ معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید کرد ودر این نماز
رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که رو بقبر توان کرد اگرچه مستلزم
پشت بقبله کردن اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند وپشت بقبله نکنند
بهتر است **دوازدهم** بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن وانچه
بخاطرش رسد از امور دین ودنیا طلب نمودن ودعا را جهة جمیع خلایق
کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است **سیزدهم** تلاوت قرآن
نمودن دران مکان وهدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن باز
باو میرسد وسبب تعظیم صاحب قبر است **چهاردهم** احضار قلب است
هفدهم انکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا دران شهر
هست **هیجدهم** انکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند
نوزدهم انکه سؤال کند از خدایتعالی عود بران مقام را **بیستم** انکه
در وقت بیرون از انمقام رو بضریح کرده پس پس بیرون آید **بیست ویکم**
انکه زود بیرون رود از انمقام چه حرمت وتعظیم دران بیشتر است و
اشتیاق زودتر هم میرسد **فصل سیم** در بیان زیارت حضرت رسالت
پناهی و حضرت امیر المؤمنین وحضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام
بدانکه زیارت حضرت رسالت پناهی و حضرت امیر المؤمنین ع وحضرات
ائمهٔ معصومین ع بطریق متعدده وارد شده وچون این مختصر گنجایش
جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت بزیارت مختصر جهة
هریک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه
ابن بابویه وکامل الزیارات ابن بابویه وتهذیب حدیث شیخ طوسی ومصباح
کبیر وصغیر وغیر انها از کتب ادعیه ومزار وغیر آن انتخاب شده زیارت حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه واله بدانکه وَفَّقَکَ اللهُ وَاِیّانا هرگاه ارادهٔ
داخل شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله کنی بآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل
داخل مسجد انحضرت شوی ودر بالای سر انحضرت روی خود را بقبله کرده
پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس انحضرت کن وپهلوی راست خود را
جانب منبر انحضرت کن ودعائی که ابن عمّار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق
جعفر صادق روایت کرده بخوان اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللهِ وَاَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ
رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَعَبَدْتَ اللهَ
مُخْلِصاً حَتّٰی اَتاکَ الْیَقِینُ وَدَعَوْتَ اِلٰی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَاَدَّیْتَ الَّذِی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ وَاَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ وَغَلُظْتَ عَلَی
الْکافِرِینَ فَبَلَغَ اللهُ بِکَ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکْرَمِینَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا
بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبِینَ
وَعِبادِکَ الصّالِحِینَ وَاَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَاَهْلِ السَّمٰواتِ وَالْاَرَضِینَ وَمَنْ سَبَّحَ
لَکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ
وَاَمِینِکَ وَنَجِیبِکَ وَحَبِیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ وَ
خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَللّٰهُمَّ وَاَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ
مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ
وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیماً وَاِنِّی اَتَیْتُکَ اَتَیْتُ بِنَبِیِّکَ مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبِی
وَاِنِّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا مُحَمَّدُ
اِنِّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبِّی لِیَغْفِرَ لِی ذُنُوبِی وبعد از ان نیّت زیارت کن که
زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم میکنم سنّت قربة الی الله
بعد از ان بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمِینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ
نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَعَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّٰی اَتاکَ الْیَقِینُ
فَجَزاکَ اللهُ اَفْضَلَ ما جَزٰی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ

ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید انگاه اگر حاجتی
داشته باشی ضریح مقدس انحضرت را در پشت خود گذاشته و رو بقبله
کن و دستهای خود را بر داشته از حق سبحانه و تعالی طلب نما که باجابت
مقرون خواهد گردید و بعد از ان دعائی که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام میخوانده بخواند اللهم الیک الجأت امری والی قبر
نبیک محمد صلی الله علیه و آله عبدک و رسولک اسندت ظهری
والقبلة التی رضیت لمحمد استقبلت اللهم انی اصبحت ولا املک لنفسی
خیر ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر علیها واصبحت الامور
بیدک ولا فقیر افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر اللهم اردنی
منک بخیر ولا راد لفضلک اللهم انی اعوذ بک من ان تبدل اسمی او
تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم زینی بالتقوی وجملنی بالنعم
واغمرنی بالعافیة وارزقنی شکر العافیة انگاه نزد منبر انحضرت رفته
روی و چشمهای خود را بران بمالد و در حدیث وارد شده که مالیدن
چشمهای خود بر منبر انحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر
انحضرت جهة مطالب دنیوی واخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی
منقولست که میانهٔ منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت انگاه دو
رکعت نماز زیارت حضرت کرده بعد از فراغ از نماز زیارت حضرت فاطمهٔ
زهراء علیها السلام کرده بعد از ان از جهة مطالب دنیوی و اخروی خود
دعا کن که باجابت مقرون خواهد گشت انگاه بگو اللهم انی صلیت
هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی و مولای محمد بن عبد الله
رسولک و نبیک اللهم فصل علیه و آله و تقبلهما منی واجزنی علی ذلک
جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا
شریک لک لانه لا یکون الصلوة والرکوع الا لک لانک انت الله لا
اله الا انت اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل منی زیارتی واعطنی
سؤلی بمحمد و آله الطاهرین در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام
بدانکه قبر فاطمه علیها السلام در احادیث اهل البیت علیهم السلام
مختلف وارد شده که انحضرت در قبرستان بقیع مدفون شده اند

ودر

و در بعضی احادیث وارد شده که قبر انحضرت میانهٔ قبر حضرت رسالت پناه
و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که
صحیح انست که انحضرت در خانهٔ خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد
مدینه را بزرگ کردند قبر انحضرت داخل مسجد شده والحال در پشت خانهٔ
که حضرت مدفون شده علامت ضریح مقدسه انحضرت است پس هرگاه
بدانجا رسی بعد از انکه غسل زیارت انحضرت کرده نیت زیارت انحضرت
کند که زیارت حضرت علیها السلام میکنم سنت قربة الی الله تعالی انگاه
بگو السلام علیک یا بنت حبیب الله السلام علیک یا بنت خلیل الله السلام
علیک یا بنت نبی الله السلام علیک یا بنت صفی الله السلام علیک یا بنت
خیر خلق الله السلام علیک یا بنت افضل انبیاء الله و رسوله و ملائکته
السلام علیک یا بنت خیر البریة السلام علیک یا سیدة نساء العالمین
من الاولین والاخرین السلام علیک یا زوجة ولی الله و خیر الخلق بعد
رسول الله السلام علیک یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة
السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها الرضیة
المرضیة السلام علیک ایتها الفاضلة الزکیة السلام علیک ایتها المظلومة
المغصوبة السلام علیک ایتها المضطهدة المقهورة السلام علیک یا فاطمة
بنت رسول الله و رحمة الله و برکاته صلی الله علیک و علی روحک و بدنک
اشهد انک مضیت علی بینة من ربک و ان من سرک فقد سر رسول الله
صلی الله علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول الله صلی الله و آله و من
وصلک فقد وصل رسول الله صلی الله علیه و آله لانک بضعة منه و
روحه التی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام الله و صلوته اشهد الله
و رسوله و ملائکته انی راض عمن رضیت عنه ساخط عمن سخطت علیه
متبرئ ممن تبرأت منه موال لمن والیت معاد لمن عادیت لمن ابغضت
محب لمن احببت وکفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا انگاه صلوات
بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه
علیها السلام بجای اورده دعائی که مذکور شد بخواند چون بگورستان
بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر

صادق عليهم السّلام واز يارت ونيّت زيارت چنين كن كه زيارت حضرت
امام حسن وامام زين العابدين وامام محمّد باقر وامام جعفر صادق ميكنم
قربةً الى الله وانگاه بگو السّلام عليكم ائمّة الهدى السّلام عليكم حجج الله
على اهل الدّنيا السّلام عليكم ايّها القوّامون فى البريّة بالقسط السّلام
عليكم اهل الصّفوة السّلام عليكم اهل النّجوى اشهد انّكم قد بلّغتم و
نصحتم وصبرتم فى ذات الله وكذّبتم و اسيء عليكم فغفرتم و اشهد انّكم
الائمّة الرّاشدون وانّ طاعتكم مفروضة وانّ قولكم الصّدق وانّكم
دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانّكم دعائم الدّين واركان الارض
لم تزالوا بعين الله ينسخكم فى اصلاب المطهّرين وينقلكم فى ارحام المطهّرات
لم تدنّسكم الجاهليّة ولم يشرك فيكم فتن الاهواء طبتم وطاب منبتكم
انتم الّذين منّ بكم علينا ديّان الدّين فجعلكم فى بيوت اذن الله ان ترفع
ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا وكفّارة لذنوبنا
واختاركم لنا وطيّب خلقنا بما منّ علينا من ولايتكم وكنّا عندكم مسلّمين
بعلمكم مقرّين بفضلكم معترفين بتصديقنا ايّاكم وهذا مقام من اسرف
واخطا واستكان واقرّ بما جنى ورجا بمقامه الخلاص وان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى
من النّار فكونوا لى شفعاء فقد وفدت اليكم اذ رغب عنكم اهل الدّنيا
واتّخذوا آيات الله هزوًا واستكبروا عنها انگاه نيز دستها خود راسوى
آسمان كن واين دعا بخوان يا من هو قائم لا يسهو ودائم لا يلهو ومحيط
بكلّ شيء لك المنّ بما وفّقتنى وعرّفتنى ائمّتى عليهم الصّلوة والسّلام اذ
صدّ عنهم عبادك وجحدوا معرفتهم واستخفّوا بحقّهم ومالوا الى سواهم
فكانت المنّة لك ومنك علىّ مع اقوام خصصتهم بما خصصتنى به فلك
الحمد اذ كنت عبدك فى مقامى هذا مذكورًا مكتوبًا ولا تحرمنى ما رجوت
ولا تخيّبنى فيما دعوت انگاه هر دعائى كه خواهى بكن كه مستجابست انگاه
دو ركعت نماز زيارت هر امامى بگذار قبر عمّ رسول الله حمزه كه در احد
مدفون است از جمله مستجابست پس چون انجا رسى بگو السّلام عليك يا
عمّ رسول الله خير الشّهداء السّلام عليك يا اسد الله واسد رسوله
اشهد انّك قد جاهدت فى الله ونصحت لرسول الله وصبرت بنفسك

وطلبت

وطلبت ما عند الله ورغبت فيما وعد الله وچون بقبر شهدا رسى بگو السّلام
عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدّار انتم لنا فرط وانّا بكم لاحقون وچون خواهى
كه وداع حضرت رسالت پناه صلّى الله عليه واله كنى بايد غسل كنى وزيارت
كنى انحضرت را چنانچه مذكور شد پس بگو اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من
زيارة قبر نبيّك فان توفّيتنى قبل ذلك فانّى اشهد فى مماتى على ما
اشهد فى حيوتى ان لا اله الّا انت وانّ محمّدًا عبدك ورسولك وانّك
اخترته من خلقك ثمّ اخترت من اهل بيته الائمّة الطّاهرين الّذين اذهب الله
عنهم الرّجس وطهّرتهم تطهيرًا فاحشرنا معهم وفى زمرتهم وتحت لوائهم
ولا تفرّق بينى وبينهم فى الدّنيا والآخرة ويا ارحم الرّاحمين وچون
خواهى كه وداع بقيع ائمّه عليهم السّلام كنى بطريقى كه مذكور شد زيارت
كنى ايشانرا انگاه بگو السّلام عليكم ائمّة الهدى ورحمة الله وبركاته
استودعكم الله واقرأ عليكم السّلام آمنّا بالله وبالرّسول وبما جئتم
به ودللتم عليه اللّهمّ فاكتبنا مع الشّاهدين اللّهمّ لا تجعله آخر العهد
من زيارتى وارزقنى العود ثمّ العود زيارت حضرت امير المؤمنين
على عليه الصّلوة والسّلام بدان توفّقك الله تعالى وايّانا كه هرگاه ارادهٔ
زيارت حضرت امير المؤمنين على عليه السّلام كنى در نجف اشرف ميبايد كه
غسل كنى باداب كه در فصل سابق مذكور شد متوجّه روضهٔ مطهّرهٔ انحضرت
شده باهستگى و سكينه و وقار تا انكه بمرقد مطهّر انحضرت رسى روى
خود را بانحضرت كرده پشت بقبله كن ونيّت چنين كن كه زيارت حضرت
امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السّلام ميكنم سنّت قربةً الى الله
انگاه بگو السّلام عليك يا ولىّ الله انت اوّل مظلوم واوّل من غصب
حقّه صبرت واحتسبت حتّى اتاك اليقين واشهد انّك لقيت الله
وانت شهيد عذّب الله قاتلك بانواع العذاب وجدّد عليه العذاب
جئتك عارفًا بحقّك مستبصرًا بشانك معاديًا لاعدائك ومن ظلمك القى
على ذلك ربّى ان شاء الله انّ لى ذنوبًا كثيرة فاشفع لى عند ربّك
فانّ لك عند الله تبارك وتعالى جاهًا وشفاعة وقال الله عزّ وجلّ ولا
يشفعون الّا لمن ارتضى انگاه بگويد الحمد لله الّذى اكرمنى بمعرفته

ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولاً منه ومن علي بالايمان
الحمد لله الذي سيّرني في بلاده وحملني على دوابه وطوى لي البعيد و
دفع المكروه عني حتى ادخلني حرم اخي نبيه وارانيه في عافية الحمد لله
الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله جاء
بالحق من عنده واشهد ان علياً عبد الله واخو رسوله اللهم عبدك
وزائرك متقرب اليك بزيارة قبر اخي رسولك وعلى كل مأتي حق لمن
اتاه وزاره انت خير مأتي واكرم مزور فاسئلك يا الله يا رحمن يا رحيم
يا جواد يا واحد يا فرد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً
احد ان تصلي على محمد واهل بيته وان تجعل تحفتك اياي من زيارتي
في موقفي هذا فكاك رقبتي من النار واجعلني ممن يسارع في الخيرات
يدعوك رهباً ورغباً واجعلني من الخاشعين اللهم انك بشرتني على
لسان نبيك محمد صلى الله عليه وآله فقلت وبشر الذين آمنوا ان لهم قدم
صدق عند ربهم اللهم فاني بك مؤمن وبجميع انبيائك فلا تقفني بعد
معرفتهم موقفاً تفضحني به على رؤس الخلائق بل قفني معهم وتوفني على
التصديق لهم فانهم عبيدك وانت خصصتهم بكرامتك وامرتني باتباعهم
انكاه نزديك ضريح مقدس انحضرت رفته بكو السلام من الله محمد بن
عبد الله امين الله على رسله وعزائم امره معدن الوحي والتنزيل والخاتم
لما سبق والفاتح لما استقبل المهيمن على ذلك كله والشاهد على خلقه والسراج
المنير والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد واهل بيته
المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف ما صليت على احد من انبيائك
ورسلك واصفيائك اللهم صل على امير المؤمنين عبدك وخير خلقك
بعد نبيك واخي رسولك الذي انتجبته من خلقك والدليل على من بعثته
برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والسلام
عليك ورحمة الله وبركاته اللهم صل على الائمة من ولده القوامين
بامرك من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصاراً لدينك وحفظة
لسرك وشهداء على خلقك واعلاماً لعبادك ما استطعت السلام على

الائمة المستودعين السلام على خالصة الله من خلقه السلام على الائمة
المتوسمين السلام على المؤمنين الذين قاموا بامرك وازروا اولياء الله
وخافوا بخوفهم السلام على ملائكة الله المقربين انكا
بكو السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام
عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا عمود الدين
ووارث علم الاولين والآخرين وصاحب الميسم والصراط المستقيم اشهد
انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
واتبعت الرسول وتلوت الكتاب حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده
ونصحت لله ولرسوله وجدت بنفسك صابراً محتسباً ومجاهداً عن دين الله
موقياً لرسول الله طالباً ما عند الله راغباً فيما وعد الله ومضيت للذي
كنت عليه شهيداً وشاهداً ومشهوداً فجزاك الله عن رسوله وعن
الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن الله من خالفك
ولعن الله من افترى عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن بلغه
ذلك فرضي به انا الى الله منهم بريء لعن الله امة خالفتك وامة جحدت
ولايتك وامة قاتلتك وامة تظاهرت عليك وامة حادثت عنك و
خذلتك الحمد لله الذي جعل النار مثويهم وبئس ورد الواردين وبئس
الدرك المدرك اللهم العن قتلة انبيائك واوصياء انبيائك بجميع
لعناتك واصلهم حر نارك اللهم العن الجوابيت والطواغيت والفراعنة
واللات والعزى والجبت وكل ند يدعى من دون الله وكل مفتر
على الله اللهم العنهم واشياعهم واتباعهم واوليائهم واعوانهم و
محبيهم لعناً كثيراً انكاه سه مرتبه بكو اللهم العن قتلة امير المؤمنين انكاه سه مرتبه بكو اللهم العن
قتلة الحسين انكاه سه مرتبه بكو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمين فضاعف
عليهم عذابك كما شاقوا ولاة امرك واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقك
اللهم وادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة انصار امير المؤمنين وعلى قتلة
انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين
عذاباً مضاعفاً في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها
مبلسون ملعونون ناكسوا رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي

الطويل لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين
اللهم العنهم في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم
اجعل لي لسان صدق في اوليائك وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني
بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والاخرة يا ارحم الراحمين انگاه در بالای
سر آنحضرت بنشين وبگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين
لك بقلوبهم والناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق صديق
الامين عليك يا مولاي السلام عليك من الله على روحك وبدنك اشهد
انك طهر طاهر مطهر اشهد انك ولي الله وولي رسوله بالبلاغ والاداء
واشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يؤتى به
وانك خليل الله وانك عبد الله واخو رسوله اتيتك وافدا لعظيم حالك و
منزلتك عند الله وعند رسوله صلى الله عليه وآله اتيتك متقربا الى الله
بزيارتك خلاص نفسي متعوذا بك من نار استحقها مثلي بما جنيته على
نفسي اتيتك انقطاعا اليك وولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق فقلبي
لك متبع ونصرتي لك معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك
التمس بذلك كمال المنزلة عند الله وانت من امرني الله بصلته وحثني على
بره ودلني على فضله وهداني لجنته ورغبني في الوفادة اليه والى طلب
الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم ولا يخيب من اتاكم ولا يخسر
من يهواكم ولا يسعد من عاداكم لا اجد احدا افزع اليه خيرا لي منكم انتم
اهل بيت الرحمة ودعائم الدين واركان الارض والشجرة الطيبة اللهم لا
تخيب توجهي برسولك وآل رسولك اللهم انت مننت علي بزيارة مولاي
وولايته ومعرفته فاجعلني ممن ينتصر به وينصره ومن علي بنصرك لدينك
في الدنيا والاخرة اللهم اني احيى على ما حي به علي بن ابي طالب واموت
على ما مات عليه علي بن ابي طالب صلى الله عليه وآله انگاه دو ركعت نماز
در بالای سر بگذار ودعا كن جهة مطالب دنيوی واخروی كه محل اجابت
دعاست بعد از ان بگو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى
سيدي ومولاي وليك واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين
علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام فصل على محمد وآل محمد وتقبلها

مني واجرني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت و
لك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا يكون الصلوة والركوع والسجود
الا لك لانك انت الله لا اله الا انت اللهم صل على محمد وتقبل مني زيارتي
واعطني سؤلي بمحمد وآله الطاهرين انگاه زيارت كن آدم ونوح عليهما السلام
والصلوة را چه ابن بابويه در كتاب من لا يحضره الفقيه نقل نموده استخوان
آدم عليه السلام وجسد نوح نبي در ان مكان شريف مدفونست پس هرگاه كه
آدم را زيارت كني نيت زيارت كرده بگو السلام عليك يا صفي الله السلام
عليك يا حبيب الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين الله
السلام عليك يا خليفة الله في ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلوات الله
وسلامه عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك وذريتك
صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته و در زيارت نوح بعد
از نيت زيارت بگو السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا صفي الله السلام
عليك يا ولي الله السلام عليك يا حبيب الله يا شيخ المرسلين السلام عليك
يا امين الله في ارضه صلوات الله وسلامه على روحك وبدنك وعلى
الطاهرين من ولدك ورحمة الله وبركاته انگاه جهة هر يك از ايشان
دو ركعت نماز بگذار ودعائی كه مذكور شد بخواند وهرگاه اراده كني كه
بوطن خود بروی وداع حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام كني بطريقي
كه مذكور شد زيارت حضرت كن بعد از ان بگو السلام عليك يا امير
المؤمنين ورحمة الله وبركاته استودعك الله واسترعيك الله واقرا
عليك السلام آمنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلت عليه اللهم فاكتبنا
مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه فان توفيتني
قبل ذلك فاني اشهد في مماتي ما شهدت عليه في حيوتي ان الائمة
علي بن ابي طالب والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي
ومحمد وعلي والحسن ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم
اجمعين واشهد ان من قتلهم وحاربهم مشركون ومن رد عليهم في اسفل
درك الجحيم واشهد ان من حاربهم لنا اعداء ونحن منهم براء وانهم حزب
الشيطان وعلى من قتلهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين اللهم اني

اسئلك بعد الصلوة والتسليم ان تصلی علی محمد وال محمد ولا تجعل اخر العهد من زیارته وان جعلته فاحشرنی مع هؤلاء الائمة المسلمین اللهم ذلل قلوبنا بالطاعة والمناصحة والمحبة وحسن المؤازرة والتسلیم

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

بدان وفقك الله ایانا که هرگاه اراده کنی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلا باید که در نهر فرات غسل کنی وجامهای پاك بپوشی وپای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده است که در حرم خدا ورسول میروی ودر راه تکبیر وتهلیل بگو وصلوات بر محمد وال محمد بفرست تا انکه بدر حایر انحضرت پابرهنه ومراد بحایر دیوار بیست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند وبواسطهٔ ان حایرش گویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر انحضرت اب راسر داد تا قبر انحضرت را خراب کند اب چون بحوالی رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت وگویا حیران شد پس چون بدر حایر انحضرت رسی بگو السلام علیك یا حجة الله السلام علیك یا ملائکة الله وزوار قبر الحسین ابن نبی الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذائبون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع انگاه داخل شود بعد از انکه ده گام بر داشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو انگاه متوجه انحضرت شو ورو بحضرت کرده قبله را در میان هردو کتف گیر وبگو السلام علیك یا حجة الله السلام علیك یا قتیل الله وابن قتیله السلام علیك یا ثار الله وابن ثاره السلام علیك یا وتر الله الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمك سکن فی الجنة واقشعرت له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلایق وبکت له السموات والارضون وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا ما یری ولا یری اشهد انك حجة الله وابن حجته واشهد انك ثار الله وابن ثاره واشهد انك قتیل الله وابن قتیله واشهد انك بلغت من الله عز وجل ووفیت وجاهدت فی سبیل ربك ومضیت للذی کنت علیه شهیدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا عبد الله ومولاك وفی طاعتك والوافد الیك التمس بذلك کمال المنزلة عند الله

وثبات القدم فی الهجرة الیك والسبیل الذی لا یختلج دونك من الدخول فی کفالتك التی امرت بها من اراد الله بدا بکم بکم یبین الله الکذب وبکم یباعد الله زمان الکلب وبکم فتح الله وبکم یختم الله وبکم یمحو الله ما یشاء وبکم ینفس الذل من رقابنا وبکم یدرك الله ترة کل مؤمن یطلب وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم تخرج الاشجار اثمارها وبکم تنزل السماء قطرها وبکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله الغیث وبکم تسبح الارض التی تحمل ابدانکم لعن الله امة قتلتکم وامة خالفتکم وامة جحدت ولایتکم وامة ظاهرت علیکم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماویهم وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمین وصلی الله علیك یا ابا عبد الله انا الی الله ممن خالفك بریء انا الی الله ممن خالفك بریء انگاه بپایین پای انحضرت رفته فرزندش علی بن الحسین را زیارت کنند وبعد از انکه نیت زیارت کنی بگو السلام علیك یا بن رسول الله السلام علیك یا بن امیر المؤمنین السلام علیك یا ابن الحسن والحسین السلام علیك یا ابن خدیجة وفاطمة صلی الله علیك صلی الله علیك صلی الله علیك لعن الله من قتلك لعن الله من قتلك انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انگاه بر سر قبر شهدا رفته بگو السلام علیکم السلام علیکم فزتم والله فزتم یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما انگاه بالای سر انحضرت امده نماز زیارت بگذارد ودعائی که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخوان ودعا کن جهة مطالب دنیوی واخروی خویش وبرادران مؤمن وعیالان خویش که دعا در زیر قبه حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام مستجابست ورد نمیشود وبعد از انکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون ائی چنان کن که پشت بحضرت نکنی ودر وقت بیرون امدن بگو انا لله وانا الیه راجعون تا انکه قبر انحضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت قبر عباس علی بن ابی طالب شود ودر وقتی که بدر گنبد رسی بگو سلام الله وسلام ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین الزاکیات الطیبات فیما یغتدی ویروح علیك یا بن امیر المؤمنین اشهد لك بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة

لخلف النبی صلی الله علیه وآله المرسل والسبط المنتجب والدلیل العالم
والوصی المبلغ والمظلوم المضطهد فجزاک الله عن رسوله وعن امیر
المؤمنین وعن الحسن والحسین افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت و
اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک ولعن الله من جهل حقک
واستخف بحرمتک لعن الله من حال بینک وبین ماء الفرات اشهد انک
قتلت مظلوما وان الله منجز لکم ما وعدکم جئتک یا ابن امیر المؤمنین
وافدا الیکم فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم وبایابکم من المؤمنین ولمن
خالفکم وقتلکم من الکافرین قتل الله امة قتلتکم بالایدی والالسن
انگاه داخل گنبد شده روی خود را بقبر انحضرت نهاده بگو السلام
علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله ولامیر المؤمنین والحسن
والحسین صلی الله علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته علی روحک
وبدنک واشهد انک مضیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون
فی سبیل الله المناصحون فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه
الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفی
ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انک قد بالغت
فی النصیحة واعطیت غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء وجعل روحک
مع ارواح السعداء واعطاک من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا
ورفع ذکرک فی علیین وحشرک مع النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین وحسن اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن ولم تنکل وانک
مضیت علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین ومتبعا للنبیین فجمع الله
بیننا وبینک وبین رسوله واولیائه فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین
وهرگاه خواهی که عباس علی را وداع کنی بگو استودعک الله واسترعیک الله
واقرا علیک السلام امنا بالله وبما کتابه وبما جاء من عند الله اللهم اکتبنا
مع الشاهدین اللهم لا تجعل اخر العهد من زیارتی قبر ابن اخی رسولک
صلی الله علیه وآله وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی معه
ومع ابائه فی الجنان وعرف بینی وبینه وبین رسولک واولیائک
اللهم صل علی محمد وآل محمد وتوفنی علی الایمان بک والتصدیق برسولک

والولایة بعلی بن ابی طالب والائمة من ولده والبراءة من عدوهم فانی
قد رضیت بذلک یا رب وبعد از ان دعا کن جهة خود و پدر و مادر و
برادران مؤمن خود و هرگاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه
الصلوة والسلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت انحضرت کرده بگو
السلام علیک ورحمة الله وبرکاته وبالرسول وبما جاء به ودل علیه
واتبعنا الرسول ودل یا رب فاکتبنا مع الشاهدین اللهم انا نسئلک ان
ینفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا الا بصر به دینک وتقتل به عدوک
ونشر من نصب حربا لال محمد فانک وعدت ذلک وانت لا تخلف المیعاد
السلام علیک ورحمة الله وبرکاته انگاه روی خود را بجانب مشهد کرده
بگو اشهد انکم شهداء نجباء جاهدتم فی سبیل الله وقتلتم علی منهاج
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما انتم السابقون والمهاجرون
والانصار اشهد انکم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسلیما اللهم
لا تشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک ولا باکثار منها تلهینی عجائب
بهجتها وتفتنی بزهرات زهرتها ولا باقلال یضر علی کده وتملاء صدری
همه اعطنی من ذلک غنا عن اشرار خلقک وبلاغا انال به رضاک یا
رحمن السلام علیکم یا ملائکة الله وزوار قبر ابی عبد الله انگاه طرف
راست روی خود را بضریح مقدس بمال انگاه طرف چپ روی خود را بمال
و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا انکه قبر از نظر غایب
شود **زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام**
بدان وفقک الله وایانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام
موسی و امام محمد تقی کنی غسل کن و رختهای پاک بپوش و متوجه زیارت
شو بمشهد مقدس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه
السلام رفته نیت زیارت بکن و بگو السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله الساطع فی ظلمات الارض اتیتک
زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک موالیا لاولیائک فاشفع لی عند ربک
انگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است بعد از ان نزدیک قبر حضرت
امام محمد تقی علیه السلام رفته نیت زیارت انحضرت کن و بگو اللهم

صل على محمد بن علي الامام البر التقي الرضي المرتضى وحجتك على فوق
الارضين ومن تحت الثرى صلوة كثيرة ثابتة زاكية متواصلة مترادفة
كافضل ما صليت على احد من اوليائك السلام عليك يا ولي الله السلام
عليك يا نور الله السلام عليك يا حجة الله يا امام المؤمنين ووارث
النبيين وسلالة الوصيين السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض
اتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي
عند ربك انگاه حاجتی كه داری بخواه كه باجابت مقرون خواهد گرديد
انگاه در بالين سر امام محمد تقی رفته جهة هر يك دو ركعت نماز زيارت
بگذارد و دعائی كه مذكور شد بخوان و هرگاه وداع كنی ايشانرا از زيارت
كن بطريقی كه مذكور شد انگاه بگو السلام عليكما يا ولي الله استودعكما الله
واقرأ عليكما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه
اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل اخر العهد من زيارتي اياهما
وارزقني مرافقتهما واحشرني معهما بحبهما والسلام عليكما ورحمة الله و
بركاته **زيارت حضرت امام رضا عليه السلام** بدان وفقك الله
تعالى وايانا كه هرگاه بمشهد مقدس رسی و خواهی كه زيارت حضرت امام
رضا عليه السلام كنی غسل زيارت كن و در وقت غسل كردن اين دعا بخوان
اللهم طهرني وطهر لي قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني مدحتك
والثناء عليك فانه لا قوة الا بك اللهم اجعل لي طهورا وشفاء انگاه
جامهای پاك پوشيده پای برهنه بسكينه و وقار تكبير وتهليل وتسبيح
گويان داخل شود و در حين دخول بگو بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله وان عليا ولي الله و چون بضريح مقدس رسی بقبر انحضرت
كن و قبله را در ميان دو كتف خود گير و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والاخرين
وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد وال محمد عبدك
ورسولك ونبيك وسيد خلقك اجمعين صلوات لا يقوى على
احصائها الا غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي بن ابي طالب

عبدك واخي رسولك الذي انتجبته لعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من
خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل
قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كله والسلام عليه ورحمة الله
وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطاهرة المطهرة التقية
الرضية الزكية سيدة نساء اهل الجنة صلوة لا يقوى على احصائها غيرك
اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل
الجنة العالمين في خلقك والدالين على من بعثت برسالاتك وديان
الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك اللهم صل على علي بن الحسين
عبدك القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان
الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم
صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم
صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك
اجمعين الصادق البار اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح
ولسانك في خلقك والناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على
علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك
والداعي الى دين ابائه الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها
غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك القائم بامرك والداعي الى
سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وولي دينك اللهم صل على
الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن نبيك
وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة
رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك ووليك القائم
في خلقك صلوة تامة باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه
في الدنيا والاخرة اللهم اني اتقرب بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم
فارزقني بهم خير الدنيا والاخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والاخرة
واهوال يوم القيمة انگاه در بالين سر انحضرت بنشين و بگو السلام عليك
يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات

الارض السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا وارث ابراهیم
خلیل الله السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث
عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد رسول الله السلام علیک
یا وارث الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک یا
وارث علی بن الحسین سید العابدین السلام علیک یا وارث محمد بن
علی باقر علوم الاولین والآخرین السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد
الصادق البار التقی السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر السلام علیک
ایها الصدیق الشهید السلام علیک ایها الرضی البار التقی اشهد
انک قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر
وعبدت الله حتی اتاک الیقین السلام علیک یا ابا الحسن ورحمة الله و
برکاته انکاه روی خود را بضریح مقدس انحضرت نهاده بکو اللهم صمدت
الیک من ارضی وقطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر
قضاء حاجتی وارحم تقلبی علی ابن اخی رسولک صلواتک علیه واله
بابی انت وامی اتیتک زائرا وافدا عائذا مما جنیت علی نفسی واحتطبت
علی ظهری فکن لی شافعا الی الله یوم فقری وفاقتی فلک عند الله
مقاما محمودا وانت عنده وجیه انکاه دست راست خود را بسوی آسمان
بردارد ودست چپ خود را بضریح دراز کن وبکو اللهم انی اتقرب الیک
بحبهم وبولایتهم واتولی آخرهم بما تولیت اولهم وابرا من کل ولیجة دونهم
اللهم العن الذین بدلوا نعمتک واتهموا نبیک وجحدوا بآیاتک وسخروا
بامامک وحملوا الناس علی اکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب الیک باللعنة
علیهم والبراءة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن انکاه بپایئن پای انحضرت
رفته بکو صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی الله علی روحک وبدنک
صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلک بالایدی والالسن
اللهم العن قتلة امیر المؤمنین وقتلة الحسن وقتلة اولاد رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم انکاه ببالین سر رفته دو رکعت نماز زیارت
بکذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ یس بخوان ودر رکعت دویم بعد
از فاتحه سورة الرحمن واکر بخاطر نداشته باشی از روی قران میتوان

خواند واکر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان وبعد از فراغ از نماز
زیارت دعائی که مذکور شد بخوان وهرکاه خواهی که انحضرت را وداع
کنی بکو السلام علیک یا مولای وابن مولای ورحمة الله وبرکاته
انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنک غیر راغب ولا
مستبدل بک ولا مؤثر علیک ولا زاهد فی قربک وقد جدت بنفسی
للحدثان وترک الاهل والاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری
وفاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی ولا قرابتی یوم لا یغنی عنی والدی
واسئل الله قدر علی فرق مکانک ان یجعله آخر العهد من رجوعی
واسئل الله الذی ابکی علیک عینی من ان یجعله سببا لی وذخرا و
اسئل الله الذی ارانی مکانک وهدانی للتسلیم علیک وزیارتی ایاک
ان یوردنی حوضک ویرزقنی مرافقتک فی الجنان السلام علیک یا
صفوة الله السلام علیک یا امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین
وقائد الغر المحجلین السلام علی الحسن والحسین سیدی شباب اهل
الجنة السلام علی علی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن
جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد
والحسن بن علی ومحمد بن الحسن صاحب الزمان علیهم الصلوة والسلام
ورحمة الله وبرکاته السلام علی ملائکة الله الحافین السلام علی ملائکة الله
المقیمین المسبحین الذین هم بامره یعملون السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان جعلته فاحشرنی
معه ومع آبائه الماضین وان ابقیتنی یا رب فارزقنی زیارته ابدا
ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر استودعک الله واسترعیک واقرء
علیک السلام آمنا بالله وبما دعوت الیه فاکتبنا مع الشاهدین اللهم
ارزقنی حبهم ومودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علی ملائکة الله وزوار
قبر نبی الله هرکاه بیرون آیی پشت بضریح مقدس نکنی تا انکه قبر پنهان
نشود

زیارت حضرت امام علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام

بدان وفقک الله وایانا که چون بسامره رسی وخواهی که
زیارت قبر امام علی نقی وامام حسن عسکری کنی باید که غسل زیارت

ایشان کرده جامهای پاك بپوشی و چون بجای که قبور حضرات مشاهده
کنی بکو السلام علیکما یا ولیی الله السلام علیکما یا حجتی الله السلام علیکما
یا نوری الله فی ظلمات الارض اتیتکما عارفا بحقکما معادیا لاعدائکما موالیا
لاولیائکما مؤمنا بما امنتما به کافرا بما کفرتما به محققا ما حققتما
مبطلا لما ابطلتما اسئل الله ربی وربکما ان یجعل حظی من زیارتی ایاکما
الصلوة علی محمد وال محمد وان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع ابائکما
الصالحین وان لا یجعله اخر العهد من زیارتکما وان یجعل محشری معکما
فی الجنة برحمته اللهم ارزقنی حبهما وتوفنی علی ملتهما اللهم العن ظالم
ال محمد ظلم حقهم وانتقم منهم اللهم العن الاولین منهم والاخرین و
ضاعف علیهم العذاب الالیم وبلغ بهم واشیاعهم ومحبیهم وشیعتهم
اسفل درك من الجحیم انك علی کل شیء قدیر اللهم عجل ولیك واجعل
فرجا مع فرجه یا ارحم الراحمین انکاه جهة خود ومؤمنین ومؤمنات دعا
کن محل اجابت دعوا تست انکاه جهة هر یك از ایمهٔ معصومین دو رکعت نماز
زیارت بکذار و دعائی مذکور بعد از نماز زیارت بخوان و بعضی از مجتهدین
داخل شدن کنبد این دو امام را جایز نمیدانند زیرا که هر دو در خانهٔ
خود مدفون اند داخل شدن بخانهٔ شخصی بی اذن او جایز نیست و شیخ طوسی
طاب ثراه فرموده که اکر داخل شود کناه ندارد چه در احادیث اهل بیت
وارد شده که ایشان اموال خود را بر مؤمنان خود حلال کرده اند هرکاه
خواهی که وداع کنی انحضرت را بکو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما
واقرأ علیکما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما ودللتما علیه
اللهم اکتبنا مع الشاهدین **زیارت حضرت صاحب الزمان
علیه الصلوة والسلام** بدانکه چون ارادهٔ زیارت انحضرت کنی
در سامره باید که غسل کنی جهة زیارت او و جامهای پاك بپوشی و
در سرداب انحضرت رفته بکو السلام علی الحق الجدید والعالم الذی
علمه لا یبید السلام علی محیی المؤمنین ومبیر الکافرین السلام علی
مهدی الامم وجامع الکلم السلام علی خلف السلف وصاحب الشرف
السلام علی حجة المعبود وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل

الاعداء

الاعداء السلام علی وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی الامام
المنتظر والغائب المستتر السلام علی السیف الباهر والقمر الزاهر والنور
الظاهر السلام علی شمس الظلام وبدر التمام السلام علی ربیع الانام وفطرة
الایام السلام علی صاحب الصمصام وفالق الهام السلام علی صاحب
الدین المأثور والکتاب المسطور السلام علی بقیة الله فی ارضه وحجته
علی عباده والمنتهی الیه مواریث الانبیاء ولدیه موجود اثار الاصفیاء
السلام علی المؤتمن علی السر والعلن ولی الامر السلام علی المهدی
الذی وعد الله عز وجل به الامم یجمع به الکلم ویلم به الشعث ویملأ
به الارض قسطا وعدلا ویمکن له وینجز به وعد المؤمنین اشهد انك
والائمة من ابائك ائمتی وموالی فی حیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد
اسألك یا مولای ان تسأل الله تبارك وتعالی فی صلاح شأنی وقضاء
حوائجی وغفران ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی ودنیای واخرتی و
لکافة اخوانی المؤمنین والمؤمنات انه غفور رحیم وصلی الله علی
سیدنا محمد رسول الله وال محمد الطاهرین انکاه دو رکعت نماز زیارت
بکذار و این دعا بخوان اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانکشف الغطاء
وضاقت الارض وسعت السماء والیك یا رب المشتکی وعلیك المعول
فی الشدة والرخاء اللهم صل علی محمد وآله الذین فرضت علینا طاعتهم
فعرفتنا منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذلك
یا محمد یا علی انصرانی فانکما ناصرانی واکفیانی فانکما کافیانی یا مولای
یا صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی **فصل
چهارم** در بیان ایام مولود حضرات حضرت رسالت پناه و امیر
المؤمنین وحضرات ایمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام
وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد الهاشم بن عبد المناف
صلی الله علی محمد وآله کنیت او ابو القاسم ومولود او در مکه شده روز
جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ماه ربیع الاول عام الفیل وانچه در بعضی احادیث
صحیح وارد شده که هرکاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی
باید که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند والده

اوآمنه بنت وهب بن عبدمناف حامله شد بدواز پدراو عبدالله بن
عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف درایّام تشریق که آن یازدهم ودوازدهم
وسیزدهم ماه ذی الحجّه درخانه ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی ودرین
مقام بحثی هست وجواب آن نیز درکتب مذکوراست وروزمبعث او
برسالت بیست وهفتم ماه رجبست وازسنّ مبارکش چهل سال کذشته
بود درشب بیست وهفتم وروز آن دوازده رکعت نماز وزیارت
انحضرت سنّت است ودربیست ویکم ماه رمضان انحضرت رامعراج
معراج واقع شده ودرسال سیزدهم ازمبعث درشب پنجشنبه که ازمکه
هجرت بمدینه کرده ودرهمین شب حضرت امیرالمؤمنین بجای پیغمبر
خوابیده ونفس خودرافدائی انحضرت نمود تاانکه درقرآن بدین واسطه
مدح انحضرت وارد شده ودردوازدهم ماه ربیع الاوّل حضرت خدیجه
مادرحضرت فاطمه زهراعلیها السّلام درحبالت خویشی درآورد وحضرت
درانوقت بیست وپنجساله بود وخدیجه چهل ساله ودرهمین روزجدّ انحضرت
وفات یافت وآن حضرت دران وقت شصت وپنجساله بود ودرروزدهم
ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خُوَیلَد وفات یافت ووفات
انحضرت روز دوشنبه بیست وهشتم ماه صفرسال یازدهم هجرت او
ازمکه بمدینه واقع شد وبعضی ازمجتهدین کفته اند که وفات او درهفدهم
ماه ربیع الاول بود سنّ شریفش شصت وسه سال بود وحضرت امیر
المؤمنین علیه السّلام اسم مبارکش علی کُنیتش ابوالحسن پدرش ابوطالب
برادرپدر ومادری عبدالله پدرپیغمبرصلوات الله علیه مادراو
فاطمه بنت اسدبن هاشم وامیرالمؤمنین وبرادرانش اوّل هاشمی اند
که متولد شده اند ازاو هاشمی ولادتش دراندران خانه
کعبه سیزدهم ماه رجب ودربعضی روایات وارد شده
هفتم ماه شعبان وارد شد بعدازتولدحضرت رسالت پناهی سی و
سه سال روزنصب انحضرت بامامت هیجدهم ماه ذی الحجه سال دهم
ازهجرت ودرهمین روزسال سی وچهارم عثمان بن عفان کشته شده
وخلق برانحضرت بیعت کردند ودرهمین روزموسی علیه السّلام برساحران

غالب آمده ودرهمین روزابراهیم علیه السّلام ازآتش نجات یافت درین
روزموسی وصیّ خودیوشع وسلیمان آصف راتعیین نمودند وسایر
اوصیاوانبیادراین روزتعیین شده اند ودرروزبیست وچهارم این ماه
حضرت پیغمبروامیرالمؤمنین وفاطمه وحسن وحسین علیهما السّلام مباهله
باجهودان کردند ودرین روزحضرت امیرالمؤمنین انکشترخودتصدق
نمودند وآیهٔ اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ دران باب نازل شد ودربیست وپنجم
این ماه امیرالمؤمنین وفاطمه برمسکین واسیرتصدق نمودند قرصهای
خویش را باوجودکرسنکی واحتیاج خویش ودران باب سورهٔ هل اتی نازل
شد ودربیست وششم ماه مذکورعُمَر رازخم زدند ودربیست وهفتم
آن ماه مذکورسال بیست وسیّم هجری عمرفوت شد ووفات انحضرت
علیه السلام درمسجدکوفه جمعه بیست ویکم شهررمضان سال چهلم
ازهجرت واقع شد ودرهمین شب عیسی علیه السّلام راباسمان بردند
ودراین شب موسی عمران بجواررحمت ایزدی پیوست ووصیّ او یوشع بن
نون وفات یافت مدفن اونجف کوفه وسنّ شریفش شصت وسه سال
حضرت فاطمه بنت رسول الله صلّی الله علیه وآله مولوداو درمکّه واقع شد
بعدازمبعث بپنجسال الایّام ووفات او بمدینه بعدازوفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله بصد روز ودرمدفن او خلافست اصح آنست که
درخانهٔ خود بوده چنانچه مذکورشد بعدازانکه بنی امیّه مسجدپیغمبر را
بزرک ساختند آن خانه داخل مسجدشد ودرمیانهٔ منبر وقبرحضرت رسالت
پناهی دربقیع نزدیک چهارامام احتیاطاً زیارت او باید کرد ودرنصف
ماه رجب تزویج فاطمه وحضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام واقع شده و
درماه پنجم هجرت سنّ فاطمه یازده ساله بود ودرهمین روزسال دویّم
هجرت قبله تغییرشده بکعبه حضرت امام حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما
السّلام مادراو فاطمه کنیت او ابومحمد سیّد شباب اهل جنه مولد او مدینه روزسه
شنبه نصف ماه رمضان سال دویّم ازهجرت وبعضی ازمجتهدین سال
هشتم ازهجرت کفته اند مدفنش بقیع ایّام ووفاتش روزپنجشنبه هفتم
صفرسال چهل وهشت سال بود وبعضی چهل وهفت سال نیز کفته اند

حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب سیّد شباب اهل الجنّة مادر او
فاطمهٔ زهرا کنیت او ابو عبد الله مولودش مدینه آخر ماه ربیع الاوّل سال سیّم
از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی
بیست و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند مدفنش کربلا روز شنبه
دهم محرّم و بعضی روز دوشنبه و جمعه نیز گفته اند سال شصت و یکم از
هجرت سنّ شریفش پنجاه و هشت سال حضرت امام زین العابدین علی بن
الحسین کنیت او ابو محمّد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری
پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد مولودش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان
سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عمّ
خویش امام حسن علیهما السّلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرّم سال
نود و پنج از هجرت سنّ شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمّد باقر
کنیتش ابو جعفر والده امّ عبد الله بنت الحسن بن علی پس او اوّل علویست
که از دو علوی بوجود آمده مولودش مدینه روز دوشنبه سیّم صفر سال
پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علّامه و شیخ شهید در تحریر و در
نقل کرده اند چون وفات حضرت امام حسین علیه السّلام در سال شصت
و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمّد باقر علیه
السّلام چهار سال داشته چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره
الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش ایّام وفاتش دوشنبه هفتم
ذی الحجّة سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سنّ
شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام کنیتش
ابو عبد الله مادرش امّ فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است و
لقب او امّ فروه بوده و مولودش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاوّل
سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع و در پهلوی پدر خویش ایّام
وفاتش منتصف ماه رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت
از هجرت سنّ شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه و مولودش ابواکه
منزلیست مابین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست

وهشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش مقابر قریش
ببغداد و در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری
و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال هشتاد و یک گفته اند سنّ شریفش
پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی رضا علیه السّلام کنیتش ابو الحسن
مادرش امّ ولد مولدش در مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعده و بعضی
بیست و سیّم او گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس
خراسان سال دویست و سه هجری سنّ شریفش پنجاه و پنج سال حضرت
امام محمّد تقی جواد علیه السّلام کنیتش ابو جعفر پدرش امام رضا علیه السّلام
مادرش امّ حرزان امّ ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولودش مدینه در نصف
ماه رمضان سال یکصد نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدّش
ببغداد ایّام وفاتش آخر ذی قعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعده
و بعضی سال دویست و بیست هجری گفته اند سنّ شریفش بیست و پنج سال
حضرت امام علی نقی الهادی علیه السّلام کنیتش ابو الحسن پدرش محمّد جواد
مادرش همانه امّ ولد مولودش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و
ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانهٔ خود بسرّ من رای
روز دوشنبه سیّم ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوّیم
رجب نیز گفته اند سنّ شریفش چهل و یکسال و نه ماه حضرت امام حسن
عسکری ع کنیتش ابو محمّد پدرش امام علی نقی علیه السّلام مادرش حدیث
امّ ولد مولودش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم
ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش خانهٔ پدرش
در سرّ من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ماه ربیع الاوّل
سال دویست و شصت هجری گفته اند سنّ شریفش بیست و هشت سال
و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که بیرون از خانه زیارت ایشان باید کرد
چه بی اذن داخل خانهٔ غیر نمیتوان شد و اصحّ آنست که جایز است دخول چه
ائمهٔ معصومین علیهم السّلام مال خود را بر شیعهٔ خود حلال کرده اند چنانچه
در حدیث وارد شده حضرت امام محمّد مهدی علیه السّلام کنیتش ابو القاسم
مادرش صنعل و لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سرّ من رای

در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار کفته اند و این آن
شخص است که ظهور او متیقن است و پر خواهد کردانید زمین را از عدل
چنانچه از جور پر شده باشد **باب هشتم از کتاب جامع عباسی**
در بیان عهد و نذر کردن و در آن دو فصل است **فصل اول** بدانکه نذر
آنست که شخصی جهة شکر نعمت یا دفع بلای یا زجر نفسی چیزی بر خود لازم سازد
هشت چیز بآن متعلقست اول صیغه را بلفظ کفتن مثل آنکه بکوید لِلّٰهِ عَلَیَّ
اِنْ رَزَقَنِیَ اللّٰهُ دَارًا اَوْ شِفَآءً مِنْ مَرَضِی اَوْ زَنَیْتُ اکر خدای تعالی مرا فرزندی
یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد خدایراست بر من یا اکر زنا کنم یا
نماز نکنم بر من تصدق ده مثقال طلا بیانکه جهة شکری یا رفع بلاء یا زجر
نفسی باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که صحیح است پس اکر بلفظ
نکوید وفا کردن آن سنتست **دوم** آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس
نذر طفل و دیوانه صحیح نیست **سیم** مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست **چهارم** قصد پس نذر مست و خفته و بیهوش
صحیح نیست **پنجم** آنکه قصد قربةً الی الله باشد پس نذر کافر صحیح نیست اما
اکر مسلمان شود بعد از نذر وفا بآن سنتست **ششم** اذن پدر و شوهر
و آقا پیش از نذر و نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست **هفتم**
آنچیزی که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اکر ممتنع
باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانهٔ دو نقیض یا ممتنع عادتی باشد چون رفتن
بر آسمان صحیح نیست **هشتم** آنچیز برا که نذر میکند میباید که طاعت باشد
چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او راجح باشد پس
اکر معصیت باشد صحیح نیست اما اکر مباح باشد میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب متابعت نذر است در اینصورت بحسب دین و دنیا و با مساوی بودن
اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده **فصل دوم**
در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه
صحیح نیست و اکر نذر کند طهارت را با وجود آب تیمم جایز نیست و اکر نذر نماز
کند کمتر از دو رکعت مجزی نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی دانسته اند
و اکر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم نیست که متوجه مکهٔ مشرفه

شود و بعضی از مجتهدین کفته اند که میباید که از پنج محل که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله از جهة احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور
شد میباید که پیاده برود تا مکه و اکر در اینصورت راه او بر دریا واقع شود
میباید که در کشتی بایستد و اکر با قدرت پارهٔ راه سوار شود واجبست
که برکردد و آنراه را پیاده باز کردد و بعضی از مجتهدین کفته اند که در
برکردیدن نیز پیاده برکردد و اکر نذر بیت الحرام کند نیز منصرف بکعبه
میشود بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اکر نذر روزهٔ چند
روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزه ها را پی در پی بدارد یا متفرق
مکر آنکه در صیغهٔ نذر قصد کرده پی در پی را و اکر نذر روزهٔ روز عیدین
کند صحیح نیست و هم چنین صحیح نیست نذر کسی که در منی باشد روزهٔ یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه را و همچنین صحیح نیست اکر زن نذر کند که
در ایام حیض روزه بدارد و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر
صحیح نیست و اکر نذر کند روزه داشتن در مکان شریفی لازمست وفای
بآن نذر کند و اکر مکان شرافتی نداشته باشد میانهٔ مجتهدین خلافست
اصح آنست که در اینصورت نیز متابعت نذر لازمست و اکر نذر کند روزه
داشتن زمانی را میباید پنجماه روزه کیرد مکر آنکه قصدش کمتر از پنجماه
باشد و اکر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که ششماه خدمت
او کرده آزاد کند و اکر نذر کند که اول بنده که مالک شود آزاد باشد
چند کس را بیکدفعه مالک شود آزاد باشد و اکر نذر کند که آنچه کنیز
من اول بزاید آزاد باشد پس بیکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد است
در نذر آزاد کردن بندهٔ کوچک و بزرک و ذکر و انثی صحیح و مریض مخیر است
و اکر نذر کند مال بسیاری آنچه در حدیث وارد شده آنست که هشتاد
درهم یا بیشتر میباید که تصدق کند و اکر نذر تصدق بجمیع مالش کند
و از آن ضرر باو رسد میباید که همهٔ اموالش قیمت کند و بتدریج تصدق
نماید و اکر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اکر بعد از
عجز قدرت پیدا کند همان واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفته اند که در وقتی
که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت وارد

شد که هرکاه کسی نذر روزه کند و بعد ازان عاجز شود عوض هر روز نیم من
تبریز کندم تصدّق نماید و مجتهدین حدیث را حمل کرده اند بران که این تصدّق
سنّتست و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم نذر کردن دارد مکر
در صیغه که عوض لله علیّ در نذر عاهدت الله در عهد باید کرفت
مطلب دوّم در بیان سوکند خوردن بدانکه شروط سوکند خوردن
هفتست اوّل انکه بنام خدایتعالی باشد چون اَلَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهٖ اَلَّذِیْ فَلَقَ
اَلْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ وَالْاَبْصَارِ مانند اینها یا باسمها مخصوص
باد و چون وَاللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِیْمِ وَالْبَارِیْ و مانند اینها باسماء
مشترک که اطلاق اغالبًا بر خدا اطلاق کنند چون وَرَبِّ وَالْخَالِقِ وَالْبَارِیْ
وَالرَّازِقِ و غیر اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوکند خوردن
صحیح نیست و اکر سوکند بقدرة الله و علم الله خورد و قصد کند باینها
معانی را صحیح نیست و اکر قصد کند باینها که خدا قادرست و عالمست صحیح ست
و اکر کوید بِجَلَالِ اللّٰهِ وَعَظَمَةِ اللّٰهِ وَکِبْرِیَاءِ اللّٰهِ وَلَعَمْرِ اللّٰهِ وَاُقْسِمُ بِاللّٰهِ وَ
اَحْلِفُ بِاللّٰهِ وَاَشْهَدُ بِاللّٰهِ سوکند منعقد میشود و اکر این مذکورات بی
لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اکر کوید و حقّ الله منعقد میشود و بعضی
از مجتهدین اینقول را منعقد نمیدانند و اکر سوکند خورد به برائت از خدا و
رسول و ائمّه علیهم السّلام باینکه کوید که از دین محمّدؐ بری باشم آیا سوکند
منعقد میشود یا نه مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که منعقد نمیشود
و بعضی از مجتهدین سوکند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوکند
بحضرت رسالت و ائمّه معصومین علیهم السّلام و بقرآن و کعبه و کواکب
منعقد نمیشود و بطلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده منعقد میشود
انکه کسی که سوکند میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد پس سوکند طفل
و دیوانه صحیح نباشد و اکر طفلی دعوی احتلام کند تفتیش باید کرد و محتاج
بقسم نیست چه باحتیاج بقسم دور لازم میآید **سیّم** انکه مختار باشد
پس سوکند کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست **چهارم** انکه
قصد کند پس سوکند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست **پنجم** انکه متعلّق سوکند
میباید که فعل واجب یا مندوب و مباح باشد یا ترک حرام و مکروه یا مرجوح

بحسب

بحسب دین و دنیا **ششم** انکه متعلّق سوکند فعل مستقبل را باشد چه سوکند
بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و دران کناه هست و کفاره
نیست اکرچه دروغ باشد عمدًا و این سوکند را غموس میکویند و بعضی از
مجتهدین انرا داخل کناه کبیره کرده اند **هفتم** انکه متعلّق مقدور باشد
پس اکر مقدور نباشد صحیح نیست و اکر مقدور باشد و سوکند خورنده ازان
عاجز باشد ساقط میشود و سوکند خوردن بر پنج قسمست **اوّل** واجب چون
سوکند خوردن جهة خلاصی نمودن مسلمانان یا مال او یا عرض او از دست ظالمی
یا رفع ظلمی از و و اکر درینصورت توریه تواند کرد که از دروغ خلاص شود
بهتر است **دوّم** حرام چون سوکند خوردن بغیر انچه مذکور است از نامهای
خدای تعالی چون باصنام و شبه آن و سوکند دروغ خوردن و سوکند فرزند
بدون رضای پدر و سوکند زن بی رضای شوهر و سوکند غلام بی رضای
آقا در غیر واجبات و ترک محرّمات **سیّم** سنّتست چون سوکند جهة
چیزی خوردن که در او مصلحتی باشد چون اصلاح درمیانه دو خصم **چهارم**
مکروه چون سوکند خوردن بغیر از اصنام سوای خدایتعالی چون سوکند
بر پدر و مادر و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و سوکندی که
متعلّق او مکروه باشد و سوکند خوردن راست نیز مکروهست **پنجم** مباح
چون سوکند خوردن بر فعل مباح **مطلب سیّم** در کفّاره دادن و دران دو
فصل است **فصل اوّل** در اقسام کفّاره بدانکه کفّاره سوای انچه در محرّمات
احرام مذکور شد بر بیست و دو قسم است **اوّل** کفّارهٔ ظهار است یعنی کسی
که بزن خود کوید که پشت تو هم چو پشت مادر منست و بعد از انکه این را بکوید حاکم
شرع تا سه ماه او را مهلت بدهد انکاه جبرش کند بطلاق دادن یا کفّاره دادن و دخول
کردن و کفّارهٔ او آنست که بندهٔ آزاد کند و اکر عاجز باشد ازان دو ماه پی در
پی روزه دارد و اکر ازان عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد و هر
مسکین را نیم من کندم بوزن تبریز **دوّم** کفّارهٔ کسی که مؤمنی را بکشد که
از روی خطا نیز مثل کفّارهٔ ظهار است و بعضی از مجتهدین کفته اند که کفّارهٔ
ظهار میدهند واجبست بر کسی که به برائت خدا و رسول و ائمّه سوکند خورد
و خلاف کند و با عجز از کفّارهٔ ظهار کفّاره سیّمین بر او لازم است و بعضی از

مجتهدین کفارهٔ بریدن یا تراشیدن زن کیسوی خود را در مصیبت وغیر
مصیبت مثل کفارهٔ ظهار میدانند **سیم** کفارهٔ افطار قضاء ماه رمضان
پیش از زوال چه براو واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد اکر ازان
عاجز باشد سه روز پی درپی روزه بدارد **چهارم** کفارهٔ افطار کردن
یکروز رمضانست وافطار روز موند معین وکفارهٔ او همان سه چیز است
که کذشت امّا در دادن هریك ازاینها مخیّر است وبعضی این را مرتبه کفته اند و
بعضی از مجتهدین کفارهٔ بریدن زن کیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره
مخیّر کرده اند **پنجم** کفّارهٔ خلاف کردن نذر است ودرانمیانهٔ مجتهدین
خلافست اصحّ انست که مثل کفّارهٔ افطار رمضان مخیّر است **ششم** کفّارهٔ
خلاف سوکند کردن چه کفّارهٔ او آزاد بنده است یا طعام دادن وجامه دادن
ده مسکین واکر ازاین هردو عاجز شود سه روز روزه داشتن **هفتم**
کفارهٔ خلاف عهد کردن نیز چون کفارهٔ خلاف سوکند کردنست وبعضی
از مجتهدین کفته اند که اکر عهد روزه است کفّارهٔ او چون کفارهٔ افطار رمضانست
واکر غیر صوم است مثل کفّارهٔ سوکند خوردن است **هشتم** کفّاره کندن
زن کیسوی خود را وخراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفّارهٔ کسیکه
جامهٔ خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند چون کفّارهٔ سوکند
خوردنست واکرچه زن متعه باشد امّا اکر از برای کنیز یا جهة غیر مصیبت
پاره کند کفّاره ندارد وبعضی اینها را نیز حرام میدانند **دهم** کفّارهٔ جمعست
که هرسه خصال کفّاره در او واجبست چون کفّارهٔ کشتن مسلمان ازروی
عمد **یازدهم** کفّارهٔ افطار روزهٔ از رمضان از چیز حرام نزد اکثر مجتهدین
چه دران نیز هرسه خصال کفاره واجبست **دوازدهم** کفّارهٔ کسی که زن
شوهردار را یا زنی را که در عدّه باشد نکاح کند انست که ازاو مفارقت کند و
پنج تبریز ارد تصدّق نماید وبعضی از مجتهدین اینرا سنّت میدانند **سیزدهم**
کفّارهٔ جماع کردن با زن خود در اوّل حیض یکدینار طلا ودر وسط نصف دینار
ودر اخر حیض ربع دینار وبعضی از مجتهدین اینرا سنّت میدانند اکر با کنیز
در حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد **چهاردهم** کفارهٔ کسی که سوکند
براءة از خدا ورسول وائمّه خورد بر خلاف انسوکند نماید ده مسکین را طعام

دهد واستغفار کند **پانزدهم** کفارهٔ کسی که نذر روزه معین کند عاجز
اید از ان دو مدّ بمسکینی تصدّق کند ویا عجز از ان تصدّق کند بهرچه
استطاعت داشته باشد وبعضی از مجتهدین کفّاره را در اینصورت ساقط
میدانند **شانزدهم** کفّارهٔ کسی که پیش از نماز خفتن بخواب رود وبعد
از نصف شب بیدار شود میباید که انروز را روزه بدارد واکر بعمداً بخوابد
یا نماز غیر خفتن باشد اینحکم ندارد چه روایت در اینصورت وارد نشده
هفدهم کفّارهٔ کسی که غلام خود را زیاده از حدّ بزند انست که او را ازاد کند
هیجدهم کفارهٔ دست بر روی خود زدن استغفار وتوبه است **نوزدهم**
کفّارهٔ غیبت کردن استغفار کردنست جهة کسی که غیبت او کرده است **بیستم**
کفّارهٔ خندیدن کفتن اَللّٰهُمَّ لَا تَمْقُتْنِیْ یعنی خداوندا دشمن مدار مرا
بیست و دوم کفّارهٔ مجلس کفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ
عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ **فصل دوّم** شرط کفّاره یازده است
اوّل نیت **دوّم** انکه قصد قربة الی الله کند **سیّم** انکه کفّاره را از عوض
مجرّد سازد پس اکر ازاد کند وشرط کند که چیزی بدهد صحیح نیست **چهارم**
انکه سبب ازاد کردن بفعل حرام نباشد چون بریدن کوش وبینی چه اکر
بریدن کوش وبینی قصداً ازاد کردن در کفّاره کند صحیح نیست **پنجم** تعیین
کفّاره یا تعدّد اقسام ان امّا باتّفاق تعیین لازم نیست **ششم** انکه
بنده که در کفاره او را ازاد میکنند میباید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او
مسلمان باشد پس ازاد کردن کافر صحیح نیست **هفتم** انکه بندهٔ کسی نباشد
که بر ازاد کنند ازاد شود پس اکر پدر خود را بخرد وقصد کفّاره کند صحیح
نیست **هشتم** سلامت بنده است از عیوبی که موجب ازادی او میشود
چون کور ولنك وزمینکیر ومجذوم وغیر ان امّا اکر بیمار شود یا آفتی
داشته باشد صحیح است **نهم** سلامت اوست از ملکیّت غیر پس غلام غیر
وغلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی
داده باشد صحیح نیست **دهم** انکه تمام بنده را ازاد کند پس اکر نصف انرا ازاد
کند صحیح نیست مکر انکه قصد سرایت کند **یازدهم** انکه ازاد کردنرا معلّق
بر شرطی نسازد پس مدبّر ومکاتب مجزی نیست در کفّاره میان غلام وکنیز

وحاضر وغایب وکریخته هرکاه دانند که زنده است وکفارهٔ بنده در جمیع انچه
مذکور شد نصف کفارهٔ ازاد است چه کفارهٔ بنده روزه است نه ازاد کردن
وطعام دادن مکر انکه اقای او چیزی بدهد که درانوقت میتواند بنده ازاد
کردن یا طعام دادن و در طعام لازم است که عددی که شارع قرار داده اند
ازمساکین طعام دهد واکر عدد یافت نشود با انچه یافت شود مکرر بدهند
تا انعدد تمام شود واکر باز یافت نشود دو طفل را عوض یکمسکین حساب
کنند و در طعام سیر شدن عدد لازمست و قوت غالب در طعام کافیست
وافضل طعام نان وکوشتست ولباس دو جامه است پیراهن و ردای **باب**
نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن وشفعه
کرفتن وتوابع ان و دران چهار مطلبست **مطلب اول** در بیع کردن و
رهن نمودن وتجارت نمودن وکسب کردن و دران چند فصلست **فصل اول**
دربیان اقسام تجارت وکسب ان بر پنج قسمست **اول** تجارت وکسب واجب
وانوقتی واجبست که قوت شخصی وقوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد
بران ومطلق تجارت که بان نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائیست
دوم تجارت وکسب سنت وان تجارتیست که قصد وسعت بر اهل وعیال
ونفع رسانیدن بمسلمانان باشد **سیم** تجارت مباح وان تجارتیست که
غرض از ان زیاده شدن مال باشد یا استغنا **چهارم** تجارت وکسب
حرام وان تجارت وکسبیست که مشتمل باشد بر وجهی قبیح وان بر چهل ویک
قسمست **پنجم** تجارت وکسب مکروه وان تجارت وکسبیست که مشتمل باشد
بر وجهی مرجوح وان بر بیست وهشت قسمست که بعد از قسم چهارم مذکور
خواهد شد **اول** خرید فروخت چیزهائی که نجس باشد خواه نجاست او
اصلی باشد چون نجاست مرده و پوست وکوشتی که در صحرا افتاده باشد
وحال انها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد وخونی که در وقت بریدن
سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد اید سوای خون دل که خریدن وفروختن
انها جایز است چون خوک وسک چه خرابی اما بیع سک شکاری وسکی که کله را
محافظت میکند وسکی که زراعت را محافظت میکند وسکی که محافظت باغ وخانه میکند جایز است وخواه
نجاست او عارضی باشد چون چیزهای که روان باشد وقابل پاک کردن

نباشد

نباشد چون دوشاب روانی که موش دراو مرده باشد سوای روغن نجس که
مجتهدین خریدن وفروختن انرا جایز داشته اند جهت سوزانیدن بجای که
سقف نداشته باشد وخلافست میانهٔ مجتهدین که اب نجس را خریدن وفروختن
میتوان کرد اقوی انست که جایز است خریدن وفروختن چیزهای که نجس
باشد وقابل پاک کردن باشد چون جامهٔ نجس **دوم** خریدن وفروختن
تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب وکوشت افعی **سیم** خریدن و
فروختن سرکین وبول حیوانی که کوشت او را نخورند ودر فروختن بول
حیوانی که کوشت او را خورند میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی انستکه حرامست
سوای بول شتر جهت شفا **چهارم** خریدن وفروختن التهای قمار ولهو
چون نرد وشطرنج ودف ونی وعود وغیر اینها **پنجم** خریدن وفروختن انکور
وشیرهٔ خرما که شراب نکنند **ششم** خریدن وفروختن چوب که بت
بتراشند **هفتم** خریدن وفروختن سلاح جنک چون تیر ونیزه وشمشیر
باعدای دین وساختن سلاح جهت ایشان وبعضی از مجتهدین کفته اند که
دروقت جنک فروختن انها حرامست نه در حالت صلح وفروختن سلاح
بکسانی که راههای مسلمانانرا میزنند خلافست میانهٔ مجتهدین اصح انست
که حرامست **هشتم** عمل صورتهای سایه دار واجرت کرفتن بران ودر عمل
صورتهای که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانهٔ مجتهدین خلافست
اصح انست که حرامست **نهم** عمل غنا وان تحریک اواز است بطریق سرود مستان
واجرت بران کرفتن واز ائمهٔ معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در
جایز بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط انکه
سخنان باطل نکویند ومردان اواز ایشانرا نشنوند وهمچنین حرامست
هجو کردن مؤمنان وغیبت ایشان **دهم** عمل سحر وکهانت وشعبده اجرت
کرفتن بر انها وقمار باختن **یازدهم** قضای یهودی ونصاری کردن
دوازدهم خریدن وفروختن انچه دراو نفع نباشد چون حشرات وفضلات
انسان وکرمهای سوای کرمهای ابریشم وکرمی که جهت مکیدن خون عضوی
از اعضای بیمار چسپانند چه درین هر دو در میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب انست که فروختن انها جایز است وهمچنین جایز است فروختن زنبور

عسل بشرط انکه ممکن باشد تسلیم ان و مشاهدهٔ ان توان کرد **سیزدهم**
خریدن [illegible] روختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد انجایز است و
هم چنین خریدن فروختن مصحف بکافر جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند که اگر
کافر مصحف بخرد ان بیع صحیح است و حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن بمسلمانان
چهاردهم خریدن و فروختن کتابهاے که حکم ان منسوخ باشد چون توریة
وانجیل و زبور و نوشتن و نکاهداشتن انها بغیر نقض ارباب ایشا **پانزدهم**
خریدن و فروختن چیزهاے که مغشوش باشد بچیزے که ظاهر نباشد چون اب
در شیر **شانزدهم** خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون
مکر فیل که باستخوان ان منتفع میتوانشد و در حدیث وارد شده که امام ناطق
جعفر الصادق علیه السلام شانهٔ از استخوان فیل داشته **هفدهم** خریدن
و فروختن جانوران درنده سوای انچه بدان شکار توان کرد چون پارس و باز و غیر
ان و در خریدن و فروختن ان چون شیر و پلنک و کرک خلافست اصح انست
که حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرام بودن خرید و فروخت شیر و کرک
اجماع نقل نموده اند و بعضی از مجتهدین فروختن درندها را جایز داشته اند
هرکاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت **هجدهم**
خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و موقوفات عامّه و
خاصه چون [illegible] اولادے سوای که موضعی که استثنا شده چنانچه در بحث
وقف مذکور [illegible] و هم چنین خریدن و فروختن [illegible]
زر کری جایز نیست [illegible] فروختن کنیز [illegible] داشته باشد
د و غ [illegible] اسست [illegible] رده اند چنانچه در باب استیلاد مذکور شد **بیستم**
[illegible] فروختن چیزهای که مشترک باشد چون اب دریا و خاک صحرا
پیش از انکه دران تصرّف کنند **بیست و یکم** خریدن و فروختن زمینهای
که امام انرا بقهر و غلبه کرفته باشد و خانها و درختهاے که در ان زمینها باشد
در وقت فتح کردن **بیست و دوّم** خریدن و فروختن انچه در شکم مادر یا
در پشت پدر باشد **بیست و سوّم** خریدن و فروختن نتاج به نتاج
بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن باینطریق که بایع
کوید هر متاعی را که تو دست بران نهی فروختم بتو بمبلغی معیّن **بیست و پنجم**

خریدن و فروختن بشرط انداختن باینمعنی بایع کوید بمشتری که هر متاعی را که
من پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ **بیست و ششم** خریدن و فروختن
بشرط سنک زدن باینمعنی که بایع کوید بمشتری که هر متاعی را که سنک تو بر و خورد
فروختم بتو بمبلغ معیّن **بیست و هفتم** خریدن و فروختن که بکیل و وزن
در اید پیش از انکه قبض کنند انرا بغیر انکس که از او خریده اند اما با و فروختن
جایز است بمثل انچه بان خریده و اکر بغیر مثل ان بفروشد زیاد و کم فروختن
جایز است **بیست و نهم** خریدن و فروختن دین و منفعت **سی ام** خریدن
ازاد **سی و یکم** بیع بندهٔ کریخته و مرغ در هوا **سی و دوّم** بیع دین بدین
سی و سیّم سلم و سلف خریدن کوشت و نان انچه وصف ان نتوان کرد
سی و چهارم زیاده و کم خریدن و فروختن متفق که بکیل و وزن در اید
سی و پنجم بیع میوهای پیش از انکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین کفته اند
که اکر زیاده از یکسال باشد یا انرا با چیزے دیکر ضمّ کنند جایز است و خریدن
و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز است **سی و ششم**
بیع سبزیها که پیش از ظاهر شدن **سی و هفتم** بیع مزابنه و ان بیع میوهٔ
درخت خرماست تا بخرهای که از اندرخت باشد سوای عریّه یعنی یکدرخت
خرما چه در حدیث وارد شده که انرا بمیوهٔ همان درخت میتوان فروخت
سی و هشتم بیع محاقله و ان بیع زراعت است بهمان جنس بشرط انکه از
ان زمین حاصل شود **سی و نهم** بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی
که او را باکراه بران دارند و مفلس که او را از مال منع کرده باشند **چهلم**
کرو کنند متاعی را اکر پیش شخصی کرده باشد بی اذن او **چهل و یکم** خریدن و
فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما ان بیع درستست و انقسم
پنجم که تجارت و کسب کردن ان مکروه است و ان تجارت و کسبیست که مشتمل
باشد بر وجهی مرجوح و ان بر بیست و هشت قسم است **اوّل** کندم و جو
فروختن **دوم** کفن فروختن **سیّم** فروختن بنده چه در حدیث وارد
شده که بدترین مردمان کسے است که بنده میفروشد **چهارم** قصابی
و سلاخی کردن **پنجم** جولاهے کردن **ششم** حجامت کن با شرط اجرت
هفتم زایانیدن زنان با شرط اجرت **هشتم** معامله با ظالم کردن

بعد از ندای روز جمعه در نصورت بیع صحیح است اما ان فعل حرام است بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزهاے ...

نهم معامله با کردان کردن وسفلکان وسلطان ودونان وصاحب عیب
کردن چون کسی که برص و جذام داشته باشد **دهم** معامله کردن با اهل
کتاب چون یهود ونصاری ومجوسی **یازدهم** صرّافی کردن **دوازدهم**
زرکری نمودن **سیزدهم** ولیّ طفل بانچه طفل پیدا کرده تجارت کردن
وهم چنین بمالی که از حرام پرهیز نکند تجارت کردن مکروهست **چهاردهم**
خصّی کردن وبریدن وکوفتن خصیتین غلام وبعضی از مجتهدین انرا حرام
میدانند **پانزدهم** اجرت کرفتن برکتابت قرآن باشرط عشرهای قرانرا
بطلا نوشتن وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **شانزدهم** فروختن
چیزی زیاده ازانچه خریده بمؤمن با احتیاج او **هفدهم** فروختن املاك مکر
انکه بقیمت انملك بهتر ازان بخرد **هجدهم** فروختن کنیزی که حامله بوده باشد
اوراخریده باشد بعد از چهار ماه دخول کرده باشد **نوزدهم** خریداری
نمودن خویشان که بر وی بخریدن آزاد نشوند چون برادر وعمّ وخال **بیستم**
فروختن زره وخود وکفش باعداء دین درغیر حال صلح **بیست ویکم** فروختن
انکور وچوب بشراب فروش وبت تراش بقصد شراب پختن وبت تراشیدن
بیست ودوّم نوحه کردن بباطل واجرت کرفتن ونوحه کردن بحق جایزست
زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وصیّت کرده بود درهمی چند
که بنوحه کران دهند که در موسم حج در منی فضایل ایشانرا بخوانند **بیست وسیّم**
آرد خریدن جهة قوت خویش وکراهیّت سخت تراست در نان خریدن **بیست وچهارم**
فروختن هریك از کنیز وفرزند او را تنها در مدّت دو سال وبعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند وهمین حکم دارد در تفرقه میانهٔ طفل وپدر طفل و
جدّ وبرادر وخواهر نایاب بودن مادر **بیست وپنجم** فروختن هریك از
مختلف را بدیکری به نسیه واکرچه در قدر مساوی باشند هرکاه قابل کیل و
وزن باشد **بیست وششم** فروختن آب هر بملاك یعنی صاحب ملك
وآبی که احتیاج نداشته باشند **بیست وهفتم** فروختن فرزند کنیزی
که از زنا حامله شده باشد وبعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد **بیست وهشتم**
سلم خریدن شیرهٔ انکور چه احتمال دارد که درحینی که مشتری خواهد شراب کند
فصل دوّم در آداب تجارت بدانکه شصت وهشت چیز است که تعلق

بتجارت دارد یك امر واجب وسی و یك امر سنّت وبیست وشش امر مکروه
ونه امر حرام امّا آن یك امر واجب **اوّل** انکه متاع او اکر مشتمل باشد برعیبی
خفی انرا بر مشتری اظهار کند که جنس را که زیاده فروخته باشد زیاده
بصاحب بکوید وامّا سی و یك امری که سنّت است اول دانا بودن بانکه کدام
بیع صحیح است وکدام باطل تا انکه از او سالم ماند واکرچه بتقلید مجتهد باشد
دوّم استخاره کردن در خرید وفروختنش **سیّم** حلیم بودن **چهارم**
انکه در خرید وفروخت واصرار نکند ومسامحت کند خصوصا در متاعی
که در عبادت میکنند **پنجم** کم خریدن وزیاده فروختن **ششم** بیش از
همه کس بطلب رزق رفتن **هفتم** دعاء منقول خواندن درانوقت که
اراده دارد که داخل بازار شود **هشتم** دعاء منقول خواندن مشتری
پیش از خریدن **نهم** سه نوبت تکبیر کفتن مشتری شهادتین او در وقت
خریدن **دهم** طلب برکت وخیر کردن در خریدن وفروختن وسهولت در
انها **یازدهم** ابتدا کردن فروشنده بفروختن **دوازدهم** برابر دانستن
خریداران امّا اکر تفاوت نهد جهة فضیلت علم جایز است **سیزدهم** انکه
کسی که از خریدن پشیمان شود متاع خود را بکیرد وقیمت انرا باز دهد **چهاردهم**
اکر قسمی از اقسام تجارت بر وی دشوار شود بقسمی دیکر انتقال کند که آسان شود
واکر در شهری میسّر نشود بشهر دیکر کند **پانزدهم** انکه هرکاه خریدار شود
فی الحال بفروشد ومشتری را انتظار نفرماید **شانزدهم** انکه باندك فایده
اکتفا کند وبسیار نخواهد بلکه مقدار قوت یکروزه را بر مشتریان قسمت نماید
هفدهم انکه اکر متاع او عیبی داشته باشد اظهار کند هرکاه آن عیب
ظاهر نباشد **هجدهم** انکه باکسی معامله کند که در خیر نشو ونما کرده باشد
نوزدهم انکه در خریدن وفروختن قسم نخورند **بیستم** انکه تاجر قوت
سال را تمام کند **بیست ویکم** انکه در معاش حدّ وسط را نکاه دارد نه اسراف
کند نه بسیار بر خود تنك کیرد **بیست ودوّم** انکه در وقت نماز اوّل
نماز را کذارد وانکاه مشغول بتجارت شود **بیست وسیم** انکه اکر کسی
جهة او هدیه بیاورد عوض آن بدهد **بیست وچهارم** انکه در دکان
خود را باز نماید وطلب رزق نماید اکرچه او را مایه نباشد **بیست وپنجم**

خریدن املاك **بیست و هفتم** خواب مقرّر خود را در شب کردن
بیست و هشتم اکر بسبب تجارت کردن در شهری نقصانی باموردینی
او رسد چون نایاب بودن آب جهة وضو ساختن بشهری دیکر انتقال کند
بیست و نهم در خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد **سی ام**
انکه شیر ینی بخورد ایشان بدهد **سی و یکم** انکه تصدّق کند جهة انها بچیزی
و امّا آن بیست و شش امری که مکروهست **اوّل** داخل شدن ببازار پیش
از همه کس **دوّم** مدح بایع و ذمّ مشتری متاع را **سیم** پوشیدن عیب
ظاهر **چهارم** سوکند خوردن در حال فروختن **پنجم** خریدن و فروختن
میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب **ششم** فروختن زیاده و آنچه خریده باشد بکسی
که او را وعدهٔ احسان کرده باشد **هفتم** ظاهر ساختن متاع خوب را و پنهان
کردن متاع بد را هر کاه بدی محسوس باشد اکر در حس در نیاید واجبست
چنانکه کذشت **هشتم** کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه حکم کردن
پیش از یکدیکر جدا شده باشد خواه بعد از آن **نهم** فروختن در موضع که تاریك
باشد و عیب ظاهر نشود **دهم** زیاده کردن در قیمت متاع در وقت فریاد
کردن دلّال بلکه صبر کند تا دلّال خاموش شود انکاه زیاده کند **یازدهم**
سمساری کردن اهل شهر جهة کسی که از غیر آنشهر باشد و عالم بقیمت متاع آنشهر
نباشد و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند **دوازدهم** کیل و وزن کردن
کسی که عالم بآن نباشد تا انکه از زیاده فروختن و کم خریدن ایمن باشد
سیزدهم خریدن وکیل جهة موکّل چیزی که خود داشته باشد و هم چنین
چیزی که موکّل او را در فروختن وکیل کرده باشد جهة خود خریدن و حکم دلّال
حکم وکیلست و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند **چهاردهم** کاهلی
کردن در خرید و فروخت **پانزدهم** کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس
خود کردن بلکه متوجه کار بزرك باید باشد چون ملك خریدن و بنده و شتر
خریدن **شانزدهم** بیفایده در بازار کردیدن **هفدهم** متوجّه کارها
شدن جهة ظالمان **هجدهم** امین ساختن شرابخوار **نوزدهم** بر داشتن
متاع در آستین چه آن محلّ ضایع شدن متاعست **بیستم** نسبت دادن فایده
و نقصان بسرمایه چنانچه کوید که اصل مایهٔ من صد دینار است و هر ده دینار را

یکدینار نفع میخواهم **بیست و یکم** سفر دریا کردن جهة تجارت هرکاه ظنّ
غالب سلامت باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا **بیست و دوّم** انکه بایع
اکر میان مشتریان تفاوت لهذا نکس که جهة او تفاوت واقع شد قبول تفاوت
کند **بیست و سیّم** بسیار بیکار کردن **بیست و چهارم** تجارت بمال
که احتمال حرام و حلال داشته همچو مال کسی که رباخوار باشد. با جهالة حال آن
مال **بیست و پنجم** انکه غلام و کنیزی که میخرند قیمت خود را به بیند
بیست و ششم انکه متاع خود را زینت دهد بقصد انکه جاهل رغبت
کند در آن امّا آن نه امری که حرامست **اوّل** زیاده خریدن و کم فروختن آنچه
بکیل و وزن در آید **دوّم** مغشوش ساختن بچیزی که ظاهر نباشد **سیّم**
زیاده در قیمت متاع بعد از انکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم
باشد بر صیغه کفتن تا انکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل انکه در
زمان خیار بمشتری کوید که من مثل این متاع را بکمتر از آنچه خریده میدهم
مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین اینرا مکروه میدانند **چهارم**
تفاوت میانهٔ نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی **پنجم** خرید فروخت
بعد از ندای روز جمعه **ششم** زیاده کردن در قیمت متاعی کسی را که ارادهٔ
خریدن نداشته باشد تا انکه مشتری حریص باشد در خریدن و در اینصورت
بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد **هفتم** پیش رفتن بجهة خرید و
فروخت چهار فرسخ کر با جماعتی که عالم بنرخ شهر نباشد معامله کند امّا اکر
اتّفاق باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جایز است و بعضی از مجتهدین اینرا
مکروه میدانند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بیع در اینصورت صحیح است
یا نه هرکاه در اینصورت غبن باشد بایع را دعوی غبن میرسد **هشتم**
نکاهداشتن کندم و جو و خرما و مویز و روغن جهة کران شدن بشرطی که غیر
از و کسی دیکر نداشته و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن
زیت و نمک را بالحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند
و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شد که حدّ نکاهداشتن در کرانی
سه روز و در ارزانی چهل روز و بعد از آن حاکم شرع او را جبر بکند بفروختن
و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنستکه نرخ

بدست صاحبست هفتم سفر دریا جهة دریا جهة تجارت یا خوف هلاك
یعنی در وقت تلاطم امواج آن **فصل سیّم** در اقسام بیع کردن بدانکه بیع
کردن بر دو قسمست قسم اوّل انکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و این
قسم را نقد کویند و در حالی که بیع مُطلق کنند با شرط حال بودن قیمت متاع
کنند متصرّف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است **اوّل** ایجاب چون
بِعْتُكَ هٰذا بهٰذا یعنی فروختم بتو این کتابرا بمبلغ معیّن مثلا بصد دینار **دوم**
قَبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را **سیّم** انکه بلفظ بکوید ایجاب و
قبول را پس اکر باقدرت اشارهٔ کتابت کنند کافی نیست و خلافست میانهٔ
مجتهدین که اکر بلفظ بکویند و اکتفا بدادن قیمت و کرفتن متاع کنند آیا
جایز است یا نه و انرا بیع میکویند و اکر مجتهدین برانند که این قسم را بیع نمیکویند
و هیچ کدام مالك نمیشوند مکر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن **چهارم**
انکه هر یك از ایجاب و قبول را بصیغهٔ ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس
اکر بصیغهٔ مضارع یا امر بکویند صحیح نیست **پنجم** انکه هر یك از فروشنده
و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل
اکرچه مُرد ده ساله باشد و اکرچه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته
و بیهوش و اکرچه بعد از انکه بهوش آیند اذن دهند و مفلس که حاکم
شرع او را از مالش بواسطهٔ قرض خواهان منع کرده باشد و کسی که او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست امّا اکر بعد از اکراه اذن بآن بیع دهد صحیح است **ششم**
انکه هر یك از ایشان آزاد باشند چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست
هفتم انکه مشتری مسلمان باشد هرکاه متاع مصحف یا بندهٔ مسلمان باشد
چه کافر بجز صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه کفته اند
این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمان چنانچه کذشت
هشتم انکه فروشنده مالك یا در حکم مالك باشد چون وصی و وکیل و حاکم
شرع یا امین او پس بیع کردن کسی که مالك آن متاع یا در حکم مالك نباشد
صحیح نیست و موقوفست برضای مالك **نهم** انکه انتفاع چیزی باشد
که مالك آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب و خوك و حشرات و
فضلات ایشان چون موی ناخن صحیح نیست و میانهٔ مجتهدین خلافست

در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است **دهم** انکه متاع نجس
نباشد یا قابل پاك کردن باشد چه بیع نجس چنانچه کذشت صحیح نیست **یازدهم**
انکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست **دوازدهم** انکه فروشنده
قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ
کریخته صحیح نیست **سیزدهم** انکه متاعی که میفروشد میباید که وقف نباشد
چه اکر وقف باشد صحیح نیست مکر وقف اولادی بشرط انکه میانهٔ موقوف
علیهم نزاع باشد بنحوی که سبب خراب شدن وقف باشد که در انصورت بعضی از مجتهدین کفته اند
که میتوان انرا فروخت و بقیمت آن ملك دیکر خرید چنانکه کذشت **چهاردهم**
انکه متاع را اکر میفروشد اکر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد
بکیل یا وزن بانکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اکر مجهول باشد صحیح نیست
و اکرچه مشاهده کنند امّا مشاهده کنند امّا مشاهده در جامه و زمین و
ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر نسبت
بیکی از فروشنده یا خرندهٔ مجهول نباشد صحیح است مثل انکه مشتری کوید
ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیکری فروختهٔ و همچنین قیمت متاع
میباید معلوم باشد **قسم دوّم** انکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه
باشد و اینقسم را بیع دین بدین میکویند و اینحرامست چه حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه از اینقسم بیع نهی فرموده **قسم سیّم** انکه متاع حال باشد
و قیمت آن نسیه و این قسم را بیع نسیه کویند و شرطهای اینقسم زیاده
بر چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اوّل مشخص بودن وعده قیمت است
پس اکر وعده مشخّص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول
صحیح نیست **قسم چهارم** انکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این
قسم را سلف و سلم کویند و شرطهای این زیاده بر چهارده شرط مذکور
در قسم اوّل قبض کردن قیمت در مجلس است و ذکر وعده در عقد بیع لازمست
و میباید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد **قسم پنجم** انکه متاع را
بفروشد بانکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه کویند و شرطهای او
چهارده شرطیست که در قسم اوّل مذکور شد **قسم ششم** این متاع را
بزیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم مرابحه کویند و شرطهای اینقسم

زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مسایه است یا زیادتی بران در عقد بیع
واکر بوعده خریده باشد میباید که بمشتری بکوید که من بوعده خریده ام و
مکروهست در بیع نسبت دادن فایده باصل مایه مثل انکه کوید که متاع را
بانچه خریده بفروشد واین قسم را تولیه کویند و شرطهاء اینقسم زیاده
بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است وانکه بقیمتی که خریده بفروشد
بی زیاده و نقصان **قسم هشتم** انکه متاع را بکمتر از انچه خریده بفروشد واین
قسم را مواضعه کویند و شرطهای اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار
باصل مایه است و مکروهست نسبت دادن نقصانرا درین قسم نیز باصل مایه
چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** انکه دو متاع متساوی را که قابل
کیل و وزن باشد بیکدیکر فروختن و شرطهای این قسم زیاده بر چهار
شرط مذکور عدم زیاده و نقصانست در قدر و در نقد و نسیه چه اکر
بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اکرچه اینز یادتی حکمی
باشد چون شرط کردن ساختن انکشتری جهة بایع مثلا وانچه در بعضی
احادیث از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم وارد شده که جایز است فروختن
درهم تازه را به درهم کهنه و بشرط زرکری مراد بد درهم کهنه مغشوش است
پس زرکری ان در برابر غش دیکری خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین
طلا و نقرهٔ مغشوش را بجنس خالص او نمیتوان فروخت هرکاه مقدار غش معلوم
نباشد و اکر معلوم بوده باشد بزیاده میتوان فروخت و اکر بایع و مشتری
پدر و پسر و زن و شوهر و اقا و غلام باشند ایشانرا اکر بزیاده و کم متاع
متفق را که قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیح است و اکر یکی مسلمان و
دیکری کافر باشد در اینصورت بزیاده از جنس بکافر میتوان فروخت اما
زیاده بایشان نمیتوان داد اما میانهٔ مسلمان و جهود ربا نیست در اینمسئله
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که ربا هست و در فروختن طلا و
نقره که او را صرف کویند زیاده بر شروط مذکور قبض در مجلس است و اکر
پیش از انکه خرنده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اکر بعضی را
قبض کنند همان بعض صحیح است و اکر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با
علم واجبست بر کیرنده ان که انزیاده را بصاحب باز دهد اکر بشناسد او را

و بعد از فوت او بورثهٔ او برساند و اکر نشناسد او را از جهة او تصدق کند
و اکر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون
کند و باقی حلالست و اکر جاهل باشد بحرام بودن استغفار کند کناه
ندارد ایا در اینصورت زیادتی را بصاحب باید داد یا نه مجتهدین را در این
دو قولست اقوی انست که بر او واجبست و میتوان خلاص شدن از ربا با
انکه بکرداند یا ناقص چیزی از غیر جنس او با انکه ناقص را بجنس دیکر بفروشد
و بزاید بخرد تا انکه زیادتی را ببخشد **قسم دهم** انکه دو جنس مختلف باشد
چه انرا بزیاده و کم نقد میتوان فروخت اما اکر هر دو قابل کیل و وزن باشد
نسیه فروختن مکروهست و اکرچه بزیاده و نقصان بفروشد **فصل چهارم**
در بیان انچه در بیع کردن داخلست و قاعدهٔ کلی دران انست که در عرف او را
داخل دانند و در بیع کردن داخلست و الفاظ انشش است **اوّل** زمین و
بقعه و عرصه و ساحه پس هرکاه عقد بیع بر اینها واقع شود و چشمه و چاه و اب
در بیع انزمین داخلست و درختهای که دران باشد یا زراعتی که شده باشد
داخل نیست اکرچه بایع در وقت بیع کفته باشد که فروختم بتو اینرا بجمیع حقوق
ان اما اکر کفته باشد که فروختم اینخانه را بانچه دران در بر و بسته شود یا اینزمین را
انچه در او وست در اینصورت درخت و زراعت داخلست اما سنکهائی که در زمین
مدفون باشد داخل نیست و بایع را در اینوقت لازمست که سنکها را از انزمین
بیرون کند و اجرت مدت کندن سنکها بر بایع لازم نیست و اکرچه زمان ان
بسیار باشد اما بر بایع لازمست که بعد از بیرون اوردن سنکها انچه از
زمین ناهموار شده هموار کند **دوّم** باغ و بستان پس هرکاه عقد بیع بر
هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست ایا عمارتی که در باغ واقع است
و خانهای که چوب بران میاندازند و بران بالا میروند جهة مرغ پرانیدن
و محافظت انجیر و انکور داخلست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست
که داخل نیست **سیّم** خانه و در داخلست در و زمین و عمارت و بالا خانه
و پایین خانه مکر انکه هر یک بسر خود خانه باشد وانچه در انخانه ثابت باشد
داخلست خواه از اجزاء انخانه باشد چون سقف و درهاء خانه که نشانیده
باشد و حلقها انچه بدان در را بندند و اکرچه از اجزاء خانه نباشد لیکن

بواسطهٔ اسانی ثابت ساخته باشد چون نرد بانی که در جائی نشانیده باشند بنوعیکه نتوان انرا ازجای بجای نقل نمودن ورفهای چوب که ثابت ساخته باشند ومیخهای که درو کوفته باشند ایا دست آسیا وخمها ونقارها وچوبهاے کازری نشانیده وکنجهاے مدفون وسنکهاے پنهان وفروش خانه وچار واو رفهای که میخها کوفته کذاشته باشند ودیتها ودلو خوردو وقفل داخل نیست **چهارم** قریه ودهکده پس اکر بیع باین هردو واقع شود عمارتهای ساختها که احاطه بانها کرده وراهها داخلست دران وایا درختها که درمیان ان باشد داخلست یانه میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که داخل نیست ومزرعهای حوالی قریه داخل نیست مکر باقرینه که دلالت برداخل بودن ان کند **پنجم** درخت داخلست درو شاخها وبرکهای تر وایا شاخ وبرک خشک وبرک درخت توت داخلست میانهٔ مجتهدین خلافست میوهٔ درخت داخل نیست اکر درخت را مشتری بیع کند وحق بایع ساقط میشود ومیوهٔ درخت خرما که نرانرا در ماده نشانیده باشد داخل نیست مکر انکه مشتری شرط کرده باشد بر مشتری در اینصورت لازمست که بکذارد که میوه برسد اکر ضرر بدرخت نرساند واجرت ان زمانرا نمیرسد که از بایع طلب کند واکر در کذاشتن تا رسیدن میوه بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع کرد ودر ارش خلافست **ششم** غلام داخل نیست ودر خریدن غلام که متولی تملیک او کرده باشد بنا بر انقول که کفته اند که غلام مالک چیزی میشود مکر انکه شرط کند بشرط انکه ربانشود وجامها ی که پوشیده باشد ایا داخلست میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که انچه عرف حکم بان کند داخلست **فصل پنجم** در بیان اقسام خیار بدانکه اصل در بیع کردن لازم است ودر شانزده موضع رد کردن جایز است **اوّل** خیار مجلس و ان مخصوص بیع کردن است وهریک از بایع ومشتری را اختیار فسخ میرسد در مجلس بچهار شرط **شرط اول** در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکنند وهرکاه اسقاط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارد **شرط دوّم** بعد از عقد بیع باشد خیار مجلس نیست **شرط سیّم** انکه هریک از فروشنده وخرنده از یکدیکر باختیار متفرق نشده باشد اکرچه متفرق شده باشد

خیار مجلس نیست امّا اکر باکراه ایشانرا از یکدیکر متفرق سازند ساقط نمیشود واکر یکی از ایشان بمیرند ایا حکم جدا شدن دارد یانه میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست واکر هر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط میشود بلکه ولیّ ایشانرا باصرفه وغبطه اختیار فسخ نیست **شرط چهارم** چیزی که خرید و فروخت بان واقع میشود یکی از ان یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشود چه اکر یکی از ان یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد وخریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد وهمچنین بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر پدر طفل چیزی از مال خود را جهة فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد **دوّم** خیار حیوان یعنی مشتری حیوانرا اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز وبعضی از مجتهدین کفته اند بایع نیز مخیّر است در این سه روز اکر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط **اوّل** در عقد بیع شرط سقوط نکرده باشند چه با شرط سقوط ساقط میشود **دوّم** انکه تصرّف در حیوان نکرده باشد باجاره یا هبه چه با تصرّف خیار حیوان ساقطست واکر عیبی در این سه روز خیار فسخ از حیوان حادث شود از غیر جهة مشتری مجتهدینرا در این سه قولست اصحّ انست که مشتری مخیّر است در فسخ یا نکاه داشتن انحیوان عیب دارد وتفاوت میان صحیح بودن ومعیوب بودن واکر در این سه روز بی انکه تقصیر کند تلف شود از مال بایعست **سیّم** خیار شرط واین خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح ووقف ودر طلاق نیز جاری نیست وشرطهاے خیار در بیع پنجست **اوّل** انکه شرط نباشد که منافی باشد چون بشرط انکه نفروشد **دوّم** انکه منافی شرع نباشد چون شرط انکه ازاد نکند یا وطی نکند یا اکر انکه کسی انرا بدزدد عوض انرا بایع بدهد **سیّم** انکه مضبوط باشد پس اکر شرط مجهول کند چون امدن حاجیان از حجّ باطلست **چهارم** انکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اکر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد **پنجم** انکه تصرّف در متاع نکرده باشد چه با تصرّف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود انکاه اکر میل نداشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند واینچهار شرط در بیع بحسب رأی هریک از بایع ومشتری است پس

اکر هر یك از ایشان جهة خود یا اجنبی شرط کند جایز است واکر در فروختن شرط سکنی یکسال یا دو سال کند جایز وخیار شرط بطریق میراث بوارثه منتقل میشود **تتمه** تکلیفها نسبت بقبول وشروط تعلیق بر چهار قسمست **اوّل** انکه قابل هیچ کدام نیست چون ایمان بخدا وائمّه علیهم السّلام وبواجبات قطعیه وتحریم محرّمات قطعیه **دوّم** انکه قابل شرط وتعلیق بر شرط هست چون آزاد غلام وشرط کردن که مبلغی بدهد ونذر کردن وتدبیر کردن غلام وچون اعتکاف در مسجد کردن چه ان قابل تعلیق است بنذر و شبهٔ ان قابل شرط هست که رجوع کند دران هر وقت که خواهد **سیّم** انکه قابل شرط هست وقابل تعلیق نیست چون بیع کردن وصلح نمودن واجاره دادن ورهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشانست ورضا نیست مکر با جزم ودر صورت تعلیق جزم نیست **چهارم** انکه قابل تعلیق باشد وقابل شرط نباشد چون نماز وروزه یا نذر ویمین **پنجم** خیار تاخیر وانچنانست که بایع چیزیرا بفروشد وهمه متاع یا بعضی انرا تسلیم نکند ومشتری قیمت انرا یا بعضی انرا ببایع ندهد یا انکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند وبعد از سه روز مخیّر است در فسخ وصبر وخیار چیزهای که در انروز تا شب ضایع شود یا قیمت ان ناقص شود پس اکر کسی هم چنین چیزیرا بفروشد تا صبر میکند واکر مشتری قیمت انرا بیاورد مالك میشود اکر نیاورد بایع مخیّر است در فسخ واکر مشتری بعضی از قیمت انرا نقد قرار داده باشد وبعضی انرا نسیه ونقد را ندهد ایا بایع مخیّر است در فسخ یا نه مجتهدینرا در اینمسئله دو قولست اقرب انست که اختیار ندارد وهم چنین خلافست که اکر انچه بوعده قرار داده بوعده ندهد **ششم** خیار رؤیة وانچنانست که شخصی متاعرا نه بیند وبوصف بخرد پس اکر بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیّر است در فسخ ونکاهداشتن ان وهر کاه بعضی دیده باشد وباقیرا بوصف خریده باشد انکاه برخلاف صفت واقع شده باشد تمام را ردّ میتواند کرد یا انکه بعضیرا رد کند **هفتم** خیار غبن است وانچنانست که شخصی متاعیرا بخرد یا بفروشد انکاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از ان یا کمتر از ان قیمت داشته انکس که مغبونست مخیّر است در فسخ بسه شرط **اوّل** انکه تصرّفی که مانع ردّ باشد در انمتاع نکرده باشد چون فروختن

مشتری وتلف شدن در دست او وبعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت نیز فسخ میرسد بایع را والتزام مشتری مینماید برد کردن قیمت متاع یا مثل انمتاع وبعضی از مجتهدین کفته اند که بایع را در اینصورت میرسد که انمتاعرا که مشتری فروخته از انشخصی که خریده بکیرد **دوّم** در وقت خرید وفروخت عالم بقیمت ان نباشد چه اکر در انوقت عالم باشد اختیار فسخ نیست **سیّم** انکه زیادتی ونقصان فاحش باشد بحسب عُرف وعادت پس اکر اندك زیادتی ونقصان باشد که در عرف او را زیاده ونقصان نکویند اختیار صحیح نیست **هشتم** خیار عیب وان ثابتست در هر چیزی که در خلقت اصلی زیاده یا کم باشد وان بر بیست وهشت قسمست **اوّل** دیوانه بودن غلام وکنیز **دوّم** برص داشتن **سیّم** جذام داشتن **چهارم** قرن داشتن یعنی کنیز یرا در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد **پنجم** برآمدن پشت یا سینه غلام وکنیز **ششم** کریختن ایشان بعادت به انکه از روی ترس جان پنهان شود چه بان کریختن ردّ نمیتوان کرد **هفتم** خنثی بودن **هشتم** خصی بودن واکر چه قیمت بدان زیاد میشود **نهم** لنك بودن **دهم** کور بودن واحول بودن **یازدهم** کر بودن **دوازدهم** کافر بودن غلام وکنیز هر کاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین **سیزدهم** نبودن موی بر پشت تعزیری غلام **چهاردهم** مستحق بودن حدّ یا تعزیری که سبب هلاك مسلمان شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد **پانزدهم** موی در سر نداشتن **شانزدهم** خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی از مجتهدین **هفدهم** بودن ثفل در روغن زیت زیاده بر عادت **هجدهم** ابستنی در کنیز **نوزدهم** بیمار بودن اکر چه تب یکروزه باشد **بیستم** کندیدن دهن بقول بعضی از مجتهدین **بیست ویکم** زنا کردن غلام وکنیز بر قول بعضی از مجتهدین **بیست ودوم** بول کردن غلام بزرك در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین **بیست وسیم** دزدی وخیانت کردن غلام وکنیز بشرط انکه تمیز نداشته باشد نه انکه طفل باشد **بیست وچهارم** احمق بودن ظاهری **بیست وپنجم** شرابخوار باشد **بیست وششم** انکه متاع که خریده نجس باشد واکر چه قابل پاك ساختن باشد یا مشقت ویا نقصان

در قیمت آن در پاك کردن **بیست و هفتم** ختنه ناکردن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط انکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند **بیست و هشتم** بیقوّتی بودن دست راست غلام یا قوّت داشتن چپ او پس مشتری هرکاه عالم باشد باین عیوب اختیار فسخ دارد بچهار شرط **شرط اوّل** انکه تصرّف در ان متاع نکرده باشد چه با تصرّف ردّ نمیتوان کرد امّا ارش که تفاوت میانهٔ قیمت بی عیبی و عیبدار است میکیرد **دوّم** انکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب **اوّل** انکه چهار عیب تا یکسال بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرکاه تصرّف نکرده باشد **سیّم** انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد بعیب چه اکر عالم باشد ردّ نمیتواند کرد و ارش نیز نمیکیرد **چهارم** انکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال چه اکر ساقط کرده باشد ردّ نمیتواند کرد و کرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود **اوّل** هرکاه مشتری تصرّف کرده باشد در متاع عیبناك چنانکه کذشت **دوّم** هرکاه مشتری کنیز ابجزی که بر او آزاد شود در اینصورت نیز نمیتواند ردّ کرد و ارش میکیرد **سیّم** انکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میکیرد **چهارم** انکه هرکاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هرکاه عیبناك شود ارش بدهد **ظم** خیار تدلیس و آنچنانست که شخصی کنیزی را مثلا فروخته باشد بشرط انکه سرخ روی و جعد موی باشد روی او را سرخ کرده باشند بسرخاب و وصله کرده باشند موی دیکری را بموی او چه در اینصورت مشتری هرکاه عالم نبوده باشد و بعد از ان عالم باشد اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرکاه کوسفندی را چند روز شیر او را ندوشیده باشند بفروشد بشرط انکه شیر او مقدار معیّنی داشته باشد بعد از ان ظاهر شود که شیر او کمتر از ان بوده در اینصورت مخیّر است بشرط انکه در کمتر از سه روز شیر او کم شود چه اکر در بیشتر از سه روز کم شود اختیار فسخ ندارد و اکر شیر آن کوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود عادت شود او را آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد آیا این حکم در غیر کوسفند میرود یا نه چون

حدیث

حدیث در کوسفند واقع شده مخصوص کوسفند است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد آیا اینحکم در غیر کوسفند میرود یا نه چون حدیث در کوسفند واقعشده مخصوص کوسفند است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر کوسفند نیز میرود و هم چنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که بنظر مشتری بسیار نماید و بعد از ان ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار دارد و در خیار تدلیس هرکاه فسخ نکند و راضی بنکاهداشتن باشد وارش نمیکیرد مکر در شرط بکارت چه هرکاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از ان ظاهر شود که بکارت نداشته در اینصورت بنابر قول مشهور ارش میکیرد و در فسخ حضور حاکم شرع شرط نیست **دهم** خیار اشتراط و آنچنانست که متاعی بشرط میفروشد سالم نباشد بشرط پس با عدم این شرط موجب اختیار فسخ هست و چون فروختن بشرط انکه هرکاه در موعد معیّن ردّ ننماید مسلّط بر فسخ بیع باشد **یازدهم** خیار شرکت و آنچنانست که متاعرا که بکسی میفروشد اکر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیّتی که نتوان کرد از یکدیکر چه در اینصورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هردو دارد **دوازدهم** خیار دشواری تسلیم کردن چه هرکاه بایع متاعیرا اکر کمان او این باشد که میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از ان دشوار شود بر او تسلیم چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیّر است میانهٔ فسخ و طلب مثل یا قیمت آن **سیزدهم** خیار ردکردن بعضی از متاع و آنچنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیکدفعه خرید آنکاه ظاهر شود که یکی از انها ملك دیکری بوده مخیّر است میانهٔ فسخ و بیع هر دو غلام یا نکاه داشتن یك غلامرا بحصّهٔ او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیکر را از بایع **چهاردهم** خیار تفلیس و آنچنانست که هرکاه کسی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از ان حاکم شرع او را از مالش منع کند جهة قسمت کردن مال بر قرضخواهان چه در این صورت صاحب متاع مخیّر است در فسخ کردن بیع و کرفتن مال خود و میانهٔ امضا و شریك بودن با قرض خواهان در مال آن مفلس **پانزدهم** خیار تلف شدن و غصب کردن چه اکر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدّت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیّر است در فسخ

وهم چنین اکر متاعیرا که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند ردّ ان ممکن نباشد مشتری مخیّر است در فسخ وایا اجرت مدّت غصب را مشتری از بایع میکیرد یا نه ودر اینمسئله خلافست امّا اکر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدّت تاخیر براو لازمست **شانزدهم** خیار جهالت وانچنانست که هرکاه مشتری جاهل باشد که زمینی راکه بایع باو فروخته در اجارهٔ دیکری بوده اختیار فسخ دارد وهم چنین هرکاه جاهل باشد که سنکهای که در زمین مدفون بوده باشد از بایعست مخیّر است در فسخ واجتماع اقسام خیار از خواص اینکتابست **خاتمه** در بیان احکام بعد از بیع کردن وکرفتن قیمت متاع تسلیم بمشتری لازمست وان در چیزهای که قابل نقل وتحویل نباشد چون زمین وعمارت وباغ ودرخت تخلیه است یعنی خالی کردن ودست از تصرّفات انداشتن یا انکه رخت خود را از انجا بیرون بردن واکر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن ودر انچه قابل نقل باشد اکر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن واکر حیوانست نقل کردن ودر غیر بدست کرفتن وانچه بعد از بیع وپیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است وجایز است که بایع در بیع استثناء کند انچه خواهد واکر متاع حیوان باشد واستثناء کلّه وپوست ان کند دران مجتهدین را پنج قولست **اوّل** انکه بیع صحیح است **دوّم** انکه باطلست **سیّم** انکه اکر حیوانرا ذبح توان نمود صحیح است والّا باطلست **چهارم** انکه در حیوانی که ذبح او نتوان کرد شریکست بقیمت کلّه وپوست ان **پنجم** انکه مطلقا نسبت کلّه وپوست در ان شریکست واصح اقوال دوّمست واجرت کیل ووزن کننده وشمرنده متاع وفروشنده ان بر بایع است واجرت نقد کنندهٔ ان وخریدن متاع ونقل کنندهٔ ان بر مشتریست بشرط انکه برضای خود نیامده باشند بلکه بایع ومشتری ایشانرا اورده باشند ودلّال امین است اکر متاع در دست او بی تعدّی وتقصیر فوت شود ضامن نیست واکر میانه مالك ودلّال اختلاف واقع شود در تقصیر وتقصیر نکردن ودر قیمت متاع با تقصیر قول قول دلّالست باقسم **مطلب دوّم** در بیان رهن کردن ودران دو فصلست **فصل اوّل** بدانکه کرو کذاشتن کسی که بر ذمهٔ او دینی باشد بجهة اعتماد مشروعست خواه در سفر خواه در حضر وانچه در ایهٔ

کریمه واقعشده که در سفر جایز است بنا بر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسّك بنویسد اکتفا بکرو میکنند واین رهن عقدیست لازم از طرف کسی که کرو میکند باینمعنی که دیکر نمیتواند دران کرو تصرّف کرد وانرا از کرو کیرنده کرفت تا وقتی که دین او را ادا کند ودران ده شرطست **اوّل** انکه کرو کننده بالغ وعاقل باشد وجایز التصرّف پس کرو کردن طفل ودیوانه وکسی که او را باکراه بران دارند وبعد از اکراه اذن ندهد ومست وبیهوش ومفلس که حاکم او را از مالش منعکرده باشد صحیح نیست امّا ولیّ طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را کرو کند جهة دینی که بواسطهٔ مصلحت طفل کرو باشد یا جهة مال او کرو بکیرد **دوّم** ایجاب چون رَاهَنْتُكَ هٰذَا عَلَى الدَّيْنِ الْفُلَانِ یعنی کرو کردم اینعین را پیش تو بجهة فلان دین **سیّم** قبول چون قَبِلْتُ وانچه دلالت کند بران ومیباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود **چهارم** انکه ایجاب وقبول را بلفظ بکویند با قدرت وباعاجز بودن باشاره وکتابت نیز جایز است **پنجم** قبض کردن ودر قبض کردن اذن کرو کننده شرطست پس اکر پیش از قبض کرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید کرو باطل میشود وبعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند واستدامت قبض شرط نیست پس اکر بعد از قبض کرو کننده دران تصرّف کند کرو باطل نمیشود **ششم** حاضر بودن کرو کیرنده در قبض پس اکر در غیبت او کرو کند تا انکه کرو کیرنده یا وکیل او حاضر نشود وقبض نکنند صحیح نیست **هفتم** انکه کرو عینی باشد که ممکن باشد قبض ان وصحیح باشد مالك شدن ان وجایز باشد فروختن ان پس کرو کردن دین ومنفعت چون سکنای خانه وخدمت غلام وکرو کردن ملك غیر بی اذن صاحب وکرو کردن شراب وخوك واکرچه جهود باشد ونزد مسلمان کرو کند ودر دست جهود باشد ونزد مسلمان کرو کند ودر دست جهود دیکر بکذارد صحیح نیست امّا شیرهٔ انکور را کرو کند صحیح است واو در وقتی که شراب شود از کرو بیرون میرود وچون سرکه شود باز کرو میشود واکر در حالتی که شراب شود صاحب انرا بریزد وشخصی که بنزد او کرو است انرا جمع کند ایا مالك ان میشود بعد از ان که سرکه نشود یا همان ملك کسی است که کرو کرده دراینمسئله مجتهدین را

دو قولست اصحّ انست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک ان میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک ان نمیشود و هم چنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر و بعضی انرا جایز داشته اند و گفته اند واجبست که در اینصورت بمسلمان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهود مکروهست و هم چنین مکروهست گرو کردن کنیز خوش روی نزد فاسق مگر انکه محرم باشد و میانهٔ مجتهدین خلافست در انکه گرو کردن چیزی که قبض ان نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته آیا جایز است یا نه و هم چنین خلافست در میانهٔ مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصحّ انست که گرو میتوان کرد بجهة قیمت ان کنیز و گرو کردن مکاتب و مُدبّر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جایز نیست **هشتم** انکه گرو جهة دین باشد که در ذمّت ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن جهة دینی که در ذمّت ثابت نباشد چون گرو کردن جهة دینی که خواهد گرفت و بجهة جنایتی که شخصی بکند و بر اجرت کسی که او را گرفته باشد که بندهٔ گریخته او را از شهری بر گرداند پیش از بر گردانیدن او در گرو کردن غلام جهة مال کتابت میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی انست که جایز است **نهم** انکه گرو جهة دین باشد که استیفاءِ ان دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجارهٔ متعلّقه ببدن شخصی معیّن چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند که گرو را بفروشد و شخص دیگر را جهة ان عمل اجاره کند استیفاء دین از گرو ممکن نیست امّا اگر انشخص جهة عملی مُعیّن چون خیّاطی کردن جامهٔ اجاره کرده باشد جایز است چه هرگاه او بگریزد میتوان که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهة انعمل اجاره کند **دهم** عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی ان نباشد جایز است چون شرط کردن انکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده در اینصورت گرو کننده او را نمیتواند از وکالت عزل کرد امّا اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل میشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط انکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از انکه گرو کننده چیزی گرو

کند

کند دیگر او را تصرّفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن ان و دخول کردن بان مگر باذن گرو گیرنده و هم چنین گرو گیرنده را تصرف در ان صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و دیگر وعده در گرو کردن شرط نیست امّا اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد برخصت او نفروشد و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع او را بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست تصرّف در قیمت ان تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کننده چیزی را که بسیار نماید جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که فروختن ان صحیحست و قیمت ان داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانتست پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست با عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاعی را جهة دو دین گرو کند هرگاه یکی از انها را بدهد هر دو را جهة یک دین نگاه نمیتوان داشت و هم چنین اگر در دین باشد یکی با گرو و یکی بیگرو و هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمیتوان گرو را جهة ان دین نگاه داشت و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمیرسد که گرو را بفروشد و نمیرسد گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو کننده که دین او را از غیر گرو بدهد اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده را حاضر گردانیدن لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و انچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کنندهٔ اوست اگر گرو حیوانی باشد و بمیرد خرج او بگرو کننده تعلّق دارد و نفقهٔ او بر اوست و در بعضی احادیث واقع شده که اگر گرو قابل ان باشد که بر او سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شوند و شیر او را خورند و نفقهٔ او بدهند و قول اصحّ انست که تصرّف در ان بی اذن گرو کننده جایز نیست و نفقه بر اوست و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند **مطلب سیم** در شفعه گرفتن و انچنانست که هرگاه یکی از دو شخص ملک مشاع داشته باشد

ویکی از ایشان بیشتر از دیکری مالك شده باشد هرکاه ان شخص دیکر حصّهٔ
خود را بفروشد شریك سابق انحصه را مُستحق میشود وانچه دیکری قیمت
میدهد بسیزده شرط اوّل انکه انچیز یراکه شریك فروخته باشد میباید که
قابل نقل نباشد بجسب عادت پس درانچه قابل نقل وتحویلست شفعهٔ نیست
وبعضی از مجتهدین کفته اند که شفعه درحیوان نیز هست وهرکاه زمین را بفروشند
یا درخت وخانه ودولاب به تبعیّت درانشفعه میرود دوّم انکه قابل قسمت
باشد پس انچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچك ودکانچهاء کوچك ونهر وراه
تنك شفعه ندارد سیّم انکه انچیز را قسمت نکرده باشند هرکاه قسمت کرده
باشند شفعه ندارد مکر انکه در نهر وراه شریك باشند چه درایصورت با
قسمت شفعه دارد هرکاه هردو را باهم بفروشند چه اکر زمین را بی نهر وراه
بفروشند درایصورت شفعه ندارد چهارم انکه زیاده از دو شریك
نباشند وبعضی از مجتهدین زیاده از دو شریك را نیز جایز داشته اند وبعضی
از مجتهدین کفته اند که درغیر حیوان زیاده از دو شریك را شفعه میرسد امّا
درحیوان زیاده از دو شریك را شفعه نمیرسد پنجم انکه حصّهٔ شریك بخریدن
وفروختن منتقل شود بدیکری چه اکر بغیر خرید وفروخت بمیراث یا هبه یا
صلح منتقل شود شریك دیکر را شفعه نمیرسد وبعضی از مجتهدین کفته اند که
درهبهٔ معوّضه شفعه دارد ششم انکه کسی که شفعه میطلبد جهود یا مرتد
نباشد ومشتری مسلمان پس هرکاه مشتری مسلمان وشریك جهود یا مرتد باشد
شفعه نمیرسد واکر مشتری کافر باشد وکسی که شفعه میخواهد مرتد باشد ایا
او را شفعه میرسد یانه میانهٔ مجتهدین خلافست وهمچنین خلافست میانهٔ
مجتهدین درانکه بعد از عقد بیع شریك مرتد شود هفتم انکه حصّهٔ شریکی
که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هرکاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد وسیّد
مرتضی رضی الله عنه کفته که هرکاه انکسی که وقف براو باشد یك کس باشد
او را شفعه میرسد ودرصورتی که بیع وقف اولادی جایز است چنانچه درباب
وقف کذشت شریك او شفعه میکیرد هشتم انکه یکی از دو شریك مقدم باشد
درخریدن چه هرکاه هردو بیکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد وهم
چنین درصورتی که یکی پیشتر خریده باشد متاخر را شفعه نمیرسد نهم انکه

انشخص

انشخص که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت ان باشد وعالم باشد بقیمتی که
شریك فروخته باشد انرا چه با جهالت هردو او را شفعه کرفتن صحیح نیست دهم
انکه قادر باشد بر قیمت دادن ان وکرفتن ان پس اکر قادر نباشد یا قادر باشد
وقیمت ندهد ساقطست امّا اکر کوید که قیمت انرا حاضر ندارم وغایبست صبر
کنید تا حاضر سازم ومهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد انرا دران زمان وسه
روز دیکر مکر انکه درمهلت ضرر بمشتری رسد چه درایصورت شفعه ساقطست
یازدهم انکه در دست مشتری پیش از انکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد
چه اکر تلف شده باشد شفعه ساقطست دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور
کند چه اکر عالم باشد بفروختن شریك وطلب شفعه کند یا انکه بعد از دانستن
فروختن شریك حصّهٔ خود را نیز بفروشد شفعه درایصورتها ساقطاست
واکر غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد ساقط نمیشود
شفعهٔ ایشان بلکه هرکاه عالم شوند میرسد ایشانرا وشفعه اخذ کند ولیّ
طفل ودیوانه با صرفه وغبطهٔ ایشان شفعه میکیرد سیزدهم انکه در وقت
کرفتن انچیز بکوید که کرفتن این زمین را مثلا بشفعه چه اینقول بجای عقد
بیع است ومحتاج بعقد بیع جدید نیست واکر مشتری درانچیز تصرّف کرده باشد
مثل انکه انرا فروخته باشد شریك را نمیرسد که انرا باطل سازد وازانکس بکیرد
وانچه منافع بهمرسد پیش از انکه شریك شفعه بطلبد مال مشتریست وساقط
نمیشود شفعه به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن ببایع بواسطهٔ
عیب وشفیع میتواند انرا ردکردن بشریك جهة عیب یا با جاهل بودن ان بعیب
امّا اکر ردّ نکند تفاوت قیمت انرا نمیتواند کرفت از بایع مکر انکه مشتری ان
تفاوترا از بایع کرفته باشد واکر میانه کسی که شفعه میخواهد ومشتری نزاع
شود درانتقال باو به بیع یا بمیراث یا هبه یا انکه کواه نداشته باشد قول قول
مشتریست بر نفی استحقاق شفعه وقول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول
مشهور واکر هردو کواه داشته باشد کواه مشتری مقدّمست مطلب چهارم
دربیان توابع بیع ودران چند فصلست فصل اوّل درحکم جماعتی که حاکم
شرع ایشانرا از مال ایشان منع نموده یا بسبب تعلّق حق غیری بمال ایشان یا جهة
حفظ مال ایشان از ضایع شدن وانهاده قسمند اوّل طفلان چه ایشان

ازمال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ وصاحب رُشد شوند و بالغ شدن مردان
بیکی از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار
ایشان برامدن یا محتلم شدن ودر زنان نه ساله شدن یا حیض دیدنست
وصاحب رشد وقتی میشوند که ایشانرا ازمایش کنند باینکه ببینند که مال
خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه **دوّم** دیوانکان وایشان ازمال
خود ممنوعند تا انکه عاقل شوند وولیّ اطفال ودیوانکان پدر است وجدّ
پدری وهرچند بالا روند واکر هردو جمع شوند هردو در ولی بودن شریکند
وهرکاه ایشان نباشند کسی که پدر وجدّ او را وصیّ کرده باشد وهرکاه او
نیز نایاب بوده باشد حاکم شرع وامینی که حاکم شرع او را نصب نماید **سیّم**
سفیهان چه ایشان ازمال خود ممنوعند تا انکه سفاهت ایشان برطرف شود وایشان
اکر عقل داشته باشند وبرطرف شده باشد ولیّ ایشان جماعت مذکوره اند
واکر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرعست وهرکاه سفاهت ظاهر
شود ازمال خویش ممنوعند خواه حاکم ایشانرا منع کرده باشد ازمال ایشان
خواه نکرده باشند امّا هرکاه سفاهت او برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع
او ازمالش برطرف نمیشود وبعضی از سنّیان برفته اند که هرکاه سفیه بیست و
پنجساله شود دیکر درمال خود تصرّف میتواند کرد اکرچه سفیه باشد وسفیه
هرکاه پیش از سفاهت براو حجّ واجب شود میتواند که حج واجب خود را بفعل اورد
یا انکه خرجی راه حج را بدیکری بسپارند وحج نیز میتواند کرد هرکاه خرج سفر و
حضر را برابر باشد واکر خلاف کند سوکند یا نذر خود را کفارهٔ ان را روزه
میکیرد **چهارم** بیمارانرا که در ان مرض فوت شوند چه ایشان زیاده ازسه یک مال
خویش ممنوعند باینمعنی که اکر سی تومان داشته باشد مثلا وبکسی ببخشد
ده تومان ان صحیح است باقی باطلست **پنجم** جماعتی که متاعی فروخته باشند انرا
تسلیم مشتری نکرده باشند چه از تصرّف در قیمت ان متاع ممنوعند تا انکه
امتناع تسلیم مشتری نمایند **ششم** جماعتی که متاع خریده باشند وقیمت انرا
نداده باشند چه ممنوعند از تصرّف در ان متاع تا قیمت انرا بدهند **هفتم**
غلامانی که اقای ایشان بایشان قرار کرده باشند که مبلغ معیّن بدهند و
ازاد شوند از انچه پیدا میکنند سوای نفقه وانچه باقا میدهند ممنوعند

تا انچه اقا بایشان قرار داده بدهند **هشتم** جماعتی که از دین اسلام برکردیده
باشند وپدرهای ایشان کافر بوده باشند چه ایشان نیز ازمال خود ممنوعند
تا انکه مسلمان شوند **نهم** جماعتی که مال خود را پیش کسی کرو کرده باشند
جهة دینی جهة ایشان از تصرّف در ان ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند **دهم**
مفلسانی که مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرّف
درمال سوای نفقه وجامهٔ خود واهل وعیال واجب النفقهٔ خود ممنوعند
بچهار شرط **اوّل** انکه قرض خواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد **دوّم** وعدهٔ
قرضهای ایشان رسیده باشد **سیّم** انکه مالهای ایشان از دین قرض
خواهان ناقص باشد **چهارم** انکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشانرا
منع کند ازمال ایشان چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان
قسمت مینماید بطریقی که مفلسان وقرض خواهانرا حاضر میسازد وقرض
خواهان که کروی داشته باشند کرو را بفروشند وبا ایشان دهند قرضخواهان
دیکر را در ان دخلی نیست وصاحبان متاعی که موجود باشند مخیّر سازد که اختیار
متاع خود کنند یا انکه با قرض خواهان شریک باشند انکاه جماعتی را که مفلس
بر ایشان خیانتی کرده باشد حق ایشانرا بدهد انکاه حیوانات که محتاج بنفقه
باشند اوّل بفروشند انکاه متاع وقماش ومنقولاترا بفروشد وخدمتکار
مفلس وخانهٔ او را نمیتوان فروخت هرکاه محتاج باینها باشد یا بعد از فروختن
چیزهای مفلس بقرضخواه اودادن ومنعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود
یا محتاجست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که بمجرّد قسمت
منع برطرف میشود ونمیرسد قرضخواهانرا که بعد از انکه انچه داشته باشد از او
کرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهة ایشان کار کند واکرچه صاحب کسب
باشد یا انکه اکر کسی چیزی باو بخشد تکلیف نمایندش که قبول سازد یا قرض
کند جهة ایشان وتکلیف نمیتوان کرد زنانرا بشوهر کردن جهة کرفتن مهر از
ایشان وحبس او کردن بعد از قسمت اموال جایز نیست بلکه مهلت او واجبست
تا انکه حق سبحانه وتعالی او را مستغنی کرداند **فصل دوّم** در ضامن شدن
وان بر سه قسمست **اوّل** متعهّد مالی شدن که بر ذمّت شخصی باشد وشروط
ان هفتست **اوّل** ایجاب چون ضَمِنْتُ عَنْهُ یعنی ضامن شدم از فلان شخص

بانچه بر ذمّت اوست وانچه صریحًا دلالت کند بران و با قدرت کتابت واشاره
کافی نیست واشارهٔ اخرس کافیست **دوّم** قبول کسی که اورا ضامن سازد و
بعضی از مجتهدین کفته اند که رضای او کافیست اکرچه بلفظ نکوید امّا رضای
کسی که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد ولیکن اکر بی رضای او ضامن شود
مالی که میدهد رجوع باو نمیتواند کرد امّا اکر برضای او ضامن شود رجوع می کند
واکر کسی که بواسطهٔ مال او ضامن شده اکر چیزی بضامن بخشد ضامن نمیتواند
از انکس که جهة او ضامن شده بکیرد و فوریت قبول شرط نیست **سیّم** انکه
ضامن بالغ وعاقل وجایز التصرف باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و
مغمی علیه و مست وبی هوش و خفته صحیح نیست **چهارم** انکه ضامن ازاد باشد
چه ضمان بندهٔ بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که صحیح است
و بعد از ازادی میدهد و با اذن مولی ضمان صحیح است و تعلق میکیرد بذمّت
بنده نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین کفته اند که تعلّق میکیرد بمال مولی **پنجم**
انکه ضامن مالدار باشد یا انکه کسی که جهة مال او ضامن میشود و عالم باشد
بمفلسی او در هنکام ضامن شدن و استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس
اکر در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود **ششم** انکه
ضمانرا معلّق بر شرط نسازد چه اکر معلّق بر شرط سازد صحیح نیست امّا اکر
دادن مالرا معلّق بر شرط سازد صحیح است **هفتم** انکه مالی که ضامن متعهد
ان میشود پس اکر در ذمّه ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مالی که
پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان امانت و ودیعت و مال شرکت و
مضاربه و بعد از انکه شرکهای ضامن بهم رسد منتقل میشود مال از ذمّهٔ
ان شخص که از جانب او ضامن شده بر ذمّهٔ او و در ضمان حال و مؤجّل جایز است
و در مؤجّل اکر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال میشود و جایز است که شخصی از
ضامن ضامن شود و هم چنین **قسم دوّم** حواله چه حواله نیز انتقال مال است
از ذمّتی بذمّتی دیکر و شروط انشش است **اوّل** چون اَحَلْتُكَ بِالدَّيْنِ لِفُلَانٍ
عَلَىٰ فُلَانٍ یعنی حواله کردم تورا بقرض فلان بر فلان کس **دوّم** چون قَبِلْتُ و
قبول واجب نیست از مالدار و بعضی از مجتهدین کفته اند که قبول از مالدار
واجبست و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب است

سیّم رضای انکه که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که براو
حواله کرده شده **چهارم** انکه حق ثابت باشد در ذمّهٔ کسی که حواله می کند
پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد کرفت صحیح نیست **پنجم** انکه معلق نسازد
حواله را بر شرط **ششم** انکه عالم باشد بقدر دین و هرکاه شروط حواله
متحقّق شود منتقل میشود از ذمّهٔ کسی که حواله میکند بذمّهٔ کسی که حواله
قبول میکند براو و حواله کردن انکسی که حواله کرده باشد براو بر کسی دیکر
جایز است و هم چنین بر کسی دیکر و حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه
بر ذمّهٔ او درهم باشد بدنانیر حواله کند **قسم سیّم** کفاله وان ضامن شدن
بدن شخصی است که براو حق غیری ثابت باشد و شروط او پنجست **اوّل** ایجاب
چون کَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهة تو فلان را **دوّم** قبول کسی که از برای او ضامن
میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او میشود شرط کرده اند
سیّم تعیین انکس که ضامن بدن او میشود پس اکر کوید ضامن بدن یکی
از این دو شخص شدم صحیح نیست و هم چنین معیّن مدّت ضمان لازمست **چهارم**
انکه ضمانرا معلّق بر شرط نسازد چه اکر معلّق بر شرط سازد باطلست **پنجم**
انکه انچه براو باشد حدّ نباشد چه کفیل شدن کسی که براو حدّی باشد صحیح نیست
و بعد از انکه این شرط بهم رسد کفاله صحیح است و کفاله شدن حال و مؤجّل جایز است
بوعده نیز هرکاه وعده مشخّص باشد یا انکه اجل مضبوط باشد هرکاه عقد
کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود فی الحال میباید اورد به تسلیم کردن
انشخص بری الذمّه میشود بشرطی که در انوقت ظالمی نباشد که او را رها کند
چه در انوقت بتسلیم کردن بری الذمّه نمیشود و اکر انچیزی که بر ذمّهٔ او باشد
که جهة ان ضامن بدن او شده باشد تلف شود ضامن بری الذمّه میشود و اکر
از حاضر ساختن او امتناع کند حاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند
تا انچه در او ست از عهده بیرون اید و بعد از کرفتن انچه بر دست ضامن است
رجوع میکنند بران کس که ضامن بدن شده اکرچه باذن او ضامن نشده باشد
و اکر انشخص بکریزد یا غایب شود غیبت منقطعه که خبر او منقطع شده
باشد یا ضامن را لازمست که انچه بر ذمّهٔ اوست بدهد یا نه میانه مجتهدین
دران خلافست اقرب انست که میباید داد انچه براوست یا حاضر ساخت و اکر

غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع باشد ضامن را مهلت دهند
تا او را حاضر سازد و اکر کوید غایبست انتظار میباید کشید مدتی که او را حاضر
سازد و در حکم ضامن شدنست رها کردن قرض دار از دست کسی که از روی
قهر و غلبه چه در اینصورت بر او لازمست که رد کند او را انچه بر اوست بدهد
و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و دادن مال
بر ضامن در اینصورت لازم نیست و در اینصورت حاضر ساختن امنوده
واجب نیست مکر بجهة کواهی دادن چه در اینصورت احضار لازمست اکر
چه دفن کرده باشند و اکر ضامن بمیرد آیا ورثهٔ او را لازمست که آن شخص را
حاضر کند یا نه خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب آنست که منتقل بورثهٔ او میشود
فصل سیم در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع وضع کرده جهة قطع نزاع
و آن بر سه قسمست **اول** میانهٔ مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد
با کفار مذکور شد **دوم** میانهٔ زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد
سیم دو خصم چنانچه در اموال بتفصیل مذکور میشود و صلح عقدیست لازم
و شروط آن شش است **اول** ایجاب چون صَالَحْتُكَ یعنی مصالحه کردم با تو فلان
دعوی را بفلان مبلغ **دوم** قبول چون قَبِلْتُ **سیم** ایجاب و هر چه دلالت
کند بر رضای ایجاب و قبول از بالغ و عاقل رشید مختار جایز التصرّف واقع
شود پس مصالحهٔ طفل و دیوانه و سفیه و غافل و مست و بیهوش و مفلسی که
حاکم او را از مالش منع کرده و کسی که او را باکراه بر ان دارد صحیح نیست **چهارم**
انکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض بر ان توان کرفت پس اکر عوض نتوان کرفت
چون صلح کردن با زنی یا انکه زنی اقرار کند بزوجیّة زوج در اینصورت اکر
ان زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست **پنجم** انکه صلح با عوض واقع
شود چه اکر صلح بی عوض واقع شود صحیح است **ششم** انکه صلح کردن بر حلال
کردن هر حرامی یا حرام کردن بر حلالی واقع شود چه اینچنین صلح فاسد است
و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص است چنانکه
کذشته است و بعد از انکه شرطها و صلح متحقّق شود لازم است و آن عقد یست
مستقل و بعضی از مجتهدین کفته اند که صلح کاهی تابع بیع کردنست یعنی حکم او
حکم بیعست هر کاه افاده نقل عینی کند و کاهی فرع اجاره است هر کاه مستلزم نقل

منفعت باشد و کاهی فرع هبه است هر کاه متضمّن نقل عین باشد بی عوض
و کاهی فرع عاریه است ابرا هر کاه متضمّن اسقاط حقی باشد و صلح با انکار و اقرار
نیست خلافست مر سُنّیان را که کفته اند که صلح در حالت انکار مستلزم اقرار است
و صحیح است صُلح کردن بر عین بعین و منفعت بر منفعت و بعین خواه بجنس انچه
دعوی میکنند خواه غیر جنس آن و صلح هم چنانچه بر زیاده از قیمت متاع متنازع
فیه میشود کمتر از انجایز است و صحیح است صلح کردن بچیزی حال از مؤجّل و بمؤجّل
از حال **باب دهم از کتاب جامع عباسی** در اجاره دادن و عاریة نمودن
و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلبست **مطلب اول** در اجاره
دادن و در آن سه فصلست **فصل اوّل** در بیان شرائط اجاره و احکام آن بدانکه
اجارهٔ تملیک منفعت معلومست بعوض معلومی و شرط آن پانزده است **اوّل**
ایجاب چون آجَرْتُكَ هٰذا بِهٰذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغ معیّن
مثلا بصد دینار و بلفظ عاریه و بیع صحیح نیست و اکر چه قصد اجاره کند
دوّم قبول چون قَبِلْتُ و انچه دلالت بر رضای ایجاب کند **سیّم** انکه هر یک
از مؤجّر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرّف باشند پس اجارهٔ طفل
و دیوانه و غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح
نیست و مفلسی که مال خود را اجاره دهد صحیح است **چهارم** انکه انچه اجاره
میکنند میباید چیزی باشد که او را توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که
جهالت از او برطرف شود پس در اجارهٔ حمّام ناچار است از دیدن خانهای آن
و بزرک و کوچکی و تون و جائی که خاکستر بریزند و آب خانه و مصرف آن یا
وصف کردن انجام بنوعی که جهالت از او برطرف شود و در اجارهٔ زمین ناچار است
از دیدن یا وصفی که جهالت را برطرف سازد و تعیین منفعت بزراعت و غیر آن
و تعیین مدّت راکب و مرکوب بمشاهده یا بوصف ذکورة و انانث و ذکر منازل
و در حمل نفقه بر تقدیر دیدن انچه کم شود هر روز باکل معتاد لازم نیست
مکر با شرط یا باکل غیر مُعتاد و برداشتن بدل آن لازم است و اکر چه شرط عدم
ابدال کرده باشد **پنجم** انکه چیزی باشد که اصل آن باقی ماند و از آن منتفع
شوند پس اجارهٔ درخت جهة خوردن میوهٔ آن و کوسفند جهة خوردن شیر
او و هیمه جهة سوزانیدن و طعام جهة خوردن صحیح نیست و در اجارهٔ زن دایه

جهة شیر دادن طفل خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب انست که جایزاست وایا جایزاست که کوسفند را اجاره کنند جهة شیر دادن برّه و دران نیز خلافست اقرب انست که جایزاست وهم چنین اجاره کردن بوهیاء خوش جایزاست واکر چه ببوید کم شود وهم چنین اجارهٔ حمّام جایزاست جهة نشستن و در ان ریختن اب تابع انست وایا اجارهٔ چاه جهة اب کشیدن جایزاست میانهٔ مجتهدین درا ینمسئله خلافست **ششم** انکه انچیزیرا که اجاره میکنند منفعت ان مستقل باشد و در اجاره کردن سیب جهة بوئیدن و درخت جهة نشستن در سایهٔ ان میانهٔ مجتهدین خلافست امّا اجارهٔ درخت جهة خشك کردن رخت بران صحیح است **هفتم** انکه منفعت مباح باشد پس اکر خانه را جهة ریختن شراب اجاره کند صحیح نیست **هشتم** انکه منفعت مملوك باشد پس اجاره دادن کسی ملکیرا که از دیکری غصب کرده باشد صحیح نیست **نهم** انکه انتفاع ممکن باشد پس اجاره کردن کوسفند جهة زراعت کردن بعوض کاو یا جهة بار برداشتن عوض شتر جهة انکه انتفاع درا ینصورت ممکن نیست **دهم** انکه قادر باشد بر تسلیم ان پس اجارهٔ بندهٔ کریخته که کریخته باشد صحیح نیست **یازدهم** انکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عُرف ممنوع باشد پس اجاره کردن دلاّك جهة کندن دندانی که درد نمیکند یا حایض یا جنب جهة جاروب کردن مسجد صحیح نیست امّا اکر اجاره کند جهة کندن دندانی که درد میکند صحیح است وهم چنین صحیح نیست اجارهٔ کافر مُصحفرا جهة نظر کردن دران و مسلمانرا جهة خدمت کردن **دوازدهم** انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج بر او واجب باشد جهة حج کردن از غیر صحیح نیست **سیزدهم** منفعت معلوم باشد چون خیّاطی کردن قبای شخصی پس اکر مجهول باشد صحیح نیست **چهاردهم** انکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهدهٔ ان یا بوصفی که جهالترا برطرف سازد واکر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن درا اوردن پس اکر مجهول باشد صحیح نیست **پانزدهم** انکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اکر عیب داشته باشد مخیّر است میانهٔ فسخ و امضا یا ارش عیب و هرکاه این شروط متحقّق شده اجاره لازمست و فسخ ان نمیشود مکر بباطل شدن عینی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در اب و کریختن کسی که او را به اجاره

کرفته اند خواه تلف پیش از قبض بوده باشد و خواه بعد از قبض چون ساکن شدن درد دندان در حال امدن دلاّك باطل نمیشود و بمنع کردن مؤجّر مستاجر را از تصرّف در عین و غصب کردن عین پیش و مفلس بودن مُستاجر و خلافست میانهٔ مجتهدین که ایا اجاره بموت یکی از مؤجّر و مستاجر باطل میشود یا نه بعضی از مجتهدین میکویند که باطل میشود و بعضی میکویند که باطل نمیشود و خواه قبل از استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از ان و بعضی بر اینند که بموت مُستاجر باطل است و بموت مؤجر و استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء الملّة والدّین محمّد طاب ثراه این متوقف بوده جهة تعارض ادلّه واکر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد قبل از انتهای مدّت میانهٔ مجتهدین درا ینمسئله نیز خلافست و بعضی بر این رفته اند که اقرب انست که باطلست و مستاجر رجوع میکند ببقیهٔ اجرت بر ورثهٔ موجر و در این مسئله استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء الملّة والدّین محمّد العاملی طاب ثراه متوقف بود جهة تعارض ادله و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین امّا اکر مشتری باجاره با شد مخیّر است در فسخ و امضا و اکر اجیر مُعیّن بمیرد شود اجاره باطل میشود امّا اکر معیّن نباشد یا معیّن باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکنند او را باجارهٔ شخصی جهة عمل و بمجرّد عقد مؤجر مالك اجرت میشود و مستاجر مالك منفعت میشود امّا تسلیم اجرت موقوفست بتسلیم عین و اکر اجرت بر عملی باشد بعد از انقضاء عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است تسلیم دادن موجر انعین را از نکرفتن مستاجر و هرکاه مدّتی بکذرد که انتفاع از انعین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود وایا نفقه کسی که باجرة میکیرند او را و نفقه چار وائی که کرایه می کنند و آب دادن او بر کسی است که او را اجاره کرد یا بر صاحب او ست خلافست و اقرب انست که بر صاحب چار واست و بر انکسی که اجیر شده ما یحتاج چار وای که باجاره میکیرند بر کسی است که باجاره میکیرد از زین و لجام سنّت است که اجرة اجیر را پیش از کرفتن مشخّص کند و هنوز عرق او خشك نشده باشد بدهند و مکروهست که چیزی که در دست او فوت شده باشد بتقصیر او باجرة او حساب کنند

فصل دوم

در بیان انچه که در چند موضع حرامست و در چند موضع مکروهست و در چند موضع جایزاست بدانکه اجاره در پانزده موضع حرامست و در هشت موضع

مکروهست و در شانزده موضع جایز است امّا پانزده موضع حرام **اوّل** اجارهٔ
کسی جهة ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو **دوّم** کسی که سرود بباطل کند
سوای عروسی که دران جایز است **سیّم** اجارهٔ کسی که جهة برداشتن شراب
یا مردهٔ خوك جهة خوردن امّا اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محلّه
از جهة بوی بد بر دارد صحیح است و هم چنین برداشتن شراب جهة جهود **چهارم**
اجارهٔ کتابت کند جهة نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهة غیر نقض و حجت
بر ایشان **پنجم** اجارهٔ خانهٔ که جهود دران عبادت کنند و یا شراب بگذارند و
هم چنین اگر خانه را مسلمان اجاره دهد بجهة شراب گذاشتن **ششم** اجاره
دادن سگ گیرنده و خوك **هفتم** اجارهٔ خروس که بنماز بیدار کند **هشتم**
اجاره گرفتن کسی جهة پیشنمازی و قضا و اذان دادن و غسل دادن و کفن و دفن
مردگان امّا رزق از بیت المال گرفتن جایز است **نهم** اجاره دادن زمینی که
آب بر او ننشیند جهة زراعت کردن **دهم** اجاره دادن زمین بآنچه از آن زمین
بیرون آید **یازدهم** اجارهٔ طفل مجنون و سفیه و مفلس **دوازدهم** اجارهٔ
گوسفند نر که بر ماده اندازند امّا اگر جهة صاحب گوسفند هدیه بیاورند
حلالست **سیزدهم** اجاره جهة ساختن صورتهای سایه دار **چهاردهم**
اجارهٔ شخصی جهة تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیه **پانزدهم**
اجاره دادن نفس خود را جهة کسی که بر او حج واجب باشد و امّا آن هشت موضع
که مکروهست **اوّل** اجارهٔ مسلمان جهة خدمت جهود **دوّم** اجاره بر تعلیم
قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن بطلا **سیّم** اجارهٔ حجامت
کنند با شرط اجرت **چهارم** اجاره جهة پاك کردن ادب خانه **پنجم** اجاره جهة
گریه کردن بباطل امّا جهة نوحه بحق جایز است **ششم** اجاره دادن نفس خود را
جهة زائیدن زنان بشرط اجرت **هفتم** اجاره جهة ختنه کردن **هشتم** اجاره
دادن کنیز بغیر امین و امّا آن پانزده چیز که جایز است **اوّل** اجاره مصحف جهة
حفظ و نظر کردن و هم چنین اجاره کردن کتب فقه و حدیث و آداب **دوّم** اجاره
گرفتن کتابت کند جهة تعلیم نوشتن شعر مباح و علم حساب و خط **سیّم**
اجاره کردن کسی جهة هر علمی مباح که خواهند **چهارم** اجاره کردن جهة حج
پنجم اجاره کردن بجهة ساختن مسجد و پل **ششم** اجارهٔ قنات جهة زراعت

باب آن **هشتم** اجارهٔ عقار **نهم** اجارهٔ دیوار جهة زینت **دهم** اجاره درهم و دینار
و خود جهة نظر کردن و زینت **یازدهم** اجارهٔ درخت خشك کردن بجهة خشك
کردن رخت یا انداختن رخت بر درخت و سایهٔ آن **دوازدهم** اجارهٔ چهار
پایان جهة خورد کردن گندم و جو و غیر آن **سیزدهم** اجارهٔ خانه جهة مسجد کردن
و رخت جهة نماز کردن دران **چهاردهم** اجاره کردن جهة آب کشیدن از آن و
بعضی از مجتهدین اینرا جایز نمیدانند **پانزدهم** اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرخ
و یا سر جهة شکار کردن **فصل سیّم** مستاجر امینست پس با تلف عین کردن
ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد میشود و در هجده موضع
ضامنست **اوّل** با تعدی و تقصیر و خلافست میانهٔ مجتهدین که ضامن قیمت سیّم
روز تلف **دوّم** گازر اگر جامه را پاره کند ضامنست و اگر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه
بکسی دهد ضامنست **سیّم** حمّال اگر چیز برا بشکند ضامنست **چهارم** ساربان
ضامنست چیز برا که تلف کند **پنجم** اگر ملّاح در حفظ کشتی تقصیر کند ضامنست
ششم طبیب **هفتم** کحّال **هشتم** بیطار **نهم** اجیر اگر آنچه عمل کرده نگاه ندارد
جهة گرفتن اجرت تلفشود ضامنست **دهم** معلّم اطفال اگر جهة تادیب اطفال را
بزند بحدّی که بجنایت برسد ضامنست **یازدهم** کسی که ختنه میکند اگر قطع
حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه کند و سرایت کند بجنایت ضامنست
دوازدهم اگر کسی را بجهة کندن دندان که درد میکند اجاره کند و او دندان
صحیح ابکند ضامنست **سیزدهم** خیّاط اگر ضایع کند جامه را ضامن است
چهاردهم طباخ آنچه ضایع کند **پانزدهم** جولاه آنچه ضایع کند **شانزدهم**
خبّاز اگر نانرا بسوزاند ضامنست **هفدهم** چوبان گوسفند را اگر خواب کند
و غافل شود و تقصیر بعد از آن گرگ بخورد تا آنکه تلفشود ضامنست **هجدهم**
اگر حمّامی را چیزی باو بسپارند و او تقصیر کند در حفظ آن و تلف شود
ضامنست و اگر میانهٔ موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول
منکر اجاره است با قسم و در رد کردن آن قول قول مالك با قسم و در هلاك
شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم و در کیفیّت اذن در فعل قول قول
مالکست و در قدر اجرت قول قول مستاجر است با قسم و مدّت اجاره قول
قول مؤجر است و در تعدّی قول قول مستاجر است **مطلب دوّم** در بیان

عاریت دادن وامانت بکسیکه سپردن ودران دو فصل است **فصل اوّل**
درعاریت دادن وان عقدیست جایز وهریك ازایشانرا میرسد رجوع الّا دردفن
میّت مسلمان چه دران رجوع بعد از دفن جایز نیست جهة انکه شکافتن قبر حرامست
تا انکه استخوان او پوسیده شود وبعضی از مجتهدین استثناء کرده اند چیزیرا
که دررجوع کردن ضرر میرسد بکسیکه عاریت کرده اند چون پارچه چوب که جهة
رخنهٔ کشتی انرا کرفته باشد در دریا رجوع نمیرسد دران وهم چنین بعد از
واقع کردانیدن عقد چنانچه کذشت وشروط ان هفتست **اوّل** ایجاب وان
هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت کرفتن چیزی از کسی و اشاره وایما نیز
کافیست **دوّم** قبول وان رضا بایجابست خواه قولی مثلا انکه کوید قبول دارم
وخواه فعلی چون کرفتن عاریة **سیّم** انکه کسی که عاریت میدهد ومیکیرد
عاقل وبالغ باشد وجایز التصرّف باشد پس عاریهٔ طفل ومجنون بی اذن ولی
ایشان وسفیه وبنده بی اذن مولیٰ وکسی که اورا باکراه بران دارند صحیح
نیست **چهارم** انکه کسی که عاریة میدهد مالك باشد پس عاریهٔ مستاجر
صحیح است وعاریت غاصب صحیح نیست **پنجم** انکه انچیزیرا که بعاریت میکیرند
میباید عینی باشد که اصل ان باقی باشد وازان منتفع توان شد چون کرفتن
سك وپارس جهة شکار کردن وکربه جهة کرفتن موش وکوسفند نر جهة
انداختن بر کوسفند ماده وعاریة کردن طعام ومیوه جهة خوردن صحیح نیست
امّا کوسفند را جهة شیر دادن اکر عاریة کنند مجتهدین استثنا کرده اند ودر
غیر کوسفند خلافست اقویٰ انست که مخصوص کوسفند است **ششم** انکه
کسی که عاریة میکند میباید که اهلیّت انداشته باشد که باو تواند داد پس اکر
کسی که احرام بسته باشد جهة حج عاریه شکاف کند صحیح نیست **هفتم** انکه
عاریة کرفتن خانه جهة ریختن شراب درا وجایز نیست وعاریه کرفتن کنیز جهة
تمتّع ازاو بغیر انکه لفظ تحلیل یا اباحه کویند جایز نیست ومکروهست عاریة
کرفتن پدر ومادر وغلامی جهة خدمت کردن انغلام وانچه بعاریة میکیرند
امانت در دست عاریة کیرنده است ضامن است هرکاه تلفشود مکر انکه شرط
کرده باشد باتلف یا انکه انچه بعاریت کرفته طلا ونقره باشد چه بتلف کردن
انها ضامنست خواه سکّه داشته باشد وخواه نداشته باشد اکر میانهٔ عاریت

دهنده وکیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت کیرنده است باقسم و
اکر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریة دهنده است باقسم **فصل دوّم**
درامانت نزد کسی نهادن وشروط انسه امراست **اوّل** ایجاب **دوّم** قبول
بطریقی که در عاریة کذشت **سیّم** هریك ازایشان بالغ وعاقل باشند ومختار
وجایز التصرّف باشند چه اکر یکی ازایشان طفل یا دیوانه یا سفیه یا بیهوش
باشد یا کسی که باکراه اورا بران دارند یا غلام بی اذن اقا باشد امانت درست
نیست وقبول امانت کردن سنّت است وحفظ کردن انواجبست بقدر امکان
بعد از قبول ورد کردن بمالك واجبست ودر وقت ردّ کردن انکواه کرفتن
انسنّت است وممزوج ساختن امانت بمال خود وغیر جنس حرامست وامانت
کیرنده امین است اکر تلفشود ضامنست در هشت موضع **اوّل** بتصرّف کردن
دران چون پوشیدن **دوّم** ضایع کردانیدن انچون جای کذاشتن که ظالم
ببیند وبقهر وغلبه بکیرد یا انکه متاعی باشد که در بعضی از فصلها چون تابستان
ازهم باز باید کرد وباز نکند **سیّم** خلاف کردن قول مالك اکر تعیین موضع
کند مکر از تلف ترسد **چهارم** بکیسی دیکر دادن بامانت بی اذن مالك بی احتیاج
اکرچه عادل باشد **پنجم** تقصیر کردن در ما یحتاج او چون علف حیوان **ششم**
انکار کردن امانت **هفتم** اهمال کردن در دادن بصاحب یا انکه صاحب بطلبد
هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب و باطل میشود امانت بموت هریك از
ایشان وهم چنین بجنون هریك وبیهوشی اکرچه کم باشد وبعزل نفس خود واکر
میانهٔ امانت کیرنده ودهنده نزاع واقعشود انکار امانت قول قول امانت
کیرنده است وقول قول مدّعی قیمت است با تعدّی وقول قول امانت کیرنده است
در رد که کوید ردّ کردم بکیسی که امانت بمن داده بود وامّا اکر کوید رد بوارث
او کردم قول قول وارث است باقسم **مطلب سیّم** در احکام غصب کردن
ودرانسه فصلست **فصل اوّل** بدانکه غصب کردن کرفتن مال غیر است از
روی تعدّی وغلبه واکر کسی را از مالش منع کند وخود متصرّف نشود اورا غاصب
نمیکویند وتصرّف درانچه قابل نقل باشد نقلست ودر چارواسوار شدن بران
ودر فرش نشستن بران ودر عقار وخانه داخل شدن دران وبیرون کردن
صاحب کافیست وغصب کردن حرامست بحسب عقل وکتاب وحدیث واجماع و

تصرّف کردن غاصب در انما الحرامست سوای ردّ کردن بصاحب چه ان
واجبست اکرچه متعذر باشد چون چوب در عمارت ولوح در کشتی اکرچه محتاج
بویران کردن باشد امّا اکر در دریا باشد ولوح در یا در پایین کشتی باشد
ردّ ان بعد از اخراج بساحل واجبست واکر ردّ کردن عین مغصوب متعذر
باشد واجبست ردّ مثل ان واکر مثل نداشته باشد واجبست که قیمت اعلی
بدهد واکر انعین در دست غاصب تلف شود ومثل داشته وغاصب امتناع
نماید از دادن انکه مثل ان نباشد در او پنج قولست **اوّل** قیمت اعلا از روز غصب
تا روز تلف **دوّم** قیمت اعلا از روز تلف تا روز نایاب بودن **سیّم** قیمت
اعلا از روز غصب تا نایاب بودن **چهارم** قیمت اعلی از روز غصب تا وقت
دادن **پنجم** قیمت روز اقباض واکر پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون
فرزند یا متصّل چون فربهی واجبست بر غاصب که با اصل ردّ کند بمالك واکر
غاصب انعین را ندهد وبدل انرا بدهد صاحب مالك بدل میشود وغاصب
مالك انعین نمیشود وکندم وجو را هرکاه غاصب زراعت کند همان ملك
مالکست اکر غاصب دران تصرّف کند بچیزی که قیمت ان زیاده شود چون
ارد کردن کندم وتعلیم کاری غلام را غاصب مالك نمیشود بلکه لازمست که
رد کند بصاحب انعین را با زیادتی غاصب قیمت ناقص شود رد کند انعین را
با ارش نقصان واکر غاصب ممزوج سازد انرا بمساوی ان یا بهتر از ان شریکست
با مالك او ودر اینصورت اکر حق مالك از اعلی بدهد واجبست براو که قبول
کند واکر بکمتر از ان در قیمت ممزوج سازد مخیّر است مالك در کرفتن انعین
با ارش یا مثل ان واکر مالك بقدر حق خود از او خواهد واجبست بر غاصب
که بدهد واکر زیاده از قدر خواهد حرامست واکر ممزوج باشد با غیر جنس
اتلافست وضامن مثل اوست ممزوج ساختن کندم بجو اتلاف نیست بلکه
اورا تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیکر اکرچه براو دشوار باشد واکر ریسمانرا
غصب کند وقبای بان بدوزند واجبست شکافتن وبیرون اوردن ریسمان
مکر بتر سد که به سبب بیرون اوردن قبا ضایع شود چه در اینصورت قیمت
انرا بدهد وهم چنین قیمت میدهد اکر بان ریسمان جراحت حیوانیرا دوخته
باشند مکر انکه از تلف شدن وناقص شدن ایمن باشند چه در اینصورت

میتوان شکافت وبیرون اورد امّا اکر انحیوان بمیرد ایا انریسمانرا میتوان
شکافت وبیرون اورد میانهٔ مجتهدین خلافست واکر با کنیز که غصب کرده
وطی کند وکنیز بکر باشد وجاهل باشد ردّ میکند کنیز را با مهر المثل یا ده یك
قیمت ان کنیز واکر بکر نباشد بیست یك قیمت کنیز را با کنیز رد میکند وبعضی
از مجتهدین کفته اند که لازم است که غاصب انچه زیاده باشد از ارش ده یك
قیمت انرا بصاحب بدهد با کنیز در صورت اولی واکر بکارت کنیز را بانکشت
ببرد دیه بکارترا با کنیز رد میکند واکر بعد از انکه بکارت اورا بانکشت ببرد
دخول کند دیهٔ بکارة انچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یك قیمت کنیز را با
کنیز ویا اجرة المثل ایامی که کنیز را داشته میدهد واکر کنیز حامله شود فرزند
در اینصورت از غاصبست وقیمت انفرزند تا روزی که وضع حمل کنیز میشود
بصاحب کنیز میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد واکر وقتی
که کنیز از غاصب حامله باشد چیزی بر شکم ان کنیز زنند غاصب از ان کس دیه
چنین ازاد میکیرد ومالك از غاصب دیهٔ چنین بنده را میکیرد واکر در حالت
دخول کردن هم غاصب وهم کنیز عالم باشند پس اکر باکراه دخول کرده باشد
صاحب کنیز مهر وفرزند وارش نقصان واجرت ایّامی که پیش غاصب است با
کنیز میکیرد وبر غاصب حدّ لازمست واکر کنیز مطاوعت او کرده باشد در
دخول هر دو را حدّ میزنند ودر مهر خلافست واکر غاصب کنیز را بفروشد و
مشتری با علم بغصبیّت دخول کند حکم او حکم صاحب غصب است اکر کوسفند
نر را غصب کند وبر ماده کشد نتاج ان هر دو از صاحب کوسفند ماده است و
اکرچه ان از غاصب باشد امّا غاصب اجرت وارش ونقصان را بصاحب کوسفند
میدهد واکر زمین کسی را غصب کنند وزراعت کنند مالك انزمین را ازالهٔ
انزراعت میرسد اکرچه نزدیك چیدن ان باشد واکر غاصب انچه غصب کرده
بفروشد موقوف بر اجازهٔ مالکست مشتری ضامن عین ومنفعتست واکر عالم
بغصب بوده باشد واجبست که انرا ردّ بمالك ورجوع بر غاصب در اینصورت نمیکند
وبعضی بر انند که مالك در اینصورت مخیّر است در رجوع بر غاصب ومشتری اکر
رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده اکرچه مشتری
بدیکری فروخته باشد وهم چنین اکر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامنند

ومالك مخيّر است كه از هر كدام ايشان كه خواهد بكيرد واكر غاصب كوش وبينى
غلام كسى ببرّد آزاد ميشود وغاصب قيمت انرا ضامنست كه بمالك بدهد و
اكر شرابرا غصب كند وپيش غاصب سركه شود آيا غاصب ضامنست يا نه ميانهٔ
مجتهدين در اينمسئله خلافست **فصل دوّم** در بيان انكه غاصب در چند
موضع ضامنست عين ومنفعت را در سيزده موضع **اوّل** غصب كردن
غلامى كه صاحب صنعتى باشد چه ضامنست او را با منفعت او واكر صاحب چند
صنعت باشد اجرة صنعت اعلى را ضامنست **دوّم** غصب كردن كنيز با وطى كردن
چه ضامنست كنيز را ومهر المثل او را باده يكقيمت او اكر بكر باشد وبيست ويك
واكر بكر نباشد **سيّم** غصب كردن سك شكارى وسك كلّه وسكى كه محافظت
زراعت وباغ وخانه كند چه غاصب اين سكها را ومنفعت انها ضامنست **چهارم**
غصب كردن مدرسه ورباط ومنع كردن مستحقين انها را از داخل شدن در انها
چه در اينصورت غاصب عين ومنفعت انها را ضامنست **پنجم** غصب كردن زيت
در جوشانيدن كه كم شود غاصب ضامنست انرا وانچه كم شده باشد از ان **ششم**
غصب كردن ميوه چه غاصب انميوه قيمت انرا ضامنست كه قيمت داشته باشد
روز غصب **هفتم** غصب كردن غلاميرا وخصيه كردن او وقيمت خصيتين غلامرا
با غلام ضامنست **هشتم** غصب كردن طلا ونقره وزركرى كردن انها چه غاصب
ضامنست مثل انها را بنقد بلد وواجبست كه ساخته بصاحب بدهد اكر بشكند
قيمت ساختن انرا ضامنست **نهم** غصب كردن شيرهٔ انكور وشراب شدن در
دست غاصب چه غاصب قيمت انشيره را ضامنست **دهم** آيا لازمست كه شرابرا
هم بدهد بصاحب او وميانهٔ مجتهدين در اينمسئله خلافست اقرب آنست كه
انرا نيز بدهد واكر شراب هم بدهد ودر دست صاحب سركه شود ردّ كند
سركه را با تفاوت قيمت سركه وشيرهٔ انكور چه قيمت انسركه كمتر باشد **يازدهم**
غصب كردن جنسى بكمتر از ان در قيمت ممزوج ساختن ضامنست مثل انرا يا غاصب
قيمت انرا ضامنست **دوازدهم** غصب كردن طفل آزادى ودر نزد غاصب تلف شود
چه قيمت انرا ضامنست **سيزدهم** غصب كردن شراب جهودى كه پنهان خورد
فصل سيّم در اسباب ضمان شصت وچهار امراست سى وهشت امر كه در
اجاره وعاريت وغصب مذكور شد بيست وشش امر ديكر كه مذكور خواهد شد

اوّل فوت كردن مال غير را بنفس خود واكر غلام كسى مال كسى را تلف كند بر ذمّت
او لازم ميشود كه بعد از آزاد شدن بدهد وبعضى از مجتهدين كفته اند كه بر مولا
لازمست كه از كسب غلام بدهد **دوّم** سبب تلف شدن آن چون كندن چاه
در غير ملك خود بقصد افتادن چيزى در انچاه يا چيزهاى لغزنده در راه انداختن
كه پاى كسى بلغزد ونقصانى برسد **سيّم** باختيار زياده از قدر حاجت آب
در ملك خود بستن كه ضررى بغير رسد **چهارم** بقدر حاجت آب بستن در
ملك خود يا انكه داند كه ضرر بغير رسد **پنجم** آتش بزراعت خود زدن يا انكه
داند كه سرايت بزراعت ديكر ميكند **ششم** باز كردن سر مشك آب يا ظرفى
كه در او روغن يا عسل يا دوشاب باشد يا انچه در دست بريزد يا آفتاب انرا
نرم سازد يا بملاقات نجاسات نجس ميشود **هفتم** باز كردن در خانهٔ كه در او
محبوس باشد تا انكه بكريزد **هشتم** انكه چيزيرا به بيع فاسد يا اجارهٔ فاسد
يا غير ان تصرّف كرده باشد **نهم** سر دادن چارواى خود كه ضرر بغير رساند **دهم**
دلّال اكر در محافظت تقصير كند **يازدهم** تقصير كردن كروكيرنده در محافظت
دوازدهم تقصير كردن باغبان وبرزيكران در محافظت باغ وزراعت **سيزدهم**
تعدّى شريك از انچه شريك او از تصرّف در مال شركت اذن داده يا تقصير كند در
محافظت مال شركت **چهاردهم** تقصير كردن عامل مضاربه وتعدّى از اذن مالك
چه با تلف در اينصورت ضامنست **پانزدهم** امتناع وكيل از تسليم مال موكّل
بيجهة شرعى وتلف شدن **شانزدهم** تعدّى وكيل از انچه موكّل تعيين كرده **هفدهم**
تقصير كردن كسى كه چيزى يافته باشد در حفظ آن ودر تملّك آن ودر صورتى
كه كسى وصف آن كند باو دهد بى اذن حاكم انكاه كواه بكذارد كه از ديكرى بوده
وتلف شده باشد **هجدهم** ضمان تدليس در نكاح مهر را **نوزدهم** اكر صداق در
دست شوهر پيش از قبض زن فوت شود ضامنست قيمت انرا از وقت مطالبه تا
وقت تلف **بيستم** هركاه زن نشوز كند وشوهر او را بزند بنوعى كه تلف شود يا
عضوى از اعضاى او مجروح شود ضامنست **بيست ويكم** افشا چون شير
دادن زن بزرك زن كوچك را وغير ان **بيست ودوّم** هركاه عوض چيزى كه زن
در خلع كرده ميدهد تلف شود ضامنست عوض انرا **بيست وسيّم** ضمان قيمت
بهايم با دخول كردن باو **بيست وچهارم** ضمان ديه آدمى واعضاى او وارش

ونقصان بطریقیکه در اخر اینکتاب مذکور خواهد شد **بیست و پنجم** حیوان ماکول
یاغیر انرا بکشتن ضامن تفاوت کشته وزنده است اکر تفاوتی داشته اکر نباشد
ضامن قیمتست **بیست و ششم** چارواء کسی اکر شب یا روز نقصان بزراعت
یاغیر ان رساند ضامنست با تقصیر کردن **مطلب چهارم** در توابع اجاره و
عاریه وغصب و در انچند فصلست **فصل اوّل** مزارعه بمعنی برزیکر کرفتن بانکه
زراعت کند وحصّه از حاصل بردارد وشرط ان نه است **اوّل** ایجاب چون زارَعتُكَ
یعنی برزیکر کردم بانکه در محصول شریك باشی بحصّهٔ معلومی وکارکنی **دوّم** قبول
وان هر لفظیست که دلالت کند بر رضای برایجاب **سیّم** انکه هریك ازایشان بالغ
وعاقل باشند چه اکر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست **چهارم** انکه جایز التصرّف
باشد چه اکر مفلس باشد یا مست یا بیهوش و خفته وغاصب باشد صحیح نیست
پنجم تعیین مدت زراعت وضبط ان بماه وسال **ششم** انکه منتفع شدن
بزمین ممکن باشد چه اکر زمین اب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه برزیکر
مخیّر است در فسخ وهمچنین اکر اب زمین در اثناء مدّت منقطع شود برزیکر مخیّر است
اکر فسخ کند اجرت انچه کار کرده میکیرد **هفتم** انکه برزیکر حصّه داشته باشد
هشتم انکه قدر حصّهٔ او مشخّص باشد چه با جهالت ان صحیح نیست **نهم** انکه حصّه
مشترك باشد چه اکر مقسوم سازد صحیح نیست ومکروه هست که مالك شرط کند با
حصّهٔ چیزی از طلا و نقره را و غیر طلا و نقره مکروه نیست وهرکاه این شرطها برسد
عقد مزارعه لازم میشود وهیچ کدام واختیار فسخ نمیرسد مکر انکه هردو راضی شوند
بفسخ وباطل نمیشود بمردن هریك ازایشان وهرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود
برزیکر مخیّر است در زراعت هر نوع که خواهد و اکر معیّن کند نوع یرا ان نوع متعیّن
میشود ودر اینصورت اکر خلاف قول مالك کند بچیزی که ضرر بمالك برسد مالك
مخیّر است میانهٔ فسخ وامضا و با فسخ اجرت المثل میکیرد وبا امضا تفاوت را واخراجات
زمین وخراج سلطان برمالکست مکر انکه مالك شرط کرده باشد که برزیکر بدهد
واکر مالك شرط کند که از او زمین باشد واز دیکری تخم وکار وعمل جایز است و بعضی
از مجتهدین کفته اند هرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزیکر را باید داد و
بعضی از مجتهدین کفته اند که مزارعه در اینصورت باطلست وجایز است که شرط
کنند که تخم از هردو باشد خواه در حصّه موافق باشند وخواه مختلف و خواه در تخم

مساوی باشند وخواه مختلف وهرکاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است
که تخم داده است براو اجرت زمین زراعت لازم است وجایز است که مالك حصّهٔ
برزیکر را بخرص و تخمین ازاو بچیزی قبول کند وقبول برزیکر در اینصورت لازم
نیست پس اکر قبول کند وقتی مالکرا میباید که انچه قرار کرده بدهد اکر بسلامت
بماند زراعت از افت سماوی چه اکر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی برمالك
نیست واکر زیاده شود از انچه تخمین کرده ان زیاده حلالست واکر نزاع شود میانهٔ
مالك وبرزیکر در عاریة زمین بانکه برزیکر کوید این زمین عاریه است نزد من
ومالك منکر عاریه شود وکوید بحصّه وبی اجرة است قول قول مالکست در عدم
عاریه ومر او راست اجرة المثل با قسم خوردن برزیکر مادامیکه بانچه دعوی میکند
کمتر از اجرة المثل نباشد امّا اکر کوید که غصب کرده از من این زمین را در اینصورت
قسم میخورد واجرة ارش میکیرد امّا نقصان وازالهٔ زراعت میتوان کرد **فصل دوّم**
مساقات یعنی باغبان کرفتن که از میوهٔ باغ حصّه در عوض کار کردن داشته باشد
وشرط ان ده چیز است **اوّل** ایجاب چون سَاقَیْتُكَ عَلَی اَشْجَارِیْ یعنی باغبان
کردانیدم ترا که عمل کنی بدرختهای باغ من وحصّهٔ معیّنی از حاصل الخ ابری
دوّم قبول واو هر لفظیست که دلالت کند بر رضای با یجاب **سیّم** انکه بالغ و
عاقل باشد **چهارم** انکه جایز التصرف باشد **پنجم** انکه مدّت معیّن باشد
ودر ان مدّت وجود میوه ممکن باشد پس اکر مدّتی باشد که در ان مدّت میوه ظاهر
نشود باغبانرا در اینصورت چیزی از میوه نرسد واکر ظاهر شود که میوه در
ان مدّت کامل نشود باغبان در این صورت شریکست وایا کار کردن باغبان تا
وقت رسیدن میوه براو لازمست در این خلافست اقرب انست که واجب نیست
ششم انکه حصّهٔ عامل معیّن باشد چه اکر معیّن نباشد صحیح نیست واکر شرط
کنند مالك با حصّهٔ چیزی از طلا و نقره را مکروهست ودر غیر طلا و نقره مکروه
نیست **هفتم** انکه در عوض عمل میوه باشد پس اکر شرط کنند حصّه از اصل یا با میوه
صحیح نیست **هشتم** انکه درخت نشانده باشد پس اکر درخت را ننشانیده باشد
یا قرار داده باشند که بنشانند در درخت شریك باشند صحیح نیست **نهم** کار
کردن پس اکر میوهٔ ان درخت رسیده باشد ومحتاج بکار کردن باغبان نباشد
صحیح نیست **دهم** انکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه درخت بمیوه چون

چنار و توت دران خلافست بعضی از مجتهدین برانند که جایز است و هرکاه این
شرط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود هیچکدام فسخ جایز نیست مکر برضای
یکدیکر و هرکاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه دران
باشد و اخراجات بر مالکست مکر بشرط و نفقهٔ جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند
بر باغبانست و باغبان مالک حصهٔ خود میشود بظاهر شدن میوه و اکر مساقات
باطل شود مالک را لازمست که اجرة باغبانرا بدهد و اکر باغبان از کار کردن امتناع
نماید یا بکریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار او بکند مالک را فسخ نمیرسد
اکر حاکم شرع شخصیرا از مال باغبان یا از بیت المال چیزی بدهد و بعوض او کار کند
مالک را فسخ نمیرسد و اکر ان نیز متعذر شود مالک مخیر است در فسخ و باغبان امینست
پس اکر دعوی تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموعست
و مالک را میرسد امینی همراه او کند و اجرة او بر مالکست و اکر نکاهداشتن ان ممکن
نباشد آیا میتواند مالک او را بیرون کردن میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست
که جایز است **فصل سیم** در شریک شدن و ان جمع شدن حقهای چند مالکست
در یکچیز و اسباب شرکت چهار چیز است **اول** میراث **دوم** خریدن **سیم**
ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که هرکاه ممزوج سازند بیکدیکر تمیز نشود
خواه ممزوج کردن اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری باشد **چهارم** جمع کردن
چند کس چیزی را و اقسام شریک نیز چهار است **اول** شرکت ابدان در انچه کسب
کنند باتفاق در کسب **سیم** معاوضه و انچنانست که دو کس با یکدیکر قرار دهند
که انچه کسب کنند شریک باشند و انچه نقصان بایشان رسد چون غرامت جراحتی
که بر کسی زنند بر هر دو باشد **چهارم** شرکت وجوه و انچنانست که دو مفلس
متاعی را نسیه بخرند و هم شریک شوند در نفع بانکه مفلس متاع مالداری را
بفروشد بزیاده تا انکه او را نفع باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت نزد
شیعه معتبر نیست و شروط ان ده چیز است **اول** انکه هر یک از شریکان بالغ
و عاقل باشند **دوم** انکه جایز التصرف باشند **سیم** ایجاب چون اشترکنا
یعنی شریک شدیم **چهارم** قبول و ان هر لفظیست که دلالت بر رضای ایجاب
کند **پنجم** انکه سرمایه باشد **ششم** انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد
چه اکر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که جنس مال هر دو متفق باشد بنوعی که هرکاه

بیکدیکر
۳۱

بیکدیکر مخلوط کنند تمیز نشود پس اکر چنین نباشد صحیح نیست **هفتم** انکه
سرمایه حاضر باشد پس اکر غایب باشد یا دین صحیح نیست **هشتم** انکه نفع
میانهٔ ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر
شرط تفاوت کند جایز است و بعضی کفته اند که اکر زیادتیرا کار کننده بر دارد
با شرط صحیح است **نهم** انکه مدت قرار بدهند چه انعقد نیست جایز هر وقت که
خواهد قسمت میتواند کرد **دهم** انکه یکی از ایشان دیکری را وکیل کند در تصرف
کردن و بفروختن و خریدن چه تصرف هیچ کدام بدون اذن دیکری در مال ممزوج
صحیح نیست و با اذن اقتصار بدان کنند که شریک کفته پس اکر تعدی کند از ان
ضامنست و در سه موضع شرکت منفسخ میشود **اول** رجوع هر یک از شریکان
هر وقت که خواهند **دوم** دیوانه شدن هر یک **سیم** مردن و هر یک از ان
شریک امینست پس اکر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبولست
در تلف هرکاه دعوی سبب ظاهر میکند چون غرق شدن و هم چنین قول او
مقبولست در عدم خیانت و عدم تقصیر و هم چنین قول او مقبولست اکر دعوی
کند در انچه خریده جهة نفس خود با شرکت خریده است **فصل چهارم** در مضاربه
کردن و انچنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بان و حصهٔ از
نفع ان بر دارد و شرطهای ان پانزده است **اول** ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه
کردم این مال را با انکه تجارت کنی با ان و نفع ان میانهٔ من و تو نصف باشد **دوم**
قبول و ان لفظیست که دلالت کند بر رضای بر ایجاب **سیم** هر یک از ایشان بالغ
و عاقل باشد **چهارم** انکه جایز التصرف باشد **پنجم** انکه کسی که امال را میدهد
مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد **ششم** انکه سرمایه باشد **هفتم**
انکه سرمایه نقد باشد چه متاعی باشد صحیح نیست **هشتم** سرمایه معلوم
القدر باشد و ایا مشاهدهٔ ان کافیست یا نه خلافست میانهٔ مجتهدین **نهم**
انکه سرمایه طلا و نقرهٔ سکه دار رایج باشد چه اکر بیسکه باشد فلوس باشد یا
مغشوش باشد صحیح نیست **دهم** انکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه
میکند پس اکر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اکر در دست
هر دو باشد اصح است یا نه خلافست **یازدهم** کار کردن چه حصهٔ نفع در برابر
کار کردنست و ان هر چیزیست که مالک متولی ان میتواند شد چون باز کردن

متاع وپیچیدن وفروختن وخریدن آن ودرصندوق نهادن وانچه بدان ماند
دوازدهم عمل تجارت باشد پس مضارد در غیر تجارت صحیح نیست **سیزدهم**
انکه فایده مخصوص عامل ومالك باشد پس اگر شرط کنند که فایده را باجنبی دهند
صحیح نیست امّا اگر مالك غلام خود را چیزی شرط کند صحیح است **چهاردهم** انکه
فایده مشترك باشد میانهٔ ایشان پس اگر مالك شرط کند که فایده از او باشد
یا از عامل صحیح نیست **پانزدهم** انکه حصّه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع
امّا اگر کوید از فایده صد دینار آن تو باشد صحیح نیست وعقد مضاربه عقدیست
جایز هر وقت که خواهد فسخ میتواند کرد خواه مال نقد باشد خواه نقد نشده
باشد وهرگاه فسخ کند ومتاع نقد نشده باشد وفایده ظاهر باشد عامل
بفروشد واگر مالك از فروختن امتناع نماید وحاکم او را بر فروختن خبر نماید
ومنفسخ میشود مضاربه بمردن هریك از ایشان وبدیوانه شدن هریك وهر شرط
مشروعی که مالك کند در عقد صحیحست مثل انکه سفر نکند بمال او ویا از شخصی معیّن
بجز متاع را امّا اگر شرط کند که ضامن باشد عامل واگر چیزی از مایه نقصان
شود بر عامل باشد یا شرط مدّتی کند صحیح نیست ونفقهٔ عامل در سفر از اصل
مالست وعامل همچو وکیلست وتصرّفات او صحیح است باغبطه وعالم بودن باذن
مالك وانچه از قیمت واقع کمتر نفروشد بظهور فایده کار کنند مالك حصّه خود
میشود وبعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقد شود مالك میشود وعامل
امینست وقولش مقبولست در مقدار مایه وتلف وتقصیر نکردن ونقصان
شدن ومقدار فایده وقول مالك مقبولست در ردّ کردن متاع وانکه اذن در نسیه
فروختن متاع نداده ومقدار حصّه عامل از فایده **فصل پنجم** در وکیل کردن
کسی جهة تصرّف در چیزی بالذّات وشروط وکالت ده چیز است **اوّل** ایجاب وان
لفظیست که دلالت کند بر نایب گردانیدن شخصی دیگر را در تصرّف کردن در مال
دوّم قبول وان لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قَبِلتُ
خواه فعلی چون خرید فروخت ومقارنهٔ قبول مر ایجاب را شرط نیست چه بر کسی که
غایبست میتواند وکیل کردن **سیّم** انکه هریك از ایشان عاقل وبالغ وجایز
التصرّف باشد چه وکیل کردن طفل ودیوانه وسفیه صحیح نیست امّا ولیّ ایشان
تعیین میتواند کرد ووکیل کردن کسی که او را باکراه بران دارند مثل مست وخفته

صحیح

صحیح نیست ووکیل کردن مفلس که حاکم او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح
نیست امّا در غیر مال صحیحست چون طلاق ودر خلع وقطع ووکیل کردن بنده
کسی را در چیزی که اذن مولی در شرطست صحیح نیست امّا در انچه اذن مولی شرط
نیست چون طلاق زوجه صحیحست امّا غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند
چهارم انکه احرام بسته نباشد چه وکیل شدن او در نکاح وخرید وشکار
صحیح نیست **پنجم** انکه معتکف نباشد چه در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل
نمیتواند شد که خرید وفروخت نماید در مسجد **ششم** انکه وکالة معلّق بر شرط
متوقعی نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقعی باشد چون امدن مسافر وطلوع
افتاب صحیح نیست امّا اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدّت تصرّف کند
جایز است **هفتم** انکه انچیز برا که جهة ان تعیین میکند میباید که ملك او
باشد پس وکیل کردن جهة فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق
زوجه که خواهد نکاح کرد صحیح نیست **هشتم** انکه ان چیزی که وکیل جهة او
تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالك انشود پس وکیل کردن
مسلمانان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست **نهم** انکه انچیز قابل وکالت
باشد چه اگر قابل نیابت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن جهة نماز کردن در حالت
حیوة او صحیح نیست **دهم** انکه انچیز برا که وکیل جهة او تعیین میکند میباید که
معیّن باشد پس اگر غیر معیّن باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست یا انکه ذکر
وصف ان کند وهرگاه این شروط متحقّق شود وکالت صحّت وانعقاد یست جایز
در دوازده موضع فسخ میشود **اوّل** عزل موکّل باعلم وکیل بعزل سوای وکالت
گروگیرنده در فروختن گرو ودر وعده چه اینقسم وکالت بعزل موکّل باطل
نمیشود **دوّم** انکار وکیل وکالترا **سیّم** مردن هریك از ایشان **چهارم**
دیوانه شدن هریك از ایشان اگرچه دوری باشد **پنجم** بیهوش شدن هریك
از ایشان اگرچه دوری باشد **ششم** منع حاکم شرع موکّل را جهة سفاهت یا
افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات امّا اگر مفلس کسی را وکیل کرده در طلاق
زوجه مفلس مثلا به منع حاکم وکالت او باطل نمیشود **هفتم** انکه موکّل بنده
باشد مثل انکه موکّل کافر حربی باشد مسلمان او را بگیرد وبنده کند چه وکالت
او در اینصورت باطل میشود **هشتم** انکه انچیز برا که وکیل جهة او تعیین کرده

باشد موکّل خود انرا بفعل او رد نهم خاین شدن وکیل دهم کریختن
غلامی که اقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهة فروختن
او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکّل منافی وکالترا چون غلامی
که جهة فروختن او کرد بود میباید که وکیل اختصار کند بدانچه موکل تعیین کرده
بود چه با تعدی از ان ضامنست اکر تلفشود هرکاه وکالت مطلق واقعشود در
فروختن چیز تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت دران شهر بشرط انکه کسی
نباشد زیاده از قیمت وقت بخرند و ایا در اینصورت جایزاست تسلیم متاع
بی انکه قیمت را مشتری حاضر سازد وخلافست میانهٔ مجتهدین واقرب انست
که جایز نیست واکر وکیل کند او را در خریدن وفروختن در اینحال خریدن وکیل
جهة نفس خود حرامست واکر وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل
جهة نکاح نمیتواند کرد وکیل بی اذن وکیل تعیین نمیتواند کرد مکر انکه وکیل
صاحب جاه باشد یا انکه انچیز که جماعتی محتاج باشند امّا با اذن جایزاست و
هرکاه موکّل وکیل تعیین کند جهة وکیل پس وکیل ثانی وکیل موکّلست وبمردن
وکیل اوّل وعزل او وکالة ثانی باطل نمیشود وامّا اکر کفته باشد که ثانی نیز وکیل
باشد بمردن او باطل میشود واکرچه او را باجرة کرفته باشد وبا تقصیر و تعدی
وکالت او باطل نمیشود وقول او مقبولست در دعوی نمودن با انکه عالم بعزل
نبوده یا تفریط نکرده وتعدی از اذن موکل نکرده ودر تلف مال قول او مقبول است
موقف دوّم که چیزهای که قابل نیابت نیست وان هجده چیزاست اوّل
وضو وغسل و تیمّم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایزاست نایب کرفتن
جهة استعانت دوّم نماز واجب در حال حیوة سوای دو رکعت از حج واجب با
تعذّر چه دران نایب توان کرفت سیّم روزهٔ واجب در حال حیوة چهارم
اعتکاف واجب پنجم حج واجب بر قدرت یا رفتن چه اکر از رفتن عاجز شود
جایزاست نایب کرفتن ششم سوکند خوردن ونذر کردن چه دیکری با
نیابت او سوکند نمیتواند خورد ونذر کرد هفتم غصب کردن چه دیکری بعوض
او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیکری میراث بنیابت دیکری نمیکیرد
نهم شب خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی با زن خود کوید که
پشت تو همچو پشت مادر یا خواهر منست در این نیز نیابت جایز نیست یازدهم

سوکند

سوکند خوردن با دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن
خود بطریقیکه مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع هرکاه زنی از پشیر دادن
کرفته باشد نایب نمیتوان کرفت چهاردهم قضا کردن عدّه پانزدهم
قسامة شانزدهم خیانت هفدهم التقاط واحتطاب و احتشاش هجدهم
اقامت شهادت مکر بر وجه شهادت چه در اینصورت حاکم جهة او نایب میتواند
کرفت موقف سیّم در چیزهای که قابل نیابت هست سی و هفت چیزاست اوّل
اخراج زکوة وخمس و تصدّقات دوّم خریدن وفروختن بنیابت کسی که احرام حج
بسته باشد سیّم قبض کردن قیمت متاع چهارم کرو کردن وقبض کرو پنجم
مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه
نمودن دهم برزیکر کرفتن یازدهم باغبان کرفتن دوازدهم وکیل کرفتن
سیزدهم عاریه و ودیعه چهاردهم طلب شفعه کردن وکرفتن ان پانزدهم
اجاره کردن شانزدهم ابرا از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مسکر نکاح جهة
کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم
رجعة کردن در عدّة رجعیه بیست و یکم طلاق بیست و دوّم جعاله بیست و سیّم
بخشیدن و وقف کردن بیست و چهارم قصاص کردن بیست و پنجم قبض دیه
بیست و ششم قبض حقوق چون میراث و وصیّت بیست و هفتم عقد خرید
وقبض ان بیست و هشتم جهاد با عدم تعیین ان بیست و نهم کشتن کوسفند
در هدی سی ام حدّ زدن ادمی سی و یکم اثبات حدود ادمی سی و دوّم انداختن
تیر واسب دوانیدن سی و سوّم ازاد کردن بندکان ومکاتب ومدبّر ساختن
سی و چهارم قضا پرسیدن سی و پنجم دعوی نمودن سی و ششم اثبات حجتهای
مدّعی و حقوق او کردن سی و هفتم طواف نساء در منی کردن جهة کسی که فراموش
کرده باشد فصل ششم وکالت بر سه قسمست اوّل وکالة حرام چون وکالة
ذمّی جهة دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان وذمی و وکیل شدن از جانب
مسلمان جهة فروختن چیزهای حرام چون شراب وکوشت خوك واکرچه وکیل جهود
باشد دوّم وکالة مکروه چون وکالة مسلمان جهة ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین
این قسم را نیز حرام میدانند سیّم وکالت جایز وان بر هفت قسم است اوّل
از جانب حاضر در طلاق زوجه وبعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوّم

وکالت ازجانب سفیهان باذن حاکم **سیّم** وکالت زنان جهة نکاح طلاق ازجانب
غیر **چهارم** وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود بانجا و قبول **پنجم** وکالت
غلام باذن آقا **ششم** وکالت کافر و وکالت مفلس و سنّتست که وکیل صاحب
بصیرت تمام باشد و عارف باشد بلغتی که با منکالمه میکند و واجب است براو
تسلیم کردن انچه در دست اوست با طلبیدن موکّل بشرط انکه تسلیم ممکن باشد
چه دران حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامنست امّا اگر تسلیم نکردن جهة
گواه گرفتن باشد جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین
موکّل و تسلیم متاع چه بیگواه صحیح نیست امّا اگر وکیل باشد در ودیعه واجب
نیست گواه گرفتن و حرامست بر وکیل خریدن انچه وکیل باشد در فروختن
او جهة خود بی اذن موکّل و حرامست براو نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد
در نکاح کردن زوجه جهة موکّل و سنّتست صاحب جاه و مروّت را که بنفس خود
مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود
باقرار موکّل پیش حاکم شرع و بگواهی دادن دو گواه پیش حاکم شرع و عزل وکیل
ثابت میشود بعلم وکیل اگرچه خبر دهنده یکمرد عادل بوده باشد چنانچه در
روایت هشّام بن سالم وارد شده **فصل هفتم** در اسب دوانیدن و تیر
انداختن و شروط آن هفده است **اوّل** ایجاب و قبول از بالغ و عاقل و جایز
التصرّف و بعضی از مجتهدین گفته اند که این جعاله است و ایجاب کافی است
دوّم حیوانی که بران پیشدستی توانکرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل و
غیر اینها جایز نیست چون کبوتر و شاطر و کشتی گرفتن و بر داشتن سنگ را
اگر اینها بعوض باشد حرامست بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن جایز داشته اند
سیّم انکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخّص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح
نیست **چهارم** تعیین عوض یعنی انچیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد
میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جایز است که دین باشد
بمشاهده یا وصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه مؤجّل و جایز است
از یکی از ایشان یا از اجنبی باشد یا از بیت المال **پنجم** تعیین جنس آلتی که پیشدستی
بسبب آن میباشد چون دو اسب دوانیدن یا دو تیر پیکان دار بمشاهده امّا
تعیین اند و شخص لازم نیست **ششم** برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال

پیشدستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی **هفتم** انکه هر دو یکجنس
باشد پس یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست امّا اگر در صفت مختلف باشند
چون عرب و یابو صحیح است **هشتم** انکه هر دو یکبار بدوانند اگر پیش و پس
بدوانند صحیح نیست امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست **نهم** گردانیدن
عوض جهة سابق در اسب دوانیدن یا محلّل پس اگر بغیر ایشان دهند صحیح نیست
دهم علم بعدد تیر انداختن در محاط و در مبادره خلافست **یازدهم** تعدد
زدن تیر بر نشانه مثل انکه بگوید هر پنج تیر از جمله بیست و پنج تیر بیشتر بر نشانه
زند عوض از او باشد **دوازدهم** علم بصفت زدن مثل انکه شرط کند که تیر
از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد و یا پیش نشانه بیفتد و یا بر جانب نشانه خورد
هر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف یا جایز میشود **سیزدهم** هر دو در عدد
تیر زدن و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند **چهاردهم**
انکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد **پانزدهم**
تعیین انداز پس اگر معیّن نباشد صحیح نیست **شانزدهم** پیشدستی کردن تیر
زدن بر نشانه بر دور انداختن پس اگر بگوید که عوض از کسی باشد که تیر دورتر
می اندازد صحیح نیست **هفدهم** زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون
زدن از پانصد ذرع راه صحیح نیست **فصل هشتم** در اقسام غلبه در تیر انداختن
و آن بر سه قسم است **اوّل** مبادرت مثل انکه گوید هر کس پنج تیر از جملهٔ بیست تیر
بیشتر زند او سابقست و عوض مال اوست پس از ایشان یکی از پنج تیر انداختن از
جملهٔ ده تیر بزند و دیگری چهار تیر بزند تیر اوّل سابقست و اکمال در اینصورت لازم
نیست **دوّم** محاطه یعنی کم کردن انچه برابر زنند مثل انکه گوید که هر که پنج تیر از بیست
تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند می اندازند تا بیست تیر کامل
شود **سیّم** مناضله مثل انکه گویند هر کدام بیشتر بزند از بیست تیر یکی یا دو یا
سه او سابق است و سبق و مراهنه باطل میشود بمردن انداز نده و یا بمردن اسب
دوانند نیز باطل میشود و یا وارث او اسب میدواند خلافست **فصل هشتم**
در جعاله و آن عمالیست که شخصی جهة آوردن غلام گریخته یا چارپای یاغی شده یا عمل
معیّن تعیین میکند و شروط آن پنجست **اوّل** ایجاب و آن لفظیست که دلالت بر
انچه مذکور شد **دوّم** قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست **سیّم** انکه بالغ و عاقل

وجایز التصرف باشد **چهارم** انکه عاملرا ممکن باشد تحصیل ان عمل **پنجم** انکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره کرفتن جهة ان وتعیین عامل وعوض شرط نیست پس اکر بکوید هر کس بندهای کریختهٔ مرا بر کرداند نصف انعوض از اد باشد جایز است امّا اکر عوض را مشخّص سازد ذکر قدر انشرطست ویا جعاله منصرف باجرة المثل میشود وبعضی از مجتهدین کفته که اکر شهر که مالك در انست بیاورد یکمثقال طلا میکیرد واکر از غیر انشهر بر کرداند چهار مثقال طلا و مستند اینقول حدیثیست ضعیف امّا مشهور انست که منصرف باجرة المثل میشود لازم میشود اجرة بتسلیم ان بمالك پس اکر بدر خانهٔ مالك برساند وبکریزد مستحقّ اجرة نمیشود واکر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین برانند که مستحقّ اجرة میشود واکر کسی کم شده باشد وکسی اورا بیاورد بی انکه صیغه بکوید مستحقّ چیزی نمیشود لازم است براو رسانیدن ان بمالك ان یا صیغهٔ زیاده از یك کس بیاورند همه در اجرت شریکند برابر مکر انکه مالك شرط تفاوت میانهٔ ایشان کرده باشد واکر در مقدار انچه مالك قرار داده یا در جنس ان نزاع کنند هر دو سوکند بخورند وثابت میشود انچه کمتر باشد از اجرة وانچه دعوی میکنند مکر انکه مالك دعوی کند زیاده از اجرة المثل را در این صورت متعیر است واکر در اصل جعاله نزاع کنند قول مالك مقدّمست **فصل دهم** در لقطه و ان برداشتن چیزیست که اکر برندارد ضایع میشود و ان بر سه قسمست **اوّل** انسان وانرا لقیط ومنبود وملقوط کویند و ان هر طفل ضایعست که کسی برنداشته باشد اورا بزرك کند ومحافظت او نماید زیرا که اکر کسی داشته باشد که جبرش تواند کرد حاکم شرع بر نفقهٔ او چون پدر وجدّ ویا اقای غلام که جبر کردن او لازمست وبرداشتن او واجب کفائیست هرکاه بترسند از تلف شدن او وبعضی از مجتهدین انرا سنّت میدانند واکر دو کس یا زیاده بر داشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست یا انکه بیکدفعه بردارند وانکس که از شهر باشد اولیست بمحافظت از انکه از ده کده باشد وکسی که در دهکده باشد اولیست از کسی که در صحرا منزل او باشد ومالدار اولاست از مفلس وظاهر العدالة اولاست از مجهول الحال واکر در جمیع انچه مذکور شده مساوی باشند قرعه زنند نام هرکدام که بیرون اید از انکس است وشروط ان کس که بر میدارد سه چیز است **اوّل** انکه بالغ وعاقل باشد **دوّم** انکه ازاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن

اقا صحیح نیست مکر در وقتی که بر طفلی رسد وکسی نباشد سوای بنده چه در اینصورت واجبست برداشتن بنده اورا **سیّم** انکه مسلمان باشد هرکاه طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب یا انکه در او مسلمان باشد وبعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض محافظتست و ان در کافر نیز ممکنست وبعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند ونفقه طفل اکر مالدار باشد بر مال اوست واکر مال نداشته باشد استعانت جویند بسلطان واکر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقهٔ او واکر ایشان ندهند انکس که برداشته انطفلرا اکر از مال خود بدهد وقصد کند که رجوع کند جایز است وبعضی از مجتهدین برانند که طفل اکر غلام باشد جهة نفقه اورا باحتیاج میتوان فروخت باذن حاکم شرع واکر ممکن باشد استعانت از غیر واز مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد وانکس که او را برداشته از مال طفل نمیتواند بیاذن حاکم نفقه خود را برداشت مکر باحتیاج وقول قول دارنده است یا قسم در قدر نفقه که معروفست وهمچنین قول قول اوست در اصل نفقه ودر تقصیر نکردن ضامن نیست اکر تقصیر در محافظت او واکر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست وثابت میسازد وملحق میشود طفل باو واکر طفل بعد از انکه بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد وعاقله او امامست هرکاه کسی میراث خوار وضامن جریرهٔ او باشد دیه خطای او بر امامست وحکم کرده میشود بازادی اکر کسی دعوی بندکی او نه کند چه اصل در هر کس انست که ازاد باشد اکر بنده اورا بکشد بنده را در عوض باید کشت امّا اکر ازادی اورا بکشد نمیتوان کشت ودر عوض او چه احتمال دارد که طفل بنده باشد واکر کسی زخمی براو زند میرسد او واکه بعد از بر شدن زخمی براو زند یا دیه بکیرد **قسم دوّم** حیوان وانرا ضاله کویند و ان هر حیوانی ضایعست که در دست کسی نباشد اکر برندارند تلف میشود وبرداشتن او مکروهست وانچه در احادیث نهی از برداشتن ان واقع شده حمل کرده شده بر انکه بردارنده بقصد انکه تملیك نکند چه اکر بقصد تملیك بردارد حرامست وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن از مخصوص حاکم شرع ساخته امّا اکر بترسند که تلف شود وسنّتست برداشتن حیوانی که اکر برندارند تلف شود در غیر ابادانی جهة نکاه داشتن امّا اکر در ابادانی بردارد حرامست وضامنست

دراینصورت واکر نفقه بدهد رجوع نمیرسد اورا بمالك سوای که انرا میتوان
برداشت هر بالغ وعاقل خاکه انرا بردارد بقصد حفظ در غیر ابادانی باشد حلال
نیست پس بردارد ضامنست ورجوع بنفقه دراینصورت اورا نمیرسد سوای
کوسفند چه انرا میتوان برداشت ومخیّر است میانهٔ نکاه داشتن جهة مالك و
دادن ان بر حاکم شرع ودراینصورت ضامن نیست اکر تلفشود واکر کوسفند
بردارد درصحرائی که اب نباشد خورد فی الحال حلالست باجماع مجتهدین ضامنست
قیمت انرا هرکاه صاحب ان پیدا شود واکر شتر وکاو را نمیتوان کرفت اکر صحیح
باشند یا در موضعی باشند که اب وکیاه باشد چه بکرفتن او دراین دوصورت
ضامن میشوند وبریٔ الذمّة نمیشوند مکر بدادن انها بمالك یا بحاکم شرع واکر
رها کند بریٔ الذمّة نمیشود وخر را در صحرا میتوان کرفت چه صبر بر تشنکی ندارد و
بعضی از مجتهدین کرفتن انرا منع کرده اند وجایز است کرفتن یکی از اینجهایك
که مکرّر مذکور شد وبعد از تعریف یکسال انتفاع از ایشان میتوان کرفت و
ضامنند انهارا بقیمت متعارف هرکاه صاحب پیدا کند ونفقهٔ ان یافته شده
لازمست ورجوع میکنند بر صاحب اکر در برابر عوض نباشد چو نسوار شدن
اسب وشیر دادن کوسفند وحیوان یافت شده امانتست تا یکسال بعد از ان
قصد مالك شدن انمیتوان کرد وبعضی از مجتهدین یکسال تعریف در ضالّه
شرط نمیدانند وبعضی کفته اند که درکوسفند تعریفیست وانکاه فروختن وتصدّق
کردن بقیمت انضامنست هرکاه صاحب پیدا شود واکر طفل یا مجنون حیوانی یابد
ولی ایشان یکسال تعریف میکند وبعد از ان مخیّر است باغبطه وصرفه طفل در
نکاهداشتن ومالکشدن باضمان قیمت نفقه دادن الحیوان **قسم سیم**
لقطه وان برداشتن هرمالیست ضایع جهة نکاهداشتن از برای مالك ان وان
مکروهست واکرچه اعتماد بر نفس خود داشته باشد مکر با خوف تلفشدن چه
دراینصورت مکروه نیست واکر اعتماد نداشته باشد برداشتن انحرامست در
لقطهٔ حرم مکّه عدالت شرطست پس فاسق را برداشتن حرامست وعادل مخیّر است
میانهٔ نکاهداشتن ان وبحاکم سپردن واکر فاسق لقطه را بردارد حاکم ازاو
میکیرد یا کسی همراه او میسازد تا یکسال واز فاسق حاکم لقطه را میکیرد یا کسی را
همراه او میکند در یکسال انفاسق تملیك کند حاکم وبعد از یکسال باو میدهد

بیضامن وانچه از طلا ونقره وجواهر که در غیر حرم مکّه از صحرا وبیابان بیابند
یا در زمینهای که بحسب ظاهر مالکی نداشته باشد پیدا شود واثر اسلام یعنی
اسم خدایتعالی یا رسول الله یا پادشاهان اسلام بر انها نباشد انکس که یافته
باشد مالك میشود واکرچه زیاده از یکدرهم باشد واکر اثر اسلام داشته باشد
تعریف لازمست واکر ان زمین که دراو یافته باشند مالکی داشته باشد اورا
واقف کردانند پس اواکر کوید که مال من نیست از انکسی است که یافته اکر اثر اسلام
براو نباشد واکر اثر اسلام براو باشد حکم لقطه براو جاریست در روایت صحیح محمّد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السّلام مطلق واقع شده که انچه در خرابه یافته
اولیست بان خواه اثر اسلام داشته باشد وخواه نباشد وحمل انکرده اند محدّثین
بر انکه مراد امام ع در انچه اثر اسلام داشته باشد انست که بعد از تعریف باشد
ودر حدیث صحیح وارد شده که انچه در شکم چاروا یافت شود از طلا ونقره وجواهر
واز کسی خریده باشد ان کسرا واقف کردانند پس اکر انکس بشناسد تعلّق باو دارد
واکر نه از انکسی است که یافته بشرط انکه اثر اسلام براو نباشد واکر اثر اسلام
براو نباشد واکر اثر اسلام داشته باشد تعریف یکسال لازمست ولقطهٔ حرم
مکّه را بتعریف یکسال مالك نمیشود واکرچه کمتر از یکدرهم باشد وبعضی از مجتهدین
کفته است اکر در حرم مکّه درهم مطلّس بیابد بیتعریف از یابنده است واکر بنده
لقطهٔ حیوان ومالرا بردارد وبعد از یکسال تعریف کند ضمان تعلّق بذمّهٔ او میکیرد
که بعد از ازاد شدن بدهد **تتمّه** احکام لقطه چهار چیز است **اوّل** واجب
ان تعریفست یعنی شناسانیدن کسی که اورا برداشته یا نایب او بانکه فریاد کند
همانروز یا شب انکاه هر روز یکبار یا دو بار انکاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش
نشود تا یکسال وواقع کرداند از در مکانهای که مردم انجا جمع شوند چون بازارها
ودرهای مسجدها در صباحها وشام ودر روزهای عید ودر جمعها ودر وقت
داخلشدن قافله بشهر ودر فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا ونقره واکر در
غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد وسالرا در شهر خود تمام
کند واکر در صحرا یافته باشد در هرجا که خواهد تعریف کند وانچه باقی بماند بر
نفس خود قیمت نماید ویا بدیکری بفروشد وقیمت انرا نکاهدارد وضامن نیست
با انچه منتفع شود ضامنست واکر در سال تعریف فوتشود ضامن نیست واکر

زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متّصل چون فربهی در این یکسال از مالکست و بعد از یکسال ملتقط است بعد از نیّت تملّك **دوّم** ضمان با تملّك و تقصیر در حفظ بدون تملّك امانتست **سیّم** مالکشدن او آن بعد از تعریف یکسالست یا قصد مالکشدن **چهارم** ردّ بمالك وانرا واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملك اوست و بیك گواه ثابت نمیشود و وصف کردن انکافی نیست واگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه در اینصورت رد کردن جایز است واگر در اینصورت از رد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند اگر در صورت وصف ردّ کند انگاه گواهی دهد که ملك غیر بوده غیر انتزاع عین میکند با تلف رجوع میکند بر هر کدام که خواهد واگر برانکسی رجوع کند بوصف کننده داده اورا رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط انکه در وقت دادن اقرار بملکیّت او نکرده باشد چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد واگر هر یك گواه بکذرانند بعد از انکه باوّل داده باشد چه گواهان ایشانرا بر دیگری ترجیح نتوان نهاد قرعه زنند باسم هریك از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوّم بیرون آید انتزاع میکند از اول واگر تلفشود ضامن نیست کسی که باوّل داده اگر بحکم حاکم شرع داده واگر بی اذن حاکم داده ضامنست وکل التقاط بر پنج قسمست **قسم اوّل** واجب و آن برداشتن طفلاست که اگر برندارند ضایعشود و بعضی از مجتهدین اینرا سنّت میدانند **قسم دوّم** حرام و انوقتیست که شخصی برمیدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطهٔ حرم **قسم سیّم** سنّت و آن برداشتن مالیست که اگر برندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه و آن چند قسم است **اوّل** مطلق برداشتن **دوّم** برداشتن فاسق غیر لقطهٔ حرم را **سیّم** برداشتن مال و حیوانیرا **چهارم** برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام میدانند **پنجم** کمتر از یکدرهم در حرم برداشتن **قسم پنجم** مباح و آن کمتر از یکدرهمست در غیر حرم مکه و انچه بر یابندهٔ لقطه واجبست دو چیز است **اوّل** نگاهداشتن **دوّم** گواه گرفتن در طفل و انچه بر او سنّت است نیز دو چیز است **اوّل** گواه گرفتن در لقطهٔ مال و حیوان **دوّم** انکه بشناساند بگواه بعضی از اوصاف انرا تا انکه فایدهٔ گواهی حاصل شود و انچه براو

مکروهست فریاد زدنست جهة گمشده در مسجد و انچه بر مالك واجبست آنست که هرگاه یابنده انچه یافته باشد ردّ کند واگر عیبناك شده باشد در صورتی که یابنده قصد تقصیر تملّك کرده باشد یا ارش نقصان بدهد قبول کردن او واجبست **فصل دهم** در احیاء موات و آن زمینهائیست که کسی متصرّف انها نباشد و معطّل باشند بواسطهٔ منقطع شدن آب از ان زمینها یا انکه آب بر انها مستولی شده باشد و انها ملك امام است پس اگر مسلمانی تصرّف کند در انها بعمارت کردن مالك میشود بهفت شرط **اوّل** انکه امام حاضر باشد باذن او عمارت کند و با غیبت او هر کس که عمارت کند اولیست بتصرّف در ان زمینها از دیگری تا عمارت او هست **دوّم** انکه مملوك مسلمان یا کسی که امام با او صلح کرده باشد پس زمین موات ملك کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالك آن صحیح نیست و اگر مالك غایب باشد و کسی انرا عمارت کند تا آمدن غایب او اولی است بتصرّف بدیگری تا انکه عمارت او قایم باشد واگر عمارت او خرابشود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست بتصرّف در ان زمین **سیّم** انکه کسی که عمارت میکند باید مسلمان چه اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در این دو قولست **چهارم** انکه انشخصی که میخواهد که ان زمین را عمارت کند میباید که کاری بکند که ان زمین در عُرف و عادت گویند که احیا کرد پس گردانیدن دیوار در ان زمین یا چیدن سنگها و بستن مرزها در ان کافی نیست چه اینها افادهٔ ملکیّت او نمیکند بلکه افادهٔ اولویّة تصرّف او میکند واگر منتقل شود از او بدیگری آن دگر اولیست از او اگر بمیرد وارث او اولاست واگر بفروشد ان زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که افادهٔ ملکیّت انچه مذکور شد از دیوار گردانید و سنگ چیدن و مرز بستن **پنجم** انکه ان زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی چه اینها مناسك حجّ اند **ششم** انکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله انرا جهة مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چون مخصوص ساختن بقیع که از نخلستانهای مهاجران بوده جهة خریدن چاروای زکوٰة و تصدّقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهایی که حضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را با بلال ابن الحارث قطع کرده بچیزی و کسی از صحابه در ان تصرّف نکرده بود تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را از تصرّف

دران **هفتم** انکه حریم عمارت نباشد پس هر چیزی در مباح حریمی دارد و چیزی که دیکری را تصرف دران نمیرسد وان برچند قسمست **اوّل** انکه حریم خانه و انکان ریز و برف انداز انست وجای که اب باران از ناودان بران بریزد و ممرّ داخلشدن باغخانه **دوّم** حریم دیوار وان بمقدار طرح ترابست که اکر خراب شود **سیّم** حریم شهر وان حوالی انشهر است جهة جمعیّت اهل انشهر و دوانیدن اسب و خاکریزی و محلّ چریدن چارپایان ان شهر **چهارم** راههای که در زمین احداث کنند هفت ذرع **پنجم** حریم شهر وان مقدار ریختن خاکست و انمقدار که بر دو جانب نهر راه روند **ششم** حریم چاهی که اشتر را انجا اب میدهند چهل ذرعست پس اکر کسی خواهد که جهة ابدادن شتران خود چاهی بکند دران چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه واله فرموده که حریم چاه در جاهلیّت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و ذرع **هفتم** چاهی که بشتر اب میکشند جهة زراعت کردن باب انچاه شصت ذرعست **هشتم** حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرعست و در زمین سخت پانصد ذرع پس دیکری را نمیرسد که در اینمقدار از زمین در حوالی انچشمه چشمهٔ دیکر احداث کند جهة قنات نیز همین مقدار وارد شده و اینحریمها هم در زمین مواتست زیرا که در زمین معمور حریم نیست **نهم** حریم راه وان در زمین موات هفت ذرعست **فصل** در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسمست **قسم اوّل** راهها و فایدهٔ رفتن درانست ونشستن که ضرر نرسانند بجماعتی که در راه میروند واکر در انراه بنشینند جهة خرید فروخت اکر راه وسیع باشد که بمتردّدین ضرر نرسانند جایز است امّا با ضرر جایز نیست واکر خود از انجا برخیزد و متاع او انجا باشد دیکری انجا نمیتواند نشست امّا اکر متاع خود را بردارد وقصد داشته باشد که بهمان مکان عود کند خلافست میانهٔ مجتهدین دران اقرب انست که حقّ او از انمکان باطل میشود به برخواستن از انمکان وبنای دکر در راه جایز نیست واکر در راه سایه کند بچیزی چون بوریا بشرطی که ضرر نرساند بمتردّدین جایزاست واکر دو کس بیکدفعه در مکان خواهند که بنشینند اقرب انست که قرعه بزنند بنام هر کدام که بیرون اید او اوّلیست از دیکری وهوای راهها اکر تردّد میناید دران حکم زمین موات دارد هر کسی احداث چیزی میتواند کرد بشرطی که ضرر بمتردّدین

نرسد امّا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتواند کرد مکر باذن **قسم دوّم** مسجدها و فائدهٔ ان معلومست و هر کس سبقت کند بکرفتن محلّی اولاست از دیکری بانمکان و هر کاه برخیزد و دیکری بنشیند ثانی اواست اکرچه بقصد وضوساختن برخواسته باشد مکر انکه رخت خود را کذاشته باشد **قسم سیّم** موقوفات عامه چون مدرسه‌ها و رباطها و فایدهٔ انها نزول طلّاب علم و قوافلست در انها پس هر کس که ساکن حجرهٔ شود از انها از انجماعت که اهلیّت سکنه انجا داشته باشد اولی ست از دیکری تا در انجاست و بیرون کردن او جایز نیست واکرچه بسیار در انجا بماند بشرط انکه واقف شرط مدّتی معیّن نکرده باشد چه در اینصورت بانقضای انمدّت بیرون میتوان کرد و همچنین بیرون کند اکر واقف شرط کرده که بطلب علم مشغول باشند یا بقرائت قران وان شخص بیکی از اینها مشغول نباشد و جایز است که کسی را با خود در حجره شریک نکند بجاری که برصفتی باشد که واقف شرط کرده باشد که هر کاه از حجره بیرون رود حقّ او از انمکان باطل میشود واکر رخت او انجا باشد حقّ او باطل میشود یا نه خلافست **قسم چهارم** معدنها و کانهای ظاهر که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفت و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند واکر کسی از انها چیزی بردارد منع نمیتوان کرد تا حاجت او تمام شود و دیکری نمیتواند کرفت واکر دو کس یا زیاده سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند واحتمال قسمت و تقدیم محتاج نیز دارد واکر در جانب نمکسار چاهی در زمین موات بکنند واب بدانجا ارند و نمک کنند مالک ان میشوند و غیر او با او دران نمک شریک نیست **قسم دوم** معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عملست چون کان طلا و نقره و اهن و مس و رصاص و بلور و فیروزه وان مشترکست میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین انها را نیز مخصوص امام میدانند پس اکر ظاهر شود باحیا مالک ان میشوند واکر ظاهر نباشد پس اکر شخصی انرا ظاهر کند واحیا کند پس اکر در ملک او باشد مالک میشود واکر معادن در زمین پیدا شود که بایع احیا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشد وخواه خفی تعلّق باحیا کنندهٔ دارد امّا اکر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود امّا اکر چاهی بکند و بمعدن رساند همان مشترکست میانهٔ مسلمانان

ومالك نميشود **قسم پنجم** آبها وآن برشش قسمست **اوّل** در ظرفی کرده باشند یا در حوض وآنها ملك کسی است که ظرف وملك از اوست واکرچه از مباح کرفته باشد وفروختن آن آب جایز است **دوّم** آبچاهی که در ملك خود بکند یا در زمین مباح چه در اینصورت مالك میشوند وکسی را بی اذن تصرف جایز نیست وفروختن آن کیلاً ووزناً جایز است باکراهت وفروختن همهٔ آب چاه جایز نیست وتسلیم آن متعذّر است وچاه قدیم هرکاه پر از خاك شود کسی انرا پاك کند مالك آن میشود واکر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد انکه مالك بودن بلکه جهة نفع کرفتن از او اولیست در وقتی که انجا باشد وهرکاه مفارقت کند از انجا هرکه سابق باشد در انجا اولاست بانتفاع از انچاه ومخصوص احدی نیست وهرکاه کسی چاهی در ملك خود بکند منع همسایهٔ خود نمیتواند کرد از چاه کندن دیکر عمیق تر از چاه او که بانچاه سرایت کند **سیّم** آنچشمهٔ باران و آب انبار وزمین مباح نه از روی مالك شدن مشترکست میانهٔ مسلمانان ومخصوص احدی نیست وکسی انچه بردارد مالك نمیشود **چهارم** آب نهرهای بزرك چون فرات ودجله بغداد میانهٔ مسلمانان مشترکست واکر آب آن کم باشد وفا بهمه نکنند ابتدا اوّل بکسی کنند که نزدیك دهنه باشد اکر جهة زراعت باشد تا بند نعلین آب باو دهند اکر جهة غیر درخت خرما باشد تا قدم وجهة خرما تا ساق بعد از ان انجماعت سر دهند انرا بکسانی که در پهلوی ایشان باشند بعد از ان انجا وسر دادن پیش از ان قدر که مذکور شد واجب نیست اکرچه متأخر نرسد پس اکر از اوّل چیزی نماند باقیرا حقّی نیست **پنجم** آب نهر مملوك که جدا کرده باشند از مباح بانکه کسی نهری از فرات مثلاً بریده باشد ومالك آن آب میشود وهرکس در ان نهر کار کرده باشد شریکست بآن آب بقدر نفقه بعمل پس اکر بهمه وفا کند والّا بقدر حصّه ونصیب خود قسمت کند **باب یازدهم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل ملك و یمین ودران سه مقدّمه وخاتمه است **مقدّمه** در بیان فضیلت نکاح واقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده وچون این مختصر کنجایش ذکر جمیع انها ندارد ولهذا بر سه حدیث اقتصار میرود واز انجمله در حدیث ائمهٔ معصومین آمده که هر فایدهٔ مسلمانانرا که بعد از اسلام حاصل شده باشد

بهتر از زن صالحه نیست که هرکاه اورا ببیند خوشحال شود وهرکاه از او غایب شود حفظ ناموس ومال او کند وهم در حدیث از ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام واقعشده که دو رکعت نماز که صاحب زن بکذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بکذارد وهم در حدیث آمده بدترین مسلمانان انکسانی اند که عزب مرده باشند واقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است **اوّل** واجب وانوقتیست که نفس او مشتاق باشد واو ترسد که اکر نکاح نکند در زنا افتد **دوّم** سنّت وانوقتیست که خوف زنا نباشد وقادر بر نفقه ومهر باشد **سیّم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد ودو کنیز خواستن آزاد زیاده برد وزن آزاد وچهار کنیز خواستن بنده ونکاح کردن کافر وستنی زن مسلمانرا **چهارم** مکروه وانوقتیست که نفس اشتیاق نباشد وعاجز باشد از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم** مباح وآن ماعدای چهار قسم مذکورات واقسام نکاح نظر بر منکوحه نیز بر پنج قسمست **اوّل** واجب چون نکاح زن یا کنیز که بر ایشان ترسند از افتادن بزنا **دوّم** مستحب چون نکاح خویشان جهة صلهٔ رحم **سیّم** حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع وغیر ان حرامست وزن کافره غیر یهودیّه واهل کتاب را بعقد دوام خواستن ونکاح جماعتی از زنان که درمیان یکی از محرم چون مادر یا خواهر دخول کننده باشد چه نکاح جمیع انها حرامست **چهارم** مکروه چون نکاح زنان سفیه وزنانی که عقیم باشند یعنی زنی که از او فرزندی بهم نرسد ونکاح دختر زنی که نکاح کرده باشد بعوره او **پنجم** مباح وآن نکاح ماعدای آن چهار قسم مذکوراست وباز نکاح کردن منقسم میشود بسه قسم **قسم اوّل** نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیکر باشد واین قسم نکاح دائمی کویند **قسم دوّم** نکاح زن آزادی که بسبب میراث نمیشود وانرا نکاح متعه کویند **قسم سیّم** نکاح کردن کنیز وآن بر سه وجه است **اوّل** کنیز غیر را بعقد خواستن **دوّم** کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد **سیّم** خریدن کنیز چه بخریدن وطی او حلال میشود **مطلب اوّل** در بیان نکاح متعه پیش فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریّه اجماعیست ومشروعیّت آن بنصّ قرآن واحادیث موافق ومخالف ثابتست خلافست مر مخالفانرا که ایشان دعوی میکنند که مشروع بوده امّا نسخ شده احادیثی که

در باب نسخ شد آیهٔ کریمهٔ قرآن نقل کرده اند همه معارض یکدیکرند و قول عمر
کرد و متعه در زمان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله حلال بوده و من
نهی از آن میکنم و آن دلالت بدان میکند که نسخ نشده بود و بواسطهٔ عمر آیهٔ صریحهٔ
قرآنی و قول رسول الله صلی الله علیه و آله قرآنرا نسخ کردن معقول نیست زیرا که اکر
به اجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابل نصّ قرآنی خطاست و اکر بطریق روایت
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم کرده چکونه بر جمیع صحابه تا زمان
خلافت او چنین حکمی صریح مجهول بوده باشد و در صحاح هروی که از علمای مخالفین
مذکور است که شخصی از اهل شام از عبدالله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده
عبدالله عمر در جواب شامی کفت که اکرچه پدرم نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده باشد بجهة قول پدرم ترك
نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است **اوّل** سنّت چون متعه کردن مؤمنهٔ
عفیفه **دوّم** حرام چون متعه کردن بت پرست و دشمن اهل بیت و متعه کردن
سنّی زن مسلمانرا **سیّم** مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت
پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است **اوّل** ایجاب چون أَنْكَحْتُكَ أَوْ مَتَّعْتُكَ
یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اکر زن و شوهر خود بلفظ کویند و اکر وکیل
ایشان بلفظ کویند چنین کویند که مَتَّعْتُ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ یعنی متعه کردم
وکیل کنندهٔ خود را بجهة وکیل کنندهٔ تو **دوّم** قبول چون قَبِلْتُ در صورت اوّل
وَقَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي در صورت دوّم **سیّم** ذکر مدّت کمی و زیادتی مدّت معتبر نیست
پس اکر مدّترا در عقد ذکر نکند میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی کفته اند که نکاح
دایم میشود **چهارم** ذکر مهر پس اکر ذکر مهر نکند باطلست بخلاف نکاح دایم
که اکر ذکر مهر نکند صحیح اوست و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از
مجتهدین کفته اند که کمتر از یکدرهم عقد نباید کرد **پنجم** آنکه زن مسلمان باشد
یا اهل کتاب و در مجوسیّه اشکالست **ششم** زنان اهل کتابرا اکر متعه کنند
منع نمایند ایشانرا از شراب و کوشت خوك و استعمال محرّمات **هفتم** عقد
متعه قابل شرط مشروعست چون شب و یا روز پیش و آمدن و یکمرتبه یا دو
مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخّص باشد چه اکر زمان مجهول باشد صحیح
نیست و متعه محتاج طلاق نیست بلکه هرکاه مدّت او تمام شود جدا میشود

از شوهر و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اکر در عقد متعه
شرط میراث بردن کند آیا میراث میبرند خلافست و لعان و ایلا در متعه نیست
چنانچه در دائمی است بطریقیکه مذکور خواهد شد آیا متعه را ظهار میتوان کرد
یعنی باو میتوان کفت که پشت تو همچو پشت مادر منست چنانچه بتفصیل آن خواهد
آمد خلافست و کواه کرفتن در عقد متعه سنّت نیست چنانکه در نکاح دایم
سنّتست که کواه بکیرد امّا اکر ترسد که او را کویند زنا میکند سنّت است که متعه را
از حالش سؤال کنند هرکاه باو بدکمان باشند و خلافست میانهٔ مجتهدین که
آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایم زیاده از چهار حرام است
اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکند **مطلب دوّم** در بیان احکام کنیز
و آن بر سه قسمست **اوّل** عقدیست و آن مخصوص کنیز غیر است چه در دخول
کنیز مملوك آقا عقد شرط نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که عقد کردن آزاد
بر کنیز جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند که جایز است بدو شرط **اوّل** ترسیدن
وقوع در زنا **دوّم** مفلسی که قادر نباشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این
کنیز اکر شوهر آزاد باشد آزاد است اکر آقای کنیز شرط کرده باشد فرزندی که بهم
رسد بنده باشد امّا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میانهٔ مجتهدین
خلافست قول مشهور آنست که میشود و شرطهای آن شش است **اوّل** ایجاب
دوّم قبول بطریقیکه مذکور شد **سیّم** اذن صاحب چه در عقد غلام و کنیز
بی اذن آقا صحیح نیست موقوف باجازه است و بعضی از مجتهدین کفته اند که باطلست
در اینصورت فرزندی که بهم رسد بنده است اکر آزادی را شوهر کند یا آزادی بنده
بخواهد هرکاه با علم دخول کند **چهارم** اذن زن آزاد چه اکر کسی بی اذن زن
آزاد کنیزیرا عقد کند و اکرچه آن زن آزاد دیوانه یا کوچك یا پیر باشد جایز نیست
پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد و اکر شوهر آزاد باشد بعضی از مجتهدین
زیاده از یك کنیز جایز نمیدانند **ششم** آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اکر
شوهر بنده باشد **قسم دویّم** مالك شدن کنیز چه جایز است بملك کنیز
خود را دخول کردن و عقد و ملك جمع نمیشود چه هرکاه کنیزی غیر را عقد کند و
آنکاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملك دخول میکند و این قسم منحصر در حدودی
نیست چه میتواند شخصی بملك هزار کنیز را دخول کرد بخلاف عقد هرکاه بدیکری

تزویج کند جایز نیست مرد را دخول کردن باو مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای
عدّهٔ او فسخ عقد او نمیتوان کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد امّا اگر شوهر غلام
باشد تفریق میانهٔ ایشان میتواند کرد و سنّت است مر آقا را که هرگاه کنیز خود را
بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت مهر باشد بعضی از مجتهدین
چیزی دادن را واجب میدانند اگر غلام یا کنیز برا بدیگری بفروشد مشتری مخیّرست
در فسخ عقد هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند روز خدمت آقا میتواند کرد
بر او لازمست که شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز را بسفر برد و شوهر
او نخواهد که همراه او بسفر رود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانهٔ دو کنیز خوابیدن
جایز است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میان ایشان مکروه است و همچنین جایز است
دخول کردن با کنیز هرگاه طفل انجا باشد که نگاه کند و وطی فاجره و کنیزی که از زنا هم
رسیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هیچیک از دو شریک را
وطی کردن کنیز مشترک را جایز نیست و در تحلیل خلافست **قسم سیّم** اباحه و تحلیل
و آنچنانست که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این از خواص فرقهٔ
ناجیهٔ اثنی عشریه است و خلافست میانهٔ مجتهدین که این قسم قسم اوّل هست یا داخل
در قسم ثانی و سیّد مرتضی او را داخل قسم اوّل میدانند و شرطهای این قسم شش است
اوّل ایجاب چون اَحلَلتُ لکَ وطیَ امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان
کنیز خود را آیا بلفظ اباحه جایز است یا نه خلافست **دوّم** قبول چون قَبِلتُ **سیّم**
انکه تحلیل میکند میباید که مالک کنیز غیر جایز نیست **چهارم** انکه مالک کنیز دیوانه
و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد
جهة قرض خواهان **پنجم** انکه کسی که دخول کنیز را برا و حلال میکند میباید که شخصی
باشد که دخول کردن کنیز برا و حرام نباشد پس اگر چنین باشد تحلیل برا و جایز نیست
مثل انکه کنیز مسلمانی را بکافری یا کنیز شیعه را بمرد سنّی تحلیل کند چه در اینصورت
تحلیل جایز نیست **ششم** انکه کنیز شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد
دخول کردن کنیز بمجرّد گفتن صاحب کنیز دخول کن انرا بر تو حلال کردم حلال میشود
و تعیین مدّت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر خدمت کنیز را
یا بوسه کردن یا دست مالیدن او را حلال کند دخول کردن با و جایز نیست امّا اگر
دخول کردن بان کنیز حلال کند بوسه کردن و دست مالیدن حلال میشود امّا خدمت

کردن حلال نمیشود و فرزندی که از این بهم رسد اگر دخول کننده آزاد باشد صاحب
کنیز شرط بندگی فرزندان کنیز نکرده باشد آزادست **مطلب سیّم** در بیان نکاح
دائمی و مقدّمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است **فصل اوّل** در بیان
مقدّمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح تعلّق دارد یک امر واجبست سی
و چهار امر سنّت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یک امر واجب اجابت
کردن خواستگار مؤمنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگر چه در نسب موافق نباشد
و در اینصورت ولی اگر اذن ندهد گناه دارد امّا سی و چهار امر سنّت **اوّل** خواستگاری
کردن پیش از عقد **دوّم** پیش از عقد دو رکعت نماز کردن **سیّم** استخاره کردن
چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن **پنجم** دو رکعت نماز حاجت
کردن **ششم** دعاء برآمدن حاجت کردن **هفتم** اختیار دختر بکر کردن **هشتم**
اختیار کردن زنی که خویشان زاینده باشند یعنی از خویشان زاینده باشد **نهم**
اختیار زن صاحب جمال کردن که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند **دهم** اختیار
زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که صالح و مؤمن و مادر و پدر او صالح و مؤمن
باشند **یازدهم** اختیار کردن زنانی که خویش باشند جهة صلهٔ رحم خلاف مر سنّیان را
که ایشان نکاح خویشانرا مکروه میدانند **دوازدهم** اختیار کردن مؤمنه زیرا
که نکاح زن سنّی جایز نیست **سیزدهم** عقد را ظاهر کردن در این نکاح **چهاردهم**
گواه گرفتن بر عقد **پانزدهم** خطبه خواندن پیش عقد و میباید که این خطبه مشتمل
بر حمد خدایتعالی باشد و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلّم
و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام و گفتن الحمد لله و بعضی از سنّیان خطبه خواندنرا
واجب میدانند **شانزدهم** شب عقد کردن مر خلاف سنّیان که ایشان در روز
جمعه سنّت میدانند **هفدهم** دیدن روی و دستهای زنیرا که ارادهٔ نکاح او داشته
باشد و ایستاده و نشسته دیدن او **هجدهم** طعام دادن جماعتی از فقراء مؤمنان
یکروز یا دو روز بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنّت است
که این طعام در روز باشد **نوزدهم** اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی خوردن طعام
آن مجلس اگر چه روزهٔ سنّتی داشته باشد خصوصًا اگر داند که افطار نکند صاحب
طعام آزرده میشود و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر کردن چیزهای حرام رفتن
بانجا حرامست مگر انکه کسی باشد که منع تواند کرد یا انکه بواسطهٔ خاطر او فعلهای

حرام را بر طرف کنند واکر نداننسته بان مجلس روند اکر قدرت داشته باشد
واجبست که ازان مجلس برخیزند و بروند واکر رفتن ازانجا دشوار باشد از نشستن
انجا کناه ندارد واکر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار و بعضی از
مجتهدین کفته اند که اکر ان صورتها در قالی و فرش باشد جایز است رفتن بان مجلس
و بعضی کفته اند اکر بر بالش باشد رفتن بانجا جایز است واکر دو کس بیکدفعه کسی را
بعروسی خبر کنند بخانهٔ انکس رود که بخانه او نزدیکتر باشد **بیستم** رخصت کرفتن
دختر مکر در عقد کردن از پدر **بیست و یکم** وکیل کردن زن برادر بزرکرا در عقد
کردن و هرکاه پدر نباشد **بیست و دوّم** اختیار کردن عقد برادر بزرك اکرچه
هر یك از برادران جهة شخصی عقد کرده باشند او را **بیست و سیّم** دو رکعت نماز
کذاردن هر یك از زن و شوهر پیش از دخول کردن **بیست و چهارم** دعاء منقول
خواندن بعد از نماز طلبیدن فرزند صالح تمام اعضا از حقتعالی طلب نمودن و موزه
پای زن را از پای زن کندن و پاهای او را باب شستن و در دور خانه ریختن
بیست و پنجم امر کردن مردی که انجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بانکه
امین کویند **بیست و ششم** دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن
پیش از دخول کردن و دعا خواندن **بیست و هفتم** دخول کردن در شب **بیست و هشتم**
در وقت دخول کردن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ کفتن **بیست و نهم** با وضو بودن هر یك
از زن و شوهر **سی ام** غلام خود را رخصت نکاح دادن اکر نکاح خواهد **سی و یکم**
منی را در خارج فرج ریختن هرکاه کنیزی حامله خریده باشد بعد از چهار ماه خواهند
که با او دخول کنند **سی و دویّم** مشخّص کردن مهر او اکر در حال عقد کردن مشخّص
نکرده باشند پیش از دخول **سی و سیّم** بیشتر از یکزن آزاد نخواستن ٣٤
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا ان هشت امر حرام **اوّل** خواستکاری کردن
بعد از انکه کسی دیکر انرا خواستکاری کرده باشد و اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
اینرا مکروه میدانند **دوّم** خواستکاری کردن زنی که در عدّهٔ رجعیّه باشد خواه
بصریح خواه بکنایه و در عدّهٔ وفات خواستکاری کردن بصریح حرامست امّا بکنایه
جایز است **سیّم** عقد کردن وکیل زن او را جهة خود **چهارم** نکاح کردن زنی که احرام
بسته باشد **پنجم** نکاح کردن زن مسلمان را بکافر **ششم** تزویج نمودن زن مؤمنه
جهة سنّی و بعضی از مجتهدین اینرا حرام نمیدانند **هفتم** تزویج کردن مسلمان زن

کافره را **هشتم** نثار نکردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرکاه داند که صاحب
ان راضی نیست امّا بیست و شش امر مکروه **اوّل** ترك نکاح کردن جهة ترسیدن
از پریشانی و مفلسی **دوّم** نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمّهٔ
معصومین علیهم السّلام وارد شده که اکر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح
کند محروم شود از او واکر بقصد سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت
حقسبحانه مال و جمال او را روزی کرداند **سیّم** عقد کردن هرکاه قمر در عقرب
باشد **چهارم** عقد کردن در سه روز آخر ماه **پنجم** ترك بسم الله کردن در حالت
دخول **ششم** زیاده از دو روز طعام دادن **هفتم** در حالت جماع نکاه در فرج
زن کردن و باندرون فرج نکاه کردن کراهیّت بیشتر است و بعضی از مجتهدین
اینرا حرام میدانند و در حدیث آمده که اکر فرزندی در اینحال حاصل شود کور
خواهد بود **هشتم** سخن کفتن در حال الجماع خصوصًا شوهر مکر ذکر خدا یتعالی
در حدیث آمده که اکر در حال الجماع سخن کوید فرزندی حاصل آید کنك خواهد بود
نهم مخصوص ساختن و طعام دادن در عروسی بمالداران و امّا اکر بعضی مفلس و
بعضی مالدار باشند جایز است **دهم** رفتن بمجلس عروسی کافر **یازدهم** نثار کردن
انچه در عروسی نثار کنند هرکاه نداند که صاحب ان راضی نیست **دوازدهم**
شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصًا شرابخوار و سنّی و مستضعف **سیزدهم**
نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای زنان کولی **چهاردهم** نکاه کردن زنانی
که سفیه و احمق باشند **پانزدهم** نکاح کردن زن فاحشه و بعضی از مجتهدین اینرا
حرام میدانند هرکاه توبهٔ ظاهر نکرده باشند **شانزدهم** نکاح کردن زنان دیوانه
و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم **هفدهم** بزنی که اراده نکاح او داشته
باشد صریح کفتن که جماعی که تو را راضی میکند نزد منست یا بکنایه کویی که ای
بسا جماعی که تو را راضی کند نزد منست **هجدهم** عقد کردن زنی که او را زاینده
باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند **نوزدهم**
نکاح کردن دختر زنی که او را زاینده باشد و تربیت کرده باشد **بیستم** نکاح
کردن دختر زنی که پدر او از نزا خواسته باشد و بعد از ان که طلاق داده شوهر
کرده باشد بهم رسیده باشد **بیست و یکم** نکاح کردن دختر زنی که انرا با مادر
یکشوهر کرده باشد غیر از پدر او **بیست و دوّم** نکاح کردن دختر بکر بی اذن

پدر او **بیست و سیم** نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق داده باشند فی الحال بر
قول بعضی از مجتهدین **بیست و چهارم** منع کردن زنان از عیادت خویشان و
تعزیه **بیست و پنجم** ریختن منی در غیر فرج زن ازادی که بعقد دوام او را خواسته
باشد بی اذن از زن و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند و هر گاه این عمل کند سنت است
که ده مثقال طلا دیهٔ نطفه با زن بدهد و بعضی از مجتهدین این عمل را حرام نمیدانند
و امّا در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مُسنّ و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است
بیست و ششم خوابیدن در میان دو زن ازاد امّا در میان دو کنیز میتوان خوابید
فصل سیم در بیان شرطهای عقد دائمی و ان شانزده است **اوّل** ایجاب چون زَوَّجْتُكَ
یعنی زن کوید بمرد که تزویج کردم ترا **دوّم** قبول چون قَبِلْتُ النِّكَاحَ یعنی مرد کوید
قبول کردم نکاح را و قَبِلْتُ کفتن بی انکه باو ضم کنند نیز کافیست و اکر در لفظ ایجاب و
قبول موافق نباشد چنانکه مذکور شد جایز است و مقدّم داشتن ایجاب بر قبول لازم
نیست و اکر هر یك از زن و شوهر شخصیرا وکیل کنند وکیل زن چنین کوید که زَوَّجْتُ
مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ یعنی نکاح کردم وکیل کنندهٔ خود را بجهة وکیل کنندهٔ تو و وکیل مرد بکوید
قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي یعنی قبول کردم نکاح را بجهة وکیل کنندهٔ خود **سیم** انکه هر یك از ایجاب
و قبول را بصیغهٔ ماضی کویند چنانکه مذکور شد پس اکر بصیغهٔ مضارع کویند جایز
نیست امّا اکر بصیغهٔ امر کویند بعضی از مجتهدین انرا جایز داشته اند **چهارم**
انکه در صیغه قصد انشا کنند چه اکر قصد ماضی کنند صحیح نیست **پنجم** انکه ایجاب و
قبول را بصیغهٔ عربیّه بکویند هر کاه قدرت بر صیغه داشته باشند امّا اکر قادر
نباشند بر ان لغت که دانند صحیح است **ششم** انکه هر یك از ایجاب و قبول را بلفظ بکویند
با قدرت پس اکر اشاره کنند صحیح نیست و امّا اکر قادر بر کفتن نباشد اشاره کافیست
هفتم عقد را معلّق بر شرط نسازد پس اکر معلّق بر شرط سازند صحیح نیست و امّا
اکر در عقد شرط شرعی کنند صحیح است **هشتم** انکه ایجاب و قبول در یك مجلس واقع
شود بیفاصله باشد و اکرچه فاصله اندك باشد صحیح نیست و امّا اکر فاصله شامل امر
ضروری باشد صحیح است **نهم** انکه هر یك از زن و شوهر بالغ باشند پس اکر طفل
باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح است **دهم** انکه هر یك از ایشان عاقل باشند
چرا که دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست **یازدهم** انکه قصد کنند
عقد را پس اکر مست و بیهوش و خفته باشد صحیح نیست و اکرچه بعد از ان بخود ایند

و اذن دهنده **دوازدهم** انکه هر یك از ایشان مسلمان باشند چه اکر یکی کافر باشد
یا اکر زن مؤمنه باشد و شوهر سُنّی باشد صحیح نیست **سیزدهم** ازاد باشد چه
عقد بنده بی اذن اقا صحیح نیست **چهاردهم** انکه زن یکی از انهائی نباشد که بر مرد
حرامست **پانزدهم** انکه در حال عقد مشخّص باشد پس اکر ولی یکی از دو دختر
خود را عقد کند بی انکه مشخّص سازد صحیح نیست **شانزدهم** در عقد وکیل مخالفت
قول موکّل نکند چه اکر شخصیرا وکیل کرده باشد بپانصد درهم نقره عقد کند پس اکر
ان شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و ایا قدرت
داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب انست که
شرط نیست و اکر از نفقه دادن بعد از عقد عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سیم**
در جماعتی که ولی عقد اند و ایشان سه قوم اند قوم اوّل پدر و جدّ پدری چه ایشان
ولیّ طفل دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی
نیست و خلافست میانهٔ مجتهدین که جدّ در حالت فوت پدر ولیست و یا انکه در
ولیّ بودن زندکی پدر شرطست اقرب انست که ولیست اکرچه پدر مرده باشند و
اکر پدر و جدّ کسی را وصیّ طفل سازند یا ان وصیّ را ولایت نکاح طفل میرسد یا نه
مجتهدین را در اینمسئله خلافست اقوی انست که او را ولایت نکاح هست و اکر طفل
فاسد العقد شده باشد وصی با احتیاج او میتواند بجهة او نکاح کرد اکر ولی طفل یا
دیوانه بجهة ایشان نکاح کند ایشانرا بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مکر در چهار
موضع **اوّل** انکه او را بهم جنس نکاح کرده باشند **دوّم** انکه با کسی که تزویج کرده
باشد که الت مردی نداشته باشد **سیم** انکه زنی بجهة او نکاح کرده باشد
که صاحب عیب باشد **چهارم** انکه طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی
داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ است بعد از بالغ شدن
خصوصاً بر مذهب جماعتی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترسیدن
در زنا افتادن را شرط دانند چه در اینمذهب ایشانرا بعد از بالغ شدن فسخ میرسد
و هر کاه پدر و جدّ هر یك بجهة دیکری عقد کرده باشند عقد کسی که بیشتر کرده
باشند اصحّ است و اکر هر دو بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است و بیکی
از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط میشود **اوّل** انکه بنده باشند چه ولایت
بنده بی اذن اقا صحیح نیست **دوّم** انکه ناقص العقل بوده باشند **سیم** انکه کافر

باشند وطفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست امّا فرزند کافر
چهارم انکه احرام بسته نباشند جهت حجّ یا عمره چه اکر محرم در حالت احرام عقد
کند صحیح نیست هرکاه یکی ازاین چهار امر حادث شود ولایت پدر وجد ساقط میشود
منتقل بامام میشود **قوم دوم** اقای بنده چه اقارا ولایت نکاح بندکان خود هست
واکر ایشان بنکاح راضی نباشند بتعدّی اقا میتواند ایشانرا بیکدیکر عقد کرد با
وجود اقا دیکری ولی نیست بندکان را بی اذن اقا نکاح صحیح نیست **قوم سیّم** حاکم
شرع هرکاه پدر وجدّ نباشد یا طفل بیعقل بالغ شود چه در اینصورت حاکم شرع
ولیّ اوست واکرچه پدر وجدّ او باشد وهمچنین امام ولی کسی است که بعد از
بالغ شدن دیوانه شود وباحتیاج صرفهٔ او بنکاح میتواند جهت او نکاح کرد
فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرامند که ایشان سه قسمت
قسم اوّل جماعتی اندکه ایشانرا نمیتوان خواست مطلقا وایشان دو صنف اند صنف
اوّل جماعتی از زنانند که بواسطهٔ خویشی صحیح ومانند صحیح حرامند وهرکز حلال نمیشوند
واینها هفت قومند **اوّل** مادر هرچند بالا رود **دوّم** فرزند **سیّم** فرزندزاده
هرچند پائین رود **چهارم** خواهر پدری و مادری **پنجم** دختر خواهر و دختر
برادر هرچند پائین رود **ششم** عمّه هرچند بالا رود چون عمّهٔ جدّه
هرچند بالا رود امّا عمّهٔ عمّه کاه هست که حرام نیست **هفتم** خاله هرچند بالا رود
چون خالهٔ پدر و خالهٔ مادر امّا خالهٔ خاله کاه هست که حرام نیست وبر زنان نیز
هفت جماعت حرامند **اوّل** پدر هرچند بالا رود **دوّم** فرزند زاده هرچند پائین
رود **سیم** فرزند فرزندی و هرچند پائین روند **چهارم** برادر پدری و
مادری **پنجم** پسر برادر هرچند پائین روند **ششم** عم هرچند بالا رود بطریقیکه
مذکور شد **فصل ششم** جماعتی که از زنان اندکه حرام شدن ایشان عارض
شده وسبب انشده که نکاح ایشان اصلا جایز نیست واینها پانزده قومند قوم اوّل
مادر زن هرچند بالا رود چه هرکاه کسی زنی را بنکاح صحیح ومانند ان دخول کند مادران
زن هرچند بالا رود حرام مؤبّد میشوند واکرچه مادر رضاعی انزن باشد وهمچنین
مادر کنیز که باو دخول کرده باشد حرام مؤبّد میشود واکر زنی را عقد کند ودخول
نکند ایا مادر او حرام مؤبّد میشود یا نه در اینمسئله میانهٔ مجتهدین خلافست
اقوی انست که حرام مؤبّد میشود وایا در عقد کردن دختری باید که اذن لازم

باشد

باشد از هر دو طرف یا از یکطرف یا انکه لازم نیست بلکه اکر فضولی کند مادر حرام
میشود خلافست میانهٔ مجتهدین در اینمسئله **قوم دوّم** دختر زن مدخوله
هرچند پائین رود چه هرکاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هرچند پائین رود
حرام مؤبّد میشود واکرچه دختر رضاعی باشد خواه ان دختر بعد از دخول کردن بهمرسیده
باشد خواه پیش از دخول کردن بشوهر یا بزنا همین حکم دارد میانهٔ مجتهدین در اینمسئله
خلافست امّا اکر زنا کردن بدختر بعد از نکاح کردن مادر مادر را حرام نمیسازد
قوم سیّم زن پدر هرچند بالا رود واکرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبّد است
واکرچه پدر دخول نکرده باشد وهمچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و
همچنین حرام مؤبّد اند زنان که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد **قوم چهارم**
زن فرزند هرچند پائین رود اکرچه رضاعی باشد بر پدر حرامست واکرچه پسر دخول
نکرده باشد وهمچنین است هر کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اکر هریك از پدر
وپسر زن یکدیکر را بشبهه دخول کند ایا بر دیکری حرام میشود در اینمسئله میانهٔ
مجتهدین خلافست در اینکه کنیزی را که پدر دست بشهوة مالیده باشد یا نکاح
کرده باشد بجای که غیر از اقا کسی دیکر دست نتواند مالید ونکاه کرد ایا بمجرّد نکاه کردن
ودست مالیدن حرام مؤبّد میشود اقرب انست که حرام نمیشود بلکه مکروهست و
بعضی از مجتهدین بدین رفته اندکه اکر پسر دست مالیده باشد یا نکاه کرده باشد
حرام نمیشود واکر پدر دست مالیده باشد یا نکاه کرده باشد بر پسر حرام میشود
قوم پنجم جماعتی اند از زنان که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر خوردن ده است **اوّل**
انکه شیردهنده زن باشد پس اکر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد **دوّم**
انکه هریك از شیرخورنده وشیردهنده زنده باشد پس اکر مرده باشد رضاع بهم
نمیرسد **سیّم** انکه شیر انزن از ابستنی بهم رسیده باشد پس اکر زنی بی انکه حامله
باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد **چهارم** انکه اکر طفل شیر خالص از پستان
انزن بمکد پس اکر چیزی در دهن انطفل باشد که با شیر ممزوج باشد وبخورد ودر عرف
انرا شیر نکویند رضاع نمیرسد دیکر انطفل شیر را از پستان انزن بمکد پس اکر ان
شیر را در ظرفی بدوشند وانطفل بخورد ایا رضاع بهم میرسد میانهٔ مجتهدین خلافست
در اینمسئله اقرب انست که رضاع بهم میرسد **پنجم** رضای شوهر واقا در شیر دادن
شرط نیست پس اکر زن کسی یا کنیز شخصی برخصت شوهر یا اقا طفلی را شیر دهد رضاع

اصح انست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین صح

هم میرسد وهم چنین زاییدن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست **ششم** پس اکر
زن ابستن پیش از زاییدن طفل را شیر دهد رضاع هم میرسد وهم چنین دوام
نکاح در ان زن شرط نیست پس اکر متعهٔ شخصی که از او ابستن باشد یا زن حامله را که
شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع هم میرسد **هفتم** انکه طفل ان
مقدار شیر بخورد که استخوان او سخت شود و کوشت بروید یا انکه شبانروزی شیر
بخورد و انمقدار که سیر شود و خود پستانرا بکذارد در بعضی حدیث صحیح وارد شده
کرده مرتبه انکافی است و بعضی هم از مجتهدین کفته اند که ده مرتبه کافیست **هشتم**
انکه طفل درمیان پانزده مرتبه شیر زن دیکر را نخورد **نهم** انکه شیر خوردن طفل
پیش از دو سال شدن او باشد بعضی از مجتهدین کفته اند که طفل شیر دهنده
میباید که دو ساله نباشد پس اکر بعد از دو سال او شیر بخورد رضاع هم نمیرسد
دهم انکه صاحب شیر یك کس باشد پس اکر زن طفل را از شیر شوهر خود پانزده
مرتبه و طفل دیکر را از شیر شوهر دیکر داده باشد بر یکدیکر حرام نمیشوند و شیخ
طوسی برین رفته که اینها بر یکدیکر حرام میشوند و هرکاه این شرطها بهم رسد شیر
دهنده مادر ان طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر میشود و فرزندان
که از ایشان حاصل شده باشد یا شیر انرا خورده باشند برادر و خواهر میشوند
و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبّد میشوند **اوّل** زن شیر دهنده و
مادر او هرچند بالا رود حرام مؤبّد میشود **دوّم** زن شیر دهنده و مادر او هرچند
بالا رود حرام مؤبّد اند بر طفل شیر خورنده جهة انکه اینها همه بمنزلهٔ مادر اند در نسب
وهم چنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر دهند حرام مؤبّد اند **سیّم**
دختر پسر اکر زن شخصی شیر دهد چه اندختر بمنزلهٔ دختر پسر است در نسب **چهارم** فرزندان
دختر که زن او شیر داده باشد چه اینها بمرتبهٔ فرزند زاده است در نسب **پنجم**
دختریکه از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشند و
دخترانی که ان زن شیر دهنده زاییده باشد بر ان طفل حرام است چه اینها همه بمنزله
خواهر انند در نسب **ششم** فرزندان فرزند شوهر زن شیر دهنده زاییده
باشد بر این طفل خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه
ایشان بمرتبه دختران خواهران و برادرانند در نسب **هفتم** خواهر زن شیر دهنده
چه او بمرتبه خاله است در نسب و خواهر شوهر ان زن چه او بمنزله عمّه است در نسب

وهم چنین هفت کس اند از مردان بر زنان حرام مؤبّد اند بسبب شیر خوردن **اوّل**
شوهر زن شیر دهنده هرکاه دختری را شیر دهد بر شوهر او حرامست چه بمنزله
پدر او ست در نسب **دوّم** پسرے که زن او شیر دهد بر ان شیر دهنده حرامست
چه او بمنزله پسر او ست در نسب **سیّم** پسران که از ان طفل شیر خور ند بهم رسد چه
ایشان بمنزلهٔ فرزند زاده اند در نسب **چهارم** پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر
دهنده چه انها بمنزله برادر اند در نسب **پنجم** فرزندان فرزند رضاعی و نسبی
شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهر ند در نسب **ششم** برادر
زادهٔ شیر دهنده چه او بمنزله پسر خالست در نسب **هفتم** برادر زن شیر دهنده
چه او بمنزله خالست در نسب امّا مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او
که از غیر او شیر خورده باشند و عمّه و خالهٔ رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر
برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر
دهنده بر پدر شیر خورنده خلافست شیخ طوسی برین رفته است که حرام میشود و خواهران طفل که
از ان شیر نخورده باشند میتوانند که دختر شیر دهنده و شوهر او را نکاح کرد
و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند و در رضاعی حرام میسازد رضاعی لاحق
نکاح سابق را مثلا اکر مادر شخصی زن او را شیر دهد ان زن حرام مؤبّد میشود
بران شخص و اکر زن بزرك شخصی زن کوچك او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام
میشوند هرکاه بزن بزرك دخول کرده باشد زن بزرك حرام میشود **قوم ششم**
زنانی که شوهر داشته باشند در عدّهٔ رجعیّه باشند و جماعتی با ایشان زنا کنند چه
در اینصورت ان زنان بر انها که دخول کرده اند حرام مؤبّد میشوند و کنیزے که اقای او
با او دخول کرده باشد اکر شخصی با او دخول کند ایا بران شخص ان کنیز حرام میشود یا نه
میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست **قوم هفتم** زنانی که شوهرها ایشانرا طلاق
کفته باشند و هنوز از عدّه بیرون نرفته باشند اکر جماعتی ایشانرا عقد کنند در اینصورت
ان زنان بمجرّد عقد کردن بر انجماعت حرام مؤبّد میشوند و اکرچه با انها دخول نکرده
باشند و اکر نادانسته بران زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا انکه دخول کنند حرام
میشوند امّا اکر در مدّت استبراے کنیز شخصی نادانسته انکنیز را عقد کند ایا بدان
کس حرام مؤبّد میشود مثل عقد کردن بر زن که در عدّه باشد میانهٔ مجتهدین خلافست
در اینمسئله و اکر کسے زن شوهر یا متعه دار را دانسته عقد کند یا بمجرّد عقد بر او

حرام مؤبّد میشود و در اینمسئله نیز خلافست **قوم هشتم** زنانی که مردم در
حالتی که احرام بسته باشند ایشانرا دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد
میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند انعقد باطلست و حرام مؤبّد نمیشوند
امّا اگر دخول کرده باشند آیا آن زن حرام مؤبّد میشود بر ایشان در اینمسئله میان مجتهدین
خلافست **قوم نهم** زنانی که شوهر ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که
هرگاه شخصی با زن خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد حاکم شرع
ایشانرا امر میکند با آنکه یکدیگر لعنت کنند بطریقیکه زود باشد که در بحث لعان
بیاید چه از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبّد میشوند **قوم دهم** زنان کر
و گنگ که شوهر از ایشان بایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در اینصورت
بمجرّد این گفتن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبّد میشوند **قوم یازدهم** دختران
عمّه و خاله هرگاه بعمّه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که زنا با ایشان
کرده باشند حرام مؤبّد میشوند امّا بعمّه و خاله بشبهه دخول کنند یا عقد دختران
پیش از زنا با ایشان باشد حرام مؤبّد نمیشوند **قوم دوازدهم** مادران و دختران
و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند یا حشفه یا بعضی حشفه در فرج آن
پسر غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده
حرام مؤبّد میشوند هرگاه عقد ایشان بیشتر از لواطه نباشد و آیا مادر و خواهر
رضاعی آن پسر بمجرّد دخول کردن با و حرام مؤبّد میشود خلافست در حرام بودن مادر
مادر او و دختر دختر او امّا دختر خواهر او حرام نمیشود **قوم سیزدهم** زنانی که
آزاد باشند که شوهر ایشان نه مرتبه طلاق عدّی دهند ایشانرا چه بعد از آن حرام
مؤبّد میشوند بر شوهران ایشان **قوم چهاردهم** کنیزانی که شوهران ایشان
شش مرتبه ایشانرا طلاق عدّی دهند چه بعد از آن بر شوهران ایشان حرام مؤبّد
میشوند **قوم پانزدهم** دختری که نه ساله نداشته باشد و شوهر دخول کند مخرج
حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود او حرام مؤبّد میشود بر شوهر و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود و نیک شود حلال میشود و
آیا اگر دختر بالغ را نکاح کرده باشند و دخول کنند و اینحال او را بهم رسد آیا حرام مؤبّد
میشود یا نه در اینمسئله میانه مجتهدین خلافست و همچنین در اینکه اگر دختری را
بانگشت بکارت ببرند آیا حرام مؤبّد میشود یا نه اقرب آنست که حرام مؤبّد نمیشود

قسم دوّم از فصل چهارم جماعتی که از زنان که حرام مؤبّد نمیشود بلکه بواسطه
مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر اینها و اینها هفده اند
اوّل جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشند مادر را
طلاق دهند دختر را میتوان خواست امّا جمع کردن میانه هر دو حرام است **دوم**
جمعکردن میانه دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یکخواهر را طلاق
ندهد خواهر دیگر را نمیتواند خواست تا آنخواهر از عدّه بیرون نرود چه اگر طلاق رجعی
باشد که شوهر میتواند در عدّه رجوع کرد و در طلاق باین میانه مجتهدین خلافست
اصحّ آنست که جایز است **سیّم** جمعکردن میانه عمّه و خاله هرچند بالا روند و دختر برادر
و دختر خواهر بی اذن عمّه و خاله در عقد و اگرچه متعه باشد حرامست امّا اگر اذن
دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمّه و خاله و دختر برادر و دختر
خواهر هرگاه کنیز باشد خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتاخرین
بهاء الملّة و الدّین محمد طاب ثراه در اینمسئله متوقف بوده زیرا که در این باب حدیثی
بنظر نرسیده **چهارم** جمع کردن میان کنیز و زن آزاد حرامست و آیا باذن او جایز است
خلافست میانه مجتهدین در اینمسئله **پنجم** جمعکردن مرد آزاد میانه چهار پنج زن
آزاد دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین **ششم** جمعکردن مرد آزاد میانه زیاده
از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمیدانند **هفتم** جمع کردن
بنده میان سه آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست **هشتم**
جمعکردن میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست **نهم** نکاح
زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان **دهم** نکاح زن مسلمانی
که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانعست از خواستن او **یازدهم** زن یهود و ترسا را
بعقد دائمی خواستن امّا متعه کردن ایشان جایز است بقول بعضی از مجتهدین **دوازدهم**
زن که سه مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر آنشوهر حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد
دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد
سیزدهم زن آزاد را که شش مرتبه شوهر او طلاق دهد بر شوهر او حرامست تا آنکه
او را دیگری بعقد در آورد و طلاق دهد آنگاه حلال شود و اگرچه طلاق دهنده
بنده باشد **چهاردهم** کنیز را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود تا
آنکه او را شخصی بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد

پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا انکه دیگری اورا بعقد دخول کند وطلاق دهد واگرچه طلاق دهنده اورا ازاد باشد **شانزدهم** هرگاه شخصی هریك از دو شخصی دختر خود را بدیگری دهند که مهر هریك فرج دیگری باشد حرامست واین نکاح را شغار میگویند واین نکاح باطلست **هفدهم** هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد ویکی از ایشان محارم باشد چون مادر وخواهر مشتبه باشد نکاح کردن انجماعت بالتمام حرامست **فصل پنجم** در اقسام دخول کردن وان بر پنجاه ویك وجه است سه وجه واجب شانزده وجه حرام وپنج امر سنت وبیست وهفت وجه مکروه است اما سه امر واجب **اول** دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد وبازن خود دخول نکند واجبست که دخول کند بیعذری **دوم** هرگاه قسم بخورد کسی که بازن خود دخول نکند انزن بحاکم شرع معامله خود را عرض کند وحاکم شرع انشخص را تا چهار ماه مهلت میدهد مخیر میسازد میانه دخول کردن وطلاق دادن بعد از چهار ماه واجبست براو دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد امد **سیم** هرگاه کسی بازن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست انزن حال خود را بحاکم شرع عرض کند حاکم تا سه ماه اورا مهلت بدهد انگاه واجبست دخول با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد امد واما ان شانزده امر حرام **اول** دخول در حالت حیض بازنان **دوم** در حالتی که زنان نفاس داشته باشند **سیم** در حالتی که هریك از زن یا شوهر احرام حج عمره بسته باشد **چهارم** در حالتی که هریك از ایشان روزهٔ واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد ودر نذر غیر معین خلافست **پنجم** در حالتی که وقت نماز تنك باشد **ششم** هرگاه از ایشان اعتکاف واجب کرده باشند **هفتم** در حالتی که یکی از ایشان در مسجد باشد **هشتم** هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از کفاره دادن دخول کردن بانزن حرامست **نهم** در حالتی که زن شخصی را بشبهه دخول کند شوهر انزن را دخول کردن بانزن حرامست تا انکه از عدهٔ ان دخول کننده بیرون رود **دهم** هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر بالغ مخرج بول وغایط یا مخرج حیض با بول یکی شود دخول کردن باو حرامست وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر نیك شود دخول کردن حلال میشود **یازدهم** دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد

بی اذن انزن که نوبت اوست بر قول بعضی از مجتهدین **دوازدهم** در وقتی که زن میل ندارد که شوهر باو دخول کند جهة گرفتن مهر خود واگر شوهر بقهر وغلبه دخول کند حرامست **سیزدهم** در حالتی که زنانرا طلاق گفته باشد که شوهر رجوع رسد پیش از انکه از عده بیرون روند دخول کردن غیر شوهر بایشان حرامست **چهاردهم** دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از انکه چهار ماه از ابستن ایشان بگذرد حرامست **پانزدهم** دخول کردن بزنی که عاجز باشد از دخول کردن شوهر باو بواسطه بیماری او ویا از بزرگی الت شوهر حرامست **شانزدهم** هرگاه کنیزرا بخرند پیش از انکه کنیز یك حیض یا چهل وپنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول بان کنیز حرامست وایا در اینمدت چنانکه دخول کردن حرامست بوسیدن کنیز ودست مالیدن باو حرامست یا نه میانه مجتهدین در اینمسئله خلافست واما ان پنج وجه که سنتست **اول** مطلق دخول کردن بازن خود با انکه ضرری باو رسد وقدرت بران داشته باشد سنت است **دوم** اول ماه رمضان دخول کردن **سیم** در شب سه شنبه ودوشنبه وپنجشنبه وجمعه بعد از خفتن دخول کردن **چهارم** روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن **پنجم** در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن واما ان بیست وهشت امر مکروه **اول** دخول کردن بعد از انکه محتلم شده باشد پیش از انکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث امده که اگر کسی بعد از انکه محتلم شده باشد دخول کند بزن خود ووضو نکرده یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد **دوم** برهنه دخول کردن **سیم** در کشتی ودر جاییکه سقف نداشته ودر زیر درختان میوه دار دخول کردن **چهارم** از وقت طلوع تا صبح افتاب دخول کردن **پنجم** دخول کردن در وقت طلوع افتاب هرگاه زرد باشد **ششم** دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنتست **هفتم** دخول کردن در اخر روز در وقتی که افتاب زرد باشد **هشتم** دخول کردن بعد از غروب افتاب تا رفتن شفق **نهم** دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول ماه رمضان که سنتست چنانچه مذکور شد هم چنین مکروه است در اول ساعت از شب **دهم** دخول کردن در میان هر ماهی خصوصا شعبان **یازدهم** دخول کردن در اخر هر ماه چه در حدیث امده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در اخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد یا دیوانه خواهد بود **دوازدهم** دخول کردن در وقتی که افتاب یا ماه گرفته باشد یا بادهای سیاه وسرخ وزرد وترسناك

بوزد یا زمین بجنبد **سیزدهم** دخول کردن در جائی که طفلی ایشانرا به بیند چه در حدیث آمده که اگر کسی را فرزندی بهم رسد در اینحالت اگر پسر باشد زناکننده باشد و اگر دختر باشد زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیّز باشد مکروهست و حدیث مطلق وارد شده و همچنین مکروهست دخول کردن با زنان هرگاه زن دیگر نگاه کند **چهاردهم** رو بقبله و پشت بقبله ایستاده و رو بآفتاب دخول کردن **پانزدهم** دخول کردن در سفر هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضر هم آب نباشد دخول کردن مکروهست میانهٔ مجتهدین خلافست **شانزدهم** دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنّتست در اینحالت بکارت او را نبرند **هفدهم** دخول کردن در پس زنان و مالک نیز که یکی از علماء سنّیانست بر این رفته و بعضی مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند **هجدهم** دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد **نوزدهم** دخول کردن بزنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد و خواه بجز بدن **بیستم** دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن **بیست و یکم** دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت عقد ذکر نکرده باشند پیش از آنکه مشخّص کنند **بیست و دوّم** دخول کردن بزنی که از نفاس و حیض پاک شده باشد و غسل نکرده باشد **بیست و سیّم** دخول کردن در شب عید قربان **بیست و چهارم** میانهٔ اذان و اقامه **بیست و پنجم** دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد **بیست و ششم** دخول کردن در شبی که روز آن بسفر روند **بیست و هفتم** دخول کردن بزنی باشتباه غیر آن زن **تتمّه** دخول کردن بشبهه بر سه قسم است **اوّل** نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانکه کسی زنی را در میان جامه خواب خود بیند گمان کند که زن اوست دخول کند **دوم** نسبت بکسی که دخول با او واقع شده باشد چون دخول بکنیز مشترک یا مکاتب یا امّ ولد **سیّم** نسبت بماخذ حکم جهة اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده چه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس اگر در اینصورت دخول کند بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است **اوّل** ساقط شدن حدّ از دخول کننده بشبهه و در کنیز شرط است که گمان حلیت نداشته باشد حدّ بقدر حصّهٔ شریک لازمست **دوّم** ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی گمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که حاصل شود فرزند اوست امّا دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد **سیّم** عدّه داشتن

زنی که بشبهه با او دخول کند جهة محافظت نطفه دخول کند از ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر آن زن امّا اگر دانسته دخول کند عدّه ندارد و اگر زن جاهل باشد آیا عدّه دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست **چهارم** مهر دادن بر کسی که بر زنی بشبهه دخول کند مهر دادن بر او لازمست بشرطیکه زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در اینمسئله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیّت آن زن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیّت از خاص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن با آن زن حرامست دست مالیدن باو نیز حرامست امّا از نیرا که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن زن اجنبیّه جهة گواه شدن بواسطهٔ او حلالست و دست مالیدن بآن مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه بفرج او چه مکروه است نگاه بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه بر عقد کردن زن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول کردن باو مرتّب میشود و آن صد و هفت امر است سی و یک امر واجب و بیست امر حرام و دو امر سنّت امّا سی و یک امر واجب **اوّل** غسل کردن هر دو جهة نماز **دوّم** تیمّم کردن ایشان جهة نماز هرگاه آب نباشد **سیّم** قضا کردن روزهٔ واجب هرگاه در اثنای آن دخول کند **چهارم** قضای اعتکاف واجب چه هرگاه در اثنای آن دخول کند **پنجم** تمام کردن دو اعتکاف واجب یا از یاده هرگاه تتابع کرده باشد و دخول کردن در اثناء اعتکاف واقعشود **ششم** قضای حجّ عمرهٔ واجب هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشد از روی عمد دخول کنند **هفتم** تمام کردن افعال حجّ که بسبب دخول کردن باطل کرده باشند **هشتم** کفّارهٔ دخول کردن در روزهٔ واجب و اعتکاف و حجّ واجب آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حجّ مذکور شد **نهم** نفقه دادن زنی که دخول باو کرده باشد و راحلهٔ او بر دخول کننده واجبست در سال دوّم که حجّ کنند هرگاه فاسد کرده انید حجّ از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد **دهم** تفرقه کردن میانهٔ زن و شوهر در سال دوّم هرگاه بآن موضعی که در سال اوّل دخول کرده باشد برسد باین طریق که شخصی با ایشان باشد یا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارند که با یکدیگر خلوت کنند **یازدهم** هرگاه دخول در حالتی که زن حیض دار باشد واقعشود کفّاره واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفّاره را سنّت میدانند **دوازدهم** عدّه داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن در سنّ زنانی باشد که حیض نه بینند و همچنین عدّه لازمست هرگاه

شوهر زنرا طلاق دهد و دخول باو کرده باشد **سیزدهم** زنیرا عقد کرده باشند
و زنا کنند واجبست که حاکم شرع سنکسار کند زنا کننده را و اگر زن نیز شوهر داشته
او را سنکسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا
کند موجب صد تازیانه باشد و موی سر او را باید تراشید وانمرد را یکسال از
شهر بیرون باید کرد چنانچه زود باشد که بتفصیل مذکور میشود **چهاردهم**
هرگاه زن آزادی را سه طلاق کویند بر شوهر او واجبست که شخصی دیگر آن زنرا
نکاح کند و طلاق دهد تا بران شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق کوید
محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و همچنین در سه طلاق عدی محتاج
بمحللست امّا اگر طلاق عدی باشد در مرتبهٔ نهم حرام مؤبد میشود چنانکه مذکور شد
و اگر کنیز باشد در طلاق **دوّم** و چهارم محتاجست بکسی که دخول کند و طلاق دهد
تا حلال شود **پانزدهم** تعزیر کردن مردی که زن مردهٔ خود را دخول واجب است
شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول کند آنگاه ظاهر شود که
بکر نبوده وده یک قیمت آنکنیز را واجبست که بفروشنده دهد **هفدهم** هرگاه
کنیزی را خریده باشد و آنگاه ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده
باشد بیست یک قیمت آن کنیز را با کنیز فروشنده دهد **هیجدهم** هرگاه شخصی
مرتد شود بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن خود مهر لازمست که بدهد
نوزدهم هرگاه کنیزی که آقای او باو دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که
بگذارد که یکحیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض ببیند و اگر نبیند و در سنّ زنی باشد
که حیض ببیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول کند و امّا اگر آقا دخول نکرده
باشد همان ساعت دخول میتوان کرد **بیستم** زنیرا عقد کرده باشند پیش از
دخول طلاق دهند نصف مهر واجبست بر شوهر که بان زن دهد و اگر دخول کند
بالتّمام مهر او را باید داد **بیست و یکم** اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده
باشند مهر المثل واجبست که بدهد شوهر بان زن **بیست و دوّم** هرگاه آن زن
مقدّر ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجبست بر شوهر که بعد از
دخول مهر آنزنرا مشخص کند **بیست و سیّم** مهر المثل واجبست بر شوهر در هر موضع
که مهر مسمّی فاسد باشد و مهر المثل واجبست در وطی بشبهه و بتعدّی بزنی زنا
کردن **بیست و چهارم** نفقه دادن بزنی که او را عقد دایمی بوده باشد تا از عدّه

بیرون نرفته باشد و همچنین زنیرا که طلاق گفته باشد و حامله باشد همچنین
جامهٔ که بدن خود را بپوشد دادن بان زن واجبست و همچنین واجبست خانه که
در او بنشیند و خادمی که او را خدمت کند هرگاه از جماعتی باشد که خدمتکار داشته
باشند و همچنین واجبست فرش دادن بان زن و آلتهای که بدن پاکیزه کند و
ازالهٔ بوی بد از بدن دور کند و آلتهاے که بان طعام بپزند و اجرت حمام در وقت
احتیاج که قیمت آب غسل کند بر قول بعضی از مجتهدین **بیست و پنجم** شب خوابیدن
هر چهار شب یکشب پیش زن خوابیدن و یکشب از چهار شب پیش زن واجب است
بیست و ششم اگر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست ۲۷
اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن واجبست ده مثقال طلا بان زن بدهد
بیست و هشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت تا چهار
ماه و ده روز ترک زینت کند **بیست و نهم** واجبست بر زن تهیّهٔ آنچه دخول کردن
و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بان **سی ام** هرگاه زنی نفس خود را بشوهر
واگذارد و نام مهر نبرد و شوهر او را طلاق کوید تا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از
دخول کردن مشخّص کردن مهر واجبست بران شوهر اگر مالدار باشد که بان زن
جامهٔ اعلا که قیمت آن ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد و اگر مفلس
باشد انکشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامهٔ یا اسپی که پنج مثقال طلا قیمت
آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد و فرقی در میانهٔ آزاد و بنده نیست **سی و یکم**
کشتن حیوانی که ماکول باشد و دخول کنند باو و واجبست قیمت آنرا دادن بمالک
و همچنین واجبست سوزانیدن او و امّا بیست امر حرام **اوّل** نماز کردن ایشان
پیش از غسل **دوّم** طواف کردن ایشان **سیم** روزه داشتن ایشان **چهارم**
تلاوت سجده و سجدهٔ سهو کردن **پنجم** خواندن چهار سوره که از خواندن آنها
سجده واجبست و خواندن بعضی از آنها چون خواندن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آنچهار
سوره **ششم** داخل شدن ایشان بمکه و مدینه **هفتم** درنگ نمودن آنها در مسجدها
سوای آن دو مسجد **هشتم** مادر زنیرا که عقد بسته باشند حرامست خواستن
نهم پدر و فرزند شوهران زن بران حرامست **دهم** دختر زنیرا اگر دخول کرده
باشند حرامست دخول کردن بان زن **یازدهم** خواستن خواهر زنیرا که عقد کرده
باشد در حالتی که آن بر نکاح او باقی باشد یا در عدّهٔ رجعیه باشد حرام است

دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر زنرا که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان حرام است
سیزدهم معقودهٔ هریك از پسر و پدر بر دیگری حرامست **چهاردهم** مرد آزادی
که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از ان خواستن و هم چنین حرامست زیاده کردن
از دو کنیز خواستن **پانزدهم** بنده را زیاده از دو زن و چهار کنیز خواستن حرامست
شانزدهم شخصی که زن آزاد داشته باشد کنیز خواستن بی اذن ان زن حرامست هرگاه
ان مرد آزاد باشد امّا اگر غلام باشد یا کنیز بی رخصت زن آزاد میتواند ساخت یا نه
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که نمیتواند و بعضی از سنّیان اینرا جایز داشته
هفدهم فرزند زنیرا که با او دخول کرده باشند ردّ کردن و گفتن که از من نیست
حرامست **هجدهم** منی در فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن
او ریختن حرامست امّا در متعه و کنیز جایزاست **نوزدهم** حرام بودن زنی که عقد کرده
باشند بر غیر شوهر چه بمجرّد عقد حرام میشود **بیستم** امتناع نمودن زن از دخول
کردن شوهر با او جهة گرفتن مهر بعد از دخول کردن حرام است وامّا دوامر سنّت
اوّل وضو ساختن کسی که دخول کرده جهة خواب کردن هرگاه غسل نکرده باشد خواهد
بخوابد سنّتست و این وضوئیست که مجتهدین گفته اند که او را بول و غایط نمیشکند
و هرگاه در انحال آب نباشد تیمّم سنّت است جهة خواب کردن **دوّم** برابر داشتن
زنان در گشاده روئی و قسمت روزها میانهٔ ایشان وامّا پنجاه و چهار امر باقی **اوّل**
باطل شدن وضو و غسل و تیمّم بدخول کردن **دوّم** باطل شدن نماز بدخول کردن
سیّم باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد **چهارم** باطل شدن تتابع در
روزهای نذری که دران شرط تتابع کرده باشد هرگاه در اثنای ان دخول کرده باشند
و هم چنین باطل میشود در کفارهٔ رمضان و غیر ان هرگاه دخول در اوّل ماه روزه واقع
شده باشد **پنجم** باطل شدن اعتکاف بسبب دخول **ششم** باطل شدن حج و عمره هرگاه
پیش از وقوف عرفه و مشعر عمداً دخول کرده باشد **هفتم** فاسق شدن کسی که در حالت احرام
یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند **هشتم** غیر بکر شدن دختر مگر بسبب دخول
کردن پس احکامی که مخصوص بکر است از او ساقطست مثل انکه در بکر جهة نکاح سکوت
کافی بود و در غیر بکر باید که حرف زند چنانچه مذکور خواهد شد **نهم** بیرون رفتن از
عنّین بودن بسبب دخول کردن **دهم** ملحق شدن فرزندی بعد از ششماه یا بیشتر
بزاید و دخول کند و اگر چه دخول او بشبهه باشد هرگاه ان زن از شوهر خالی باشد

یازدهم در عدّهٔ رجعیّه رجوع کردن بسبب دخول کردن **دوازدهم** لعن کردن با زن
مدخوله چه هرگاه نفی ولد کند لعان باید **سیزدهم** ساقط شدن امتناع کردن زن
از دخول کردن شوهر جهة گرفتن مهر بعد از دخول **چهاردهم** ثبوت طلاق سنّت
و بدعت **پانزدهم** ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه **شانزدهم** ثبوت مهر بوطی کنیز
مشترك **هفدهم** گردیدن کنیز فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت وارد
شده **هجدهم** قطع عدّه هرگاه از زنا حامله شده باشد **نوزدهم** ثبوت فسخ مر مشتری
کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد **بیستم** اجازت بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد
بکنیز **بیست و یکم** ثبوت فسخ بسبب دخول در کنیزی که بخشیده باشد بکسی که رجا بیکه
رجوع کردن جایز باشد **بیست و دوّم** فسخ بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد چون
دخول کردن بکنیز **بیست و سیّم** دلالت کردن بر اختیار کردن هرگاه شخصی مسلمان
باشد و زیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که اختیار چهار زن کند از جملهٔ
زنها و هرگاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و هم چنین در طلاق مبهم دلالت
بر تعیین میکند **بیست و چهارم** موقوف بودن بر انقضای عده هرگاه مدخوله
مرتد شود مطلقا یا انکه دخول کننده مرتد ملّی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا
دخول کننده مسلمان شود مدخولهٔ او بت پرست باشد **بیست و پنجم** مانع شدن
دخول کردن از ردّ کردن مگر جهة آبستن بودن کنیز و غیر بکر بودن در اینصورت
دخول مانع نیست از رد کردن آن کنیز **بیست و ششم** ساقط شدن اختیار بعد از
دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد وامّا بعد از دخول اختیار فسخ
ندارد خواه شوهر آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین **بیست و هفتم**
ممنوع بودن بسبب دخول کسی که بزیاده از چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلمان
شود تا انقضاء عدّه مسلمان نشوند امّا اگر دخول کرده باشد میتواند فی الحال زن
دیگر خواست و هم چنین ممنوعست از خواستن خواهر ان زن کافره تا انکه ان کافره
از عدّه بیرون آید و هم چنین ممنوعست از اختیار کنیز هرگاه مسلمان شود و زن آزاد
کافره داشته باشد تا انکه ان زن از عدّه بیرون رود **بیست و هشتم** واقع شدن
ظهار معلّق بدخول **بیست و نهم** واقع شدن آزاد معلّق بر دخول بندر **سی ام**
باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول کردن
مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانکه زود باشد که بیاید **سی و یکم** تعیین

مهر بحسب روزها در متعه **سی و دوم** قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار بدخول
کردن چه بیمار اگر زن را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول
نکرده بمیرد نکاح باطل میشود **سی و سیم** ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب
دخول خواه بقصد دوام و خواه بقصد ملکیت **سی و چهارم** نشر حرمت رضاع
که اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند **سی و پنجم** محرم شدن دختر بسبب
دخول مادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر **سی و ششم** امتناع فسخ کردن
زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول **سی و هفتم** محقق شدن
رجوع در ایلا و ظهار و بدخول کردن **سی و هشتم** منع از چیزهای که بوی بد
داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد با مر کردن و پاک ساختن آنچه
طبیعت از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکند که شوهر اینها را میتواند
منع کرد **سی و نهم** التزام نمودن زن جهود دیه بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین
در نکاح متعه و نهی کردن او از مجاورت نجاست و شراب **چهلم** منع بدخول از بیرون
رفتن از خانه جهة عبادتها سفر و غیر واجب **چهل و یکم** وفا کردن کسی که قسم خورده
باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا بنذر خود کرده و همچنین خلاف نذر و سوکند
کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند بمجرد عقد خلاف نذر
و سوکند کرده **چهل و دوم** بیرون آمدن دخول کننده از غرب بودن بسبب عقد
چهل و سیم تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز
بجمیع بدن مرد بسبب عقد **چهل و چهارم** مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و
ایلا و لعان بسبب عقد **چهل و پنجم** ثبوت فسخ هر یک با عیب **چهل و ششم** جواز
سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد **چهل و هفتم** ساقط
شدن عقد ولی بعد از دخول از صداق چه پیش از دخول عقد میتوانکرد **چهل و هشتم**
ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و بدخول در بیمار **چهل و نهم**
جایز بودن و غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر و بسبب عقد
و نکاح عقد دائمی **پنجاهم** مالک شدن نصف صداق بمجرد عقد هرگاه طلاق دهند
پنجاه و یکم برانگیختن حاکم شرع در وقتی که میان زن و شوهر نزاع شود دو کس از
خویشان ایشان را که میانهٔ ایشان بصلاح کند **پنجاه و دوم** قبول کردن قول شوهر
هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در نگرفتن مهر **پنجاه و سیم** سوکند

خوردن از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان **پنجاه و چهارم** منع
کردن زن از سوکند خوردن و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی
از حقوق باشد **تتمه** بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قبل و دبر در آنها شریکند
الا در پنج موضع که مخصوص قبل است **اول** حلال شدن آزادی که سه طلاق و را داده
باشند یا کنیزی که او را دو طلاق داده باشند چه موقوفست حلال شدن آن زن
بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل آن زن **دوم** کسی که ایلا کرده یعنی قسم خورده
باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول در قبل آن زن کند
حکم ایلا برطرف میشود **سیم** حصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول
در قبل ثابت میشود **چهارم** طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی که لازم
بدخول در قبل او واقع شده باشد **پنجم** بیرون آمدن منی از قبل موجب غسلست
بر قول بعضی از مجتهدین اما در دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که
بر دخول کردن مرتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعضی از آن غایب شود
آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه غایب شود مرتب
میشود یا نه میانه مجتهدین در اینمسئله خلافست ظاهر آنست که این احکام در آن
جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کنند **تکمله** شش
حکم از خواص بکارتست **اول** ولایت پدر و جد در نکاح بکر **دوم** استحباب اختیار
کردن بکر **دوم** جهة تزویج کردن **سیم** وصیت نمودن بر جاریه بکر چه اگر غیر بکر
بدهند از عهدهٔ نذر بیرون نمیتواند آمد **چهارم** وکیل کردن در خریدن کنیز بکر
چه خریدن غیر بکر صحیح نیست **پنجم** اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر
که میباید که سخن بگوید **ششم** مخصوص بودن در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن
پیش او بخلاف غیر بکر پیش او سه شب باید خوابید و بکارت چنانکه بسبب وطی برطرف
میشود و بغیر وطی نیز برطرف میشود چون جستن دختر از جای بجای یا بسبب نشستن چیزی
بر او یا بیماری یا بواسطهٔ بسیاری سن آن زن و آیا احکام بکارت زایل میشود از غیر
بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بمجر فرزدن در نکاح و مخصوص
بودن سه شب خوابیدن در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر نیست که بکارت
او بجماع رفته باشد در اینمسئله میانه مجتهدین خلافست و بعضی از سنیان گفته اند
که اینچنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر **ششم** عادت مجتهدین امامیه شده است

که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و اله ذکر کنند واکر
چه بعضی از انها دخلی بنکاح ندارد بنابرین این بنده دعاکو نیز اقتدا بدیشان در
اینکتاب کرده انها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص ان حضرتست
اوّل حرام بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر انحضرترا جایزاست مکر بدو شرط
قدرت نداشتن بر زن ازاد خواستن وترسیدن افتادن در زنا دوّم حرام بودن
نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر او را جایز نیست بقول بعضی از مجتهدین
سیّم حرام شدن زنانی که انحضرت نکاه ایشان کرده وایشانرا میخواسته و بر شوهران
ایشان ایحکم برطرف شده و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان چهارم حلال
بودن زیاده از چهار زن ساختن چه غیر انحضرترا زیاده بر چهار زن جایز نبوده
وحرام بودن زیاده بر نه زن خواستن وحرام بودن بدل کردن هر یك از نه زن
بدیکری واین دو حکم بسبب ان حضرت برطرف شد پنجم مخیّر بودن زنان انحضرت
میانه نزد او و مفارقت از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمیتوانند مفارقت
کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر انحضرترا
جایز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیران حضرترا
واجبست که از چهار شب یکشب پیش زن مرد بخوابد هشتم حرام بودن زنان
انحضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواك کردن بر انحضرت دهم واجب بودن
قربانی کردن انحضرت پانزدهم واجب بودن شب برخواستن بنماز شب بر انحضرت
دوازدهم واجب بودن انکار کردن کسی که فعل نامشروعی کند واظهار کردن انکار
بر او واجب بود اکر چه داند که دیکری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام
بودن کرفتن تصدّقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین وتصدّقات سنّتی نیز
بر او حرامست چهاردهم حرام بودن چشمك زدن بخلاف ظاهر در زدن وکشتن
بخلاف غیر انحضرت که حرام نیست مکر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی
نوشتن وکتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر کفتن هفدهم حرام بودن
کندن زره از تن بعد از انکه پوشیده باشد پیش از انکه دشمن را ببیند هجدهم
حلال بودن اختیار کردن انحضرت انچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنك بکیرند
چون کنیزان خوشکل وچاروای نیکو وجامهٔ خوب وغیر ان چنانکه در بحث جهاد مذکور
شد نوزدهم حلال بودن روزهٔ وصال وانچنانست که کسی یکروز وشب تا سحر روزه

دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر انحضرت حرامست بیستم حلال بودن
کرفتن نان واب از دست کرسنکان وتشنکان چه غیر انحضرترا حرامست بیست و یکم
حلال بودن مخصوص ساختن زمینها بجهة چریدن چاروا های انحضرت چه غیر او را
حرامست بیست و دوّم حلال بودن غنیمت بر انحضرت و بر امت او چه پیغمبران
دیکر را حلال نبوده بلکه جمع میکردند واتش هم رسیده وانها را میسوزانیده اند
بیست و سیّم جایز بودن سجده کردن بر زمین وتیمّم کردن بر زمین وتیمّم کردن بجای
چه پیغمبران سابق را جایز نبوده سجده کردن بر غیر زمین وبغیر از وضو وغسل جایز
نبوده بیست و چهارم بر انکیختن انحضرت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزه
یعنی قران تا قیام قیامت بیست و ششم کردانیدن انحضرترا خاتم پیغمبران بیست و هفتم
نصرت کردن انحضرت بترسیدن دشمنان از او در جنك در یکماهه راه بیست و هشتم
انکه داشتن امّت او از مسخ شدن وفرو رفتن بر زمین بیست و نهم مخصوص بودن
او روز قیامت بشفاعت عام سی ام مخصوص بودن انحضرت بدیدن از پشت
چنانچه از پیش میدید باینمعنی که انچه در پشت کنند میدانست سی و یکم مخصوص بودن
انحضرت بخواب کردن چشم وبیدار بودن دل او باینمعنی که انحضرت در خواب و کسی
چیزی کوید در مییابد انرا سی و دوّم مضاعف شدن ثواب زنان وعقاب انها سی و سیّم
حلال بودن داخل شدن با حرام بمکه چه غیر انرا حرامست مکر جماعتی که فقها استثنا
کرده اند چون هیمه کش وغیره فصل هفتم در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح
شرط نیست بلکه سنّت است پس اکر در عقد ذکر صداق نکنند ان صحیح است و مهر المثل
لازمست با دخول اکر بقرض کردن مهر راضی نشوند لیکن سنّتست که دخول نکنند تا مهر را
مشخّص نکنند امّا اکر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد ایا ان نکاح صحیح است
یا نه مجتهد یزاد راین دو قولست وسنّتست که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد
ومکروهست که زیاده از پنجاه مثقال طلا صداق کنند وسیّد مرتضی علیه الرحمه زیاده
از پنجاه مثقال طلا جایز نمیداند وسنّتست که اکر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی
او مهر را عفو کند ومکروهست که خویشان زن بعد از مردن او طلب صداق زن
کنند هر کاه زن در حالت زندکی خود وصیّت نکرده باشد و هر کاه زن در زندکی
خود طلب نکرده باشد وشروط صداق هر کاه در حال عقد کردن مذکور شود
ششش است اوّل انکه چیزی که صداق میکنند مسلمان مالك انشود خواه عین باشد

خواه منفعت چون تعلیم سورهٔ از قرآن و تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت خوك صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح در اینصورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل را میدهد یا قیمت شراب و خوك را میانهٔ مجتهدین در مسئله خلافست اقرب آنست که مهر المثل میدهد امّا اگر جهود آن شراب را صداق کنند صحیح است و هرگاه مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهند **دوّم** آنکه صداق معلوم باشد بدیدن اگر چه وزن معلوم نباشد چون پارچهٔ طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه وصف کنند آنرا که جهالت ازان برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل بدهد **سیّم** آنکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعدهٔ بنهد جهة دادن نکاح که اگر در آن وعده ندهد نکاح باطل باشد صحیح نیست آیا شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست **چهارم** آنکه صداق چیزی نباشد که وجود او عدم او را لازم داشته باشد پس اگر صداق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهة آن غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعضی او آزاد باشد و آن غلام را صداق او کند چه در اینصورت صداق باطل میشود و مهر المثل باید داد **پنجم** آنکه صداق مقداری باشد که زن بان راضی نباشد **ششم** آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهة طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا در اینصورت صداق باطلست یا نکاح میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست و صحیح آنست که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز را مهر آن کنیز کند و آیا در اینصورت ابتدا بآزادی میکند یا بنکاح میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که هر کدام ابتدا کند صحیح است هر دو بمنزلهٔ یک کلامست **فصل هشتم** در بیان آنکه بدخول مهر مسمّی واجبست یا آنکه مهر مسمّی بدخول کردن در قبل یا دبر زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الّا در چهار موضع **اوّل** شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه در این دخول بی مهر است لیکن سنّتست که آقا بغلام خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا در اینصورت واجب میدانند **دوّم** آنکه زن کافره حربیه باشد و نفس خود را بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و بعد ازان هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت

مهری نیست **سیّم** آنکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دخول کند چه در اینصورت مهر نیست **چهارم** آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول کردن مگر یک مهر الّا در پنج موضع **اوّل** شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقا کنیز را بفروشد تمام شدن دخول در ملك آقای دوّم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی بآقای اوّل و یکی بآقای دوّم **دوّم** آنکه پدر زن پسر خود را بشبهه دخول کند بعضی از مجتهدین برانند که پدر دو مهر میدهد یك مهر بزن جهة دخول با زن و یك مهر به پسر خود جهة فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن **سیّم** آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آنزن را آنگاه دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را پسر چه در اینصورت هر کدام بیشتر دخول کرده باشند مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده میدهد و نصف مهر زن خود را و کسی که بعد ازو دخول کرده باشد نیز مهری و نصف مهری میدهد و در نصف مهر رجوع میکند بر کسی که بیشتر دخول کرده باشد پس آنکسی که بیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد **چهارم** آنکه دو زن را هرگاه در دو وقت عقد کرده باشند و یا زنی که آخر عقد کرده باشند دخول کنند و آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و یکی دختر بوده چه در اینصورت آنزنی که با و دخول کرده باشد بشبهه یکمهر میگیرد و آنزن که بیشتر عقد او کرده اند نصف میگیرد پس بشبهه دخول کردن یك مهر و نصف مهر میدهد **پنجم** آنکه با زنی که از حیض دیدن مایوس شده باشد هرگاه دخول کند و در اثناء دخول کردن او را طلاق دهد چه در اینصورت مهر مسمّی و مهر المثل با زن میدهند **فصل نهم** در بیان آنچه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هفت موضع نکاح برطرف میشود **اوّل** آنکه طلاق دهند **دوّم** آنکه میان زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد و اینرا خلع مبارات میگویند **سیّم** آنکه ولی او در حالت طفولیّت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد **چهارم** ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه در اینصورت بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد **پنجم** آنکه مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بانقضای عدّه پس اگر شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند **ششم** زن جهودیه از دین خود بدین

غیر اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود امّا بعد از دخولش وقوف بانقضای عدّه پس اگر عدّه منقضی خواهد شود و مسلمان نشود فسخ نکاح او میشود و همچنین است حکم شخصی که مرتد شود و پدر او کافر باشد چه بعد از دخول فسخ بر انقضاء عدّه است پس اگر در عدّه رجوع انشخص باسلام فسخ نمیکند و اگر کسی که پدر او مسلمان باشد و مرتد شود و بعد از عدّه وفات کند نکاح زوجهٔ او فسخ میشود **هفتم** انکه زن شوهر را در جنگ بگیرد یا انکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کند مثل انکه کافر باشد و گرفتار شود چه در این صورتها فسخ نکاح زن میشود **هشتم** انکه آقاء غلام و کنیز میانهٔ ایشان جدائی اندازد بعد از انکه نکاح کرده باشد **یکدیگر نهم** انکه هر یك از زن و شوهر راضی بنکاح شود بادّعای انکه ان دیگری از طایفه شخصی باشد انگاه ظاهر شود که از ان طایفه نبوده باشد چه این دیگر برادر اینصورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین **دهم** انکه جدّهٔ هر یك از زن و شوهر یکی از ایشانرا شیر دهد بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عمّ زن خود میشود یا خال و اگر دختر باشد عمّه یا خاله **یازدهم** انکه بمادر زن دخول کند چه نکاح دختر او باطل میشود **دوازدهم** خریدن زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح برطرف میشود **سیزدهم** فروختن آقای کنیز خود را چه در اینصورت موجب ان میشود که آقای دوم مخیّر میشود در رضای نکاح اوّل و فسخ ان پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد خواه آزاد و خواه مالك واحد باشد و خواه متعدّد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کسی که بنده را بجز د فسخ نکاح زن آزاد نمیتواند کرد **چهاردهم** انکه هر یك از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد و خواه دیوانگی دائمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد خواه بنکاح میتواند کرد امّا اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را نمیتواند فسخ کرد امّا مرد را اختیار فسخ هست علی **پانزدهم** مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میکند امّا اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند و همچنین است حکم در کسی که خصیهٔ او را کوفته باشد یا بریده باشد پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی را نبریده باشند زن اختیار فسخ ندارد **شانزدهم** انکه مرد عنّین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن حال خود را بحاکم شرع عرض

میکند و حاکم او را یکسال مهلت میدهد اگر چنانچه در این یکسال دخول توانست کرد والّا بعد از ان زن را فسخ نکاح میرسد و اگر اینحال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد **هفدهم** انکه هر یك از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیرسد **هجدهم** هر یك از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده اند و حال انکه دلیل ایشان در جذام حدیث حلبی صحیح است و در برص نیز مذکور است **نوزدهم** انکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند **بیستم** انکه زن لنگ زمینگیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و یکم** انکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون راءِ مهمله چیزیست بمشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع میشود از دخول کردن با او چه در اینصورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و دوّم** انکه زن عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن بهم میرسد بمشابهٔ گوشت که مانع میشود در دخول با ان زن چه در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح ان زن میرسد **بیست و سیّم** انکه زن رتق داشته باشد و رتق بفتح راءِ مهمله و تاءِ منقوطه بر فوق او دو نقطه و قاف بهم آمدن فرجست و روییدن گوشت بنوعیکه دخول کردن با او دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین در اینصورت مرد فسخ نکاح ان زن میتواند کرد **بیست و چهارم** انکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط یکی بود چه در اینصورت مرد فسخ نکاح اینچنین زن میتواند کرد **بیست و پنجم** انکه هر یك از زن و شوهر خنثی باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتواند کرد **بیست و ششم** انکه هرگاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در اینصورت ان کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد در یك صورت که فسخ نمیتواند کرد و ان وقتیست که شخصی صد درهم داشته باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد و عقد کرده باشد او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه در اینصورت کنیز را فسخ نکاح نمیکند زیرا که اگر فسخ کند آزاد نمیشود **بیست و هفتم** خواستن دختر برادر و دختر خواهر را بدون اذن عمّه و خاله مر کسی را که عمّه و خاله را نکاح کرده باشد چه در اینصورت عمّه و خاله فسخ

نکاح میتواند کرد **تتمه** خیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ
نکند اختیار ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرط نیست و ثبوت عیب
در چیزهائیکه ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهائی
که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود

فصل دهم در بیان انچه در چند موضع مهر المثل لازمست بدانکه زن در بیست و پنج
موضع مهر المثل میگیرد با دخول اوّل انکه ذکر مهر نکرده باشد در عقد چه در اینصورت
مهر المثل میگیرد با دخول و اگر در اینصورت خواهد که انزنرا طلاق دهد پیش از
دخول متعه میباید داد بانزن و متعه انست که اگر شوهر او مالدار باشد جامهٔ
اعلی یا اسب علی یا ده مثقال طلا بدهد و اگر متوسّط باشد پنج مثقال طلا و اگر
مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق
واقع شود چون فسخ و لعان و انچه مذکور شد متعه دادن سنّت است و بعضی از
مجتهدین متعه دادنرا در اینصورت نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن
میانهٔ زن ازاد و کنیز **دوّم** انکه در عقد گفته باشند که انچه یکی از زن و شوهر
یا اجنبی بعد از عقد مشخّص کند مهر ان باشد انگاه انکس بمیرد پیش از انکه مشخّص
سازد مهر را دخول کرده باشد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد انزن **سیّم**
انکه صداق چیزی کرده باشد که مالک ان نباشد چون شراب و خوک یا انکه یکی
از زن و شوهر مسلمان باشد چون شراب و خوک یا انکه یکی از زن و شوهر مسلمان
باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد **چهارم** انکه صداق چیزی مجهول
باشد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد **پنجم** انکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه
در اینصورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل انچیز باید
داد که بی عیب باشد **ششم** انکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو
سوگند بخورند چه در اینصورت زن مهر المثل میگیرد **هفتم** انکه شخصی بر زیاده
از چهار زن یا دخول بایشان مسلمان شود در اینصورت مهر المثل میدهد و
بعضی از مجتهدین مهر مسمّی را واجب میدانند **هشتم** انکه صداق پیش از قبض
کردن تلف شود مقدار انرا ندانند چه در اینصورت مهر المثل باید داد **نهم**
انکه صداق مغصوب باشد یا انکه عالم بغصبیّت باشند چه در اینصورت مهر المثل
باید داد و اگر جاهل بغصبیّت باشند مثل انرا یا قیمت انرا باید داد و بعضی از مجتهدین

در اینصورت نیز مهر المثل گفته اند **دهم** انکه در صداق اگر شرط شرعی کرده باشد
در این نیز مهر المثل باید داد **یازدهم** انکه صداق چیزی کرده باشند که متضمّن
فساد نکاح باشد چون صداق کردن اقای غلام جهة زنی که شوهر او را غلام او باشد
چه در اینصورت مهر المثل میگیرد **دوازدهم** ولی طفل بکمتر از مهر المثل یا زیاده
از ان صداق کند چه در اینصورت منصرف مهر المثل میشود **سیزدهم** انکه عقد
بر خلاف انچه زن گفته باشد واقع شده باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد
بر قول بعضی از مجتهدین **چهاردهم** انکه سفیه بی اذن ولی بزیاده از قدر مهر المثل
صداق کند دخول کرده باشد چه متصرّف بمهر المثل میشود **پانزدهم** انکه شخصی هرگاه
بدیگری بگوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و انکنیز را
صداق کند چه در اینصورت مهر المثل میدهد **شانزدهم** انکه بشبهه با زن دخول
کند چه در اینصورت مهر المثل باید داد **هفدهم** هرگاه کنیزی که در پیش شخصی گرو
کرده باشد انکس دخول بان کنیز کند بگمان انکه جایز است مهر المثل باید داد **هجدهم**
هرگاه کنیز کسی را بی رخصت اقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد **نوزدهم** هرگاه کنیز را
با بیع فاسد خریده باشند و دخول کنند مهر المثل باید داد **بیستم** هرگاه زنی را باکراه
دخول کرده باشند مهر المثل باید داد **بیست و یکم** هرگاه زن بزرگ مدخولهٔ شخصی زن
کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد هرگاه دانسته شیر داده باشد
بیست و دوّم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده وانزن
بشوهر رود بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود و مهر المثل میدهد بانزن رجوع
میکند بر گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانهٔ
زن و شوهر رضاع واقع شده انزن بر انشوهر حرام است و حاکم شرع میانهٔ ایشان
تفریق کند و انزن شوهر کند و انگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند در اینصورت
شوهر دوّم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اوّلست **بیست و سیّم** هرگاه
دو کس دعوی کنند که شوهر بوده اند یکی زنرا و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن
میباید که قسم بخورد جهة ساقط شدن دعوای ان شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد
و انشخص قسم میخورد مهر المثل باید داد **بیست و چهارم** هرگاه دعوی کند شخصی
بر زنی بعد از انکه زن بشوهر رفته باشد که من در عدّه رجوع کرده ام و زن تصدیق
او کند قول زنرا قبول نمیکند و غرامت مهر المثل کشیده **بیست و پنجم** انکه زن دعوی نماید

کہ مہر من مقداری معین است وشوهر کوید کہ نمیدانم زیراکہ وکیل من عقد کرده و
وکیل مرده باشد یا انکہ مرد کوید فراموش شده مرد سوکند میخورد و مهر المثل
میدهد بقول بعضی از مجتهدین ومعتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف وجمال
بشرطی کہ از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد واکر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا زیاده
باید داد **فصل یازدهم** در بیان انکہ در چند موضع مهر نیست چهارده زن مهر
نمیکیرد موضع اوّل مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر نمیکیرد **دوّم** مسلمان
شدن کافری کہ زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر
ندارد وهم چنین مهر ندارد اکر زن مسلمان نشود پیش از دخول **سیّم** مردن یکی از
زن وشوهر پیش از دخول در حالتی کہ اکر مهر در عقد ذکر نکرده باشند چه در این صورت
زن مهر ندارد **چهارم** شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرک کہ علم نباشد
مثل انکہ در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد
پنجم شوهر کردن زن آزاده غلام شخصی را بی اذن آقای او ودانسته چه در اینصورت
مهر ندارد **ششم** شوهر کردن کنیز آزاد را بی رخصت آقا دانسته مهر ندارد **هفتم**
فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبها کہ مذکور شد کہ موجب فسخ نکاحست چه با وجود
عیب فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد **هشتم** فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام
مؤبّد بودن انزن بر مرد چه در اینصورت پیش از دخول مهر ندارد وبعد از دخول نیز
اکر زن عالم بوده مهر ندارد وبعضی از مجتهدین کفته اند کہ در اینصورت مهر المثل دارد
وبعضی از مجتهدین کفته اند کہ اکر چیزی کرفته همانچه کرفته مهر اوست ودیکر چیزی
دادن لازم نیست **نهم** فسخ کردن شوهر نکاح زن را کہ بادّعای آزاد بودن انزن نکاح کرده
باشد وبعد از ان ظاهر شود کہ کنیز است چه در اینصورت با فسخ کردن پیش از دخول
انزن مهر ندارد واکرچه شوهر او بنده باشد **دهم** فسخ کردن زن نکاح مرد را کہ بادّعای
آزاد بودن انمرد انرا نکاح کرده باشد انکاه ظاهر شود کہ او بنده بود چه در اینصورت
با فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد **یازدهم** فسخ کردن مرد نکاح زن را کہ بادّعاء انکہ
دختر زنی بوده کہ او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد انکاه پیش از دخول ظاهر شود
کہ دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد **دوازدهم** فسخ کردن کنیزی پیش از
دخول آزاد باشد وشوهر او غلام باشد چه در اینصورت با فسخ مهر ندارد **سیزدهم**
فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطهٔ خواستن شوهر او کنیزی

بی اذن او چه در این صورت با فسخ مهر ندارد **چهاردهم** فسخ کردن زن وخاله پیش
از دخول نکاح خود را بجهة خواستن دختر برادر ودختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان
چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد **فصل دوازدهم** در بیان انکہ
در چند موضع نصف مهر لازمست بدانکہ در نه موضع زن نصف مهر میکیرد **اوّل**
انکہ طلاق دادن زن پیش از دخول واکرچه متعه باشد ومدّت او را بان زن
ببخشد نصف انچه باو قرار داده بدهد واکر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی
وانکاه پیش از دخول انزن را طلاق دهد نصف مهر مسمّی را شوهر از زن میکیرد
نه نصف انچیز را کہ صلح کرده **دوّم** فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائیکہ در زنان
عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است **سیّم** عنّین بودن شوهر پیش از
عقد چه در اینصورت زن نصف مهر میکیرد وبعضی از مجتهدین در این صورت تمام
مهر واجب میدانند **چهارم** مسلمان شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه در این
نصف مهر را میکیرد **پنجم** خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه در اینصورت نصف
مهر را میکیرد وبر قول بعضی از مجتهدین تمام کفته اند **ششم** مرتد شدن شوهر
پیش از دخول زن نصف مهر میکیرد وبعضی از مجتهدین تمام مهر نیز کفته اند **هفتم**
خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین وبعضی دیکر کفته اند
کہ در اینصورت مهر ندارد **هشتم** طلاق دهد یا تحمید یعنی در میان ران زن منی
ریختن چه با این عمل زن نصف مهر او را میکیرد بعد از طلاق واکر بسبب این عمل منی
در فرج زن رود حامله شود آیا نصف مهر میکیرد در اینمسئله خلافست اقرب انست
کہ نصف مهر میکیرد **نهم** شیر دادن زن بزرک دانسته زن کوچک را در اینصورت
زن بزرک نصف مهر زن کوچک را میدهد وبعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را
ثابت داشته اند **فصل سیزدهم** در بیان اختلاف میانهٔ زن وشوهر بدانکہ اکر
اختلاف کنند زن وشوهر در عنّین بودن باینکہ زن ادّعاء ان کند کہ شوهر او
عنّین است وشوهر منکر باشد وکواه عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم
ودر سه موضع نیز اکر زن دعوی کند کہ شوهر او عنّین است قبول نمیکنند اول انکہ
شوهر او طفل باشد **دوّم** انکہ دیوانه باشد چه احتمال دارد کہ بعد از انکہ دیوانکی
او بر طرف شود دعوی کند دخول کرده بودم **سیّم** انکہ زن کنیز باشد بر قول بعضی
از مجتهدین کہ شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح ترسیدن از زنا زیراکہ قول کنیز

در اینصورت مسموع باشد لازم می اید که نکاح او باطل باشد و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در اصل مهر شوهر منکر باشد قول قول اواست با قسم هرگاه گواه نباشد و پیش از دخول باشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر اختلاف کند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرگاه هر یك از زن و شوهر گواهان بر مدّعای خود داشته باشند گواهان زن مقدّمست و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر شود قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر میانهٔ ورثهٔ زن و شوهر اختلاف واقع شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شوهر منکر دخول شود پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست با قسم اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در اینمسئله دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر لازمست او را و شوهر دعوی کند که در دو مرتبه یکعقد کردم و یکمهر لازمست بر من قول قول زنست با قسم اگر اختلاف کند در رسیدن مرض به افضا و زن منکر رسیدن باشد قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف کند در رسیدن قول قول زنست **خاتمه** در بیان انچه تعلق بنکاح دارد و آن شش فصلست **فصل اوّل** در بیان شب خوابیدن پیش زن بدانکه شب خوابیدن پیش زنان خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا واجبست بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر انکه قسمت کند میانهٔ ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی یکزن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یکزن دائمی داشته باشد بر او لازمست که در چهار شب یك شب پیش هر یك از ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یکشب هر جا که خواهد و اگر چهار زن داشته باشد و هر چهار زن دائمی باشد واجبست که هر شب پیش یکزن بخوابد تا ضرورتی نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر بخوابد حرامست و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند محدّثین حمل کرده اند اینحدیث را بر انکه سنّت است

با انزن چاشت کردن و شب خوابیدن میانهٔ زنان ابتدا کند و نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یکشب قسمت کردن میانهٔ زنان بی رضای ایشان جایز است مثل انکه قرار دهد که پیش هر یك سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست امّا کمتر از یکشب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در این شب خوابیدن شوهر میانهٔ بنده و آزاد و خصی و عنین در غیر اینها و در میانهٔ بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن جهة انس است غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیزی که عقد نکرده باشند و زن کوچك و دیوانه اگر تمام وقت دیوانه باشد و زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از طاعت او بیرون رفته باشد و از قسمت شب خوابیدن زنان دیگر شریك نیستند و تفاوتی نیست در شب میانهٔ زن آزاد الّا در خواستن دختر بکر در وقت آوردن او بخانهٔ شوهر هفت شب پیش او میباید خوابید و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید خوابیدن چنانکه مذکور شد امّا میانهٔ کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب پیش ایشان تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد از این قسمت میبرد پس یکزن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد میخوابد یکشب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضای شب خوابیدن نسبت بزنی که در سفر واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنّت رضای شوهر بر شوهر واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست و زنی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمیتواند شب خود را بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع میتواند کرد در ان پیش از تمام شدن انشب و جایز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد ردّ کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زنی دیگر را نمیتواند دید مگر بواسطهٔ عیادت انزن امّا اگر تمام شب انجا باشد جهة زن صاحب نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیك زن بخوابد امّا دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یك نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان ظلم کند و بعضی از ایشان واجبست که قضا کند جهة ایشان بمقدار انچه پیش ایشان نخوابیده باشد مخیّر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان که بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسی که شب نتواند خوابیدن پیش زنان چون پاسبانان روز بجای شب او ست **فصل دوّم** در بیان رنجش که میان شوهر

وزن بهم رسد بر انکه اکر میانه زن وشوهر کدورتی بهم رسد اکر چنانچه زن از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد که هرکاه شوهر را ببیند روی بهم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد میباید که شوهر نصیحت کند او را واکر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند واکر ان نیز فایده نکند کناره از او در جامهٔ خواب دیکر بخوابد واکر ان نیز فایده نکند بزند او را بانچه بعد از ان میانهٔ ایشان صلاح تواند کرد ومی باید که زدن چنان باشد که عضوی از اعضای زن را مجروح نسازد چه اکر جراحت کند اعضای او را بسبب زدن تلف شود ضامنست واکر سرکشی از جانب شوهر باشد باینکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع بامتناع شوهر از دادن ان حقوق جبر کند شوهر را در دادن حقوق او اکر شوهر بی کناه زن را بزند حاکم شرع او را منع کند واکر زن در صورت رنجش مرد از او بعضی از حقوق خود را ببخشد که شوهر باو میل پیدا کند حلالست شوهر را قبول کردن واکر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میانهٔ ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن را امر کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اکر هر دو باصلاح متفق شوند صحیحست انچه حکم کند واکر متفق نشوند جدائی میانهٔ زن وشوهر صحیح نیست مکر باذن شوهر در طلاق دادن واذن زن در بخشیدن صداق وبعضی از حقوق او در عوض طلاق اکر خلع باشد **فصل سیم** در بیان لاحق کردانیدن اولاد بپدر بدانکه هرکاه از دخول شش ماه یا بیشتر بکذرد فرزندی که حاصل شود از ان شوهر است بشرطیکه از انقضای مدت ابستنی بکذرد ومیانهٔ مجتهدین در انقضاء مدت ابستنی خلافست بعضی از ایشان نه ماه کفته اند بعضی از ایشان ده ماه کفته اند وبعضی یکسال ویکماه کفته اند واکر کمتر از ششماه طفل در شکم بیفتد وممکن باشد لاحق کردانیدن او به پدر ملحق بپدر باید کردانید وبمجرد انکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند کفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند من نیست وفرزندی ان فرزند برطرف نمیشود واکر زن دائمی باشد مکر انکه میان زن وشوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور میشود امّا اکر ان زن متعه باشد یا کنیز باشد بمجرد کفتن شوهر فرزندی ان فرزند برطرف میشود ومحتاج بلعان کردن نیست وهم چنین جایز نیست نفی کردن بمجرد انکه منی را در غیر فرج زن بریزند چه ممکن است که منی بیشعور ریخته باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر تعلق بولادت فرزند دارد دو امر واجب

وبیست ودو امر سنّت وشش امر مکروه امّا دو امر واجب **اوّل** مدد دادن بزنان یا شوهر در وقت زاییدن زن واکر زنان متعذّر باشد مردان محرم مدد کنند واکر وجود محرم نیز متعذّر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند **دوم** ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او وامّا ان بیست ودو امر سنّت **اوّل** غسل مولود در وقت ولادت **دوّم** اذان در کوش راست او کفتن واقامت در کوش چپ او چه حضرت امام ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده که کناهی بعد از ان بان طفل نمیرسد واز ترس ومرض امّ الصّبیان محفوظست وشیطان براو دست ندارد **سیم** خاک کربلا بکام طفل مالیدن اکر خاک کربلا نباشد اب شیرین بکام او مالیدن واکر ان نیز نباشد خرما یا عسل در اب بریزند شیرین شود وهم چنین سنّتست که خرما را بخایند وبکام طفل مالند **چهارم** تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم ولادت **پنجم** تصدّق کردن برابر موی سر او طلا یا نقره **ششم** نام کذاشتن بر ان طفل روز هفتم وبهترین نامها انست که در او بندکی خدای تعالیٰ بوده باشد چون عبد الله بعد از ان بهتر انست که محمّد واحمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند واکر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث امده که مفلسی بخانهٔ کسی داخل نمیشود که در انخانه نام محمّد واحمد وعلی وحسن وحسین وجعفر وطالب وعبد الله وفاطمه سلام الله علیهم اجمعین باشد **هفتم** کنیت ولقب بر طفل کذاشتن **هشتم** ختنه کردن طفل در روز هفتم ولادت او **نهم** سوراخ کردن کوش چپ او در بالا **دهم** عقیقه کردن جهة طفل در روز هفتم یعنی کوسفند وشتر کشتن وقیمت ان مجزی نیست واکر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود **یازدهم** انکه ان کوسفند وشتر که میکشند جهة طفل مثل طفل باشد یعنی اکر فرزند پسر باشد کوسفند نر بکشند واکر دختر باشد ماده بکشند **دوازدهم** انکه در ان کوسفند صفتهای که در کوسفند قربانیست شرط باشد یعنی شاخ اندرونی او شکسته و کور ولنک ولاغر نباشد **سیزدهم** انکه چهار یک انکوسفند وشتر را بزنی که طفل را زاینده باشد دهند واکر ان زن نباشد بمادر طفل بدهند که تصدّق کند **چهاردهم** انکه زن کوشت واطعام کند بدرویشان دهد واقل ان ده درویش را طعام دادنست **پانزدهم** انکه عقیقه کردن وموی سر تراشیدن در یکمکان واقع شود وعقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد **شانزدهم** در وقت کشتن کوسفند

دعاءِ منقول بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِيقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا لِلَحْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رِقَاءً لِاٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ در روایت دیگر از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام این دعا منقولست در وقت ذبح بگویند يَا قَوْمِ اِنِّيْ بَرِيْءٌ مِمَّا تُشْرِكُوْنَ اِنِّيْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيْفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اِنَّ صَلٰوتِيْ وَنُسُكِيْ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ اَكْبَرُ انگاه طفل را ببرند و گوسفند را ذبح کنند **هفدهم** انکه اعضاء گوسفند و شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوان انها مکروهست **هجدهم** عقیقه طفل کردن بعد از بالغ شدن اگر پدر از برای او عقیقه نکرده باشد **نوزدهم** مبارك باد گفتن کسی را که او را فرزندی بهم رسد **بیستم** خوردن زن حامله به را چه در حدیث امده که هر زن حامله به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد **بیست و یکم** خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرزند او در اینحالت از حکما باشد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب بخورد فرزند حکیم شود **بیست و دوم** پیچیدن بچیزی سفید و امّا ان شش امر مکروه **اوّل** کنیت کردن به ابو القاسم طفلی که نام او محمّد باشد بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند **دوّم** نام حکیم یا حاکم یا خالد یا حارث یا مالك یا ضرار کردن **سیّم** کنیت طفل ابو الحکم یا ابو الملك یا ابو عیسی کردن **چهارم** پاره موی سر طفل را تراشیدن و پارهٔ انرا گذاشتن **پنجم** از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که در میان ایشان باشد خوردن **ششم** استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن گفتن جهة او بدانکه چهارده امر بشیر دادن و محافظت او و دایهٔ او تعلّق دارد دو امر واجب و شش امر سنّت و شش امر مکروه امّا دو امر واجب **اوّل** انکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زاییدن طفل بیرون میاید بخورد طفل دهد چه اگر انشیر را نخورد زنده نمیماند **دوّم** اجرت انشیر بر پدر از مال خود واجبست که بمادر دهد و امّا اجرت شیر دادن در مدّت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست امّا شش امر سنّت **اوّل** انکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیر شیر مادر است و اگر مادر شیر دادن اجرت خواهد لازمست مگر انکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در اینصورت اجرت دادن لازم نیست و اگر مادر

نیز اجرت نطلبد او اولیست از بیگانه و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست و بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم **دوّم** انکه دو سال تمام شیر دهند چه اگر کمتر از دو سال سه ماه باشد جایز است امّا ظلمست بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز است امّا زیادتی اجرت ندارد **سیّم** انکه شیر دهنده عاقله باشد **چهارم** انکه مسلمان باشد **پنجم** انکه عفیفه باشد **ششم** انکه خوش شکل باشد و امّا ان شش امر مکروه **اوّل** انکه شیر دهنده کافره باشد امّا اگر مضطر باشد زن جهودیه میتواند شیر دادن امّا او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوك **دوّم** انکه شیر دهنده جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیّه منحصر است **سیّم** دادن طفل بزنان جهودیّه که بخانهٔ خود برد و شیر دهد **چهارم** انکه شیر دهنده ولد الزنا باشد **پنجم** انکه شیر دهنده بزنا بهم رسیده باشد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده حامله شده باشد و شیر دهد اگر اقای او حلال کند شیر او حلال نمیشود **ششم** انکه زن شیر دهنده زنی مسلمان بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سال که شیر میخورد و مادر را اولیست از پدر اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن بمحافظت پسر پدر را اولیست از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد هفت سال مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر شوهر نکرده است اولیست از پدر قول قول اوست و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن اختیار خود دارد امّا سنّتست که تا دختر شوهر نکرده از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بدیگری متعلّقست و هرگاه هیچ یك از ایشان نباشند محافظت ایشان بقول بعضی از مجتهدین بجدّ تعلّق دارد و اگر جدّ نیز موجود نباشد محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و متعلّق بپدر میشود **اوّل** انکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان **دوم** انکه مادر بنده باشد و پدر ازاد **سیّم** انکه مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد **چهارم** انکه مادر را محافظت امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند پدر را بر محافظت طفل **پنجم** انکه مادر شوهر کند **ششم** انکه پدر خواهد که سفر کند چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود پدر پسر را همراه میبرد **هفتم**

انکه مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر در اینصورت اولیست
بمحافظت از مادر هشتم انکه مادر طفل دیوانه باشد **فصل ششم** در بیان نفقه
وکسوه دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه وکسوه است **اوّل** خویشی چه نفقهٔ
پدر و مادر هر چند بالا روند ونفقهٔ فرزندان او هر چند پائین روند واجب است
وهرگاه بر نفقه وکسوه قادر نباشد وآزاد باشند وسوای مادر و پدر و خواهر
وفرزندان ایشان وعمّ وخال وخاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنّت مؤکد است
وبعضی از مجتهدین نفقهٔ اینها نیز واجب میدانند وشروط نیست که مادر و پدر
مسلمان وعادل باشند پس اگر کافر وفاسق نیز باشد نفقهٔ ایشان با انکه مفلس باشند
پس اگر کافر فاسق نیز باشد نفقهٔ ایشان با انکه مفلس باشند واجبست ونفقهٔ پدر و
مادر در وقتی واجبست که زیاده از قوت یك روز ویکشب از جهة خود وعیال خود نداشته
باشد واگر از دادن نفقه با قدرت بران امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند اورا بر نفقه
دادن وامقدار نفقه با ایشان دهد که ایشانرا کافی باشد وجامهٔ که ایشانرا بپوشد
وخانه که در او ساکن باشد لازمست که با ایشان دهد امّا نکاح کردن جهة ایشان
با احتیاج لازم نیست بلکه سنّت است ونفقهٔ ایشان لازم نیست وخدمتکار جهة
ایشان بهم رسانیدن با احتیاج ونفقهٔ خدمتکار ایشان لازم نیست واگر نفقهٔ خویشانرا
مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست امّا اگر ایشانرا حاکم شرع اذن داده باشد
که قرض کنند که جهة انکه خویش ایشان غایب باشد دادن انقرض واجبست وهرگاه پدر
موجود نباشد یا موجود باشد ومفلس باشد نفقهٔ فرزند بر جدّ لازمست هر چند
بالا رود واگر موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست بالسّویّه
نفقه دهند هر خویشی که نزدیک باشند مقدّمست از ان خویشی که دورتر باشد و
پدر و مادر وفرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب **دوّم** زن بودن وجه نفقه
بر شوهر واجب میشود بر چهار شرط **شرط اوّل** انکه زن دائمی باشد چه نفقه
متعه واجب نیست ونفقه زن نیز اگر طلاق رجعی داده باشند وهنوز از عدّه بیرون
نرفته باشد لازمست واما در عدّهٔ وفات نفقهٔ زن واجبست مجتهدین را در اینمسئله
دو قولست **شرط دوّم** انکه زن قدرت کامل بدهد شوهر خود را بر دخول کردن
پس اگر تمکین کامل نکند بر دخول نفقهٔ او واجب نیست وهم چنین نفقهٔ زنی که سرکشی
کند واجب نیست **شرط سیم** انکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ لازم نیست

وبعضی از مجتهدین نفقهٔ غیر بالغ را نیز واجب میدانند **شرط چهارم** انکه
مرتد نباشد چه نفقهٔ مرتد ساقطست واگرچه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین
که نفقه را غیر حمل لازم میدانند وهرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر
واجبست **اوّل** انکه شکم او را از نان سیر کند **دوّم** انکه نان خورش باو دهد
واگر مدّتی نان ونان خورش بران ندهد قضای آن لازمست واگر بعضی از مدّت
با شوهر چیزی بخورد قضای امدّت ولازم نیست ونمیتواند شوهر تکلیف کند
زنرا که با من چیزی بخورد قضای امدت لازم نیست هر صباح زن نفقهٔ خود را
میطلبد وصبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثناء روز طلاق دهد نفقهٔ
انروز را از وی باز نمیگیرد امّا اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع
میکند یا نه در اینمسئله میانهٔ مجتهدین خلافست وزن زیاده از یکروز نفقه
نمیتواند طلبید واگر شوهر مفلس شود مهلت دهند او را تا خدای تعالی او را وسعتی
دهد وزن در اینصورت فسخ نکاح خود نمیتواند بعد از انکه شوهر مالدار باشد
نفقهٔ سابق را میگیرد از او بشرطی که در مفلس بقدر طاقت نفقه از او نگرفته باشد
سیّم انکه جامهٔ باو دهد که او بپوشاند وآن پیراهنست وزیر جامهٔ مقنعه واگر
از اهل تجمّل وشرف باشد جامه جهة غیر خانه او لازم است ودر زمستان زیادتی
جامه جهة دفع سرما لازمست واگر در شهری باشد که زنانرا متعارف باشد که
پوستین بپوشند پوستین جهة او لازمست واگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند
قضای امدّت بر شوهر لازم ودر جنس نان ونان خورش وجامه رجوع بزنانی و
لازم نیست که جهة او کنیز بخرد وزیاده از یك خدمتکار لازم نیست واگرچه انزن از
اهل زیاده از یك خدمتکار باشد ونفقهٔ خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست واگر
زن خدمتکاری داشته باشد وشوهر راضی بان باشد خوبست والّا شوهر او را
میتواند بیرون کند ودیگری بجای او آورد واگر انزن بشوهر گوید که اجرت
خدمتکار مرا بمن ده ومن خدمت میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست واگر انزن زیاده
از یك خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یك خدمتکار میتواند کرد شوهر
مادر وپدر انزنرا از داخل شدن بخانه او آیا منع میتواند کرد واو را از خوردن چیزها
بد بود در اینمسئله مجتهدین را دو قولست اقرب آنست که منع میرسد وهم چنین منع
میتواند کرد زنرا از خوردن چیزهائیکه سبب بیماری او شود وآن از هر خوردن منع

میتواند کرد **پنجم** خانهٔ که زن در انجا ساکن کردد و غیر شوهر با زن دیکر تردّد نکند
ششم فرشی که بر بالای ان نشیند روز و لحاف و بالش جهة خواب و لحاف جهة
خدمتکاران زن لازم نیست **هفتم** ظرفی که زن طبخ کند در او و ظرفی که در ان طعام
پزد و کوزهٔ که اب بیاشامد و کافیست که از چوب و کل باشد **هشتم** التهای که بان
بدنرا از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون و امّا سرمه و بوی خوش و
حمّام لازم نیست مکر انکه سرما باشد چه در اینصورت حمّام لازمست و اجرت قصد
و حجامت کننده و دوا جهة بیماری بر شوهر لازم نیست **سبب سیّم** مالک بودن چه
نفقهٔ بنده و علف حیوانات تا انکه علف کرم ابریشم و زیتون عسل بر مالک واجبست
و اکر بنده کسب داشته باشد جایز است که اقا نفقهٔ او را از کسب او بدهد اکر کسب
او بنفقهٔ او وفا کند و اکر وفا نکند تتمّه انرا لازمست که اقا بدهد در نفقهٔ بنده
رجوع میکند ببندکان مثل ان اقا و هرکاه اقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع
نماید حاکم شرع او را جبرش میکند بنفقه دادن یا فروختن انها یا کشتن حیوانی که قابل
کشتن باشد **باب دوازدهم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان طلاق دادن زنان
و عدّه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و در ان چند
مطلبست **مطلب اوّل** در اقسام طلاق دادن و در ان چند فصلست **فصل اوّل**
در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است **قسم اوّل** طلاق واجب
و ان بر سه قسم است **اوّل** طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با او کفته باشد که
پشت تو همچو پشت مادر منست چه در اینصورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد
انکاه واجبست بر او طلاق کفتن یا دخول کردن واجبست بعد از کفّاره دادن **دوم**
طلاق دادن زنیرا که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه در اینصورت
حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد انکاه طلاق کفتن یا دخول کردن واجبست
سیّم طلاق دادن خویشان ضمان و خویشان شوهر او را در حالتی که اصلاح
میانهٔ زن و شوهر او ممکن نباشد با اذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را
سنّت میدانند **قسم دوّم** طلاق حرام و ان بر چهار قسم است **اوّل** طلاق
دادن زنی که حیض و نفاس داشته باشد هرکاه دخول کرده باشد شوهر و با او
حاضر باشد **دوّم** طلاق دادن زن بالغ که حیض بیند و حامله نباشد و با او
دخول کرده باشند پیش از انکه حیض بیند و پاک شود **سیّم** زیاده از یکمرتبه طلاق

کفتن

کفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یکمرتبه کفتن طلاق کافیست و دوّم و سیّم
حرامست امّا در مذهب سُنّیان جایز است **چهارم** طلاق دادن زنی که شب
خوابیدن نوبت او باشد در ان شب بر قول بعضی مجتهدین **قسم سیّم** طلاق مکروه
و ان بر دو قسم است **قسم اوّل** طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتیکه در میان التیام
باشد چه در حدیث وارد شده که خدای تعالی دشمن میدارد ان طلاق را **قسم دوم**
طلاق دادن شوهر بیمار زن خود را **قسم چهارم** طلاقست و ان در حالتیکه شوهر
ترسد که از حقوق زن بیرون نتواند امد یا شکی از ان زن در دل داشته باشد
و کاهی مجتهدین طلاق سنّت میکویند و مقابل طلاق بدعت میخوانند و این طلاق را
سنّت بمعنی اعمّ میکویند و مراد ایشان انست که طلاق زنرا بشرایط طلاق بدهد
و بعد از ان بکذارند زن از عدّه بیرون رود انکاه عقد کنند و این طلاق را سنّت
بمعنی اخصّ میکویند و طلاق بمعنی اعمّ بر دو قسم است **قسم اوّل** طلاق باین باین
معنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغه طلاق رجوع نمیرسد و ان هفت قسم است
اوّل طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد **دوّم** طلاق دادن زنی که
از دیدن خون حیض مایوس شده باشد **سیّم** طلاق زنی نابالغ باشد **چهارم**
طلاق دادن زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض ان طلاق او کفته باشد
چه در اینصورت مادامیکه ان زن رجوع در ان چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند
کرد **پنجم** طلاق دادن زن ازاد مرتبه سیّم و کنیز مرتبه دوّم چه در اینصورت شوهر
رجوع نمیتواند کرد تا انکه شخصی دیکر ان زن را نکاح کند و دخول کند و طلاق دهد **ششم**
طلاق دادن زن ازاد در مرتبهٔ ششم و در کنیز در مرتبهٔ چهارم چه در اینصورت
شوهر رجوع نمیتواند کرد تا انکه شخصی نکاح کند و دخول کند **هفتم** طلاق دادن زن
ازاد در مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در اینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد
چه اکر طلاق عدّی باشد حرام مؤبّد نمیشود و اکر غیر عدّی باشد محتاجست که شخصی
دیکر او را نکاح کند و دخول کند چنانکه عنقریب مذکور میشود **قسم دوّم** طلاق
رجعی و ان بر دو قسمست **اوّل** طلاقی که شوهر را بعد از طلاق کفتن رجوع جایز است
و ان ماسوای طلاق باینست **دوّم** طلاق عدّی و انچنانست که زنیرا بشرایط
طلاق دهد و در عدّهٔ ان زن رجوع کند و دخول کند انکاه بکذارند که حیض ببیند
دیکر طلاق دهند انکاه در عدّه رجوع کند و باز دخول کند و هرکاه اینچنین طلاق

بدهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه بر شوهر رجوع نمیرسد برا و دخول حرامست تا آنکه شخص دیگر انزنرا بنکاح دائمی دخول کند و در مرتبهٔ ششم در زن آزاد و چهارم در کنیز نیز حرام میشود تا دیگری دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ نهم در زن آزاد و در ششم در کنیز بر شوهر حرام مؤبّد میشود و اگر همچنین طلاق بگوید یعنی در عدّه رجوع نکند بلکه بگذارند که از عدّه بیرون رود و عقد کند و در مرتبه نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دائمی بازن دخول کند و سر دهد حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص در اینمراتب میانهٔ زن و شوهر بنکاح دائمی در میاید بنده باشد یا آزاد اگر این شخص در حالت حیض و نفاس بازن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود بانکه شرطست که در حالتیکه زن از حیض پاک باشد دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را در اینمسئله دو قولست و شرطست که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او در فرج آنزن بریزد حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر قبل دخول کند **فصل دوم** در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق پانزده است **اوّل** صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انت طالقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن خود کند و بگوید هذه طالِقٌ یعنی این طالق است یا آنکه بگوید زَوجتِی طالِقٌ یعنی زن من طالقست و سوای این سه طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود گوید که تو خلیّة و بریّه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحًا دلالت بر طلاق ندارند و اگرچه قصد طلاق کند بان **دوّم** آنکه صیغهٔ طلاق را بعربی بگوید هرگاه قدرت بعربی داشته باشد و اگر قدرت بعربی نداشته باشند بهر طریق که قدرت بران داشته باشند صحیح است **سیّم** آنکه صیغه را بلفظ بگوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس در اینصورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافیست و در حدیث آمده که در اینصورت مقنعه بر سر آن اندازند تا دلالت کند بر آنکه زن از لازمست که بعد از این رو بپوشاند از او و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیّر سازد زن را میانهٔ طلاق و غیر طلاق و قصد کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است **چهارم** آنکه معلّق نسازد صیغه را بر شرطی یا صفتی چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد

بر شرطی یا صفتی صحیح نیست **پنجم** آنکه بعد از صیغهٔ طلاق چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه گوید بعد از آنکه گوید اَنتِ طالِقٌ بگوید بنصف طلقه **ششم** آنکه در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح نیست **هفتم** آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگرچه ولی او را اذن دهد و اگرچه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند **هشتم** آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولیّ دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق میتواند دادن و اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولیّ صحیح نیست **نهم** آنکه طلاق دهنده باختیار خود طلاق دهد پس اگر ویرا باکراه بران دارند صحیح نیست **دهم** آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه طلاق گفتن قصد نام آن زن کند **یازدهم** آنکه زنی که طلاقش میگویند زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشند بسبب مالک شدن و زنی که بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست **دوازدهم** آنکه آن زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشند یا دو حیض بیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر او بان دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد صحیح است **سیزدهم** آنکه زنی را که طلاق میدهند میباید معیّن باشد در لفظ یا در قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق در اینصورت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند **چهاردهم** در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و میشنوند بیکبار پس اگر هر دو یکبار نشنوند یا اگر یک عادل بشنود یا عادل نباشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر برای در طلاق کافی میدانند **پانزدهم** آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان **فصل سیم** در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه جایز است رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی و این بر دو قسمست **اوّل** قولی مثل آنکه شوهر بزن بگوید رَاجَعْتُكِ وَارْتَجَعْتُكِ یعنی رجوع کردم در نکاح یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشارهٔ او با گرفتن مقنعهٔ او از او رجوع

فهمیده شود بجای گفتن است **دوم** فعل چون دخول کردن با او و زنرا بوسیدن
یا دست بشهوة بر او مالیدن و اگر آن زنرا که طلاق رجعی گفته در عده عقد کند آیا
عقد کردن رجوعست یا نه و در اینمسئله دو قولست و هم چنین خلافست میانهٔ
مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن برجوع بر شرطی و شرط نیست در رجوع کردن
شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غایب را طلاق دهد و در عده رجوع
کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنتست و حرام بودن
دخول کردن بزن چون حایض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که
حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود
میانهٔ زن و شوهر در رجوع یا دخول کردن و زن منکر دخول باشد قول قول زنست
با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عدهٔ او تمام شده در زمانی که احتمال داشته
باشد که راست میگوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته
باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی از احادیث دلالت میکند قول زنرا قبول
نمیکنند در چیزهائیکه معتاد نباشد مگر بگواهی دادن چهار زن عادله که بر باطن
آن زن مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهة ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر
نکنند و آن بر دو قسمست **قسم اول** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان بسه مرتبه پاک
شدنست از حیض و ایشان جماعتی از زنانند که عادتی داشته باشند که در ماهی چند
روز معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غایب
شده باشد اگر چه منی نیامده باشد و طلاق دهند ایشانرا چه میباید که این طایفه
بسه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر اینقسم زنانرا ذکر بریده باشند خصیتین
او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه مجتهدینرا در اینمسئله خلافست
و اگر اینقسم زنان دعوی کنند که عدهٔ ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد زنان
سه مرتبه حیض می بینند و پاک میشوند بیست و شش روز و دو لحظه اینچه ممکنست
بعد از طلاق که بیک لحظه حیض آمده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانهٔ دو حیض
ده روز پاک باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا لحظهٔ آخر داخل عده است یا آنکه
علامت بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست که لحظهٔ آخر داخل عده نیست بلکه
آن علامت بیرون رفتن زنان است از عده **قسم دوم** جماعتی از زنان که سه ماه عدهٔ

ایشان است

ایشانست و ایشان چهار قوم اند **اول** زنان که عادت در حیض دیدن نداشته باشند
یا هر ششماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنان باشند که حیض میبینند و ایشانرا
طلاق دهند چه عدهٔ ایشان سه ماهست اگر در وقت دیدن ماه طلاقش دهند و الا
دو ماه و سی روز عدهٔ ایشانست یا هلالی یا عددی **دوم** زنانی که بالغ نباشند
بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عده میدارند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند **سیم** زنانیکه از حیض دیدن مایوس شده
باشند و مایوس شدن در زمانی که قریشی و نبطی نباشند در پنجاه سالگی هم میرسد
و در زنان قریشی و نبطی در شصت سالگی هم میرسد بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین
عدهٔ ایشان سه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند **چهارم**
زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشانرا طلاق گفته چه عدهٔ ایشان سه
ماهست **قسم سیم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست
و ایشان دو قومند **اول** کنیزانی که ایشانرا عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند
با ایشان چه بعد از طلاق دادن عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست اگر چه
شوهر ایشان آزاد شده باشد چه کمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده
روز و دو لحظه است **دوم** زنانیکه ایشانرا بعقد متعه دخول کرده باشند چه بعد
از عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هر گاه ایشانرا عادت مستقیم باشد
قسم چهارم جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است و ایشان دو قومند
اول کنیزانی که ایشانرا بعقد دخول کرده باشند **دوم** زنانی که ایشانرا بعقد
متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند و در سن زنانی باشند که حیض می بینند
چه عدهٔ ایشان چهل و پنج روز است **قسم دوم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان نه ماهست
و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض بینند چه بعد از طلاق عدهٔ ایشان
نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده اینقسم زنان شش ماهست **قسم ششم**
جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان بزائیدن ایشان منقضی میشود و ایشان زنان حامله اند
چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند بزائیدن ایشان از عده بیرون میروند اگر چه
بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل او از کسی باشد که بجهة او عده نگاه
میدارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند زنی که شوهر او را لعان
کرده باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ حامله در طلاق کمتر از سه ماه باشد

زاییدن او عدهٔ اوست واگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدهٔ او سه ماهست واگر حمل زنان از زنا باشد عده ندارد واگر زن را در سفر طلاق دهند وخواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده از چهار زن بعد از طلاق دیگری در سفر خواهند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست **قسم هفتم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه وده روز است وایشان جماعتی از زنانند که شوهرهای ایشان مرده باشند واگرچه شوهر ایشان بنده باشد چه بر ایشان لازمست که چهار ماه وده روز عده نگاه دارند وترک زینت کنند ودران چهار ماه وده روز یعنی جامهٔ نیکو در نپوشند وبوی خوش بر خود نریزند وسرمه نکشند اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب سرمه بکشند وروز پاک کنند وحنا نبندند وسفیداب وغازه بر روی نمالند وهرچه در عرف وعادت از زینت دانند حرامست بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها وعادتها مختلف میشود پس هر جا که در عرف عادت از زینت گویند نپوشند اما موی خود شانه کردن و پاک کردانیدن بدن ومسواک کردن وناخن گرفتن ودر خانهای خالی بودن وبر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست وهمچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان وکنیزان و زنانی که شوهرهای ایشان مرده باشند در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانهٔ زن مدخوله وکوچک وبزرگ خواه در حیض دیدن عادتی داشته باشد خواه نداشته باشد وهمچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند وحامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه وده روز عده نگاه میدارند **قسم هشتم** کنیزانی که شوهرهای ایشان مرده باشند واگرچه آن شوهرها آزاد باشند چه عدهٔ ایشان بعد از مردن شوهرهای ایشان شصت وپنج روز است نصف عدهٔ آزاد وآنچه در عدهٔ زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن نیز بر کنیز واجبست وبعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران چهار ماه وده روز است واگر کنیز در عده آزاد شود عدهٔ آزاد است اما اگر عدهٔ باین باشد همان عدهٔ رجعیهٔ کنیز را تمام میکند **قسم نهم** جماعتی از زنان که حامله باشند وشوهرهای ایشان مرده باشند چه عدهٔ ایشان دورترین مدتست از چهار ماه وده روز یا زاییدن یعنی هر کدام ازین دو مدت که دور باشد آن عدهٔ ایشان است پس اگر عدهٔ او در کمتر از چهار ماه وده روز است واگر زاییدن او زیاد از چهار ماه وده روز باشد عدهٔ او زاییدن

اوست **قسم دهم** زنانی اند که شوهرهای ایشان گم شده باشند وچیزی از ایشان ظاهر نشود وخویشان داشته باشند که نفقه بر زنان ایشان دهند واگر ندهند و آن زنان صبر نکنند وبحاکم شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن زن را انتظار میفرماید نفقهٔ او از بیت المال میدهد ودران چهار در انجائی که شوهرهای ایشان گمشده ایشان را طلب میکند پس اگر خبر ایشان بهم نرسد ولی گم شده ایشان را طلاق میدهد وعدهٔ ایشان چهار ماه وده روز است بر قول مشهور واگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد واگر شوهر او در عده پیدا شود او اولیست بزن خود واگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده باشد وخواه شوهر نکرده باشد **تتمه** واجبست بر کسی که کنیز مدخوله را میفروشد با آنکه دخول بان کنیز کرده باشد یا کنیز را مالک شود بهر نحو که باشد وآن کنیز جوان باشد وحیض بیند انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر ببیند آنگاه دخول کند با او واگر حیض نه بیند ودر سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل وپنج روز انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه وده روز بگذرد آنگاه دخول کند وآیا در مدت استبرا غیر دخول کردن از بوسه وغیر آن حرامست یا نه در اینمسئله مجتهدین را دو قولست اقوی آنست که جایز است واگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه مجتهدین را در اینمسئله دو قولست اقوی آنست که استبرا لازمست واگر دو گواه عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتیکه حیض دار باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبرا در اینصورتها واجب نیست ودر مدت عدهٔ رجعیه نفقه بر شوهر لازمست بطریقیکه در نکاح مذکور شد وحرامست بر آن زن رفتن از خانهٔ که طلاق گفته او را در آنخانه بغیر عذر وبر شوهر نیز بیرون کردن او از آن خانه حرامست مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را جهت حد زدن میتوان بیرون کرد مگر اهل خانه او را آزاد کند چه در اینصورت جایز است که او را از خانه بیرون کند وبخانهٔ دیگر فرستد وهمچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازمست ودر عدهٔ باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد **مطلب دوم** در بیان خلع ومبارات کردن وآنچنانست که میانهٔ زن وشوهر رنجش بهم رسد وزن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر ببخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید وفرق میانهٔ خلع ومبارات آنست که در خلع رنجش از جانب زن واقع شود ومبارات از هر دو طرف واقسام خلع سه است

حرام وسنّت ومباح امّا خلع حرام وانوقتیست که شخصی زن خود را باکراه براین دارد
که خلع کند وهم چنین حرامست هرکاه زنرا از بعضی حقوق او منع کند تا خلع کند وامّا
خلع سنّت آنست که زن بشوهر خود کوید که من کسی را بتو داخل سازم که تو ازان آزرده
شوی وبعضی از مجتهدین دراینوقت خلع را واجب میدانند وخلع مباح وانکاهیست
که زن ازمرد آزرده باشد ومالی دهد و خلع کند وشرطهای خلع ومبارات زیاده
برشرطهایی که درطلاق مذکور شد شش چیز است اوّل ایجاب چون خالعتك یا بارئتك
یعنی شوهر کوید بزن که خلع کردم باتو یا مبارات کردم باتو وامّا بعد از صیغه خلع
بی فاصله طلاق باید کفت یا انکه خلع فسخست ومحتاج بطلاق نیست دراینمسئله میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که محتاج بطلاق نیست امّا اکر بلفظ طلاق شود مستغنی
از صیغهٔ خلعست دوّم قبول اذن بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد ازان سیّم انکه خلع
بآزردکی زن واقع شود ومبارات بآزردکی هردو از زن وشوهر واقع شود پس اکر
خلع بی آزردکی واقع شود صحیح نیست واحیانا اکر بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی
خواهد بود وشوهر را درعدّه رجوع میرسد چهارم انکه چیزیرا که عوض طلاق
زن بشوهر میدهد باید چیزی باشد که مسلمان مالك آن تواند پس اکر شراب باشد
باشد صحیح نیست وانعوض مقداری معیّن ندارد بلکه انچه درعوض میدهد جایزاست
که درخلع زیاده از مهر باشد ودر مبارات میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن
کنیز بی اذن آقا صحیح نیست امّا اکر آقا اذن دهد صحیح است وانعوض را وقتی که آزاد میشود
میدهد واکر بندهٔ شخصی بی اذن آقا یا باذن خلع کند انعوض ملك آقاست و خلع صحیح است
پنجم انکه صیغهٔ خلع ومبارات را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند وبطریقیکه در
طلاق مذکور شد پس اکر دو عادل نشنوند صحیح نیست ششم انکه خلع ومبارات
مجرّد از شرط باشد مکر انکه شرطی باشد که خلع ومبارات انرا لازم داشته باشد
چون شرط انکه هرکاه زن رجوع کند درانعوض شوهر در زوجیّت رجوع کند چه این
شرط صحیح است زیرا که عقد خلع ومبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد
مکر انکه زن درانعوض که بشوهر داده درعدّه رجعیّه رجوع کند چه دراینصورت
رجوع میرسد شوهر را درعدّه امّا اکر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد
یا زنی باشد که از حیض دیدن مأیوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد ودرعوض
اکر اختلاف کنند زن وشوهر درقدر عوض یا جنس انقول زن مقدّمست باقسم

مطلب

مطلب سیّم دربیان ظهار وشرطهای آن بدانکه ظهار بر دو قسم است اوّل
کفارهٔ او پیش از دخول کردن باشد وانچنانست که شخصی بزن خود کوید که پشت تو
همچو پشت مادر منست چه دراین صورت حرامست دخول کردن تا انکه کفاره بدهد
چنانکه در بحث کفاره مذکور شد دوّم انکه کفاره دادن دراو بعد از دخول باشد
وانچنانست که شخصی بزن خود کفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست اکر باتو دخول
کنم پس دراینصورت اکر دخول بازن کند ظهار بهم رسد کفاره براو لازم میشود وشرطهای
ظهار کردن نه است اوّل صیغه مثل اَنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی یعنی پشت تو برمن همچو پشت
مادر منست وآیا در اینحکم غیر مادر چون خواهر دختر از زنان محرم خواه نسبی وخواه
رضاعی مساویند یا اینحکم مخصوص مادراست دراینمسئله میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که همه دراینمسئله مساویند واکر کوید شخصی بزن خود که پشت تو هم چو
پشت مادر زن فلانکس است ظهار واقع نمیشود دوّم انکس که ظهار میکند میباید
که بالغ باشد پس اکر طفل باشد صحیح نیست سیّم انکه ظهار کننده عاقل باشد پس اکر
دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کننده قصد ظهار کند ومختار باشد اکر
مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که اورا باکراه بران دارند صحیح نیست پنجم انکه
دخول بازن کرده باشند پس اکر دخول نکرده باشند ظهار بدان زن صحیح نیست چنانکه
در روایت فضل بن یسار از امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده وبعضی از مجتهدین
اینرا شرط نمیدانند اولی اصحّ وکافیست در دخول کردن دخول در دبر ششم انکه
معلّق نسازد ظهار را بر صفتی پس اکر معلّق سازد بر صفتی طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست
واکر ظهار را معلّق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدینرا دراینمسئله خلافست
اقرب آنست که اصحّست هفتم انکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقیکه
درطلاق مذکور شد پس اکر دو عادل نشنوند انرا صحیح نیست هشتم انکه درحالتیکه
شوهر صیغهٔ ظهار میکوید می باید که زن پاك باشد از حیض ونفاس هرکاه شوهر او
حاضر باشد وزن حامله نباشد ودران پاکی دخول بازن نکرده باشد چنانچه در
طلاق مذکور شد پس اکر ظهار کند درحالتیکه انزن حیض یا نفاس داشته باشد
یا زن حامله یا دران پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست نهم انکه لفظ ظهار را بلفظ
ظهر یعنی پشت واقع کرداند پس اکر کوید بزن خود که دست تو همچو دست مادر منست
ظهار نیست وآیا اسلام شرطست در ظهار یا نه مجتهدینرا دراینمسئله خلافست وآیا

نکاح دائمی شرطست دو زن پیر منعه را ظهار نمیتواند کرد و در اینمسئله میانهٔ مجتهدین
خلافست و آیا صحّست ظهار را معلّق دارند بمدّتی معیّن مجتهدین را در اینمسئله
دو قولست اقرب آنست که صحیح است و هم چنین مجتهدین را دو قولست در این که آیا
مکرّر میشود حکم ظهار بمکرّر کردن ظهار یا انکه در همه حکم یکمرتبه ظهار کردن است
اقرب آنست که مکرّر میشود و کفارهٔ ظهار وقتی واجب میشود در قسم اوّل که
ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفّاره واجبست و جایز نیست دخول کردن
پیش از کفّاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفاره واجب میشود
و اگر مکرّر دخول کند کفّارهٔ دخول مکرّر میشود نه کفارهٔ ظهار امّا اگر دخول نکند
و طلاق دهد بگذارد که از عدّه بیرون رود انگاه عقد کند دخول کند کفاره ندارد
و هم چنین کفاره ندارد و اگر با کنیز ظهار کند و انگاه ان کنیز را بخرد بر قول بعضی
از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با و ظهار کرده امتناع نماید زن حال
خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم او را سه ماه مهلت میدهد یا انکه کفاره
بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند شوهر را بر یکی از
اینها بطریقی که طعام و ابرا او تنگ میکرداند تا انکه اختیار یکی از اینها کند

فصل دوم در ایلا کردن و ایلا کردن انچنانست که شخصی قسم بخورد با زن
دائمی خود که دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن
و شرطهای ایلا کردن هشت است **اوّل** انشخص که سوکند میخورد بالغ باشد چه
سوکند طفل صحیح نیست **دوّم** انکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست
سیّم انکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل باشد یا مست یا خفته باشد که اورا
باکراه بران دارند صحیح نیست **چهارم** انکه ان زنی را که سوکند میخورد که دخول باو نکند
زن دائمی بنکاح او باشد چه اگر کنیز او باشد و بملکیّت به او دخول کرده باشد
صحیح نیست **پنجم** انکه دخول بان زن کرده باشد چه اگر دخول بان نکرده باشد صحیح
نیست **ششم** انکه سوکند را باسم خدایتعالی بخورد چنانچه مذکور شد پس اگر
بغیر اسم خدا سوکند خورد صحیح نیست و بعربی کفتن لازم نیست پس اگر بزن خود
بفارسی بگوید که والله دیگر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود و سوکند خوردن
بطلاق زن و ازادی بنده صحیح نیست و خلافست مر سنّیان را که ایشان میگویند
صحیح است **هفتم** انکه صریح بگوید که والله من فرج خود را در فرج تو غایب نکنم اگر

کنایه گوید که مثل انکه والله که من با تو سر یك بالین نگذارم و در زیر یک سقف نباشم
صحیح نیست و اگر چه باینها قصد ایلا کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم و یا وطی نکنم
و قصد ایلا کند صحیح است **هشتم** انکه مجرّد سازد سوکند خوردن را از شرط و صفت
پس اگر معلّق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند
و هرگاه این شرطها بهم رسد زن در اینحال حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم
شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیّر میسازد او را میانهٔ دخول کردن و کفاره
دادن و طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از انها امتناع نماید جبرش میکند بر اینها و
اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثناء چهار ماه شوهر مرتد شود
ایّام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سرا باذن خود ایلا
کنند صحیح است و هر کس که اعتقادی بخدایتعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و
اگر کسی سوکند خورد بر ترك دخول مدّتی معیّن و انمدّت منقضی شود انگاه دخول
کند کفّاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی انگاه او را بخرد و ازاد کند و عقد کند
حکم ایلا باطل میشود و آیا حکم ایلا بمجرّد خریدن کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین را
در اینمسئله خلافست و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفارهٔ ان مکرّر میشود یا هم یك حکم
دارد میانهٔ مجتهدین خلافست در اینمسئله اقرب آنست که مکرّر نشود مگر انکه در
زمانهای مختلف ایلا کند مثل انکه گوید والله با تو ششماه دخول نکنم و بعد از ششماه
دیگر دخول نکنم و کفّاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمدًا واقع شود
پس اگر سهوًا دخول کند بشبهه یا جنون واقع شود کفّاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این
دخول کردن باطل میشود یا نه مجتهدین را در اینمسئله خلافست و اگر اختلاف شود
میانهٔ زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدّمست که دعوی باقی بودن
ان میکند و اگر اختلاف در زمان ایلا واقع شود قول کسی مقدّمست که دعوی متأخّر
بودن ایلا کند و اگر میانهٔ جهود و نصاری ایلا واقع شود بحاکم شرع حال خود را عرض
نمایند حاکم مخیّر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا انکه ایشان را بملّت
ایشان رجوع نمایند **مطلب چهارم** در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقیکه
مذکور میشود و در ان سه فصلست **فصل اوّل** در چیزهای که سبب لعان میشود
بدانکه دو امر سبب لعان میگردد **اوّل** انداختن شوهر زن خود را بزنا و در اینصورت
پنج امر لازمست **اوّل** انکه هر یك از زن و شوهر بالغ و عاقل باشند چه لعان طفل

ودیوانه صحیح نیست ودر لعان اسلام وازادی وعدالت شرط نیست پس لعان کافر
وبنده وفاسق صحیحست وبعضی از مجتهدین اینهارا شرط میدانند **دوم** انکه زنی
که شوهر او دعوی نماید که زنا کرده بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد
لعان واقع نمیشود **سیم** انکه عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح
نیست **چهارم** انکه شوهر دعوی مشاهده نماید یعنی گوید که من دیدم که با تو شخصی
زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر کمان کرده باشد یا جماعتی با او گفته باشند
اگر چه بحد شیاع رسد لعان صحیح نیست **پنجم** انکه ان زن کر یا کنگ نباشد چه اگر
انزن کر یا کنگ باشد بی لعان کردن بر انشوهر حرام مؤبد میشود هرگاه دعوی مشاهده
زنا کردن بانزن کند وایا دخول کردن شوهر بانزن شرطست یا نه مجتهدین را در اینمسئله
سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند وبعضی از ایشان گفته اند که اگر
سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست واگر انکار ولد باشد دخول
شرطست چه در اینصورت نیز بچهار شرط لعان لازمست **اول** انکه زن بعقد دایم
باشد چه انکار فرزند متعه وزن اجنبی که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان
نمیشود وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه جهة بر طرف شدن حد
باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود وایا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را
در اینمسئله چند قولست بعضی میگویند مطلقا لعان واقع نمیشود وبعضی گفته اند
مطلقا موجب لعان میشود وبعضی گفته اند که سبب انداختن او بزنا لعان واقع
میشود واما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود وقول اقرب انست که در کنیزی
که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود واگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود
دوم انکه بانزن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب
لعان نمیشود **سیم** انکه از دخول کردن بانزن ششماه یا زیاده گذشته باشد و
از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت ابستنی زنانست گذشته باشد چه اگر
اینچنین نباشد انکار فرزند سبب لعان نمیشود **چهارم** انکه در وقت زاییدن
انفرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان
نمیشود واگر چه اقرار بفرزندی بکنایه صادر شده باشد مثل انکه شخصی با او گفته
باشد که مبارک باشد فرزندی که خدایتعالی بتو داده وامین گفته باشد یا قول
انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زائیدن انزن ساکت شده باشد انگاه انکار

وبعضی شرط نمیدانند

فرزندی انفرزند بعد از زاییدن مجتهدین را در اینمسئله دو قولست اقرب انست
که انکار او در اینصورت موجب لعان میشود **فصل دوم** در کیفیت لعان کردن
وشرطهای او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد
یا انکار فرزند او کند بشرطهای که مذکور شد وگواهی بر مدعای خویشتن نداشته
باشد حاکم شرع ان شخص را امر میکند چهار مرتبه بگوید أَشْهَدُ بِاللهِ إِنِّي لَمِنَ
الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه میگیرم خدایتعالی را که از راستگویانم
در انچه اینزن را انداخته ام بان از زنا کردن وبعد از انکه چهار نوبت اینقول را بگوید
امر میکند او را که چهار نوبت بگوید که إِنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ
یعنی بدرستیکه لعنت خدایتعالی بر من باد اگر من دروغگو باشم وبعد از انکه انشخص
چهار مرتبه اینقول را بگوید انزن را امر کند که چهار نوبت بگوید أَشْهَدُ بِاللهِ إِنَّهُ
لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه میگیرم خدایتعالی را که شوهر من از
دروغگویانست در انچه انداخته مرا بان از زنا کردن وبعد از انکه چهار نوبت اینقول را
بگوید امر کند او را که چهار نوبت بگوید إِنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
یعنی غضب خدایتعالی بر من باد اگر شوهر من در این دعوی از راستگویانست و
هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود **اول** ساقط شدن حد از
شوهر وزن بسبب لعان کردن واگر پیش از لعان زن بمیرد لعان ساقط میشود و
انمرد از او میراث میبرد وحد در اینصورت بر او لازمست وجایز است که جهة اسقاط
حد با وارث لعان کند واگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود ودر بعضی
از احادیث وارد شده که میراث در اینصورت نمیبرد واگر مرد پیش از لعان کردن
بمیرد زن او میراث میبرد وفرزندیکه انشوهر انکار او کرده بود او نیز میراث میبرد
واگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه ویا از لعان کردن امتناع نماید حد زنا نسبت باو
ثابت میشود واگر حامله باشد حد نزنند او را تا انکه براید واگر شوهر پیش از تمام
شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته ام حد ثابت میشود نسبت باو واگر بعد از
تمام شدن پیش از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان
کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین در اینمسئله خلافست
واگر شوهر بزن گفته باشد که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او
لازم میکرد یکی جهة زن ویکی جهة انمرد هرگاه لعان واقع شود حدی جهة زن

بر او لازم بود ساقط میشود امّا حدّ یکه جهت انمرد بر او لازم میشود ساقط نمیشود
بلعان کردن دوّم زایل شدن علاقهٔ زن وشوهری میانهٔ ایشان سیّم حرام
موبد شدن انزن بر انشوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزند بودن
بسبب لعان هرگاه سبب لعان انکار فرزندی فرزند انزن باشد **فصل سیّم**
در انچه تعلّق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلّق بلعان کردن دارد دوازده امر
واجب وهشت امر سنّت امّا دوازده واجب اوّل واقع گردانیدن لعان در حضور امام
یا در حضور کسی که امام او را نصب کرده باشند جهت حکم کردن خلایق یا جهت لعان
کردن میانهٔ خلایق یا جهة لعان مخصوص و اکر شوهر و زن بیکی از مجتهدین راضی شوند
در لعان کردن جایز است اکرچه امام یا نایب موجود باشد دوّم شهادترا بطریقیکه
مذکور شد بکویند پس اکر بجای لفظ اشهد احلف یا اقسم یا شهدت بالله بکوید
لعان واقع نمیشود سیّم انکه لفظ الله را بکوید پس اکر الرحمن یا رحیم بدل کند لعان
نیست وهمچنین اکر بعضی از کلمات انرا بکوید وبعضی را ذکر نکند چهارم انکه لفظ لعن
وغضب را بلفظی که دلالت بر معنی انها کند نکند پس اکر چنان کند لعان واقع نشده پنجم
انکه در هر مرتبه که مرد شهادترا ذکر میکند میباید بکوید فرزندی که از این زن بهم رسیده
از من نیست وبر زن ذکر خلاف ان لازم نیست ششم انکه لفظ صدق وکذب را بطریقیکه
مذکور شده بکویند پس اکر بکویند که انّی صادق یا کاذب یا مانند انها ولام تاکید را
بران داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم انکه انچه مذکور شد از شهادت ولعن و
غضب بلفظ عربی بکویند با قدرت واکر عاجز باشد غیر عربی نیز جایز است ودر اینصورت
حاکم شرعرا دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند وهریک عادل کافی نیست
هشتم ترتیب بطریقیکه مذکور شد بانکه شوهر اوّل ابتدا بشهادت کند چهار
مرتبه انگاه چهار مرتبه لعن کند بعد از ان زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انگاه بغضب نهم
انکه شوهر و زن در وقت ذکر شهادت ولعن وغضب میباید که هر دو ایستاده باشند
وبعضی از مجتهدین کفته اند که شوهر در حال ذکر لعن و غضب وشهادت میباید
که ایستاده باشد واکرچه شوهر نشسته باشد در انحال دهم انکه مشخص
ساختن زن بانکه نام او را ذکر کند ونام پدر او را یا وصف کند او را بنوعیکه احتمال
غیر او نداشته باشد یا انکه اشاره کند باو پس اکر زن مشخص نباشد لعان واقع
نشده یازدهم انکه کلمات ولعن وغضب را پی در پی بکویند دوازدهم انکه

هریک از زن وشوهر شروع در کفتن انکلمات وقتی کنند که حاکم شرع ایشانرا تلقین
ان نماید پس اکر هریک از ایشان پیش از انکه حاکم ایشانرا تلقین کند کویند صحیح نیست اما هشت
امر سنّت اوّل انکه حاکم شرع پشت بقبله کند رو بایشان دوّم انکه شوهر بر
دست راست حاکم بنشیند وزن بر دست چپ سیّم انکه جماعتی از مردان که در ان
مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان کمتر از چهار کس نباشد چهارم انکه حاکم
شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ بکوید ونصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدای
تعالی در اخرت واین ایه را از برای او بخواند اِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَاَیْمَانِهِمْ
ثَمَنًا قَلِیلًا تا اخر پنجم انکه حاکم شرع زنرا پیش از ذکر غضب وعظ بکوید ونصیحت
کند بطریقیکه در شوهر مذکور شد ششم انکه لعان را در مکان شریفی چون میانهٔ
رکن حجر الاسود ومقام ابراهیم علی نبیّنا وعلیه السلام واقع کردانند اکر در مکّه باشد
ودر منبر حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه واله وقبر او واقع کردانند اکر در مدینه باشد
در زیر صخره واقع کردانند اکر در بیت المقدّس باشد ودر مشاهد حضرات ائمّهٔ معصومین
صلوات الله علیهم واقع کردانند در شهرهای دیکر در مسجد جامع واقع کردانند هفتم
انکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع کردانند هشتم انکه مردم از برای ایشان
جمع کنند **باب سیزدهم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان شکار کردن
وحلال وحرام ان ودر ان سه فصلست **فصل اوّل** در اقسام شکار کردن
بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یکوجه واجب ویکوجه سنّت وهفت وجه حرام
وشش وجه مکروه امّا یکوجه واجب ان در وقتیست که نفقهٔ شخصی که شکار میکند
ونفقهٔ عیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه در اینصورت شکار کردن واجبست
وامّا یکوجه سنّت انوقتیست که انشخص که شکار میکند نفقه داشته باشد امّا وسعت
نداشته باشد وقصد وسعت معاش کند در شکار کردن چه در اینصورت سنّتست
شکار کردن وامّا هفت وجه حرام اوّل شکار کردن بالتی که از دیکری بقهر وغلبه
بتعدّی کرفته باشد خواه الت شکاری یا سلاح یا دام باشد چه در اینصورت
شکار کردن بان الت حرام است امّا شکار حرام نمیشود واجرت ان الت را بصاحب
او واجبست که بدهد دوّم شکار کردن بالتی که از شکار بزرکتر باشد وبعضی از
مجتهدین اینرا مکروه میدانند سیّم شکار کردن در خانهٔ غیر بی اذن او چهارم
شکار کردن بغیر از سک وتیر ونیزه وشمشیر چون شکار کردن باز وباشه وچرخ

و پارس و پلنك و كمان كروهه و كندن سر شكار و كوفتن سر او بتفنك و كشتن ان و سیّدمرتضی ره نقل اجماع امامیه كرده بر حرام بودن شكارے كه بغیر سك معلّم و تیر و نیزه و شمشیر كشته باشند و بعضے از مجتهدین كفته اند كه انچه درندها چون پارس و پلنگ بكشند حلالست و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السّلم وا قعشده كه آنحضرت فرموده كه اكر پارس شكاریرا بكشد حلالست و بعضے از مجتهدین كفته اند كه سوای سك شكارے هرچه شكار كند حرامست و اینقول ضعیفست و بعضے از مجتهدین شكار كردن كمان كروهه را مكروه میدانند **پنجم** شكار كردن كافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیّز چه شكاری كه انها بكشند حرامست خوردن ان **ششم** شكار كردن محرم در حالتی كه احرام بسته باشد چه در اینصورت اكر كند حكم مرده دارد حرامست خوردن ان **هفتم** شكار كردن در حرم مكه و مدینه وامّا انشش وجه مكروه **اوّل** شكار كردن سكی كه او را اتش پرست تعلیم كرده باشد **دوّم** شكار كردن سك سیاه و بعضے از مجتهدین اینقسم شكار كردنرا حرام میدانند چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام منقولست كه انحضرت میفرمود كه كوشت شكاریرا كه سك سیاه انرا كرفته باشد نباید خوردن و حضرت رسالت پناه صلے الله علیه و اله امر بكشتن سك سیاه كرده **سیّم** شكار كردن در شب و بچهٔ جانوران از خانهاے ایشان بیرون اوردن **چهارم** شكار كردن ماهے در روز جمعه **پنجم** شكار كردن در غیر حرم مكّه و مدینه در صحرای متّصل بدین دو محلّ شریف **ششم** شكار كردن شكاری كه متوجّه باشد بحرم مكه **فصل دوّم** در شرطهاے شكار كردن بدانكه ده امر در شكار كردن شرطست **اوّل** انكه سكی كه بان شكار میكنند میبایدكه انرا تعلیم كرده باشند بحیثیّتی كه هرگاه سر دهند او را برود و هرگاه منع كنند او را باز ایستد پس اكر انسك تعلیم نداشته باشد و بكشد شكار یرا حرام میشود **دوّم** انكه سك شكار را نخورد مكر نادر پس اكر عادت انسك باشد كه شكار را بخوردان شكار یرا كه انسك كشته باشد حلال نیست **سیّم** انكه كسی كه سك را سر میدهد یا تیر میاندازد یا نیزه و شمشیر میزند میبایدكه مسلمان باشد یا در حكم مسلمان باشد چون طفل ممیّز خواه مرد باشد و خواه زن پس اكر كافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیّز انشكار حلال نیست اكرچه بسم الله كفته باشد و اكر انكس جهود و ترسا باشد ایا حلالست میانهٔ مجتهدین درایمسئله

خلافست

خلافست اقرب انست كه حلال نیست و اكر سنّے باشد ایا حلالست دراین نیز میانهٔ مجتهدین خلافست بعضے كفته اند كه اكر عداوت اهل بیت داشته حرامست و اكر نه حلالست و بعضے از مجتهدین كفته اند كه ان شخص كه سر میدهد سكی را اكر مسلمان باشد و كور باشد حلال نیست و بعضے از ایشان كفته اند كه انچنان كوری باشد كه نتواند قصد شكار كرد حلالست و اكر با سك مسلمان سك غیر مسلمان باشد و هر دو سك شكار را بكشند انشكار را حلال نیست **چهارم** انكس كه سك را سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر و نیزه میزند میبایدكه بسم الله و بالله والله اكبر یا سبحان الله و هرچه ذكر باشد در انوقت بكوید و كفتن الله تنها كافی نیست پس اكر عمداً انرا ترك كند بسم الله را انشكار حلال نیست و همچنین سك شكاری كه اكر غیر انكس كه سك را سر میدهد بسم الله بكوید و همچنین حلال نیست اكر دو سك شكار یرا بكشند كه در وقت سر دادن یكی از انها عمداً بسم الله را ترك كرده باشد امّا اكر كسے كه در وقت سر دادن سك شكاری بسم الله را فراموش كند ان شكار حرام نمیشود و در بعضے احادیث وارداست كه اكر كسیرا خوردن كوشت شكار یرا اتفاق افتد كه در وقت سر دادن سك بدان شكار بسم الله را فراموش كرده باشد خورندهٔ از ان كوشت بسم الله بكوید كافیست و پیش از انكه تیر یا نیزه یا شمشیر یا سك بدان شكار برسد بسم الله بكوید حلال میشود امّا اكر عمداً باشد ایا حلال باشد یانه و اكر پیش از رسیدن بشكار بسم الله بكوید میانهٔ مجتهدین خلافست و اگر جاهل حكم باشد ایا حكم كسی دارد كه عمداً ترك بسم الله كرده باشد و یا حكم كسی دارد كه فراموش كرده باشد این مسئله هم خلافست و ایا نام خدا را بعربی گفتن لازمست یا بهر زبانی كه كوید جایزاست این نیز خلافست و اكر بجای بسم الله بكوید كه اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی یا بكوید كه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ شكار حلال میشود یانه و مع الخلاف **پنجم** انكه سك را بقصد شكار سر دهند و تیر را نیز بقصد ان اندازد پس اكر بے قصد شكار كردن سك بدود و یا تیر از كمان بجهد شكار یرا بكشد حلال نیست امّا اكر در اثناے رفتن سك را بطلبند و انكاه هدار ند انكاه سر دهند حلال میشود **ششم** انكه قصد جنس معیّن شكار كند پس اكر در وقت سر دادن سك و یا انداختن تیر و نیزه و شمشیر قصد شكار نكند و شكار یكی از اینها كشته كرد حلال نیست **هفتم** انكه شكار بسبب جراحت ان سك و زخم تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت ذبح لازم نیست بلكه هر عضوے از اعضاے وے جراحت كرده

باشد بان بمیرد حلالست امّا اکر بانجراحت نمیرد و بغرق شدن در اب یا از کوه افتادن
یا انکه سک کلوی او را بکیرد بی انکه جراحت کند یا درندهٔ سک بعد از جراحت کردن سک
او را بکشد حلال نیست مکر انکه در اینصورت جراحت سک کشنده باشد بعضی از مجتهدین
بر انند که اکر شکار مجروح در اب بمیرد اکر سر او از اب بیرون امده باشد حلالست یا
انکه انشکار حیوان ابی که اب او را نکشد چون قاز و اردك حلالست **هشتم** انکه
شکار مجروح از نظر غایب نشود و از حیوة وی انقدر باقی باشد که زندکیش ممکن
باشد اکرچه نصف روز باشد و اکر در اینصورت از نظر غایب شود سک بر سر او
باشد خواه نباشد **نهم** انکس که سک را سر داده یا تیر انداخته یا نیزه و شمشیر زده
نزد شکار حاضر باشد و انمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که او را بکشد
و سر شرا ببرد چه اکر بکذارد که بمیرد حلال نیست و اکر در وقت حاضر شدن او چیزی
نباشد که شکار را بان توان کشت در اینمسئله خلافست میانهٔ مجتهدین اقرب
انست که حرامست و بعضی بر انند که در اینصورت بکذارند تا انسك انشکار را پاره
پاره کند **دهم** انکه شکار چنان باشد که تواند کریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی
پس اکر کوچك باشد و یا قدرت کریختن نداشته باشد حلال نیست **فصل سیم**
در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضعی را که سک بدندان کرفته باشد باب
بشویند امّا بعضی از مجتهدین شستن انرا واجب نمیدانند و تنها بودن شکار
کننده شرط نیست چه اکر جماعتی شکاری را بزنند بتیر یا نیزه یا شمشیر همه در ان شریکند
و هم چنین شرط نیست که دیکری مدد کند او را چه اکر مدد کند حلالست و هم چنین
حلالست اکر تیر بر زمین خورد از انجا جسته بر شکار خورد و بکشد و اکر شخصی شکاری را
زده بشمشیر دو حصه شود امّا بشرطهای مذکور حلالست خواه در نصف مساوی
باشند خواه نه خواه حرکت کند خواه نه مکر نصفی که سر شکار با او باشد حرکت کند
چه در اینصورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین بر انند که حیوانرا دو نصف
کند امّا مختلف باشند نصف بزرکتر حلالست و بعضی کفته که اکر دو نصف کند یکی
حرکت کند حلالست و هر شکاری که بدست بکیرند و بدام او رند مالك ان میشوند
و اکر از دست بیرون رود و دیکری انرا بکیرد مالك ان نمیشود و بعضی از مجتهدین
کفته که انکس که اوّل بار کرفته کویا که در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون
رفتن از مالك او کرده باشد انکس که ثانی الحال بکرفته باشد مالك ان میشود امّا

اکر شکاری یا مرغی بخانهٔ کسی در اید و در خانهٔ کسی مکان کند و یا ماهی از دریا بکشتی کسی
در اید مالك ان نمیشود بلکه انکس بکرفتن او اولیست و اکر کسی بخانهٔ او در اید انرا بکیرد
مالك میشود امّا فعل حرام کرده باشد امّا اکر صاحب خانه و کشتی انها را بقصد شکار کردن
ساخته باشد ایا اکر شکاری یا مرغی بخانهٔ کسی و یا ماهی بکشتی کسی در اید صاحب خانه و
کشتی مالك میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و اکر شکاری بدست کسی افتد که
علامت ملکیّت شخصی دیکر بان باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالك ان نمیشود
اکر صاحب ان پیدا شود طلب کند واجبست که بصاحبش دهند **باب چهاردهم**
از کتاب جامع عبّاسی در بیان ذبح حیوانات حلال و حرام ایشان در انچند
فصلست **فصل اول** در ذبح حیوانات بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسمت
چهار قسم حرام و یکقسم مکروه و یك قسم سنّت و شش قسم مباح امّا انچهار قسم
حرام **اوّل** ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت علیه السّلام و خارجی و ذبح ترسا و یهودی
مجتهدین را خلافست اقرب انست که حرامست **دوّم** ذبح کردن دیوانه **سیّم** ذبح
کردن مست **چهارم** ذبح کردن طفل غیر ممیّز امّا ان یکقسم مکروه و ان ذبح کردن
سنّی است هرکاه مبغض نباشد در حالتیکه محتاج بذبح ان باشد و یك قسم سنّت و
ان ذبح کردن مؤمنست امّا ان شش قسم مباح **اوّل** ذبح بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر
دوّم سك شکاری با شرایطی که مذکور شد **سیّم** ذبح کردن بچه که در شکم مادر
باشد چون ذبح کردن مادر اوست هرکاه که تمام خلقت داشته باشد یعنی مو بر اندام
او رسته باشد خواه روح در وی حلول کرده باشد و خواه نه امّا اکر از شکم مادر
زنده بیرون اید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر از شکم بیرون
اید انقدر وقت نباشد که او را ذبح نماید حلالست و اکر بمیرد در این دو قول اشکالست
اکر تمام خلقت نشده باشد حرامست **چهارم** ذبح کردن ماهی و ان بیرون اوردن اوست از
اب زنده و بیرون اوردن زندهٔ ماهی از اب اسلام و بسم الله کفتن شرط نیست بلکه سنّت است
پس اکر کافر ماهی از اب بیرون اورد حلالست بشرطیکه مسلمان او را ببیند که زنده از اب
بیرون اورد چه اکر مسلمان نبیند حرامست و اکر ماهی در اب بمیرد یا مرده از اب بیرون
اید حلال نیست و اکر مشتبه باشد ماهی در غدغه ناك یا غیر ان که بید غدغ باشد احتیاط
انست که از همه اجتناب کند **پنجم** ذبح نمودن ملخ و ان کرفتن اوست زنده بدست یا
بدام و غیر ان و در کرفتن ملخ اسلام و بسم الله کفتن شرط نیست چنانکه در کرفتن ماهی

مذکور شد واکر ملخ را پیش از انکه بدست کیرد انرا باتش بسوزانند حلال نیست و
خوردن ان ملخهای که نتوانند پرید حلال نیست **ششم** ذبح کردن حیوانی که در چاه
افتاده باشد و یا در صحرای بکریزد که کشتن ممکن نباشد فی الرسم والعاده در اینحال
ذبح انها بهر نوع که ممکن باشد مشروعست **فصل دوّم** در بیان انچه تعلق بذبح کردن
دارد فی الجمله بیست و پنج امر است سیزده امر واجب پنج امر سنّت هفت امر مکروه امّا
ان سیزده امر واجب **اوّل** انکه ذابح باید که ممیّز باشد چه ذبح غیر طفل ممیّز حلال نیست
دوّم انکه عاقل باشد چه ذبح دیوانه حلال نیست **سیّم** انکه بقصد ذبح باشد چه ذبح
مست و خفته و بیهوش حلال نیست **چهارم** انکه ذابح مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
چون طفل ممیّز چه اکر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم السّلام یا خارجی باشد حلال نیست اکر
چه در کشتن بسم الله کفته باشد و در ذبح نمودن یهودی و نصاری خلافست اصحّ انست
که حرامست **پنجم** انکه ان قابل ذبح باشد خواه کوشت انرا خورند خواه نخورند پس اکر قابل
ذبح نباشد چون سک و خوک که بذبح کردن پاک نمیشوند و حیوانی که قابل ذبح باشد
امّا کوشت او را نخورند و بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از مجتهدین برانند
که تا پوست ایشان را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانات منسوخ شده چون فیل و خرس
و غیر اینها بکشتن پوست اینها پاک میشود و مع الخلاف **ششم** انکه چهار عضو حیوان را
موضع ذبح ببرند مثل راه اب و طعام و راه نفس و دو رک کردن را چه اکر این چهار عضو را
نبرند حلال نمیشود بعضی از مجتهدین برانند که بریدن حلقوم کافیست **هفتم** انکه
ذبح را باهن کنند چون کارد و شمشیر و نیزه مع القدرت با امکان واکر ممکن نباشد
هر چه مقدور باشد چون شیشه و ابکینه و بسنک سر تیز یا اکر بناخن و دندان ذبح
کنند حلال میشود مجتهدین را خلافست بعضی برانند که بدندان و ناخن که متصل ببدن
وانکشت باشد جایز است مفصل باشد جایز نیست **هشتم** انکه در وقت کشتن
بسم الله بکوید در انچه بسمله شرط باشد **نهم** انکه در وقت کشتن رو بقبله کنند
مع القدرت که سر و کردن و سینهٔ او را بقبله کنند واکر عمدًا رو بقبله ننمایند حرامست امّا
اکر فراموش کنند و یا در حالتی که رو بقبله کردن مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط
نیست چنانکه مذکور شد و بعضی از مجتهدین برانند که در صورتی که ممکن نباشد رو
بقبله کردن انحیوان پس ذابح خود رو بقبله کند حلالست **دهم** انکه اعضا را بیکدفعه
ببرّد پس اکر بعضی را ببرّد و بعضی را بکذارد ایا حلالست یا نه در اینصورت مجتهدین را

دو قولست اصحّ انست که اکر اعضا بریده حیات داشته باشد بمقداری که ممکن باشد که زنده
بماند انکاه بکشد حلالست **یازدهم** انکه انحیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند و یا خون
معتاد از او بیرون اید اکر مطلق حرکت نکند و خون از او بیرون نیاید حلال نیست
دوازدهم انکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اکر چنان باشد که در حین ذبح نمودن
دیکری شکم او را پاره کند حلال نیست **سیزدهم** انکه اکر حیوان شتر باشد نحر کنند
یعنی بنیزه ویرا بکشند و محل نحر کردن کود شتر است واکر کاو و کوسفند باشد سر او را
ببرّند واکر شتر را سر ببرّند و کاو و کوسفند را نحر کنند حلال نیست و امّا ان پنج امر
سنّت **اوّل** نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یکپای او رابسته باشد میانهٔ بغل
دوّم بستن هر دو دست و هر دو پای کاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او و یکپای
کوسفند را در حالتی ذبح کردن و یکپای او را رها کردن **سیّم** رها کردن پرندها را بعد
از بریدن نخاع یعنی مهرهای پشت در محلّ ذبح کردن **چهارم** پوست کندن قبل از سرد شدن
پنجم زود کشتن امّا ان هفت امر مکروه **اوّل** جدا کردن سر در وقت ذبح کردن از
روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و کوشت او را نیز حرام میدانند
دوّم کردانیدن کارد در وقت ذبح کردن بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند
و کوشت او را نیز حرام میدانند **سیّم** کردانیدن کارد را در وقت ذبح کردن که بالا بریده
شود و در بعضی احادیث نهی اینعمل واقع شده **چهارم** کشتن حیوانی در حالتیکه حیوانی
دیکر نکاه کند **پنجم** در شب ذبح کردن با اختیار **ششم** ذبح نمودن در روز جمعه پیش از
زوال **فصل سیّم** در حلال و حرام و مکروه حیوانات بدانکه چهل قسمست شش امر
حلال و بیست امر حرام و چهارده امر مکروه و امّا ان شش امر حلال **اوّل** شتر و بعضی
از اهل سنّت برانند که بمذهب امامیّه کوشت شتر حرامست اینقول خلافست چه
ابو الخطاب را مذهب اینست و او اوّل امامی بوده است و در اخر غالی شده و قول وی
دروغست **دوّم** کاو اهلی و وحشی **سیّم** کوسفند و قوچ و اهو و معز و معز کوهی
چهارم خرکوش **پنجم** هر پرنده که برهم زدن بال او بیشتر از صف زدن باشد و
انکه چینه دان و سنک دان داشته باشد و یا انکه در عقب پای چیزی مانند خاری
پس کبوتر و قمری و کبک و درّاج و تیهو و کنجشک و انچه بدینها مانند حلالست **ششم**
ماهی که فلس داشته باشد پس کنعت و ارمیان و طبرانی از اقسام ماهی حلالست
چه ایشان در اصل فلس داشته اند امّا ان بیست امر حرام **اوّل** سک برّی و بحری و

خوك برّی و بحری **دوّم** کربهٔ اهلی و وحشی **سیّم** خرکوش و شغال وانچه بدینها ماند
چهارم موش اهلی و صحرائی و سوسمار صحرائی **پنجم** کربهٔ اهلی و سنجاب و سمور و مانند
اینها **ششم** حشرات الأرض چون مار و عقرب و خنفسا و مکس و کیك و سپش و پشه
و مانند اینها **هفتم** مسوخات چون فیل و میمون و خرس و مانند اینها **هشتم**
حیوان جلّاله یعنی حیوان فضله خوار که کوشت وی حرام میشود تا انکه ویرا استبرا
دهند اکر انحیوان اشتر باشد چهل روز ببندند و علف پاك بدهند اکر کاو باشد
ببیست روز و در کوسفند چند قولست بعضی از مجتهدین بیست روز کفته و بعضی یك
هفته و مرغ خانکی سه روز و اکر ماهی باشد یکروز و اردك پنج روز و بعضی سه روز
کفته اند و در بعضی حدیث شش روز کفته اند و غیر اینها را چندان ببندند که ان
اسم از ایشان بیفتد و برطرف شود **نهم** حیوانی که کوشت وی را خورند چون کوسفند
که شیر خوك خورد وان قدر که استخوان او سخت شود حرام کردد و هر بچهٔ که از او
بزاید حرامست **دهم** کوشت حیوان ماکول اللحم که شخصی با او دخول کند کوشت انحیوان
حرام میشود و سوزانیدن انحیوان واجبست چنانکه عنقریب در بحث حدّ مذکور شد
انشآء الله تعالی و اکر این چنین کوسفندی در میان کلّه باشد و مشتبه کردد باید
که قرعه زنند و قسمت نمایند تا یکی ماند **یازدهم** هر مرغ پرنده چون مخلب داشته
چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و غیر ان **دوازدهم** کلاغ جملهٔ اجناس وی مکر
کلاغی که در زراعت میباشد و زاغی که برنك خاکستر باشد این هر دو مکروه هست
سیزدهم خفّاش و طاؤس و بعضی از مجتهدین کفته اند که ماهی مشتبه را در اب
اندازند اب بر پشت افتد حرامست و اکر بر روی افتد حلالست **شانزدهم** سنك
پشت **هفدهم** خار پشت **هجدهم** خرچنك برّی **نوزدهم** کوشتیکه در زیر سپرز
باشد بریان کنند انکوشت حرام میشود بشرط انکه سپرز را شکافته باشند و هم
چنین حرام میشود اکر ماهی حلال را با ماهی حرام بریان کنند و ماهی حرام بالای
ماهی حلال باشد و اکر بر عکس ان نیز باشد حلال نیست و تخم هر حیوانی که در حلالی
و حرامی و کراهیّت تابع ویست و اکر مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف مختلف باشد
حلالست وانچه مساوی باشد حرامست وانچه از بیضه فاسد شده باشد حرامست
امّا ان چهارده امر مکروه **اوّل** اسب **دوّم** خر **سیّم** استر و بعضی از مجتهدین
انرا حرام میدانند **چهارم** حیوانی که یکنوبت یا دو نوبت شیر خوك خورده باشد

وسنّتست استبرای چنین حیوان تا هفت روز اکر انحیوان علف خورد و اکر شیر خورد
نه روز از شیر حیوان ماکول اللحم را بوی دهند اکر حیوان شراب خورده باشد کوشت
وی حرام نمیشود امّا انچه در شکم اوست باید شست **پنجم** حیوانی که شیر ادمی خورد
ششم کلاغ کوچك که در حوالی زراعت میباشد و زاغی که برنك خاکستر باشد
هفتم هدهد و حضرت رسول صلّی الله علیه واله نهی فرموده از کشتن او **هشتم**
خطّاف چه در حدیث امده که خطّاف همیشه الحمد لله ربّ العالمین میکوید بعضی
از مجتهدین کوشت انرا حرام میدانند چه برهم زدن بال او بیشتر از صف بال اوست
نهم قبّره نباید خورد و هم نباید بدست طفلان داد که وی همیشه تسبیح میکوید
و لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام میکند **دهم** که در حدیث امده که شومست
نکاه داشتن فاخته **یازدهم** حباری **دوازدهم** صرد **سیزدهم** صوام و ان مرغیست
دراز کردن و کرد الود رنك که بر درخت خرما میباشد **چهاردهم** شقراق چه در حدیث
امده که او مادر را میکشد **فصل چهارم** در بیان انچه از حیوانات و غیر انها که
حرامست بر سی و دو وجهست بیست و چهار وجه حرام و هشت وجه مکروه امّا ان
بیست و چهار چیز حرام **اوّل** هر چیزی روان که مست کننده باشد چون شرابیکه از شیرهٔ
انکور کیرند و تبع که از عسل کیرند و نقیع که از مویز کیرند و مرز که از زرّه کیرند و فضیخ
که از خرما کیرند و شیرهٔ که از جو میکیرند و فقاع که از مویز و جو کیرند و غیر اینها از هر چه
که مست کننده باشد خواه اندك و خواه بسیار در حرمت همه حکم شراب دارند باجماع
مجتهدین امّا هر چه که از او بوی شراب می اید چون ربّ سیب و ربّ به و نار و ترنج و
انچه بدینها ماند حلالست و هم چنین در حکم شرابست شیرهٔ انکور که بجوشد دو حصّهٔ
ان ناقص نکردد چون دو حصّهٔ ان کم شود پاك و حلالست اکر چه بغیر اتش باشد و
در شیرهٔ مویز که بجوشانند میانهٔ مجتهدین خلافست اصحّ انست که حلالست زیرا که
افتاب دو حصّه انرا ناقص میکرداند و مویز و کشمش که در طعام کنند حلالست بقول
اصحّ و اکر شراب سرکه شود خواه بنمك در انداختن و خواه بغیر ان پاکست امّا بشرط انکه
نمك مستهلك کردد در او یا نکردد امّا اکر چیزی نجس در شراب اندازند که سرکه شود
یا کافر دست در شراب کند تا انکه سرکه شود پاك نمیشود و اکر سرکه را در شراب ریزند
انمقدار شراب که سرکه را مستهلك سازد حلال نمیشود بعضی از مجتهدین بر انند که
اندك شراب در سرکه ریزند استعمال ان جایز نیست تا انکه شراب سرکه شود **دوّم** خونی

که از ذبح حیوان اید حرام است خواه جهنده باشد نخون و خواه نه چون کیک و سپش و پشه و امثال اینها **سیم** بول از هر حیوانی که هست خواه کوشت ویرا خورند و خواه نخورند سوای بول شتر که برای شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانیرا که کوشت ویرا خورند جایز میدانند و هم چنین حرامست منی غیر منی در اعیان نجسه و فضلات ایشان و حیوان ماکول اللحم و غیر ان چون اب دهن و اب بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها هم حرامست **چهارم** شیر حیوانی که کوشت ویرا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوانی که مرده باشد میانه مجتهدین خلافست و هر چیزی که نجاست او عارض شود خوردن انحرامست چون اب نجس **پنجم** طعام غیر را بی رخصت وی خوردن مکر جمعی که در قران مجید استثناء درباب ایشان واقعشده بر ایشان حلالست امّا اکر ایشان نیز دانند که صاحب طعام راضی نیست بر ایشان نیز حرامست **ششم** اعیان نجسه چون غایط ادمی و چیزهای که بملاقات نجاست متنجّس شده باشد پس اکر انچیز قابل پاک کردن باشد خوردن انها پیش از پاک کردن حرامست و هم چنین نانی که انرا باب نجس خمیر کنند حرامست خوردن ان و روغنی که در بسته باشد هرکاه نجاستی در بعضی از اجزای ان رسیده باشد انچه بدو رسیده حرامست و باقی حلال **هفتم** مردار در حکم اوست هر پارهٔ که از زنده جدا کنند او نیز مردار است خوردن و استعمال کردن انحرامست سوای پشم و موی و ته نشین و پر مرغ اکر ببرند و اکر بکنند انموضعی که متّصل است ببدن باید شست و شاخ و سمّ و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرکاه پوست بالائین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه و بعضی از مجتهدین استعمال انها را از مردار جایز داشته اند **هشتم** ذکر حیوانات خواه کوشت او را خورند خواه نخورند **نهم** فرج خواه ظاهر ان خواه باطن ان **دهم** سپرز حیوانی **یازدهم** زهرهٔ حیوان **دوازدهم** انثیین از هر حیوانی یعنی هردو خایه دان که در او منی جمع میشود **سیزدهم** مثانهٔ هر حیوان یعنی بول دان **چهاردهم** مشیمه یعنی بچه دان **پانزدهم** نخاع و ان مغزیست سفید که در مهرهای پشت میباشد و عوام الناس انرا مغز حرام میکویند **شانزدهم** علباوان دو عصب ستبر پهن و زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است **هفدهم** غدد یعنی کرههای که در میان کوشت و پوست میباشد **هجدهم** اصلهای که متّصل بعصب و کف دست و پاست **نوزدهم** حدقه و ان سیاهی چشم است که بان چیزها را می بینند و انرا مردمک

چشم

چشم میکویند **بیستم** خرزهٔ دماغ و ان مغزیست که در کلهٔ سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرکین و ذکر و فرج و مثانه و انثیان چیزی دیکر را از حیوانات حرام نمیدانند **بیست و یکم** خاک و کل خوردن پاک باشد خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السّلام برای شفا بمقدار نخودی میتوان خورد و هم چنین کل ارمنی را نیز جهة شفا میتوان خورد **بیست و دوم** زهرهای کشنده امّا چیزهایی که بسیار خوردن ان حرامست چون تریاق و سقمونیا و شحم الحنظل و مانند انها **بیست و سیم** بنک خوردن حرامست اکر کسی را احتیاج بدینها افتد مثل انکه در صحرای واقع شود و خوردنی غیر اینها نباشد و اکر ازان نخورد ترسد که ضعیف شود پیاده نتواند رفت و از همراهان باز ماند و یا ترسد که کشته کردد و مال ویرا ببرند در اینصورت انقدر بخورد که سدّ رمق او شود چه زیاده بران خوردن جایز نیست بشرط انکه ان شخص معذور بجنک امام نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه بر چنین شخص خوردن چیزهای حرام نیز حرامست و اکر شخصی در صحرا باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و بیم ان باشد که بمیرد و کسی دیکر انجا باشد که طعام داشته باشد و بفروشد و ان شخص قادر بر قیمت دادن ان طعام نیز نباشد بفروشنده طعام در اینصورت واجبست که ویرا طعام دهد و اکر باختیار ندهد بقهر و غلبه از او میتوان کرفت و اگر در صحرای بی اب واقع شود و بیم ان باشد که بمیرد خوردن شراب انقدر جایز است که نمیرد و هم چنین خوردن بول و فرقی نیست در بول خود و غیری و بعضی از مجتهدین را فتوی چنانست که در اینحال بول خود را بخورد نه بول دیکری او خوردن تریاق و فاروق حرامست مکر باحتیاج و امّا ان امرهای مکروه **اوّل** کوشهای دل حیوانی ماکول اللحم را خوردن **دوّم** خوردن کردهٔ حیوان ماکول اللحم و کوشت اسب و استر و خر **سیّم** شیر ایشان خوردن **چهارم** چیزهای که جنب و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند بدان چیز رسانیده باشد رطوبت چه خوردن انها مکروهست **پنجم** پیاز و سیر خوردن کسی را که داخل مسجد کردد و در شب جمعه خوردن پیاز خام مکروهست **ششم** انهای کرم خصوصًا انهای که بوی کبریت ازان اید بقصد شفا **هفتم** شرابی که بعلاج او را سرکه کرده باشند خوردن و اینرا حرام میدانند

باب پانزدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان اداب طعام خوردن و اب نوشیدن و رخت پوشیدن و دران چهار مطلبست

مطلب اوّل در بیان اداب طعام و اقسام ان بدانکه پنج نوع اقسام طعامست واجب
سنّت و مباح و حرام و مکروه و طعام واجب انست که چون بخوردن ان سدّ رمق کردد
و طعام واجب لنفقه و طعام کفاره با عجز از عتق رقبه و طعام سنّتست که چون طعام
عروسی و خانه نو ساختن و از حج و زیارت امدن و ختنه کردن فرزند طعام مباح و ان
طعامیست سوای طعامهای که مذکور شد و خواهد شد و طعام حرام ان طعامیست
که بر مائده شرابخواران باشند و طعام مکروه چون طعام مصیبت و ختنه کردن زنان
و امّا انچه تعلّق بطعام خوردن و اب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و سه امر است
یک امر واجب چهل و چهار امر سنّت و چهار امر حرام بیست و پنج امر مکروه امّا ان یک
امر واجب و ان کردانیدن دهنست از موضع نقره از ظرفی که نقره کوب باشد هر کاه که
دران طعام خورند امّا ان چهل و پنج امر سنّت **اوّل** دست شستن پیش از طعام
خوردن **دوّم** نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن **سیّم** پاک نکردن
دست خود را با چیزی چه در حدیث ائمّه علیهم السلام وارد است که تا تری باقی بود
برکت دران طعام باشد **چهارم** بسه انکشت طعام خوردن **پنجم** انکشتان خود
لیسیدن **ششم** از پیش خود خوردن **هفتم** لقمه کوچک برداشتن **هشتم** بسیار
خاییدن طعام را **نهم** بمردم نکاه کردن در حالت طعام خوردن **دهم** پیش از طعام
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم کفتن و همچنین سنّتست کفتن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم
به هر لونی از طعام و یا هر ظرفی و اکر در ابتدای طعام خوردن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم
کوید کافیست تا اخر و اکر فراموش کند در اثنای طعام خوردن هر وقت که بیادش اید
بکوید و در احادیث اصحاب عصمت علیهم السلام وارد است که اکر یکی از اهل مجلس بکوید از دیکران مجزیست
یازدهم الحمد لله کفتن بعد از فارغ شدن از طعام و الحال شایع شده است میانه مردم خواندن فاتحه بعد
از فارغ شدن از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست **دوازدهم** مکرر کفتن الحمد لله در طعام
خوردن **سیزدهم** بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَطْعَمَنَا
فِيْ جَائِعِيْنَ وَسَقَانَا فِيْ ظَمَائِيْنَ وَكَسَانَا فِيْ عَارِيْنَ وَاَيَّدَنَا وَاَنْعَمَ عَلَيْنَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِيْ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ وَيُجِيْرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وَيَسْتَغْنِيْ وَيَفْتَقِرُ عَلَيْهِ **چهاردهم** هر دو
دست را شستن بعد از طعام **پانزدهم** مالیدن هر دو دست را بعد از شستن بر
ابروهای خود چه در حدیث اهل بیت امده که انزایل میکند کلفرا که در روی
باشد **شانزدهم** ابی که از دست شستن بهم رسد در ظرفی جمع کردن **هفدهم**

انکه

انکه پیش از طعام **اوّل** صاحب طعام دست بشوید بعد از ان کسی که در جانب دست
راست او نشسته و امّا بعد از طعام در شستن دست ابتدا کند بکسی که در جانب چپ
صاحب طعام نشسته باشد و بعد از همه صاحب طعام دست بشوید و در بعضی
احادیث وارد است که ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه ازاد
باشد خواه بنده **هجدهم** صاحب طعام بعد از همه دست از طعام بکشد **نوزدهم**
صاحب طعام قبل از همه شروع در طعام خوردن کند **بیستم** دعا کردن بعد از طعام
جهة صاحب طعام چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نقل کرده است که اَطْعَمَ
عِنْدَکُمُ الصَّائِمُوْن و اکل طعامکم الابرار و صلّت علیکم الملائکة و الاخیار **بیست و یکم**
بعد از طعام خوردن هر کاه که وقت نماز طعام حاضر باشد بشرط انکه جماعتی انتظار وی
نکشند **بیست و دوّم** بعد از خوردن طعام لمحه بر پشت افتادن و پای راست را بالای
پای چپ نهادن **بیست و سیّم** بعد از خوردن طعام لمحه بر پشت افتادن و پای راست را
بالای پای چپ نهادن **بیست و چهارم** بعد از هر سه روز یکبار کوشت خوردن
بیست و پنجم چوب خلال جهة پاک نمودن بیخ دندان حاضر کردن و بعد از طعام خوردن
و بیرون اوردن انچه در بیخ دندانها مانده باشد **بیست و ششم** سبزی با طعام اوردن
چه در حدیث امده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میکردند **بیست و هفتم**
پیش از طعام ابتدا بنمک کردن بعد از اختتام بسرکه و باز بنمک **بیست و هشتم** بعد از
طعام دهن را بسعد یعنی به یتلاق شستن چه در حدیث امده که ان درد دندانرا دفع
میکند **بیست و نهم** جمع کردن انچه در دسترخان ریخته باشند **سی ام** شب سیر
خوابیدن که ان باعث میشود که خواب کند و راحت خوابست **سی و یکم** خوردن انچه
از طعام ریخته باشند چه در حدیث وارد است که انشفای مرضها میشود و برطرف
میکند احتیاج را و زیاده شدن فرزند و دفع مرض ذات الجنب **سی و دوّم** ضیافت
کردن مهمان و ابو ضو و اب جهة خوردن و وضو ساختن **سی و سیّم** اعزاز و احترام
نمودن مهمان **سی و چهارم** مهمان بخانه اوردن و طعام دادن چه در حدیث امده
که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعامست **سی و پنجم** انچه در خانه باشد
جهة مهمان اوردن **سی و ششم** تکلیف نکردن جهة مهمان اکر خود امده باشد
سی و هفتم طعام بسیار پختن اکر مقدور باشد الا بحسب المقدورات **۳۸**
دو روز مهمانرا روی خوش نمودن و انچه او خواهد از مباحات برای او اوردن از

مقدورات چه در روز سیّم مهمان چون اهل خانه اینکس میشود **سی و نهم** خوردن
صاحب طعام با مهمان **چهلم** اجابت کردن دعوت مسلمانان بطعام خوردن اگر
چه بمسافت پنج میل باشد امّا اجابت کافر جایز نیست **چهل و یکم** باشتها و ارادهٔ
عیال طعام خوردن چه در حدیث وارد شده است که علامت مؤمن آنست که
باشتهاء عیال طعام خورد و منافق عیال را باشتهای خود طعام میخورد
چهل و دوّم چون نان حاضر شود انتظار چیزی دیگر نکشند اوّل در نان خوردن
شروع نمایند **سه ع** که نان را کوچک بپزند چه با هر نانی برکتست علاحده چه این در
حدیث وارد است **چهل و چهارم** خوردن پارچهٔ نان که در راهها یافته باشد
چه در حدیث آمده که خورندهٔ آنرا ثواب در نامهٔ اعمال او نویسید و اگر نجس باشد اوّل
بشویید بخورد هفتاد حسنه در اعمال نوشته میشود **چهل و پنجم** بعد از گذاردن
نماز عشا چیزی خوردن که آن عادت پیغمبران علیهم السّلام است و امّا انچهار امر
حرام **اوّل** بسیار خوردن که ضرر میرسد و باعث امتلا میشود و در وقت سیری
در حدیث آمده است که موجب برص میشود **دوّم** رفتن بی طلب بمجلس و بعضی
از مجتهدین اینرا مکروه میدانند **سیّم** خوردن طعام در مائدهٔ شرابخواران
و یا هر چه مست کننده را **چهارم** در ظرف طلا و یا نقره طعام خوردن و امّا آن
بیست و پنج امر مکروه **اوّل** شکم را از طعام پر ساختن **دوّم** تکیه کردن طعام در
وقت خوردن چه در حدیث آمده که آنرا خدای تعالی دوست نمیدارد **پنجم** پسر خود را
بجای بردن که آنرا تنها طلب کرده باشند **ششم** تنها طعام خوردن بدست چپ
در حال اختیار **هفتم** طعام خوردن در اثناء راه رفتن **هشتم** اجابت کردن
دعوت کسی را که جهة ختنهٔ دختران طعام پخته باشد **نهم** نانرا بکارد بریدن
یا بزیر کاسه نهادن **دهم** خالی کردن استخوانرا از گوشت چه در حدیث آمده که
جن را از آن نصیبی نمیماند و در خانهٔ هر جا که چیزی بهتر است جنیان میبرند
یازدهم هر روز گوشت خوردن و در روزی دو بار گوشت خوردنرا کراهیت
بیشتر است **دوازدهم** زیاده از چهل روز گوشت نخوردن **سیزدهم**
گوشت نیم پخته خوردن **چهاردهم** شب گرسنه خوابیدن مرد پیر **پانزدهم**
فراخ دستی کردن در معاش مفلس **شانزدهم** خدمت فرمودن مهمانرا **هفدهم**
ترک نمودن در وقت شام خوردن را چه در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود

سیم دروغ زدن سر سوی استنجا کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن صح

وایضا

وایضاً در حدیث آمده که شب شنبه و شب یکشنبه که شام نخورند قوت از ایشان تا چهل
شبانه روز نمیآید **هجدهم** آنکه طعام با دو انگشت و در حالت اختیار با دست چپ
خوردن **نوزدهم** در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن **بیستم** خلال کردن با چوب
خرما و بانی و ریحان کردن که آن سبب مرض جذامست و هم چنین خلال کردن
با چوب شاسفرم مکروهست **بیست و یکم** خوردن ماهی چه در حدیث آمده که خوردن
آن گوشت را میگدازاند **بیست و دوّم** پنیر بی مغز گردو و گردکان بی پنیر خوردن
بیست و سیّم گوشت قاق خوردن **بیست و چهارم** گوشت گندیده خوردن که
آن باعث خراب بدنست **بیست و پنجم** زیادتی موش خوردن **مطلب دوّم**
در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقیکه از حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین وارد است که نان جو در هیچ شکمی قرار نگیرد الّا هر مرضی که باشد
دور کند و آنقوت پیغمبرانست علیهم السّلام نان برنج در حدیث آمده که برای کسی که
غایط وی همیشه آید نافع ترین دواهاست و دباغت معده میکند و ایضاً در حدیث
آمده که خوردن آنگوشت میرویاند و سیّد طعامهاست در دنیا و آخرت و حضرت
رسول صلی الله علیه وآله سردست گوشت را دوست میداشت و گوشت قالچه
بدترین گوشتهاست چه بمحلّ بول نزدیکست و گوشت کبک ساقهای پا را قوی میکند
و تب را دفع میکند و گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منقولست
که بهترین گوشت گوشت مرغ بچه است گوشت قطاط از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام
منقولست که آنمبارک گوشتیست و صاحب یرقانرا بغایت نافعست کباب آن از حضرت
امام موسی کاظم علیه السّلام منقولست که آنمرض بواسیر و درد پشت را نافعست و
قوت باه را زیاده میکند گوشت میش بینائی و شنوای زیاده کند گوشت گاو با
سلیق خوردن امراض را برطرف میسازد **حرلیسه** در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و
قوت پاها را میدهد تخم مرغ در حدیث آمده که خوردن آن باعث کثرت اولاد است
عسل شفای بیماریهاست و رفع بلغم عدس رشتهٔ تشنگی را مینشاند و قوت معده
میدهد و شفای هفتاد مرضاست و گندم بریان طعام پیغمبرانست و خوردن آن
گوشت میرویاند و استخوانرا سخت میکند و قوت میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث
آمده که هر دو باهم خوردن شفاست و هر یکرا تنها خوردن باعث مرضاست شکر
نافعست از چیزهای دیگر و ضرر ندارد سرکه طعام معهود انبیاست و منفعت آن

علاوه و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم زیاده میکند

بسیاراست چه ذهن را روشن کرداند و عقل را قوی سازد و صفرا را کم کند و دل را
زنده کرداند و جانورانی که در شکم باشد انرا دفع میکند و شهوت زنانرا کم کند روغن
زیتون بادها را دفع کند روغن دواست خصوصًا در تابستان و روغن کاو سیاه
بهتر از همه روغنهاست شیر و عسل جهة اب پشت نافعست شیر کاو سرخ بهتر است
از شیر کاو سیاه و شیر کوسفند سیاه نافعتر از شیر کوسفند سرخست برنج الطف
غذاهاست و بواسیر را دفع کند بریان کردهٔ ان درد پشت را نافعست و هفتاد
پیغمبر انرا دعا کرده است باقلی مغز ساق را میافزاید و ادمی را فربه میسازد و قوّت
دماغ را میافزاید اکر با پوست بخورند دباغت معده را میکند لوبیا بادها را از شکم
میراند ماش مرض بهق را زایل میکند کدو باعث قوّت دماغ میشود مویز سرخ هر صباح
بناشتا بیست و یك عدد خوردن دفع امراض میکند و فهم میافزاید شیرین ترین میوهها
میوهٔ بهشت بواسیر و نقرس را نافعست انار سیّد میوه هاست بقول سیّد مختار
صلی الله علیه واله سیر را کرسنه کرداند و کرسنه را سیر میسازد و در هر اناری
دانهٔ از بهشت است از اینست که بعضی ائمه علیهم السّلام انار را تنها میخورده و انار را
با هستهٔ ان خوردن دباغت معده میکند و وسوسهٔ شیطانرا از دل میبرد و اکر
کسی در روز جمعه بناشتا یك انار بخورد تا چهل روز دل او نورانی شود و اکر دو
انار بخورد تا صد و بیست روز از وسوسهٔ شیطان پاك و خلاص کرداند دود کردن
چوب انار جانوران موذیرا دفع میکند سیب نافعست از برای دفع زهر و دیوانکی و
زیادتی بلغم و خوردن انخون امدن از بینی برطرف میکند به رنك را نیکو کرداند
واکر زنی در ابستنی بخورد فرزندی که در شکم باشد نیکو چهره شود و غم ابی و خوردنش
حکمت افزاید و شجاعت اورد امرود دل را جلا میدهد و معده را دباغت میکند
خصوصًا در وقتی که طعام خورده باشند الو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن
میسازد و خشك ان خونرا پاك و ساکن میسازد و امراض را میبرد اترج بعد از طعام
خوردن نافعست و حضرت رسول صلی الله علیه واله سبز انرا دوست میداشت سنجد
دباغت معده میکند و بواسیر را نفع میدهد و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را
نافعست کاسنی امانست از قولنج و هر صبح هفت ورق انرا بخورد چون بر هر ورقی از ان
قطرهٔ از اب بهشت است و قوّت باه را افزاید و شفاء هزار مرض است خصوصًا
بادروج یعنی ریحان کوهی مفاصل را نیکست و اشتهاء طعام میاورد و مرض را میبرد

وهضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین انرا دوست میداشت کندنا سیّد
سبزیهاست و دفع سپرز میکند و اکر بوی دهن متعفن باشد خوب میکند و بادها را
دفع میکند و بواسیر را نافعست و امانست از جذام و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام
برای زیادتی حفظ انرا با نمك میخورد کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است و
زیادتی حفظ اورد و دل را پاك کرداند و جذام و برص را برطرف کند خرفه فاطمه علیها السّلام
انرا دوست میداشت کاهو خونرا صاف کند سداب عقل را زیاده میکند شلغم از صادق
ال محمد منقولست که ان دفع جذام میکند و شفاء امراضست استخوانرا سخت
میکند و اب ان شفای درد چشم است ترب از صادق ال محمد علیه السّلام منقولست
که ترب را سه خصلتست ورق ان باد را نافعست و مغزش بول را کشاید و بیخ ان بلغم را
برطرف سازد جوز امانست از قولنج و بواسیر و قوّت باه را افزاید و شلغم دفع جذام
میکند و بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را باصلاح میاورد پیاز قوّت باه میدهد
و بلغم را میبرد و قوّت پشت را بیفزاید و تب را برطرف سازد و مرض بادرا خوبست چون
مسافر بشهری داخل شود باید پیش خوردن از طعام ان شهر اوّل پیاز ان شهر را بخورد
از مضرّت رطوبت و باقی امراض محفوظ باشد مطلب سیّم در اداب اب نوشیدن
بدانکه بیست و سه امر با بخوردن تعلّق دارد یك امر واجب و یك امر حرام سیزده امر
سنّت هشت امر مکروه امّا ان یك امر واجب انست که دهن را از ظرف طلا و نقره یا
طلاکوب باشد دور کردن در حال خوردن و امّا ان سیزده امر سنّت اوّل انکه در وقت
بخوردن این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْمَاۤءَ مِنَ السَّمَاۤءِ وَمُصَرِّفَ الْاَمْرِ کَیْفَ
یَشَاۤءُ بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْمَاۤءِ دوّم انکه بعد از بخوردن این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
جَعَلَ الْمَاۤءَ عَذْبًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحًا اُجَاجًا بِذُنُوْبِیْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَعْطَانِیْ فَاَرْضَانِیْ وَ
عَافَانِیْ وَکَفَانِیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ تَسْقِیْهِ فِیْ مَعَادِ الْمِیَاهِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَیَسْعَهُ بِمُرَافَقَتِهٖ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ سیّم انکه اب را بمکد چهارم انکه
ابرا هر دو دست بنوشد پنجم انکه بسه نفس بنوشد اکر اب دهنده غلام باشد ششم
انکه بیك نفس بخورد اکر اب دهنده ازاد باشد هفتم انکه بسیار نخورد که بسیار
خوردن باعث مادّهٔ امراضست هشتم انکه نزدیك دسته و یا موضع شکسته
کوزهٔ اب نخورد دهم انکه در وقت اب نوشیدن حضرت امام حسین علیه السّلام را
یاد کند و قاتلان انرا لعنت نماید که صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار

کناهش محو میکرد دوصد هزار درجه بلند میکرداند و **یازدهم** اب زمزم نوشیدن که
شفای امراض است **یازدهم** انکه از ناودان خانهٔ کعبه میریزد چه شفای امراض است
دوازدهم هدیه بردن اب زمزم را بشهرها **سیزدهم** اب مباح نوشیدن نه
غصبی و ان یك امرکه حرامست انست که در ظرف طلا و نقره اب خوردنست امّا ان
هشت امرکه مکروهست **اوّل** اب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث امده که دل را میراند
دوّم انکه اب را بیکنفس نوشیدن اگر اب دهنده ازاد باشد **چهارم** انکه یکبار فرو
بردن ابکه باعث مرض کباد میشود وان مرضیست در جگر **پنجم** در شب ایستاده آبخوردن
ششم انکه نزدیك دسته وشکسته کوزهٔ آبخوردن **هفتم** بسیار ابخوردن **هشتم**
ترك خوردن اب **مطلب چهارم** در اداب رخت پوشیدن وعمامه پیچیدن وکفش ونعلین
وموزه در پاکردن وانکشتری در انکشت کردن ودران دو فصلست **فصل اوّل**
در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن برای تجمّل چهار نوعست **اوّل** رختخوب
پوشیدن زنرا واجبست که هرگاه مرد او را برخت خوب خواهد ورخت پوشیدن والی
شهر هرگاه سبب خوف عدو باشد **دوّم** رخت پوشیدن سنّت چون زن برای زینت
پوشیدن جامهٔ خود اوّل دفعه رختخوب پوشیدن مرد جهة خود وتعظیم علم ووالی
جهة تعظیم شرع وملّا جهة تعظیم علم **سیّم** رخت پوشیدن مکروه چون رختخوب بعد مردن
شوهر چنانکه در بحث طلاق مذکور شد چه او هرگاه ارادهٔ زینتی باشد که اوازه نکند
چون گوشواره وگردن بند **چهارم** رخت پوشیدن مباح وان رخت خوب پوشیدنست
سوای انچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباحست **فصل دوّم** در انچه
برخت خوب پوشیدن تعلق دارد چهل و سه امراست یك امر واجب شش امر حرام و
بیست وشش امر سنّت وده امر مکروه امّا ان یك واجب انست که جامهٔ پاك بپوشد
چه در لباس نجس نماز شب درست نیست امّا ان شش امر حرام **اوّل** پوشیدن مردان
حریر محض در غیر ضرورت **دوّم** پوشیدن حریر محض در حالت احرام ونماز کردن
ایشان مع الخلاف **سیّم** پوشیدن پوست مردار **چهارم** پوشیدن رخت غصبی
پنجم رخت اجنبی پوشیدن بقصد انکه بایکی زنا کند **ششم** انکشتری طلا در انکشت
کردن مردان امّا ان بیست وشش امر سنّت **اوّل** انکه رختی که میپوشد قیمتی باشد
برای تجمّل وزینت **دوّم** انکه از پنبهٔ سفید باشد چه ان لباس حضرت رسالتپناه
وحضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام است **سیّم** انکه کوتاه باشد چه رخت بلند

خالی

خالی از رعونت نیست که موجب عجب است **چهارم** انکه استین جامه از انکشتان
نکذرد و دراز تر نباشد **پنجم** انکه جامهٔ خانه سوای جامه بیرونی باشد **ششم** انکه
جامهٔ نو باشد **هفتم** چون کسی خواهد که جامه بپوشد بایدکه سی و دو نوبت سورهٔ
انا انزلناه را بر اب خواند و بر انجامه فشاند چه در حدیث صحیح از صادق آل محمّد صلی الله
علیه وآله منقولست که انسبب زیادتی رزق ونعمت است تا انجامه هست **هشتم**
انکه در وقت پوشیدن جامه این دعا را بخواند که محمّد بن مسلم بسند صحیح از امام محمّد باقر
علیه السّلام نقل کرده که پرسیدم از انحضرت فرمود که کسی که جامهٔ نو بپوشد چه کار
کند انحضرت فرمود که این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ فِیْهِ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَعَمَلاً
بِطَاعَتِكَ وَاَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ كَسَانِیْ مَا اُوَارِیْ بِهٖ عَوْرَتِیْ وَاَمْنُ رُوْحِیْ
وَاَتَجَمَّلُ بِهٖ فِی النَّاسِ **نهم** انکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِیْ
بِسِیْمَاءِ الْاِیْمَانِ وَتَوِّجْنِیْ بِتَاجِ الْكَرَامَةِ وَقَلِّدْنِیْ حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَلَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ
الْاِیْمَانِ مِنْ عُنُقِیْ **دهم** انکه ایستاده عمامه به بندد چه در حدیث نهی وارد نشسته
عمامه پیچیدن **یازدهم** همیشه تحت الحنك به بندد **دوازدهم** در وقت زیر جامه
پوشیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِیْ وَاٰمِنْ رَوْعَتِیْ وَاعْفُ فَرْجِیْ وَلَا تَجْعَلْ
لِلشَّیْطَانِ فِیْ ذٰلِكَ نَصِیْبًا وَلَا لَهٗ اِلٰی ذٰلِكَ وُصُوْلًا وَلَا یَصْنَعُ اِلَیَّ الْمَكَائِدَ وَیُهَیِّجُنِیْ
لِاِرْتِكَابِ مَحَارِمِكَ **سیزدهم** انکه در پوشیدن موزه ونعلین وزیر جامه رو بقبله
بپوشد **چهاردهم** انکه زیر جامه وکفش را نشسته بپوشد **پانزدهم** انکه در پوشیدن
نعلین وموزه پای راست را ابتدا کند ودر کندن پای چپ را مقدّم دارد **شانزدهم**
انکه در وقت پوشیدن نعلین وموزه این دعا بخواند که بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَوَطِّئْ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَثَبِّتْهُمَا عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیْهِ
الْاَقْدَامُ **هفدهم** انکه در وقت نعلین وموزه کندن این دعا بخواند که بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِیْ رَزَقَنِیْ مَا اُوْقِیْ بِهٖ قَدَمَیَّ مِنَ الْاَذٰی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْهُمَا عَلٰی صِرَاطِكَ وَلَا تُزِلَّهُمَا
عَنْ صِرَاطِكَ السَّوِیِّ وخوانندهٔ این دعا همیشه خوشحال باشد تا انها کهنه شوند
هجدهم نعلین سفید پوشیدن از صادق آل محمّد صلّی الله علیه وآله منقولست که پوشندهٔ
انرا تا کهنه شدن البته مالی بدست افتد ونعلین زرد از لباس انبیا علیهم السّلام است
نوزدهم پوشیدن موزه **بیستم** پوشیدن پیراهن کتان **بیست ویکم** انکشتری
بدست کردن **بیست ودوّم** انکه انکشتری را بدست راست کردن **بیست وسیّم**

انکشتری حقیق در دست کردن چه در حدیث امده که امانست از هر بلائی **بیست و چهارم**
انکشتری که نکین او یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث امده که محتاج را ببرد
بیست و پنجم انکشتری فیروزه در دست داشتن محتاج نمیشود چه در حدیث امده
که مفلسی را ببرد **بیست و ششم** انکه انکشتری جزع یمانی در دست کردن یا بلور اما
ان ده امر که مکروه **اول** پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست **دوم**
پوشیدن نعلین چه در حدیث امده که ضرر بچشم میرساند و غم میاورد اما کفش سیاه
عجمی مکروه نیست **سیم** پوشیدن جامه که در او صورت باشد خصوصا در نماز **چهارم**
پوشیدن جامهٔ سیاه چه از صادق ال محمد علیه السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی وحی
فرستاده است به پیغمبر صلی الله علیه و اله که بکو ببندکان مؤمن مرا که لباس دشمنان مرا
نپوشند یعنی جامهٔ سیاه **پنجم** جامهٔ شهرت پوشیدن چه در حدیث وارد است که حق سبحانه
و تعالی در روز قیامت جامهٔ اتشین در وی پوشاند **ششم** جامهٔ سرخ پوشیدن مکر
در عروسی که مکروه نیست **هفتم** جامهٔ زرد که بزعفران رنک کرده باشند مکر در
در عروسی چه در حدیث امده که امام محمد باقر ع فرمود که رنک کردن بزعفران حنا صبغ
بنی امیه است در حدیث امده که رنک زرد قبای حضرت رسول است در وقتی
پوشیده بود فرمود که من عروسی کردم از ان جهة قبای زرد پوشیده ام **هشتم**
انکه یک نعل یا یک کفش پوشیده براه رود مکر انکه معذور باشد چنانچه یکپا را بدو ختن
داده باشد چه در حدیث امده هر کس با اختیار خود بیکپای نعلین براه رود و هر ضرری
که از شیطان بوی رسد هیچ کس را ملامت نکند الا خود را **نهم** انکشتری از اهن در دست
کردن **دهم** انکه عمامه را نشسته به پیچد **باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی**
در قضا پرسیدن و در ان چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام قضا پرسیدن و
صفات قاضیان و در ان سه فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و ان
بر دو قسمست **قسم اول** در قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانهٔ مسلمانان و
ان وظیفهٔ امام علیهم السلام است یا نایب نصب کردهٔ او و بر امام واجب است که در هر قطری
از اقطار و در هر عصری از اعصار قاضی نصب کند که جامع شرایط باشد که امام تعیین
کند برای وی پرسیدن قضا را و این بر قاضی واجب عینی است و بعضی از مجتهدین انرا
واجب کفائی نمیدانند با وجود تعیین امام و اکر احیانا امام تعیین نکند اما جمعی
باشند از علمای اهل این کار و در اینحال قضا پرسیدن واجب کفائیست مکر منحصر در شخصی

باشد

باشد چه در اینصورت عدم تعیین امام بر انکس نیز واجب عینی است و اکر امام علیه السلام را
اطلاع بر حال او نباشد بر انکس واجبست که حال خود را بر امام ع عرض کند تا امام علیه السلام
بحال او مطلع کردد و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایطست در حکم و واجبست
دفع قضایا را با او و چنانکه بقاضی منسوب از جانب امام و بعضی از مجتهدین برانند که
در حال غیبت امام علیه السلام و عدم فقیه جامع الشرایط قضای فقیه مجتهدین و حکم او
حکم عدل امام علیه السلام کافیست اکرچه مجتهد نباشند و حکم او حکم مجتهدین جامع
الشرایطست هرکاه جماعتی باشند که اهلیت همه قضا داشته باشند پرسیدن واجبست
در اینمسئله خلافست اقرب انست که اکر اهلیت نداشته باشد و اعتماد را شاید
سنتست و بعضی کفته که اکر قاضی مفلس باشد سنتست که قضا پرسد و وجه معاش از
بیت المال بکیرد و اکر بفضل مشهور نباشد سنتست که قضا پرسد تا مشهور بفضل
کردد و اکر مشهور بفضل باشد و یا محتاج مفلسی نباشد مکروهست قضا پرسیدن و
جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی و هرکاه داند که احکام شرعرا اجرا میتواند نمود و حکم
قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست اکرچه ان ظالم صاحب شوکت باشد اما
ترافع جهة ضرورت با ان قاضی جایز است و اکر ان قاضی حکم کند جهة شخصی بکرفتن مال خود
ان شخص را جایز است کرفتن ان مال و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و مخیرند
در اینصورت مردم در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند هرکاه همه مساوی
باشند و الا ترافع باعلم باید کرد و در مساوی العلم باورع و اکر یکی عالمتر باشد و
دیکری اورع اعلم مقدمست و اکر در اینصورت نزاع واقع شود در ترافع و هر یک از
ایشان بیکی این اعلم و اورع راضی باشند که قاضی مدعی خواهد مقدمست و جایز است
که امام علیه السلام در هر محل قاضی نصب کند و یا انکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص
کند مثل انکه یکیرا جهة قضا پرسیدن قضای مردان تعیین کند و دیکری را جهة زنان ایا
جایز است که شرط کند مثلا در حکم واحد متفق شوند میانهٔ مجتهدین خلافست
و کسی که جاهل باشد باحکام شرعیه و شرایط قضا و مستحق نباشد قضا پرسیدن
و حرامست چه در حدیث امده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که قاضی بر چهار قسمست سه قسم ایشان در دوزخ و یک قسم ایشان در بهشت و
انان که دوزخیند یکی انکه دانسته حکم باطل کند و دیکری انکه حکم باطل کند و
نداند که ان باطلست و دیکر انکه حکم حق بکند و نداند که ان چیست و این هر سه قوم

دو زخند و یکی به یکر که ببهشت میرود انست که دانسته حکم بحق کند داند که چیست وی بهشتیست **قسم دوم** قضا بر سبیل خاص وان درصورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانهٔ ایشان حکم کند و حکم این شخص جاریست واکرچه امام علیه السلام جهة قضا بر سبیل عام وجود باشد و شرطست در اینقاضی انچه در قاضی منصوب از جانب امام علیه السلام شرط بود از اصفهان که مذکور خواهد شد واما رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم اینقاضی شرطست میانهٔ مجتهدین خلافست واکر یکی از ایشان قبل از حکم یا در اثنای حکم کند انحکم قاضی ناقص نیست و حکم قاضی را مدعی و مدعی علیه تعدیه نمیکنند پس اکر حکم بدیت کند در خطای عاقله دیت را نمیدهند **فصل دوم** در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت امر در قاضی بایدکه باشد از انجمله دوازده صفت واجب و پانزده امر سنت اما دوازده صفت واجب **اول** انکه بالغ باشد چه قضاء طفل صحیح نیست **دوم** انکه عاقل باشد چه قضاء دیوانه صحیح نیست **سیم** انکه مرد باشد چه قضاء زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر انند که قضای زن در بعضی موضع که کواه مسموع باشد صحیح است **چهارم** انکه مؤمن باشد چه قضاء غیر مؤمن باشد صحیح نیست **پنجم** انکه عادل باشد یعنی کناه کبیره نکند و بر کناه صغیره مصر نباشد چه قضای فاسق صحیح نیست **ششم** انکه حلال زاده باشد چه قضاء ولد الزنا صحیح نیست **هفتم** انکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین **هشتم** انکه ازاد باشد بقول بعضی از مجتهدین **نهم** انکه کور نباشد بقول بعضی از مجتهدین اما اکر کر باشد درستست **دهم** انکه فراموشی او زیاده از یاد او نباشد چه اکر فراموشی او غالب شود قضاء وی درست نیست **یازدهم** انکه کسی باشد که کواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اکر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر اقا و عدو بر عدو **دوازدهم** انکه احکام شرعیه و در اصول ان اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیل چه اجمالی کافی نیست وان هر علمیست که بحث شود در ان از شناختن خدایتعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت وی و نبوت حضرت پیغمبر ص و امامت حضرت امیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و میعاد اما انچه از معرفت که در کتب حکمت مذکور است از جواهر و اغراض که دفع شبهها کرده کند واجبست بر کفائی **دوم** علم اصول فقه وان هر علمیست که بحث میشود در دلیلها و حکمتهای شرع از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق

وتقیید و اجمال و بیان و غیر اینها **سیم** علم نحو ضروریست وان علمیست که بحث میشود در ان از احوال اخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استقصاء مسائل نحو لازم نیست **چهارم** علم صرف ضروریست وان علمیست که بحث میشود در ان از احوال بناء کلمه **پنجم** علم بلغت عرب انقدر قران و احادیث حضرت رسول وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تواند فهمید **ششم** منطق وان علمیست که فهم را از خطاء ناصواب در فکر نکاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت و اشکال اقترانیه و استثنائیه کافیست **هفتم** دانستن چهار اصل که ایات قرانیه **دوم** احادیث نبویه و ولایت امامیه علیهم السلام که از انها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن ان پنج یا سه امر لازمست **اول** دانستن ناسخ منسوخ انهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و ماول و قضیه و الفاظ و بکیفیت دلایل و مقاصد الفاظ و متواتر و احاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال رواة و تعارض ادله و قوت استخراج و ایات قرانیه از ان ایات احکام شرعیه مستنبط میشود قریب پانصد ایت هست و شرط نیست حفظ بلکه فهمیدن معنی و استحضار انها هرکاه که محتاج انها شود کافیست احادیث اعتماد بر اصل مصحح از چهار اصل مشهور که ان کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام علیه السلام روایت کرده باشد کافیست **سیم** احاطه بمسائل اجماعیه تا انکه اجتهاد بخلافیت ان نکند اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست **چهارم** دلیل عقل از استصحاب و برائت اصلیه در جای که محتاج بدلیل عقل میشود که ایات قرانیه و احادیث نباشد و دانستن قیاس نزد امامیه حجت نیست اما نزد اهل سنت حجتست و مراد بدانستن اینعلوم انکه او را قوتی باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود و تحصیل این علوم چنانکه در این متعارفست سهل است اما انقوت بهم رسانیدن بغایت مشکلست تا انکه زاهد بتوفیق الهی شامل حال کرم دولتمند کردد و اما ان پانزده امر سنت **اول** انکه زاهد و متورع و امین باشد **دوم** انکه اعمال الصالحه بسیار کند **سیم** انکه شدید العقه باشد از هوای نفس **چهارم** انکه حریص بتقوی باشد **پنجم** انکه صاحب قوة باشد بی انکه عنف و تعدی کند ملایم باشد بی ضعف تا انکه طمع قوی نکند در باطل و مایوس شود ضعیف از عدل او **ششم** انکه حلیم باشد **هفتم**

انکه فهیم باشد بتمامی امور **هشتم** انکه ضابط باشد **نهم** انکه چیزهارا زود بشنود
دهم انکه قوّت در بصیر و بصیرت او باشد **یازدهم** انکه صادق القول باشد و دانا
باشد بزبان اهل شهر که انجا قاضیست **دوازدهم** انکه از طمع منزّه باشد **سیزدهم**
صادق القول باشد همه کفتن چیزها **چهاردهم** صاحب رای بحث باشد **پانزدهم**
انکه جبّار نباشد **تتمّه** قاضی بودن میشود بسبب تعیین امام علیه السّلام ثابت
میشود بسه طریق **اوّل** شنیدن او از امام علیه السّلام که شخصی بصیغهٔ ماضی کوید
وَلَّیْتُکَ الْحُکْمَ یعنی ولی کردانیدم ترا در حکم کردانیدن یا بصیغهٔ امر چون اُحْکُمْ بَیْنَ
النَّاسِ یعنی حکم کن تو میان مردمان **دوّم** کواهی دادن دو مرد عادل بقول امام علیه
السّلام بتعیین شدن شخصی برای قضا پرسیدن **سیّم** کواهی دادن جماعتیکه از کواهان
ایشان ظنّ حاصل شود و بشیاع برسد و قول قاضی بتعیین امام علیه السّلام باین
سه طریق کافی نیست اکرچه قرینه دلالت کند بران و آیا کافیست خط امام علیه السّلام
در قبول کردن قول میانهٔ مجتهدین خلافست و عزل قاضی نیز از منصب قضا بچهار
چیز میشود **اوّل** دیوانه شدن یا فاسق شدن یا بیهوش شدن و یا غالب شدن نسیان
قاضی و اکر اینها زایل شود قضا عود نمیکند **دوّم** مردن آن امام که قاضی را
نصب کرده بود **سیّم** ساقط ولایت کسی که آن قاضی را تعیین کرده باشد چون فاسق
یا بیهوش شدن **چهارم** عزل کردن امام علیه السّلام از برای مصلحت او را
میتوان عزل کرد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که میتوان عزل کرد و در عزل
علم قاضی بعزل او شرطست پس اکر پیش از علم حکم کرده باشد درستست و اکر قاضی
بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله بخلاف حکم کرده ام قبول نکنند قول او را
مکر بکواه کذرانیدن و اکر پیش از عزل دعوا نماید قول او مقبولست **فصل سیّم**
در انچه بقضا پرسیدن تعلق دارد فی الجمله شصت و هفت امر است شانزده امر
واجب سی و شش امر سنّت چهار امر حرام یازده امر مکروه امّا شانزده امر واجب
اوّل حاضر ساختن مدّعی علیه را جهت مدّعی اکرچه تحریر دعوی نکرده باشد
بخلاف غایب که تکلیف حضور نکند او را مکر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی
لازمست که در ولایت دیکر باشد بعد از ثبوت دعوی حکم میکند و کواه میکیرد
و اکر مدّعی علیه زن باشد که از خانه بیرون نتواند آمد قاضی کسی نزد او فرستد
که وکیل او شود اکر او وکیل تعیین نکرده و اکر حکم قسم خوردن باشد امین خود را

باد و کواه عادل فرستد که او را قسم دهد و اکر خصم از حاضر شدن نزد قاضی امتناع
نماید قاضی حکم میکند و اکر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است و اکر قاضی معزول
نیز مدّعی علیه را بطلبد رفتن لازمست امّا اولی آنست که تحریر دعوی کند و آنکاه
مدّعی علیه را بطلبد **دوّم** برابر داشتن مدّعی و مدّعی علیه را هر دو خواه مسلمان
باشند و خواه کافر و در ایشان نظر کردن و کوش کردن سخن ایشانرا و جواب کلام
ایشان دادن و ایشانرا جای دادن و تعظیم کردن در حکم بعضی از مجتهدین اینرا سنّت
میدانند امّا اکر یکی از ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جایز است که مسلمانرا در
مجلس از اهل کتاب مقدّم دارند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مجلس
شرع شریح در پهلوی او نشسته و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان نشسته
و امّا تسویهٔ قلبی و میل واجب نیست **سیّم** مقدّم داشتن کسی که بیشتر آمده باشد
بدعوی مکر آنکه متاخر ضرر و رنج داشته و مستعجل مثل کسی که بسفر رود یا زن باشد
چه اینها را مقدّم دارد اکر در آمدن مساوی باشند قرعه زنند بنام هر کس که بیرون
آید دعوی او را مقدّم دارند در دعوی **چهارم** شنیدن سخن کسی که بیشتر سخن کند
از خصمین و اکر هر دو یکبار ابتدا کنند از کسی شنود که در دست راست خصم بوده باشد
و شیخ طوسی رحمة الله علیه در اینمسئله نقل اجماع کرده بعد از ان قرعه زنند بر خلاف
اهل سنّت که ایشان کفته اند هر دو قسم خورند که کدام مدّعیست و کدام مدّعی علیه است
که حرف دعوی ایشان کنند تا صلح نمایند و حاکم در اینصورت در تقدیم داشتن مخیّر است
پنجم زجر کردن شخصی از طریق شرع در مجلس و تعدّی کند باهستکی و نرمی با آن
تنبیه نشود درشتی کند و اکر محتاج بزدن باشد بزنند امّا اکر حق بطرف قاضی باشد
عفو نماید مادامیکه بفساد نینجامد **ششم** تلقین نکردن هر یک از مدّعی و مدّعی
علیه بچیزی که ضرر دیکری دران باشد و هدایت کردن یکی از ان بحجّت او **هفتم** رشوت
کرفتن اکر کرفته باشد اعاده نماید بصاحبش با وجود و یا بدل انرا با تلف شدن آن **هشتم**
انکه قاضی در اثنای کواهی دادن کواه یا بعد از ان چیزی نکوید که کواه انرا وسیله و
کواهی خود را بان درست نماید یا انکه ترغیب کند بکواهی دادن هرکاه او در کواهی دادن
متردّد باشد و همچنین اکر مدّعی علیه خواهد که اقرار کند بی رخصت حاکم او را چیزی
نکوید که باعث انکار کردن او شود مکر در حدود **نهم** حکم کردن هرکاه مدّعی التماس
کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد در اینصورت بکوید حَکَمْتُ یا بکوید که حَقَقْتُ

ویا بگوید که اَنْقَذْتُ ویا آنچه بدینها ماند وبعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه حقّ
مدّعی را تسلیم او کنند ویا امر کند مدّعی را بگرفتن آن عین ویا فروختن او کافیست و
هم چنین اگر بگوید که نزد من ثابت شده مدّعای تو ویا دعوی تو ثابتست چه در اینصورت
نقص انجایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین چه نقص آن جایز نیست **دهم** حکم
خود را برطرف کردن هرگاه ظاهر شود بقرآن یا بحدیث متواتر ویا اجماع ویا خبر واحد
صحیح او حاکم باشد وخواه غیر او تنفیذ حکم کرده باشد وخواه جاهل بآن وخواه
بی تنفیذ بآن **یازدهم** نوشتن حکم ومحضر اینچنین واجبست نوشتن تمسّک جهة
او اقرار کننده وهرگاه خصم از او التماس کند ومعروف باشد ویا کسی که او را بشناساند
وقیمت کاغذ از بیت المال باید داد یا متعذّر بودن آنکس که التماس میکند بدهد
دوازدهم جبر کردن محکوم علیه به بیرون آمدن از عهدهٔ حق اگر انکار کند واگر
ادّعای مفلسی کند واصل ظاهر نباشد ویا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگندش
بدهند پس سرش دهند اگر چنین هم نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر
شود بگواه مطّلع بر او وبظاهر وباطن او تا آنکه خصم تصدیق افلاس او کند و اگر
مال ظاهری داشته باشد امر کند حاکم انرا بفروختن یا آنکه بفروشد بنیابت او
سیزدهم سؤال کردن از گواه هرگاه که منکر حق باشد پس اگر مدّعی از مدّعی علیه
دعوی گواه کند او را بحاضر کردانیدن آن وبعد از آنکه گواه حاضر کرد سؤال نکند حاکم
از او مگر بالتماس مدّعی یا آنکه بگوید هر کس که نزد او گواهی هست بگوید پس هر دو
گواه متّفق گویند که گفتهٔ او مطابق دعوای ایشان باشد نزد حاکم ثابت باشد حکم
کند بالتماس مدّعی وبعضی از مجتهدین برآنند که بی اذن مدّعی حکم میتواند کرد ولیکن
واجبست که خصم عرض کند گواهانرا امّا اگر فسق ایشانرا ظاهر کرداند پس اگر خصم
جهة خرج کردن مهلت طلبد سه روزی را مهلت دهد بعد از آن حکم کند واگر حاکم حال گواهانرا نداند
اوّل از مدّعی طلب کند واگر مدّعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدّعی کند که قسمی
میرسد او را بر مدّعی علیه پس اگر مدّعی طلب قسم کند حاکم او را قسم دهد **چهاردهم**
سؤال کردن از حال گواهان از عدالت وفسق ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان اگر
چه مدّعی علیه از آن ساکت باشد موقوف نیست واجب بودن تزکیهٔ گواهان بر طعن
در ایشان آیا ساقط میشود وجوب تفحّص حال گواهان باقرار کردن مدّعی علیه
وعدالت ایشان مجتهدین را در اینجا دو قولست **پانزدهم** آنکه در حالتیکه مدّعی

علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه بگوید که اگر قسم نمیخوری مدّعی قسم
میخورد وحق را باز یافت نماید وهم چنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدّعی بر غایب
ومیّت وغیر اینها **شانزدهم** آنکه تا یکی از مدّعی ومدّعی علیه حاضر نباشد حاکم
حکم نکند حکم او صحیح نیست امّا آن سی وشش امر سنّت **اوّل** بمسجد جامع رفتن در وقت
آمدن بشهر ودو رکعت نماز تحیّت مسجد کردن وسؤال کردن از حقتعالی توفیق عصمت
وامانت وسلام کردن بر آنکس که اوّل پیش او آید **دوّم** نزول کردن در میان شهر
سیّم گرفتن صورت تمسّکات ومحضر وقبالها از قاضی معزول **چهارم** سؤال کردن
از احوال آن شهر وشناختن اهل شهر که محتاج بشناختن باشد **پنجم** منادی کردن
او در وقتی که بشهر آید وخواندن چیزی که امام علیه السّلام جهة او نوشته باشد **ششم**
آنکه ابتدا کند احوال آنهائی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند جهة
خصم نگاه دارد او را تا آنکه حق را بدهد واگر منکر باشد سؤال کند از خصم پس اگر
خصم اعتراف کند که او را بغیر حق حبس کرده ام رها کند او را واگر محبوس گوید که مرا
خصمی هست امّا نمیشناسم او را ونگاه دارند تا خصم او پیدا شود واگر گوید خصم
ندارم حال خصم او را بمنادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او
پیدا نشود سر دهند او را واگر گوید حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را دو قولست
اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمّن قدح در قاضیست بلکه تفحّص حال او
باید کرد وقسم باید داد وبریء الذّمّه بودن او از آن حق آنگاه سر دهند او را ویا کفیل
در اینصورت لازمست خلافست واگر گوید خصم دارم وامّا مرا بظلم محبوس کرده در اینمسئله
مجتهدین را خلافست وحکم این مسئله مثل مسئلهٔ مذکور است **هفتم** نگاه کردن در مالهای اطفال ودیوانه
میان ایشان پس حکم کند یا آنکه نظر کند اگر اطفال بالغ شده اند مال ایشانرا بایشان تسلیم کند و اگر ولیّ ایشان
از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند وهم چنین نظر کند در حال اوصیا واخراج حقوق
پس اگر ایشان خلاف وصیّت کرده باشند ویا فاسق شده باشند تصرّف ایشانرا
باطل کند وبجای ایشان جماعتی دیگر تعیین کند اگر ضعیف باشند ضم کند بایشان
دیگری را **هشتم** نظر کردن در امینان قاضی اول ولقطه وضالّه پس هرگاه امینان خاین
شده باشند باز گیرد از ایشان امانتهای مسلمانانرا ولقطه وضالّه که در معرض
تلف شده باشد یا آنکه نفقهٔ ایشان برابر قیمت ایشان باشد بفروشد آنها را وما عدای
آنها را نگاه دارد ویا آنکه بکسی دهد آنها را که یافته باشد **نهم** فکر کردن در محرّران

وقسمت کنندکان املاك وکسانی که کواهانرا تزکیه کنند وترجمان وکسانی که اکر قاضی کر باشد سخنان مدّعی و مدّعی علیه رابقاضی بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدیکری **دهم** نشستن جهة قضاء در فضای که سهل باشد آمدن نزد او **یازدهم** رو بقبله نشستن وبر قالی وبوریا نشیند بلکه جهة او فراشی بیندازند **دوازدهم** انکه وضو بسازد وجامهٔ خوب بپوشد **سیزدهم** بسکینه ووقار ازخانه بیرون آید **چهاردهم** بسیار کشاده روی نکند که مردم جرئت کنند در سخن کفتن نزد او وکرفته نباشد که مانع سخن کفتن پیش او باشد **پانزدهم** انکه خالی باشد از انچه او را مشغول دارد وباعث پراکندکی خاطر او کردد چون غضب وکرسنکی وتشنکی وخوشحالی وغم بیشمار وبیماری وخواب وانچه بدینها ماند **شانزدهم** حاضر کردانیدن علماء در مجلس قضا پرسیدن تا انکه او را آکاه کردانند بر ماخذ حکم وخطای که کند **هفدهم** حاضر کردانیدن در مجلس قضا وپرسیدن جماعتی از عدول را جهة ترتیب حضور در دعوی وجماعتی که کواه شوند بر اقرار کردن مردمان وحکم کردن قاضی وکاتب وقاسم امین **هجدهم** ترغیب کردن قاضی مدّعی و مدّعی علیه را بصلح کردن پس اکر از صلح امتناع نمایند حکم کند واکر این مسئله بر او مشتبه باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود واجتهاد وتحصیل آن کند **نوزدهم** متفرّق ساختن کواهان هرکاه در قضیّهٔ ایشان شك در راستی داشته باشد اکر کواهان از اهل فضل وعلم نباشند **بیستم** انکه اکر کسی اقرار بحدّی کند او را چنان کند که شاید انکار کند از حدّ خلاص کردد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله نسبت بماعز کرد **بیست ویکم** امر کردن بنشستن مدّعی و مدّعی علیه در برابر او وجایز است که هر دو بر پا ایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مکر انکه ایستاده کافر ونشسته مسلمان باشد **بیست ودوم** انکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد **بیست وسیم** انکه قاضی خود متوجّه خریدن وفروختن جهة خود نشود **بیست وچهارم** حاضر نشدن قاضی بضیافت مدّعی و مدّعی علیه وضیافت نکردن یکی از ایشانرا **بیست وپنجم** انکه هرکاه مدّعی و مدّعی علیه از سخن کردن ساکت باشند بایشان بکوید که سخن کویند یا مدّعی را کوید که شما سخن کوئید **بیست وششم** انکه در ساقط کردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند **بیست وهفتم** عیادت بیمار مدّعی و مدّعی علیه حاضر شدن وبجنازهٔ ایشان **بیست وهشتم** اجتهاد کردن در انکه مدّعی و مدّعی

علیه را برابر خواهد اکر ممکن باشد **بیست ونهم** سؤال کردن از عدالت کواهان در پنهانی چه آن از تهمت دورتر است هرکاه مدّتی بکذرد که در کواهان تغیّر حال ممکن باشد بجدّ واز احوال ایشان سؤال کردن وبعضی از مجتهدین کفته اندکه هرکاه شش ماه بکذرد از حال ایشان سؤال باید کرد **سی ام** انکه قاضی وعظ کوید در وقت قسم دادن **سی ویکم** انکه قضایای هر روز وهفته وماه وسال هر یك در جای جمع کند وتاریخ انها را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد **سی ودوم** انکه بر حکم کردن در هر قضیّه کواهان عادل بکیرد **سی وسیم** عفو کردن قاضی از کسی که درشتی باو کند **سی وچهارم** ترك کردن قاضی کرفتن چیزی از بیت المال جهة رزق اکر احتیاج نداشته باشد وهم چنین است حکم کاتب ومترجم قاضی ومعلّم قرآن ومدرّس آداب وغیر آن وصاحب دیوان وکیّال وکواهان کواهی دهنده مکر انکه جهة مؤنت سفر محتاج باشند چه در اینصورت کرفتن چیزی جهة مؤنت سفر جایز است **سی وپنجم** انکه سه نوبت بکسی که قسم متوجّه اوست بکوید که اکر قسم نمیخوری حکم میکنم بجهة حق دیکری **سی وششم** سوکند مغلّظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد واما چهار امر حرام **اوّل** دادن چیزی جهة قاضی شدن وبعضی از مجتهدین کفته اندکه انکسی که ارادهٔ قاضی شدن دارد اکر مشهور نباشد میانهٔ مردمان سنّتست که چیزی بدهد وقاضی شود تا انکه مشهور شود بعلم وفضل **دوم** رشوت کرفتن در قضا پرسیدن وهم چنین رشوت دادن حرامست مکر انکه داندکه اکر رشوت ندهد مالش فوت میشود در اینصورت جایز است **سیم** اجرت کرفتن قاضی با عدم تعیین واحتیاج از مدّعی و مدّعی علیه وغیر ایشان اما با حاجت مکروهست **چهارم** تلقین کردن قاضی مدّعی و مدّعی علیه را بچیزی که ملتزم ضرر دیکری باشد واما آن یازده امر مکروه **اوّل** دربان نکاه داشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند جهة انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله نهی از آن کرده **دوم** قضا پرسیدن در وقت کرسنکی وغضب **سیم** خریدن وفروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهة خود **چهارم** بسیار کشاده رو بودن قاضی که سبب آن شود که هیبت او از مردمان ساقط شود **پنجم** بسیار مقبوض بودن قاضی **ششم** تعیین کردن جماعتی مشخّص جهة کواه **هفتم** شفاعت کردن جهة اسقاط حقّی یا دعوی **هشتم** متفرّق ساختن کواهان هرکاه بافضل باشند

و وعظ کفتن ایشان لهم بایکی از مدعی و مدعی علیه سخن کردن و بعضی از مجتهدین
اینرا حرام میدانند **دهم** در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند
یازدهم رزق کرفتن قاضی باعدم احتیاج وعدم تعیین از بیت المال **مطلب سیم**
در بیان تحقیق دعوی وجواب و کیفیت حکم حاکم و دران چهار فصلست **فصل اول**
در تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسیست که هرکاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته
باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش
چیز در مدعی شرطست **اول** انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست **دوم**
انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست **سیم** انکه مختار و جایز التصرف باشد
چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست
چهارم انکه دعوی را جهة نفس خود کند یا جهة کسی که ولی و وصی یا وکیل او باشد یا
حاکم شرع را امین او باشد پس اکر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست **پنجم** انکه انچه
دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک انشود پس دعوی شراب و کوشت خوک کردن
با مسلمان صحیح نیست اکرچه با جهود باشد **ششم** انکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع
پس اکر شخصی دعوی کند که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده اند دعوی مسموع نیست
تا انکه بکوید که بمن بخشید و بتصرف من داده چه در بخشیدن تا بقبض ندهد لازم
نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسمست **قسم اول** انکه اقرار کند بانچه مدعی
دعوی میکند پس در اینصورت هرکاه مدعی علیه بالغ و عاقل باشد و مختار و جایز
التصرف باشد لازم میشود براو ادای حق و اکر در این صورت مدعی از حاکم التماس
کند که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا کواه بکیرد بشرطیکه حاکم مدعی علیه را بشناسد
یا دو کواه عادل کواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعی علیه چنانچه کذشت و اکر
کواه نباشد براین مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و دران
نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد اکرچه مدعی
تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیکر ساخته باشند جهة لازم ساختن
حقی بر غیری و اکر مدعی علیه در حالتی که اقرار بمال کند و مدعی دعوی مفلسی نماید
و بکواه انرا ثابت سازند مهلتش باید داد تا چیزی پیدا کند و اکر مفلسی خود را ثابت
نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود **قسم دوم** انکه مدعی علیه انکار
دعوی مدعی نماید پس در اینصورت حاکم شرع اکر عالم باشد بحقیت مدعی علیه رد دادن

حق بمدعی حکم کند و اکر عالم نباشد طلب کواه از مدعی کند اکر کواهان عادل بکذرانند
که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اکر کواهان نکذارند که حال انها بر حاکم مجهول باشد طلب
ظاهر ساختن عدالت کواهان از مدعی مینماید و جرح در شان مدعا علیه بخواهد
و اکر مهلت خواهد سه روز مهلت دهد پس اکر مدعی کوید که کواهان من غایب اند
مخیر میسازد حاکم او را میانه قسم دادن مدعا علیه و صبر کردن تا کواهان را حاضر سازد
و در اینصورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اکر مدعی کوید که کواه ندارم
حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی قسمیست پس اکر طلب قسم کند حاکم بمدعا
علیه قسم بدهد و حاکم بی رضاء مدعی قسم نمیتواند داد و مدعا علیه نیز بی رضاء
مدعی یا حاکم شرع اکر قسم بخورد اعتبار ندارد و بعد از انکه مدعا علیه قسم بخورد دعوی
ساقط میشود و بعد از ان اکر مدعی مالی از مدعا علیه بیابد حرامست که عوض مال
خود بر دارد مکر انکه مدعا علیه بعد از قسم بکوید که قسم دروغ خوردم و اکر مدعی
بعد از قسم کواه بکذراند حق و در این صورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین را
در اینمسئله خلافست اصح انست که ثابت نمیشود و در صورتی که قسم متوجه مدعا
علیه باشد اکر از قسم خوردن امتناع نماید ایا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند
بانحق جهة مدعی یا انکه مدعا علیه هرکاه قسم بخورد و حکم جهة او کند در اینمسئله میانه
مجتهدین خلافست اقرب انست که مدعی باید قسم بخورد و اکر در اینصورت مدعی
نیز از قسم خوردن امتناع نماید ایا دعوی ان بالکلیه ساقط میشود یا دران مجلس
دعوای او ساقط میکردد میانه مجتهدین در اینمسئله نیز خلافست مشهور که بالکلیه
دعوای او ساقط میشود مکر انکه بر مدعای خود کواهان عادل بکذراند و اکر مدعی
از قسم خوردن مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش نمیدهد و در صورتیکه قسم
متوجه مدعی باشد ایا میرسد او را که طلب حاضر کردانیدن حق خود کند میانه مجتهدین
خلافست اقرب انست که لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود
انست که باسم خدایتعالی باشد یا بصفات منحصره او چنانچه در بحث سوکند
کذشت و اکر حاکم داند که اکر جهود را بمذهب او قسم دهد بیشتر میترسد قسم
بمذهب او دهد مکر انکه مشتمل باشد بمذهب او و قسم دادن بر فعل حرامی و سنتست
که حاکم سوکند مغلظ بدهد در حقوق مکر انکه ربع دینار باشد که سوکند مغلظ
خوردن بر مدعی لازم نیست و سنتست که حاکم وعظ کوید که سوکند خورنده را

پیش از سوکند خوردن میباید که در حکم باشد مکر کسی که معذور باشد چون زنی که از عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حاکم حاضر شود و سوکند خوردن کنك باشارۀ اوست و بعضی از مجتهدین کفته اند که دست او را براسم خدا یتعالی نهند و بعضی کفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بکنك دهد که بخورد اکر بخورد ساقط میشود و اکر نخورد آنچه مذکور شد در او حکم کند و کافیست منکر را قسم خوردن نفی استحقاق مدعی و اکرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوکند خوردن بر قطع در فعل نفس خود و در ترك آن و در فعل غیر امّا بر نفی علمست و در نفی غیر فعل و قسم خوردن بر دو قسم است قسم اوّل بر نفی و آن وظیفۀ منکر است چنانکه مذکور شد قسم دوّم اثبات و آن در پنج موضعست که مدعی در آنها قسم میخورد جهة اثبات حق خود و امّا نفی ضرری از خود و آن در پنج موضعست که مدعی در آنها قسم میخورد اوّل لعان بمذهب جمعی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند دوّم قسم خوردن مدعی خود را قسم خوردن خویشان او هرکاه که کواه نداشته باشند سیّم قسم خوردن مدعی هرکاه یك کواه داشته باشد چهارم قسم خوردن هرکاه مدعا علیه رد کند و یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانکه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرکاه دعوی بر میّت یا بر طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در اینصورت قسم میخورد جهة اثبات مال خود در چهار موضع مدعی قسم میخورد اوّل که انکه مدعا علیه رد میکند قسم را چه در اینصورت مدعی قسم میخورد چنانکه مذکور شد دوّم که انکه مدعی از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت مدعی قسم میخورد سیّم که انکه مدعی یك کواه داشته باشد در اینصورت مدعی قسم میخورد چهارم انکه مدعی دعوی کشتن یا ارث بر کسی نماید چنانکه در بحث قصاص مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در اینصورت قسم متوجّه مدعیست و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اوّل انکه هرکاه وصی دعوی کند مال یتیم را بر شخصی و آن منکر باشد از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت ردّ قسم بر وصیّ یتیم نیست دوّم وصیّ یتیم بر وارث دعوی نماید چه میّت بر فقرا وصیّت کرده است بچیزی و یا وصیّت کرده است بخمس و زکوة یا حجّ و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت حبس منکر لازم است تا انکه سوکند خورد یا اقرار کند سیّم انکه امام وارث میّت

باشد چه سوکند خوردن امام نامشروعست بلکه منکر حبس میکند تا انکه سوکند خورد یا حکم کند بنیکو کردن و امام در پنج موضع قسم نمیتواند داد اوّل انکه شخصی منکر باشد و تمام شدن سال بر حال زکوة دوّم انکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیّم شخصی که دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم انکه شخصی دعوی ناقص کند خرص معتاد را پنجم انکه جهودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا انکه از دادن جزیه خلاص شود قسم سیّم انکه مدعی از جواب ساکت باشد سبب آن کنکی زبان باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم کرداند تا انکه جواب او و از اقرار و انکار معلوم شود و اکر سبب سکوت او عناد عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدعی را کوید یا انکه حکم کند در نیکوی کردن یعنی تنك شدن خوراك بر او بعد از انکه حکم بر او ظاهر کند جواب را او انکاه اکر جواب بکوید مدعی را بقسم خوردن امر میکند هرکاه قسم خوردن او ممکن او باشد و یا انکه حکم کند جهة مدعی بحق **فصل دوّم** در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام علیه السّلام بعلم خود حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق النّاس امّا غیر امام از قاضیان جامع الشّرایط و در حقوق النّاس بعلم خود حکم میتواند کرد و در حقوق الله نه امّا میانۀ مجتهدین در اینمسئله خلافست اقرب آنست که میتواند کرد امّا بمجرّد خطّ خود حکم نمیتواند کرد هرکاه که در خاطرش کیفیّت آن نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در غیر آن چهار موضع فسخ کرده اند اوّل عدالت کواهان و جرح ایشان چه اکر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم در عدالت و فسق ایشان میتواند کرد و اکر عالم نباشد واجبست که از حال کواهان سؤال کند اکرچه مدعی علیه از آن ساکت باشد دوّم اقرار کردن در مجلس حاکم اکرچه غیر او نشنود سیّم انکه حکم کردن با علم یقین و بخطا کردن کواهان و یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا اکرچه غیر او عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه یك کواه باشد و قاضی خود کواه دیکر باشد چه در اینصورت قاضی میتواند حکم کردن و حکم میکند قاضی در حقوق النّاس بر غایب از مجلس خواه دور باشد خواه نزدیك بشرط انکه مدعی قسم نخورد برای بقای حقّ خود چه در اینصورت قسم دادن مدعی واجبست هرکاه مدعی جهة خود دعوی کند امّا اکر جهة موکّل مولی و یا مدعا علیه

باشد قسم واجب نیست بلکه مال را تسلیم او میکند و بکفیل امّا غایب حاضر شود در
دعوی بر طفل و میّت و دیوانه قسم خوردن لازم نیست و اگر در شهر باشد و
از آمدن بمجلس حاکم متعذّر باشد آیا حکم میکند یا بعد از انکه حاضر شود و دعوی
ادّعای حق بحق خود و یا دعوی از برای آن کند و بگواهان عادل ثابت سازد و
حاکم ردّ کند بجهت او و انچه حکم کرده و قاضی در حقّ الله بر غایب حکم نمیتواند کرد امّا
اگر بچیزی که مشتمل بر حقّ الله و بر حقّ النّاس باشد چون دزدی کردن غایب حکم
میکند بر غایب مال امّا در دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته که قاضی
بقاضی دیگر نویسد حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده باشد امّا اگر قاضی بقاضی دیگر
گوید که نزد من ثابت شده بر دیگری لازم نیست انفاذ ان **فصل سیّم** در کیفیّت
حکم کردن حاکم هرگاه مدّعی و مدّعاعلیه دعوی کنند که چیزیرا که در دست هر دو
باشد و گواه نداشته باشد حاکم هر یکیرا بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد
بالسّویه انچیز را میانهٔ ایشان قسمت مینماید و هم چنین است حکم اگر هر دو از
قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان قسم خورد و دیگری نخورد حاکم انرا
بکسی دهد که سوگند میخورد و انکس بعد از سوگند خوردن دیگری باشد یك
سوگند میدهد انحکم او را جمع میکند میانهٔ نفی و اثبات و اگر پیش از قسم خوردن
ان دیگری باشد قسم دیگر میدهد حاکم شرع جهت اثبات و هم چنین بالسّویه میان ایشان
قسمت میکند هرگاه که هر دو گواه داشته باشند و انچه در دست هر یك باشد
حاکم از او میگیرد و بر دیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد انچیز تعلّق
باو دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرّف باشد و دیگری را گواه نباشد
قسم متوجّه اوست خواه گواه داشته باشد خواه نه و گواه کافی نیست از قسم خوردن
او و اگر یکی از ایشان متصرّف باشد دعوی جمیع انچیز میکند و دیگری دعوی نصف
و گواه داشته باشد و حاکم نصف را بکسی میدهد که دعوی کل کند و نصف دیگر را
قرعه میزنند باسم هر یك که بر آید از اوست بعد از انکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق
دیگری و اگر در قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید
نصف را ردّ قسم نماید میانهٔ ایشان پس مدّعی کلّ سه ربع میبرد و مدّعاعلیه نصف
یك ربع و اگر گواه نداشته باشد میانهٔ ایشان بان نصف قسمت میکند و بعد از
انکه مدّعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرّف باشند گواه نداشته باشند

حاکم برد و قسم منقسم میسازد میانهٔ ایشان و مدّعی قسم میخورد و بر مدّعاعلیه
هیچ قسم نیست و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند نصف بمدّعی کل میدهد
و در نصف دیگر چون گواهان معارض شده از او در جمیع امور مساویند مجتهدین را
خلافست برای انکه آیا گواهان داخل معتبرند یا گواهان خارج پس انجماعت گواهان
داخل را معتبر دانسته اند ان نصف را بمدّعی کل باید داد و انجماعت که گواهان خارج
اعتبار کرده اند ان نصف را باید داد و در صورتی که گواهان معارض شوند حاکم
بقول اعدل گواهان حکم کند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف
باشند و انچه در تاریخ مقدّم باشد حکم بان مقدّم است و اگر مساوی باشند قرعه
بزنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند
کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند باطل نمیشود ولکن اگر دعوی کنندهٔ مال باشد
گواهان انمال را ضامن نیستند خواه عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین
بر انند که اگر عین باقی باشد انعین را بگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن
و جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان قبل از استیفا جایز نیست و در قصاص
بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر
رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای انها باشد و اعتراف کنند که بدروغ
گواهی داده اند از گواهان قصاص میتوان کرد امّا زیادتی دیهٔ ایشان باید داد و اگر
اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند دیه میدهند و اگر بعضی گویند عمداً داده‌ایم و بعضی
گویند خطا کرده‌ایم انها که عمداً گواهی داده اند بر ایشان قصاص است و بر انها که خطا کرده اند
تتمّهٔ دیه انها میدهند و اگر دعوی طلاق زن بود و بعد از طلاق شوهر رجوع کنند
مجتهدین را در اینخلافست بعضی گفته اند که حاکم انزنرا بشوهر اوّل ردّ کند و گواهان
غرامت مهری که شوهر ثانی داده میکشند و بعضی بر انند که اگر بعد از دخول رجوع کرده است
غرامت نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول مهر را میدهد و زن بشوهر ثانی تعلّق دارد
چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر بیشتر از دخول رجوع کنند غرامت میکشند
گواهان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم تعیین شود حکم او باطلست
در جمیع صورتها و تعزیر بر انها میکند خواه ثبوت ان قبل از حکم باشد خواه بعد از ان
و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره که بتفصیل مذکور شد **فصل چهارم**
در بیان قسمت کردن میانهٔ شریکان و ان تمیز کردن حصّهٔ هر یك از ایشانست از حصّهٔ

دیکری بدانکه سنّتست بر حاکم که شخصیرا تعیین کند در هر شهرے که میانهٔ شریکان
وچیزهاے مشترك قسمت نماید ورزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان
بدهند وشرایط قسمت کنند پنجست **اوّل** انکه بالغ باشد **دوّم** انکه عاقل باشد
سیّم انکه مؤمن باشد **چهارم** انکه عالم باشد بمعرفت حساب **پنجم** انکه اکر
شریکان متّفق شوند بر شخصے که میانهٔ ایشان قسمت کند غیر انشخص که حاکم شرع
تعیین کرده جایز است ودراین شخص که شریکان بااو راضے شده باشند سوے انکه
مکلّف باشد از شرطهای مذکوره چیزے لازم نیست چه اکر بقسمت کردن کافر
راضے باشند صحیح است وقسمت کردن بر دو قسمست **قسم اوّل** قسمت اجبارے
یعنے اکر یکی از شریکان امتناع نماید حاکم شرع بجبر میان ایشان قسمت میکند وان
بر دو قسمست اوّل انکه چیزے میانهٔ شریکان حاکم بجبر میکند ومیباید که حصّهٔ هریکرا
مساوے کند یا مختلف ومساوے وقتی لازمست که مساوی توان ساخت ودر قسمت
کردن واقعی ان نقصان فاحش هم رساند بعضے از مجتهدین برانند که هر قسمے که مستلزم
نقصان باشد اکرچه اندك باشد بی رضای شریك نمیتواند قسمت کرد وبعضے کفته اند
که قسمے سبب انشود که شریك از حصّهٔ خود منقطع نشود لازم نیست وبعضے برانند
که در وقت قسمت لازم نیست که شریك بطریقیکه پیش از قسمت انتفاع از حصّهٔ
خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع کیرد بهتر این اقوال قول اوّلست **دوّم**
انکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن راضے بقسمت نشود در اینصورت
نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت میکند **قسم دوّم** تراضے یعنے قسمتے که حاکم
بقهر وجبر نمیتواند حصّه کرد بلکه تا شریکان بان راضے نشوند صحیح نیست وان نیز بر دو
قسمست **اوّل** انکه بقسمت کردن ضرر بشریك رسد وازان منتفع نشود چون
قسمت کردن انچه قابل قسمت نباشد ویا انکه بقسمت کردن ضایع شود چون
شکستن یاقوتی که میانهٔ دو شخص مشترك باشد **دوّم** انکه قسمت کردن مستلزم
ان باشد که یکی از ایشان چیزی بدیکری دهد تا حصّه مساوی شود پس در صور
قسمت اجبارے اکر یکی از شرکا طلب قسمت کردن باچیز او زیان کند جایز است اما
اجابت او برا و لازم نیست واکر اجابت کند وفا بان واجب نیست بلکه هریکرا فسخ
میرسد ودر قسمت غیر اجباری هرکاه حصّهٔ هریکرا بجبر قسمت کنند وصورتیکه اجزا
مساوی باشد ومتّفق شوند بحصّهٔ خود لازم میشود بیقرعه واکر متّفق نشوند

قرعه زند حاکم میانهٔ ایشان باینطریق که اسامی ایشانرا وحصّهاے ایشانرا بر رقعها
بنویسد وبکسے دهد که مطلع بران نباشد وامر کند او را که بیرون اورد واسم هریکرا
بر حصّه یا حصّه را باسم یکی از ایشان انچه بیرون اید بدان عمل کند واکر بر حاکم ظاهر
شود که در قسمت کردن غلطے واقع شده است قسمت باطل میشود واکر یکی از ایشان
دعوے غلط نماید وبکواه نتوان ثابت ساخت شریك دیکر را قسم باید خورد پس
اکر قسم بخورد قسم درستست واکر قسم نخورد مدّعی قسم بخورد قسمت باطلست و
اکر حصّهٔ بعضے از شریکان ظاهر شود که مال غیرے بوده است واجزاے انمساوے باشد
باطل نمیشود امّا اکر اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود **فصل پنجم** در شهادت
دادن وان بر سه نوعست **اوّل** در واجب بودن شرطهاے ان بدانکه کواهے دادن
واجب کفائیست باجماع مجتهدین با قدرت بران خواه طلبیده باشد او را جهة کواه
شدن وخواه نه مکر خوف ضرر مستحق بخود بعضے از مؤمنین اجرت کرفتن بران
حرامست مکر مؤنت سفر جهة اداے شهادت وکاهے هست که واجب عینے میشود وان
در صورتیست که کواه منحصر در شخصے باشد وشرطهای کواهے دادن بیست چیز است
اوّل انکه بالغ باشد چه کواهے طفل مقبولست در قضیّهٔ جراحے که سرایت بمردن نکند
بشرط انکه سنّ ان کمتر از ده سال نباشد ومتفرق کواهے ندهد وبر چیز مباح جمع شده
باشد وبعضے از مجتهدین کواهے اطفالرا مطلقا قبول نمیکنند **دوّم** انکه عاقل باشد
چه کواهے دادن دیوانه اصحّ نیست امّا اکر دیوانکی دوری باشد در انوقت که دیوانه
نباشد اصحّست **سیّم** انکه مسلمان باشد که کواهے کافر درست نیست وبعضے از
مجتهدین کواهے اهل ذمّه را در حق یکدیکر جایز داشته اند اکرچه در مذهب مختلف
باشند چون کواهے جهود ترسا وکواهے غیر جهود باجماع باطلست وکواهے دادن
جهود نیز جهة مسلمان صحیح نیست مکر در وصیّت کردن هرکاه مسلمان عادل نباشد
وبعضے از مجتهدین دادن کواهے ایشان وقتے از وصیّت مقبولست که در حضر باشند
وبعضے از مجتهدین کواهے ایشانرا وقتی مقبول میدانند که وقت نماز عصر قسم خورند
بر وصیّت **چهارم** انکه مؤمن باشد یعنے قایل امامیّهٔ دوازده امام علیهم السّلام
باشد پس اکر کواهے غیر مؤمن باشد صحیح نیست **پنجم** عادل باشد وعدالت معنی است
نفسانی سبب ملازمت تقوے ومروّت میکردد وزایل میشود بکناهان کبیره واصرار
بر صغیره ومجتهدین در کتب مبسوطهٔ خود کناه کبیره را مختلف ذکر کرده اند وبعضے

ایشان بیست گفته اند **اوّل** اثبات شریك که بجناب مقدّس یکتاے حقتعٰ **دوّم**
کشتن مسلمان بغیر حق و یا زخم زدن براو بغیر حق **سیّم** زنا کردن **چهارم** لواطه
پنجم گریختن از جنك هرگاه که دشمن کمتر از دو مثل مسلمانان باشد مکر بطریق
که در بحث جهاد مذکور شد **ششم** سحر کردن **هفتم** ربا خوردن **هشتم**
زنان شوهردار را بزنا انداختن و دلالت کردن **نهم** خوردن مال یتیم را بغیر حق
دهم غیبت مسلمانان کردن **یازدهم** سوکند بدروغ **دوازدهم** کواهی بدروغ
دادن **سیزدهم** شراب و بنك و هرچه که مست کننده باشد خوردن **چهاردهم**
استحلاے کعبهٔ معظّم یعنی ترك احرام یا در وقت دخول در انجا سوای جماعتی که مستثنی است
پانزدهم دزدی کردن **شانزدهم** بیعت را شکستن **هفدهم** کافر شدن و بدیار
کافر گریختن بعد از مسلمان شدن **هجدهم** از رحمت الٰهی نومید بودن **نوزدهم**
از عذاب خدایتعالیٰ ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض کردن بر قضای
الٰهی و قدر او **بیستم** عقوق والدین در موضعی که طاعت ایشان لازم باشد و اینها
بقول مجتهدین در حدیث مذکورند و بعضے هجده چیزے دیگر غیر اینها ذکر کرده اند
اوّل قیاده یعنی مردان و زنان بحرام وسیله شدن برسیدن ایشان بیکدیگر
دوّم دیوث بودن **سیّم** بیرون آوردن کسے که پناه بخانهٔ کعبه برد مکر انکه جماعتی را
که مجتهدین استثناء کرده اند **چهارم** غصب کردن مال مسلمانان **پنجم** سخن
چینی کردن **ششم** قطع صلهٔ رحم کردن **هفتم** کم کشیدن و بزیادتی فروختن
هشتم نفع باهل ظلم رسانیدن **نهم** ترك نماز و روزه و زکوٰة و حج کردن در سالی
که واجب شده باشد **دهم** ظهار کردن با زن خود **یازدهم** خوردن کوشت مردار
و خوك بی احتیاج **دوازدهم** راه مسلمانان زدن **سیزدهم** شنیدن سرود مستانه
چهاردهم قمار باختن **پانزدهم** هجو کردن مسلمان **شانزدهم** حریر محض و طلا
پوشیدن مردان **هفدهم** کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن **هجدهم** وصیّت کردن
مال خود جهة غیرے بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضے از مجتهدین انرا هفتاد
گفته اند و بعضے هفصد فرموده اند و بعضے برانند که هر کناهیرا که شارع حدّی جهة
آن وضع کرده باشد آن کبیره است و غیر اینها کبیره نیست و بعضے برانند که کبیره
آنست که فاعل انرا در قرآن مجید و یا در حدیث یکی از ائمهٔ معصومین علیه السلام
وعید کرده باشند بعذاب و عقاب شدید و بعضے برانند که کبیره هر کناهست که

درکردن آن مفهوم بد میشود که فاعل آن سست اعتقاد است و بعضے برانند که هرچه
بهواے نفس آماده است که انرا کناه کویند کبیره است و بعضے برانند که در یك امر و
یك کس بعضے نسبت ببعضے کرده است چنانکه نظر بزنان نامحرم و بوسیدن ایشان
صغیره است و زنا با ایشان کبیره است اینقول خالی از قوّتی نیست چه در حدیث
آمده که نظر در کوچکی کناه نکنید بلکه نظر در بزرگی خالق کنید و کناه مکنید
و در حدیث آمده که هر کناهے که عظیمست زایل میسازد عدالت و مروّت او ان هم
چیز نیست که سبب سبکی کردن و چون طعام خوردن غیر بازارے در بازار و سر
برهنه براه رفتن و اداهاے که موجب خنده شود و پوشیدن علما لباس سپاهیان
و عدالت کواهان بسه چیز ثابت میشود **اوّل** علم حاکم شرع یا بمعاشرت باطنی
دوّم کواهی دادن عادل بعدالت او و میباید که تعریف کنند انشخص را بنام وے و
پدرش در حضور مدّعا علیه چه ممکنست که میانهٔ شاهد و مدّعی شرکتی باشد و
میانه او و مدّعا علیه عداوتی باشد **سیّم** شیاع بمذهب بعضے از مجتهدین که بعضے
شیاع مراد از اثبات مجروح ساختن کواه کافی میدانند و اگر کواهان عدالت با کواهان
غیر آن متعارض شوند کواهان فسق مقدّمست هرگاه مطلق کواهی دهند و سبب
انرا مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضے از مجتهدین گفته اند که کواهان جرح
مقدّم است و بعضے برانند که کواهان عدالت ثابت میشود و عدالت کواه باقرار کردن
مدّعی بعدالت او هم میانهٔ مجتهدین خلافست و اگر بعد از کواهی دادن عادل بعدالت
شخصے حاکم را تشکیکی باشد سنّتست نه میانه کواهان تفریق کند هرگاه فضلا
نباشند و عدالت کواهان در وقت کواهی دادن معتبر است نه در وقت کواه
شدن مکر در طلاق کفتن که عدالت کواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است
نه در وقت کواهی دادن **ششم** در شهادت نمودن انکه حلال زاده باشد چه
شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در احادیث صحیحه وارد است که شهادت فرزند
زانیه را در چیز اندك میتوان شنید و قبول کرد و کواهی ولد الزنا تا وقتی مردود است
که حال او بحسب شرع معیّن باشد نه بحسب همکان و اگر در میان مردم بحلال زادن
مشهور باشد کواه او مقبولست **هفتم** انکه در کواهی دادن متّهم نباشد چه اگر
در کواهی او رسیدن نفع و یا دفع ضرر متصوّر باشد چون شهادت جهة شریك
خود و شهادت وصیّ در انچه او وصیّست و شهادت قرض خواهان جهة مفلس

بمال وشهادت اقا جهة غلام خود وشهادت عاقله بفسق کواهان که کواهی دهند
برکشتن شخصی ودیکری را بخطا هشتم انکه میانهٔ ایشان عداوت دنیوی نباشد
چه کواهی عدو بر عدو مسموع نیست امّا جهة عدو صحیح است نهم هرکاه عداوت
متضمّن فسق نباشد وعداوت دینی مانع نیست جهة انکه کواهی دادن مؤمن بر جمیع
اهل ملّت صحیح است دهم انکه کواهان بسیار سهو نکنند تا حدّی که ضبط انچه
کواه شده اند در حفظشان نماند یازدهم انکه خود کواهی ندهند در حقوق الناس
تا انکه حاکم شرع او را بکواهی نطلبد پس اکر بی طلب حاکم کواهی دهد صحیح نیست که در قضیّه
بجو دسر کواهی داده باشد امّا اکر در غیر حقوق الناس خود سر کواهی دهد مقبولست
امّا کواهی خود سر در حقوق الله باشد مسموعست دوازدهم انکه کواهی را بلفظ
کویند چه با وجود قدرت اشاره کافی نیست امّا در اشارهٔ کنک که دلالت بر مدّعا
کند کافیست وبیکانه بودن در کواهی شرط نیست چه کواهی خویشان مقبولست ودر
کواهی پسر بر پدر خلافست اقوی انست که صحیح نیست و شرایط مذکوره در کواه شرطست
در وقت کواهی دادن هرچند در وقت کواه شدن متّصف بان شرایط نباشد کواهی
ایشان مقبولست مکر در کواهان طلاق چنانکه مذکور شد **فصل ششم**
در انچه سبب کواه شدن میشود بدانکه کواهی دادن جایز نیست مکر با علم قطعی یعنی
علم جزم بر انچه بران کواهی دهد وان بدو چیز حاصل میشود اوّل دیدن انچیز را
اکر دیدنی باشد چو نغصب کردن ودزدیدن وکشتن وخوردن وزاییدن وزنا
ولواطه وکواهی که در اینها مقبولست هرکاه شرایط مذکوره در او باشد جایز است
در کواه شدن دیدن مرد روی زن اجنبیّه را مکر انکه او از او را بشناسد در اینصورت
جایز نیست دوّم شنیدن در انچه قابل شنیدن باشد چون عقود وایقاعات و
کافی نیست دیدن خطا اکرچه دو عادل کواهی دهند وانچه اهل سنّت نسبت با مامیّه
میکویند که ایشان قایلند بجواز انکه شخصی برای برادر خود بدروغ کواهی دهد
ان نیّت وان اعتقاد باطلست چه طایفهٔ امامیّه رضوان الله علیهم اجمعین نقل
اجماع کرده اند بران که این کواهی درست نیست وتصریح نموده اند که اینمذهب محمّد بن
علی شلمغانیست که داخل غلات بوده وسبب غلط کردن اهل سنّت اینست که
میکویند اینمرد وقتی مذهب امامیّه داشته است وبعد از ان داخل غلات شده
ومذهب حقّ انست که تا کواه شخصی را عینا ومشاهدًا نشناسد کواهی جهة او نمیتواند

داد چه انتساب او کافیست چه در غیر ان تزویر ممکن است واکر حال انمرد بر کواه مجهول
باشد ودو عادل حال او را برا و ظاهر کند صحیحست **فصل هفتم** در حقوقی که بکواهی
عادل ثابت میشود وانها بر چند قسم اند اوّل انکه بکواهی چهار مرد عادل ثابت
میشود وان در سه چیز است اوّل زنا دوّم لواطه سیّم سحق که بکواهی چهار
مرد عادل ودو زن عادله نیز ثابت میشود وان زنای موجب رجم است یعنی
سنکسار وانکه بکواهی چهار مرد عادل ویا چهار زن ثابت میشود وان زنائیست که
که موجب جلد است چه ان بکواهی دو مرد وچهار زن ثابت میشود قسم چهارم
انکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود وان بیست ودو چیز است اوّل مرتد
شدن دوّم بزنا انداختن سیّم خوردن چیزهای مست کننده چهارم
کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات
نهم مسلمان شدن دهم تابع شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل وجرح
سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدّة زنان شانزدهم
خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیّت کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم نسب
بیستم دیدن ماه هرکاه اسمان ابر باشد بیست ویکم دخول کردن با حیوان
بیست ودوّم کشتن ادمی که موجب قصاص باشد بیست وسیّم که بکواهی دو
مرد عادل ویکمرد ودو زن ویکمرد با قسم ثابت میشود وان در هرچیزیست که غیر
مال باشد ویا عرض از ان مال باشد وان نیز هجده است اوّل دین دوّم قرض دوّم
غصب کردن سیّم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه
هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن دوازدهم
در بیع سیزدهم وصیّت بمال چهاردهم اختیارات پانزدهم شفعه شانزدهم
فسخ عقد کردن هفدهم کرفتن مال کتابت هجدهم هبهٔ معوّضه نوزدهم کشتن
بخطا که موجب دیتست ودیهٔ جراحتها وهمچنین کشتن پدر پسر خود را وکشتن
مسلمان کافر را یا ازاد بنده را چه در اینصورت دیة ثابت میشود وخلافست
میانهٔ مجتهدین که ایا ازادی ونکاح وقصاص با اینقسم از کواهان ثابت میشود
یا نه اقرب انست که بیکمرد ودو زن ثابت میشود وخلافست در وقف واقرب
انست که اکر وقف خاص باشد ثابت میشود بیستم انکه بکواهی دادن مردان
تنها وزنان تنها ویا باجماع هردو ثابت میشود قاعدهٔ دران انست که در هر موضعی

که اطلاع مردان بران دشوار باشد غالبا کواهی دران کافیست وان هشت چیز است
اوّل بکارت **دوّم** زاییدن **سیّم** اواز کردن طفل در وقت زاییدن **چهارم**
عیوب باطن زنان **پنجم** رضاع بقول اقوی **ششم** وصیّت بمال چه وصیّت بمال
بکواهی چهار زن ثابت میشود یا انکه بکواهی یکزن چهار یک وصیّت ثابت میشود
و بکواهی دو زن نصف وصیّت و بکواهی سه زن سه ربع وصیّت ثابت میشود و
ایا بکواهی یکمرد نصف وصیّت ثابت میشود یا نه میان مجتهدین اخلافست در نزد خود اقوی نیست
واکر زن داند که شخصی وصیّت مال کرده ایا جایز است که او وصیّت را در کواهی
دادن زیاده کوید تا انکه ربع او موافق اصل وصیّت باشد خلافست میانه مجتهدین
هفتم انقضای عدّه **هشتم** حیض و نفاس **نهم** انکه بکواهی پنجاه کس ثابت میشود
چون دیدن ماه هرکاه که اسمان ابر نباشد و کواهی بقول بعضی از مجتهدین چون
دیدن ماه بقول سلّار که در اوّل ماه یک کواه عادل را کواهی کافی میدانند **دهم**
انچه بکواهی هر یک ثابت میشود چون عزل وکیل را ظنّ حاصل شود بکواهی دادن
یک کواه عزل ثابت میشود چنانکه در وکالت مذکور شد و بمذهب بعضی از مجتهدین
چون دیدن ماه **یازدهم** که بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه مدّعی و خویشان
او هرکاه کواه نداشته باشد پنجاه قسم میخورد و کشتن ثابت میشود **دوازدهم**
تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود و بمذهب جمعی از مجتهدین که شیاع کافی
میدانند شیاع اخبار جماعتیست که حاکم شرع را ظن غالب شود در ذکر تفصیل
و در میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند **اوّل** نسب
پدر و مادر **دوّم** مردن شخصی **سیّم** ملک مطلق **چهارم** وقف تصدّقات
پنجم نکاح **ششم** ازادی بندک **هفتم** ولایت قبل از امام علیه السّلام و بعضی
از مجتهدین زیاده بر این هفت چیز مذکور پانزده چیز دیکر را بشیاع ثابت میدانند
اوّل عزل **دوّم** ولاء عتق **سیّم** رضاع **چهارم** ضرر رسانیدن بزن **پنجم**
تعدیل کواه **ششم** جرح کردن کواه **هفتم** مسلمان بودن **هشتم** کافر بودن
نهم رشید بودن **دهم** سفیه بودن **یازدهم** حامله بودن **دوازدهم** زاییدن
سیزدهم وصیّت کردن **چهاردهم** ازاد بودن **پانزدهم** تهمت در کشتن شخصی
دیکر را و بعضی از مجتهدین زیاده بر اینها بیست و دو چیز ذکر کرده **اوّل** غصب
کردن **دوّم** دین **سیّم** ازاد کردن **چهارم** مفلس بودن **پنجم** دیدن ماه

ششم در تفصیل حقوق که ثابت میشود بکواهی دادن کواهان بر کواهی عادل
و اینقسم را کواهی بر کواهی میکویند ایا در این کواهی دادن زنان بر مردان مقبولست
میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که مسموع نیست اکرچه در مکانها باشد
که کواهی زنان مقبول انهاست و باین قسم کواهی یازده چیز لازم میشود **اوّل**
قصاص **دوّم** نسب **سیّم** طلاق **چهارم** ازادی **پنجم** قرض و دین **ششم**
عیوب زنان **هفتم** زاییدن **هشتم** فریاد طفل در وقت زاییدن **نهم** وکالت
دهم وصیّت کردن بمال و غیر ان و قاعدهٔ کلّی در این قسم انست که هر چه حق
النّاسست دران ثابت میشود امّا حق الله باین کواهی ثابت نمیشود و شرط کواهی
دادن کواهان بر کواهان چهار است **اوّل** انکه هر یک از کواهان اصل یاد و کواه
فرع کواهی دهند مسموع نیست **دوّم** انکه کواهان اصل حاضر نباشند و یا انکه
مرده باشند و یا در سفر باشند و یا از ترس ظالم بیرون نتوانند امد چه اکر ممکن
باشد که ایشان حاضر شوند کواهی کواهان فرع مسموع نیست **سیّم** انکه شرطهای
که در کواهان اصل مذکور شد در کواهان فرع باشد پس اکر ان شرطها نباشد کواهی
ایشان مسموع نیست **چهارم** انکه کواهان اصل را معیّن سازند در وقت
کواهی دادن و یا انکه نام ایشان را ذکر کنند پس اکر نام ایشانرا مذکور نسازند
کواهی ایشان مقبول نیست و اکر کواهان اصل کواهی دهند و ایشان منکر باشند
میانه مجتهدین خلافست اصح انست که کواهی کواهان در اینصورت مسموع نیست
و بعضی از مجتهدین برانند که اکر کواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموعست
و مساوی بودن ایشان در کواهی مسموع نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند
بالسّویّه کواهان ایشان مسموعست و مراتب اینقسم کواهی دادن بر سه وجه است
اوّل اعلام و اینچنانست که کواهان اصل بکویند و کواهان فرع که کواه باشند
که کواهیم فلان شخص نزد فلانی مبلغ دارد **دوّم** انکه کواهان فرع بشنوند اینقول را
از کواهان اصل در حضور شرع **سیّم** انکه کواهان فرع بشنوند که اینقول را از
کواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سیّم میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب انست که مسموعست و کواهان در قسم اوّل اوّل ادای شهادت چنین
کنند که کواه کرفتند ما را فلانیان و در قسم دوّم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که
فلانیان چنین میکفتند **باب هفدهم از کتاب جامع عبّاسی** در اقرار

کردن و وصیّت نمودن و دران دو مطلبست **مطلب اوّل** در اقرار کردن و آن
بر دو قسمست **قسم اوّل** اقرار بحق کردن و اقرار بخویش نمودن و دران چند
فصلست اوّل اقرار بحق کردن و شرایط آن چهارده است **اوّل** انکه اقرار کننده
بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست امّا اقرار ببلوغ احتلام با امکان آن صحیح است
بدون کواه و قسم و اکر اقرار ببلوغ کند بسال چه در اینصورت تا بکواه ثابت
نسازد مقبول نیست **دوّم** انکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اکر
دیوانکی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانکی صحیح است **سیّم** انکه معلّق
نسازد اقرار را بچیزی چون پس اکر معلّق سازد صحیح نیست و اصح است اقرار بصیغهٔ
عربی و غیر آن **چهارم** انکه قصداً اقرار کند چه اکر کسی قصد نداشته باشد چون
اقرار مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده و بیهوش صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین کفته اند که اکر مستی او بسبب خوردن چیزی حرام باشد اقرارش درست
بلکه باقرار خود مأخذ است **پنجم** انکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده انچه
بمولی تعلّق داشته باشد از نفس و مال او صحیح نیست بلکه انچه اقرار بمال ازاو
واقع شود بر او لازمست که بعد از آزاد شدن از عهدهٔ او بیرون آید امّا اکر بنده
از آقا مأذون باشد بتجارت کردن و انچه متعلّق باشد پس اکر اقراری ازاو واقع
شود بچیزی که متعلّق بتجارت است صحیح است و هم چنین صحیح است اکر اقرار او بغیر مال
باشد چون طلاق زوجه **ششم** انکه اقرار کننده مختار باشد پس اکر کسیرا باکراه
بر آن دارند صحیح نیست **هفتم** انکه جایز التصرّف باشد پس اقرار سفیه در غیر
جنایتی که موجب قصاص باشد غیر نکاح و طلاق و اقرار مفلسی که حاکم شرع او را از
مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست امّا در دین صحیح است و اقرار بیمار زیاده از
سه یک مالش جهة اجنبی با تهمت بورثه صحیح نیست امّا اکر تهمت نباشد و یا بجهة
وارثی باشد از اصل بیرون میرود **هشتم** انکه کسی که اقرار جهة او میکند باید که
اهلیت انداشتن باشد که چیزی جهة او اقرار کند چه اقرار کردن جهة زمین یا ملك یا جهة
دیوار اصحّ نیست و اکر اقرار کند جهة چار پای در ان خلافست بعضی از مجتهدین کفته اند
که احتمال بطلان دارند و بعضی کفته اند که احتمال استفسار دارد اکر کوید سبب آن
دابه تو بعضی کفته که بمالك آن متعلّق است و اقرب استفسار است پس اکر تغییر کند
بارش جنایت بر شخصی قبول میکند ازاو اکرچه تعیین نکند بقول اقرب طلب تعیین

ازاو

ازاو میکند و احتمال بطلان در اینصورت میرود و اکر اقرار کند جهة بندهٔ منصرف
بمولای وی میشود و اقرار کند جهة مسجدی و یا مدرسه و ذکر سبب ممکن انکند
چون وصیّت یا وقف مطلق کویند صحیح است و اکر بسبب محال ذکر کند سبب
لغو است بقول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را در اینصورت باطل میدانند و اکر
اقرار کند جهة حمل هم چنین است و اکر مرده بیفتد باطلست و اکر وصیّت کرده
باشد از باقی ورثه است هرکاه نسبت بارث داده باشد و اکر حمل متعدّی باشد
قسمت کنند بطریق میراث اکر وصیّت نباشد چه در وصیّت با عدم تنصیص
بزیاده و کم همه مساویند **نهم** انکه کسی که جهة او اقرار کند تکذیب اقرار کننده
نکند چه اکر تکذیب کند مستحق چیزی نمیشود مکر انکه تکذیب اقرار را جهة غیر و یا
آزادی غلام را لازم داشته باشد چه اکر شخصی اقرار کند بنده را جهة شخصی و او منکر
شود آزاد میشود **دهم** انکه او کسی باشد که مالك شود چیز یرا که جهة او اقرار کند
پس اکر اقرار بجهة مسلمانی بخوك و یا شراب و یا بجهة کافری بمصحف و یا بندهٔ کسی
باشد مسلمان باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار را در اینصورت آخرین
جایز داشته اند و کفته اند که حاکم جبر میکند ایشانرا بفروختن انها **یازدهم** انکه
انچه اقرار میکند باید که چیزی باشد که مسلمان مالك آن تواند شد چه اقرار کننده
بآزادی از جهة کسی درست نیست و هم چنین اکر کسی اقرار بفضلهٔ انسان و یا پوست
مرده کندم کران پوست را جهة حلال دانندهٔ مرده اقرار کند چه در اینصورت صحیح است
و اکر اقرار کند جهة شخصی حبّهٔ از کندم یا پوست جوزی لازمست باو بدهد اکرچه
انرا مال نکویند **دوازدهم** انچیز ملك اقرار کننده نباشد پس اکر کوید که ملك
من از فلانست صحیح نیست **سیزدهم** انکه چیزی باشد که احکام اقرار دور باشد پس
اکر کسی بحسب شرع ثابت شده باشد که چیز برابر وقف کرده باشند و اقرار کند
بانچیز جهة غیر صحیح نیست **چهاردهم** انکه چیزی که اقرار میکند بان در دست او
باشد پس اکر اقرار کند بمال غیری برای غیر صحیح نیست **فصل دوّم** در اقرار کردن
بخویش بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن زیاده بر انچه که مذکور شد سه چیز است
اوّل انکه ممکن باشد الحاق مقرّ به پس اکر اقرار کند بنبوّت معروفی و یا نسبی و یا نبوّت
بزرکتر از خود و یا مساوی و یا ناقص که عادت بر انجاری نباشد باطلست اقرار بجهة
نبوّت کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولد الزّنا و ولد لعان در اینصورت

فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که اینولد منست از زنا خلافست که اقرار باین
از قبیل تعقیب اقرار بمنافیست که قبول نمیکند و اوّل انرا قبول میکنند **دوّم**
تصدیق مقرٌ به در غیر ولد صغیر و مجنون و مست چه در صغیر اگرچه بعد از بلوغ
باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوة صحیح است
و تعدّی نمیکند از متصدّقات بورثهٔ ایشان و انکار اعتبار ندارد **سیّم** عدم
منازع در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در انفرزند اعتبار بگواهست و اگر عمّ
اقرار کند به برادری براو میدهند مال میّت را و اگر زوجه اقرار کند بفرزندی
و برادران تصدیق کنند مال را بفرزندی دهند و اگر برادران تکذیبش کنند زیاده
از هشت یك نصیب خود را بفرزند میدهد و اگر گویند که فرزندی هست و زوجه
منکر باشد انچه زیاده از رُبعست برادران بفرزند میدهند و اگر فرزند بفرزند
دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند و اگر بثالثی اقرار کنند ثلثرا باو میدهند
و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود **فصل سیّم** در احکام اقرار
بدانکه هرگاه اقرار کند بمال جهة شخص معیّن لازمست دادن انمال بان شخص و هرگاه
اقرار کند بچیزی مجهول در متعارف که اقرار کننده است و هرگاه متعدّد باشد
انچه غالب باشد در استعمال و اگر غالب نباشد تعیین باقرار کننده تعلق دارد و هرگاه
اقرار کننده بمجهول اقرار کند صحیح است و التزام میکند حاکم اقرار کنند را بتفسیر مثل
انکه اقرار کند بمال یا بشیئ و بمال بسیار و یا مال عظیم یا کبیر یا نفیس امّا بشرط انکه اورا
در عرف مال گویند پس اگر در اینصورت اقرار بپوست بادام و با حبّهٔ گندم کند صحیح نیست
و شیخ طوسی رحمه الله برانست که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعضی احادیث وارد
شده که کثیر را بهشتاد تفسیر کرده اند امّا اینقول خالی از اشکال نیست چه در حدیث نذر
کردن حقیقت اینواقعست و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است امّا اقرار بمجهول بر پانزده
وجهست **اوّل** اقرار کردن بشیئ و ان اعم از مالست پس اگر تفسیر کند بجهة حدّ قذف یا
شفعه قبول میکند حاکم او را و اگر تفسیر کند بسرگین نجس قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین
اینرا نیز جایز داشته اند **دوّم** اقرار بمال و لازم براو انچه در عرف مال توان گفت اگر
چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد داخل نیست چون سرگین نجس یا تفسیر مال بحبّهٔ گندم
جایز است خلاف کرده اند چنانکه مذکور شد **سیّم** اقرار باسماء اجناس چون ذهب
و فضه و قول قول مقراست در تفسیر اینها باقسام **چهارم** اقرار بصیغهٔ جمع حمل میکند

انرا بر سه یا بیشتر و اگر گوید مرا دو بود که اقل جمع منطقی است خلافست اقرب انست
که قبول میکند **پنجم** اقرار بصیغهٔ عدد چون صد هزار تفسیر او تعلق بمقر دارد اگر
چه اقرار بحبّهٔ گندم کند **ششم** ابهام در صله چون له علیّ واحدا الی العشرة یعنی فلانرا است
بر من از یك تا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال نه دارد و احتمال ده دارد و احتمال پنجاه
و پنج دارد **هفتم** ابهام در وصف چون عَلَیَّ دِرْهَمٌ نَاقِصٌ و هم چنین اگر گوید له عَلَیَّ مَالٌ
عَظِیمٌ جَلِیلٌ نَفِیسٌ **هشتم** ابهام در جزء چون نصف مثلا تفسیر میکند بنصف
انچه متموّل باشد و اگر اقرار کند بنصفی و درهمی بعضی از مجتهدین برانند که نصف جمع
بدراهم میشود **نهم** ابهام بکذا پس اگر گوید عَلَیَّ کذا مثل انست که بگوید له عَلَیَّ کذا بشیئ
پس اگر گوید لَهُ عَلَیَّ کَذَا دِرْهَمٌ یا برفع یا بنصب و یا بجرّ اقرب انست که مراد او واحد است
چه رفع بتبدیل است و نصب بتمیز و جر باضافه و در جر بعضی بعضی درهم نیز احتمال دارد
و بعضی گفته اند در نصب احتمال بیست دارد و در جرّ احتمال صد چه اقل عددی که ممیّز او
مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهما باشد مثل اوست در حالت نصب و جرّ و بعضی
گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست
و یکست **دهم** ابهام بعطف و مانند ان چون له عَلَیَّ دِرْهَمٌ و درهم چه احتمال دارد که مرا
سه درهم باشد و اگر گوید مراد بثانی تاکید است صحیح است **یازدهم** ابهام بظرفیّت و مانند
ان چون له زیتٌ فی جرّة او سمن فی علّة او قماش فی عیبة او کف فی صندوق و ظرف
داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرچه بی ظرف نمیباشد اقرار باو اقرار بظرفیست
و اقرار بچار پا اقرار بزین اوست امّا اقرار به بنده اقرار بعمامه و جامهٔ او نیست که در سر و
بر دارد **دوازدهم** ابهام در اعیان چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکنند
پس مقرّ له منکر باشد سوگند میدهد و انتزاع میکند حاکم مقرّ به او یا در دست مقرّ
بگذارد پس اگر مقرّ له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند **سیزدهم** ابهام مستخرج بطریق
استخراج مجهولات و اینوقتی معتبر است که مقرّ له عالم باشد باین عبارت پس اگر عامی را تلقین
کند حکم مرتب نمیشود برا مثلا بطریق جبر و مقابله و اگر گوید زید را بر من مالیست نصف
مال عمرو و عمرو را بر من مالیست نصف مال زید پس مال هر یکی را چهار است بطریق جبر و
مقابله و بهر یك از ایشان شش باید داد و تغیّر جنس رجوع باقرار کننده باید کرد **چهاردهم**
ابهام ممکن باستخراج اولی حساب و رجوع بمقرّ له چون له علی من الفضّة بوزن هذا الصخرة
او بقدر ثمن عَبْدِ زَیْدٍ **پانزدهم** ابهام از حیثیّت عموم چنانکه گوید زید راست تتمّه

انچه در دست منست واکر کوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست بقدر مال
او و زیاده باید داد واکر در اینصورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوکندش
میدهند و اقرار بعین و دین صحیح است پس اکر کوید که این بر ذمّت بکر است تعلّق
بزید دارد و نام من خالد در تمسّک عاریه است صحیح است واکر کوید بر تست هزار
او در جواب کوید بلی یا نعم یا اجل مقرّم بان لازمست در اینصورت هزار واکر کوید
در جواب وزن کن یا نقد کن و یا کوید من مقرّم در اینصورت لازم نیست چه در عرف
در دو صورت اوّل احتمال استهزا دارد و در صورت اخر احتمال ندارد که مقرّم با نحو
جهة تو با دیکری **فصل چهارم** در منافی اقرار وان بر دو قسم است **اوّل** انکه
مقبول بدو شرط اوّل انکه بعد از اقرار کردن بچیزی استثناء زیاده بر انچیز و یا مساوی
ان نکند بلکه کمتر از ان استثنا نه زیاده بر انچیز و یا مساوی ان نکند بلکه کمتر از ان استثنا
کند مثل انکه کوید فلانرا است بر من ده درهم والّا دو درهم چه در اینصورت اقرار بهشت
درهم کرده **دوّم** انکه استثنا متّصل باشد چه اکر بیفاصله کوید الّا سه درهم در مثال
مذکور صحیح است امّا اکر بعد از مدّتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از نفی اثبات است
باجماع همین ابو حنیفه بر انست که استثنا از نفی اثبات نیست واکر استثنا متعدّد باشد
بحرف عطف و یا انکه استثناء **سیّم** زیاده از استثنای دوّم باشد هر دو استثنا
از اوّل بیرون می اید مثل انکه کوید فلانی راست بر من ده درهم الّا سه درهم پس
در اینصورت چهار درهم اقرار کرده اکر بحرف عطف نباشد واکر استثنا از جنس باشد
صحیح است بشرط انکه متفرّق نباشد واکر استثنا به تردید باشد مثل انکه کوید که فلانی
راست بر من ده درهم الّا سه درهم یا چهار صحیح است و در این دو احتمالست احتمال
شش دارد و احتمال هفت نیز دارد واکر کوید فلانرا است بر من ده درهم الّا سه درهم
یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمالست احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد
واکر کوید فلانرا است بر من درهمی بلکه درهمی میانهٔ مجتهدین در اینمسئله خلافست اقوی
انست که اقرار بیکدرهم کرده مکر انکه کوید که نزد من دو درهمست واکر بعد از جمله استثنا
واقع شده باشد مثل انکه کوید فلانیرا است بر من دو درهم و جامهٔ الّا درهمی در این نیز خلافست
و بعضی از مجتهدین بر انند که عاید بجملهٔ اخیره است و بعضی بر انند که عاید بهر دو جمله است
قسم دوّم مردود مثل انکه کوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا کوشت
خوک و یا متاعی که قبض نکرده ام و یا اقرار کند جهة مسلمانی بشراب یا خوک چه در اینصورت

منافی او از مقبول نیست **مطلب دوّم** در وصیّت کردن و در انسه فصل است
فصل اوّل در وصیّت کردن بمال و شرطهای ان بدانکه وصیّت ملک کردانیدن
عین و یا منفعتی است بعد از مردن شخصی را بعضی از مجتهدین کفته اند که وصیّت کردن
مسلّط ساختن شخصی بر تصرّف در چیزی بعد از مردن و شروط انسیزده است **اوّل**
ایجاب چون اَوْصَیْتُ بفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیّت کردم جهة فلان
شخص بفلان چیز یا انکه کوید فلان مبلغ را تصدّق کند یا بفلان مبلغ حجّ اجاره کند
بعد از وفات من وانچه بدینماند و صیغهٔ عرب در وصیّت لازم نیست هر چند کسی بران
قادر باشد وصیّت کردن لال که از سخن کردن عاجز باشد باشارت و کتابت صحیح است امّا
عمل باین وصیّت واجب نیست اکرچه در حال نوشتن حاضر باشند **دوّم** قبول کسی
که وصیّت جهة او میکند بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرّف کردن
در ان و قبول در جماعت شرطست که ایشانرا توان شمرد و در جمعی که ایشانرا نتوان شمرد
چون فقرای بنی هاشم قبول شرط نیست و همچنین قبول شرط نیست بر مسجدها و
پلها و بعضی از مجتهدین بر انند که قبول شرط نیست مکر بعد از وفات و در قبول
متّصل ساختن او بایجاب شرط نیست پس اکر قبول بعد از ایجاب زمانی واقع شود صحیح است
واکر انکس که وصیّت جهة او میکند و وصیّت کننده قبول نکند واکر ردّ کردن در حیوة
کسی که وصیّت شده باشد بعد از انکه کسی که وصیّت کرده فوت شود میتواند رجوع کردن
و قبول وصیّت کردن میانهٔ مجتهدین خلافست در اینمسئله و مشهور انست که جایز است
امّا اکر کسی پیش از قبول کردن و بعد از فوت شدن کسی که وصیّت کرده ردّ کند باطلست واکر
بعد از قبول و قبض ردّ کند لغو است باجماع واکر بعد از قبول و پیش از قبض ردّ کند میانهٔ
مجتهدین خلافست واکر کسی که وصیّت جهة او کرده اند پیش از قبول کردن بمیرد ورثهٔ او را
قبول کردن میرسد خواه فوت او پیش از فوت کسی وصیّت کرده واقع شود و خواه بعد
از او و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر فوت او بعد از فوت کسی که وصیّت کرده واقع شده
باشد تعلّق بورثهٔ او دارد و بعضی بر انند که در اینصورت وصیّت باطلست و بعضی
نیز کفته اند که اکر غرض کسی که وصیّت کردهٔ انشخص باشد که فوت شده باطلست وصیّت
بفوت شدن او واکر اینچنان نباشد بوارث او میرسد و وارث کسی که وصیّت جهة او
واقع شده در قبول کردن وصیّت و ردّ کردن انحکم او دارند واکر وارث نداشته باشد
راجع میشود بوارث کسی که وصیّت کرده و بعضی از مجتهدین بر انند که در اینصورت

امام علیه السلام را میرسد **سیم** انکه کسی که وصیت میکند بالغ باشد چه وصیت
طفل صحیح نیست وصیت طفل ممیّز وطفلی که ده سال داشته باشد در ابواب البرّ
صحیح است وبعضی گفته که وصیّت پسر هشت ساله ودختر هفت ساله صحیح است
چهارم انکه عاقل باشد چه وصیّت دیوانه صحیح نیست **پنجم** انکه رشید باشد
چه وصیّت سفیه صحیح نیست وبعضی از مجتهدین بر انندکه وصیّت سفیه در ابواب البرّ
صحیح است وبعضی مطلق وصیّت او را درست نمیدانند و وصیّت کسی که خود را زخم
زده باشد در ان حال بمیرد وصیّت او نیز درست نیست وحکم دخیه دارد **ششم**
انکه قصد کند در حال وصیّت کردن چه وصیّت مست وبیهوش وخفته صحیح نیست
هفتم انکه کسی که جهة او وصیّت میکند موجود باشد در حال وصیّت و وصیّت
کردن جهة طفلی که موجود شود یا وجود او مشکوک فیه است صحیح نیست امّا جهة طفلی که
در شکم باشد صحیح است **هشتم** انکه صحیح باشد که مالك چیزی شود چه وصیّت
جهة ملك وچهار پا و دواب صحیح نیست مگر انکه دابه را قصد علف وی کند **نهم** انکه کسی
که جهة او وصیّت میکند جایز باشد وصیّت او چه وصیّت کردن جهة کافر حربی و
ظالمان وجهة نوشتن توریة وانجیل وغیر اینها از کتابهای که حکم انها منسوخ باشد
صحیح نیست امّا بعضی بر انندکه اگر کسی وصیّت کندکه برای کافری که ذی رحم باشد جایز است
و وصیّت جهة جهود جایز است اعمّ انکه ذی رحم باشد وخواه نباشد وبعضی از
مجتهدین مطلق وصیّت را بجهود جایز نمیدانند امّا در کسی که وصیت میکند
اسلام شرط نیست و وصیّت جهة مسلمانان اگر کافر بکند درستست بچیزی که مسلمان
مالك ان تواند شد **دهم** انکه کسی که وصیّت میکند مالك چیزی شود **یازدهم**
انکه کسی که وصیّت میگند وکسی که وصیّت جهة او میکند ازاد باشد چه وصیّت بنده
جهة بنده صحیح نیست اگرچه قایل شویم که بنده مالك چیزی میشود ایا اگر کسی که در حالت
بنده بودن وصیّتی کند وانگاه ازاد شود ان وصیّت صحیح است یا نه میانه مجتهدین
خلافست وبعضی بر انندکه وصیّت را معلّق بر ازادی خود ساخته باشد صحیح است
واگر کسی که جهة او وصیّت میکند بندهٔ وصیّت کننده باشد صحیح است واگر ثلث مال
وفاکند بازادی ازاد میشود واگر زیاده باشد بعد از ازادی بنده باو میدهند
دوازدهم انکه انچیز که او را وصیّت میکند باید چیزی باشد که مسلمان مالك ان
شود پس وصیّت شراب وگوشت خوك ومردار وسرکین نجس وفضلات ادمی وانچه

که کسی

که کسی مالك ان نتواند شد صحیح نیست و وصیّت بمردو ازاد و وقف و امّ ولد صحیح نیست
امّا اگر جهودی جهة جهودی شراب یا گوشت خوك وصیّت کند صحیح است **سیزدهم**
انکه ثلث مال که در حالت وفات باشد وفا بان کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد
زیاده باطلست مگر انکه وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات معتبر است
باجماع اگرچه اکثر مجتهدین بر ان رفته اندکه اجازت پیش از وفات وصیّت کننده نیز
جایز است وبعضی نیز اجازت قبل از وفات را منع کرده اند در این که ایا اجازت وارث
در این صورت منفّذ وصیّت کننده است ویا ابتدا کردن عطیه است **فصل دوم**
در اقسام وصیّت کردن و احکام وصیّت مطلق بدانکه وصیّت بر چهار قسمت **اوّل**
وصیّت کردن جهة اداء حقوق واجب خواه حقّ الله باشد وخواه حقّ النّاس **دوم**
وصیّت سنّت چون وصیّت کردن شهادتین واقرار بنبوّت پیغمبر صلی الله علیه واله
بامامت اثنی عشر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و وصیّت بمال کم کردن پس
وصیّت بخمس مال خود بهتر است از وصیّت کردن بربع ان و ربع مال بهتر است از وصیّت
ثلث مال وثلث مال بهتر است از وصیّت کردن از وصیّت بنصف مال خود وبعضی
از مجتهدین وصیّت ثلث مال را با مال داری وارث بهتر میدانند واگر فقیر باشد بخمس
مال را بهتر میدانند **سیم** وصیّت حرام چون وصیّت کردن مسلمان شراب وگوشت
خوك وغیر ان **چهارم** وصیّت مکروه وچون وصیّت بمال بسیار کردن هرگاه وصیّت
جهة جماعتی مطلق واقع شود و تقاضای انمیکندکه همه مساوی برند مگر انکه تصریح
کند بجهة هریك ودر بعضی از احادیث صحیحه مذکور است که هرگاه وصیّت برای عمّ و
خال کند بطریق میراث و وصیّت جهة خویشان وموالی ومستحق زکوة وسبیل الله
بنو عیست که در بحث وقف مذکور شد و وصیّت بر مجهول وغیر موجود صحیح است واگر
وصیّت بمال ویا نصب ویا قسطی ویا مال قلیل ویا عظیم کند وبمیرد صحیح است وتعیین
ان بوارث متعلّق است بعد از وفات هرگاه ندانندکه وصیّت قدر معیّن را اراده کرده
مراد بجزء وعشر چنانکه در روایت حسن ابان تغلب از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق
علیه السّلام وارد شده ودر بعضی روایات صحیح وارد است که مراد بسهم هشت یکست
ودر بعضی روایات ضعیف وارد است که مراد بسهم شش یکست واگر کسی وصیّت کند
بچیزی از مال خود مراد شش یکست واگر وصیّت کند بمال بسیار بعضی از مجتهدین
گفته که هشتاد درهم است واگر وصیّت کند برای کسی بشمشیری ودر بعضی احادیث

وارد شده که غلاف وانچه زیوران باشد درانواجست واکر برای کسی وصیّت کند بصندوقی ویا کشتی انچه در صندوق وکشتی باشد از اموال وطعام داخلست **فصل سیم** در بیان وصی ساختن کسی وانولایتست براخراج حقوق یا استیفاء حقی از طفل ومجنون بدانکه پدر وجد طفل ومجنون بالاصاله مالك ولایت ایشانند وبعد از ایشان مالك ولایت ایشان کیست که ایشان تعیین کنند واکر وصی را اذن دهند در وصی کرفتن صحیح است امّا بی اذن درست نیست واکر شخصیرا وصی مطلق کند آیا میتواند وصی دیکر کرفت یا نه خلافست درانچه در روایت صحیح وارد شده است از امام حسن عسکری علیه السلام مبنی برانست که جایزاست وشروط وصی هشتست **اوّل** انکه عاقل باشد پس از دیوانه صحیح نیست واکر دیوانکی بعد از وصی شدن حادث شود وصایه باطل میشود وآیا اکر دیوانکی برطرف شود وصی بودن عود میکند یا نه خلافست وآیا دیوانکی از دوری باشد ویا در وقت غیر دیوانکی وصی است یا نه در این هم خلافست اقرب انست در وقت غیر دیوانکی صحیح است **دوّم** انکه بالغ باشد هرکاه که تنها باشد پس اکر طفلی باشد وبالغی دیکر با او نباشد صحیح نیست واکر بالغی با او باشد تصرّف بالغ صحیح است تا انکه طفل بالغ باشد بعد از بلوغ هردو شریکند در وصی بودن **سیّم** انکه مسلمان باشد هرکاه وصیّت کننده مسلمان ویا کافر باشد ووصیّت بر اطفال مسلمان باشد **چهارم** انکه عادل باشد بقول مشهور پس اکر فاسق باشد باطلست اکرچه بعد از فوت حادث شود وبعضی کفته اند که در اینصورت باطل نمیشود **پنجم** اذن مولی اکر بندهٔ شخصی را وصی کند یا آن بندهٔ خود را میتواند وصی کرد خلافست **ششم** انکه کسی که از وصی اولی موجود نباشد چون پدر وجد اکر باوجود پدر شخص دیکر را وصی کند صحیح نیست **هفتم** انکه وصی تواند از عهدهٔ آن بیرون آمد پس اکر در تصرّف عاجز باشد بسبب مرض یا پیری یا سفاهت مجتهد یزاد در این دو قولست بعضی برانند که صحیح است وبعضی ضم میکنند بامر حاکم شرع شخصیرا هرکاه که عجز حادث شود وصیرا **هشتم** انکه صیغهٔ بکوید چون اَوْصَیْتُ اِلَیْكَ یعنی وصایترا بتو رجوع کردم ویا امور اطفال خود را بتو تفویض کردم بیکی از شروط در حالت وصیّت صحیح است تا حین فوت پس اکر خلل رساند بیکی از شروط باطل است وبعضی کفته اند حال وصیّت کافیست وذکوریّت شرط نیست پس زن وخنثی را باجتماع شروط وصی میتوان کرد وشیخ طوسی رحمه الله اجماع ناجیهٔ اثناعشریه بر صحت این نقل کرده وبنای

شرط

شرط نیست وانچه در روایت سکونی واقع شده از منع محمول بر کراهیّتست واتحاد وصی شرط نیست ویا اطلاق هردو باهم تصرّف کنند وجبر میکند یا امتناع حاکم ایشانرا براجتماع وواجب نیست بر وصی قبول کردن وصیّت بلکه رد میتواند کرد در حیوة وصیّت کننده بشرط انکه برسد این چیز بوصیّت کننده واکر نرسد انچیز ووصیّت کننده بمیرد موصی له را لازمست قیام بامور وصیّت کننده مکر انکه عاجز باشد وبعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه وصی عالم نباشد بوصیّت یا انکه موصی بمیرد میتواند رد کرد ووصی امینست وضامن نیست مکر بتعدی وتفریط در جائیکه عادت جاری بتوکیل باشد جایزاست که وکیل بکیرد ودر غیر انچه جاری باشد بانعادت خلافست اقوی انست که جایزاست وجایزاست وصی هردو را استیفاء دین خود را از انچه در دست اوست بی اذن حاکم وقضای دین غیر نیز باعلم خود میتواند وبعد از انکه انقرض خواهر اسو کند دهد وبعضی از مجتهدین کفته اند که نزد حاکم شرع ثابت نشود سوکند نمیتواند واین اقویست واقتصار کند وصی بر انچه تعیین کرده اند جهة او پس اکر بمال موجود وصی کرده باشند او را در زمان که بهم رسد دخل ندارد واکر مطلق باشد همه داخلست وهرکاه کسی بمیرد ووصی جهة اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین وصی کند حاکم مالك عزل او نوصی است هرکاه که خواهد وحاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جایزاست هر احاد مؤمنین عدول را تصرّف در وصیتها دامیکه زنده باشد ووصایت ورجوع وثابت نمیشود مکر بشهادت دو مرد مسلمان وعادل والله اعلم بالصّواب **باب هجدهم از کتاب جامع عبّاسی** در بیان ترکه ومیراث وقسمت کردن وآن منتقل شدن مالست ویا حقی بیکی از وجوهات که مذکور خواهد شد از شخصی بعد از وفات او بورثهٔ او بشرطیکه یکی از اموری که مانع بردن انها میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در ان نباشد ودر آن چند مطلبست **مطلب اوّل** در بیان انچه سبب میراث بردن شود وآن بر هفت وجه است وجه اوّل خویش بودن وآن متّصل بودن شخصی است بدیکری بولادت ویا بانتهای هردو بدیکری بر وجه شرعی وآن بر سه قسمست **قسم اوّل** دو قومند که از یکدیکر میراث میبرند یکی مادر وپدر ودیکری فرزندان هرچند که بپایین آیند واین دو قوم از یکدیکر میراث میبرند سوای زن وشوهر یکی از دیکری میراث نمیبرند هرکاه شخصی بمیرد وپدری داشته باشد تمام مال وبپدر تعلّق دارد وهم چنین

اگر مادری داشته باشد واگر پدر و مادر او جمع شود پس سه یك مال میّت
تعلّق بمادر دارد و تتمّهٔ ان از پدر است واگر با پدر و مادر پسر میّت جمع شود هر یك
از پدر و مادر شش یك میبرند و تتمّهٔ ان به پسر تعلّق دارد واگر با پدر و مادر دختر
جمع شود باز پدر و مادر شش یك میبرند و تتمّهٔ ان میانهٔ ایشان و دختر
بر پنج حصّه میشود بشرطیکه میّت دو برادر یا یك برادر و خواهر پدری و یا چهار
خواهر مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر یکی از اینها موجود باشد ان مال
میان پدر و مادر و دختر چهار حصّه میشود چنانچه مذکور خواهد شد واگر دو
دختر با ایشان جمع شوند ثلث مال تعلّق بدختران دارد و ثلث دیگر تعلّق بپدر
و مادر است و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند و دختران ثلث مال میبرند
هر یکی پدر و مادر شش یك و تتمّهٔ مال میان ایشان بر پنج سهم منقسم میشود و
هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال او از پسر است واگر پسران متعدّد
باشند مال را بالسّویّه قسمت کنند واگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف حصّهٔ
پسر میبرد واگر شخصی بمیرد یك دختر داشته باشد تمام مال از دختر است واگر
دختران متعدّد باشند بالسّویّه قسمت کنند هرگاه میّت فرزندان نداشته باشد
و فرزند زاده داشته باشد فرزند زادها بجای فرزند میبرند بطریقیکه
مذکور شد خواه تنها باشد خواه پدر و مادر میّت جمع شوند و هر یك از ایشان
حصّهٔ کسیرا میبرد که باو میرسد پسر دختر حصّه دختر میبرد و دختر حصّهٔ یك پسر
یك پسر میبرد و ذکور و اناث هر یك از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر
میبرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث او در میراث بردن
مساویند **قسم دوّم** نیز دو قومند یکی برادران و خواهران و اولاد ایشان با
عدم ایشان و دیگری جدّ و جدّه هر چند که بالا روند و این دو قوم وقتی میراث
میبرند از میّت که از این دو قوم مرتبهٔ اوّل نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند
زادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد یك برادر داشته باشد و میراث خوار
دیگر نداشته باشد تمام مال باو تعلّق دارد اگر چه برادر پدری یا مادری باشد
واگر دو برادر و یا زیاده باشند مال میانهٔ ایشان بالسّویّه قسمت میشود و همچنین
اگر یك خواهر یا زیاده داشته باشد واگر جمع شوند برادر و خواهر در اینصورت برادر
دو حصّه میبرد و خواهر یك حصّه چنانکه در میراث پسر و دختر مذکور شد هرگاه برادر

و دختر نصف مال میبرد

وخواهر

و خواهر مادری و پدری باشد برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند واگر برادر و
خواهر مادری جمع شوند و یا پدر و مادری اگر واحد باشد شش یك مال تعلّق باو
دارد واگر زیاده از واحد باشد سه یك مال تعلّق با ایشان دارد و تتمّهٔ ان از برادران
و خواهران پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه با خواهر پدری و مادری
جمع شود نصف از خواهر مادری است و شش یك از خواهر مادری و باقی در میانهٔ ایشان
چهار حصّه میشود و سه حصّه از خواهر پدری است و یکحصّه از خواهر مادری و بعضی
از مجتهدین برانند که هرگاه برادر و خواهر مادری یا برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند
تتمّهٔ ردّ بر همه ایشان میشود و هرگاه جدّ و جدّهٔ برادر و خواهر او جمع شوند جدّ
مساوی برادر میراث میبرد و جدّه مساوی خواهر و جدّ و جدّهٔ پدری چون برادر
و خواهر پدری است و جدّ و جدّهٔ مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جدّ
پدری و مادری جدّ پدر زیرا از میراث منع نمیکند چنانکه برادر و خواهر پدری و مادری برا
منع برادر و خواهر پدری میکند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و
مادران ایشان موجود نباشند با جدّ و جدّه حصّهٔ پدران و مادران خود را
میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد از او جدّ پدری و یا مادری مانده باشد و دیگر وارث
نداشته باشد تمام مال تعلّق باو دارد خواه جدّ پدری باشد و خواه جدّ مادری
و همچنین است حکم در جدّه و هرگاه جدّ و جدّه جمع شوند جد یکحصّه میبرد و جدّه نیم حصّه
واگر پدری باشند برابر میبرند واگر هر دو مادری باشند واگر از هر دو طرف
باشند و یا جدّ و جدّهٔ مادری اگر تنها باشد شش یك میبرند و تتمّهٔ تعلّق بجدّ
و جدّهٔ پدری دارد واگر زیاده باشند سه یك مال تعلّق با ایشان دارد و تتمّهٔ
تعلّق بجدّ و جدّهٔ پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی مادر مادری
بگذارد و یا مادر پدری مال او میانهٔ ایشان بچهار حصّه میشود یك حصّه مادر
مادر را و سه حصّه مادر پدر را و جدّ قریب بمیّت منع میکند جدّ بعید را و جدّ
بعید با وجود جدّ قریب میراث نمیبرد و میّت را در مرتبهٔ اوّل چهار جدّ و جدّه
ممکنست که باشد پدر و مادر و جدّ و مادر مادر را و در مرتبهٔ دوّم هشت جدّ
و جدّه ممکنست و در مرتبهٔ سیّم شانزده و در مرتبهٔ چهارم سی و دو و هم چنین
هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد و اجداد و جدّات مادری
ثلث مال میبرند بالسّویّه و تتمّه با جداد و جدّات پدری تعلّق دارد و ثلث تتمّهٔ

مال بپدر و مادر مادر پدری متعلقست مذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میکرد بجهة تباین چنانکه در بحث تصحیح قسمت ترکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث بپدر و مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث بپدر و مادر پدر مادری میرسد و ثلث باقی بپدر و مادر پدر پدر متعلقست بالسویه و باقی بپدر و مادر پدر پدر تعلق دارد ذکور را دو مثل انثی و در این صورت سهام خویشان فریضهٔ ایشانرا از پنجاه و چهار منقسم میکرود بجهة تداخل چنانکه خواهد آمد انشاء الله و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر مادر است بالسویه و در ثلث ثلث و مادر پدر مادر است مذکر را دو مثل انثی و اینمسئله نیز از پنجاه و چهار منقسم میکرود قول اول اقویست **قسم سیم** نیز دو قومند اول عم و عمه هر چند بالا روند دوم خال و خاله هر چند که بالا روند و این دو قوم با عدم دو مرتبهٔ ثانیه میراث میبرند پس هر گاه شخصی بمیرد و از او عم بماند میراث با و تعلق دارد هم چنین است در عمه و اگر هر دو با هم جمعشوند یکحصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرط که هر دو پدر و مادری و یا پدری باشند بالسویه میبرند و اگر جمعشوند عم و عمهٔ پدر و مادری و عم و عمهٔ مادری ثلث مال از مادریست هر گاه زیاده از واحد باشند و سدس اگر واحد باشند و تتمهٔ آن بپدریان تعلق دارد و ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از او خال بماند تمام مال تعلق باو دارد و هم چنین در خاله اگر پدری باشد و اگر مادری و هرقی نیست میانهٔ خال و خاله در میراث چه در میراث برابرند و اگر خال و خالهٔ پدر و مادری جمعشوند با خال و خالهٔ مادری مادریان سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه باقی از پدر و مادریان و یا از پدریانست با عدم پدر و مادری خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا مذکر ایشان ضعف انثی میبرند یا نه اصح آنست که همه در میراث برابرند و اگر متفرق باشند سدس ثلث مال تعلق بخال و خالهٔ پدری تعلقست و اگر عم و عمه با خال و خاله جمعشوند سدس مال با واحد بودن ایشان با ایشان متعلق است و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و اعمام و اخوال میت اولیست بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خالهٔ پدری میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمعشوند ثلث ترکه

میت بالسویه بمادریان متعلقست بقول مشهور و دو ثلث دیگر بپدریان بدین طریق که ثلث دو ثلث بخال و خالهٔ پدری متعلقست بالسویه و دو ثلث دیگر بعم و عمه و مذکر ضعف انثی میبرد پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میکرود و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر و خالهٔ او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادریست پس در اینصورت فریضه از پنجاه و چهار منقسم میکرود و بعضی گفته اند که اخوال الاربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلث از اعم و عمهٔ مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلث از اعم و عمهٔ پدری میدهند و مذکر دو مثل مؤنث و فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میکرود و در هم نزدیکتر بمیت از هر صنفی منع میکند بعد را از ان صنف از اهل میراث و آن بر شش وجه است **اول** منع طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانیه را و لیکن سنتست پدر و مادر را که سدس بجد و جده دهند و یا نصیب اعلی خواه جد و جدهٔ پدری باشند و خواه مادری هر گاه پدری و مادری موجود نباشند این دادن سنت نیست **دوم** منع طبقهٔ ثانیه طبقهٔ ثالثه را **سیم** منع نزدیکتر از هر مرتبهٔ پدر و مادری خویشان پدری تنها را در آنمرتبه **چهارم** منع طبقهٔ ثالثه معتق را **پنجم** منع معتق ضامن جریره را **ششم** منع ضامن جریره امام غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعد از هر صنف دیگر نمیکند چون خواهران مادری وجد قریب پدری میت چه در اینصورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و چون جد مادری پسر برادر مادری با برادر پدری چه در اینصورت جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت ببرادر پدری نمیرساند و میراث میبرد و با دختر جد اینقاعده تخلف نمیکند مگر در هشت جا **اول** میراث بردن پدر و مادر با فرزند زاده چه پدر و مادر بمیت نزدیکند از فرزند زاده **دوم** میراث بردن اجداد با فرزند زاده بقول محمد بن بابویه و مستند شده بحدیثکه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده اند که هر گاه شخصی بمیرد و از او دختران دختر بماند و جد و جده ثلث مال میبرند جد و جده باقی از ایشانست **سیم** میراث بردن برادر مادری بقول بعضی از مجتهدین چه در اینصورت گفته اند که چون در پسر برادر پدر را د و سبب جمعشده و در برادر مادری یکسبب سدس از برادر مادری و تتمه از پسر برادر پدر و مادری و اینقول ضعیف چه همین علت را در پسر برادر پدری و برادر مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانعست برادر

مادری و پدری برادر مادری را بمذهب صاحب اینقول چهارم در صورتی که شخصی
بمیرد و پسر عمّ پدر مادری بگذارد و عمّ پدری چه باجماع مجتهدین شیعهٔ اثنی عشری
مال امیّت تعلّق تمام به پسر عمّ دارد و عمّ را در مال او دخلی نیست واین حکم تغییر نمیابد
بمتعدّد بودن هر یکی از پسر عمّ پدری و مادری و عمّ یا هر دو وهم چنین حکم تغییر نمیابد
بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان وایا بذکوریّت وانوثیّت تغییر میابد حکم
مثل انکه دختر عمّ پدر مادری با عمّ پدری جمع شوند و یا پسر عمّ پدر مادری یا عمّهٔ پدری
جمع شوند میانهٔ مجتهدین خلافست اجود انست که تغییر میابد و مال میّت در اینصورت
بعمّ مذکور یا خال یا عمّهٔ پدری تعلّق دارد وهم چنین خلافست میانهٔ مجتهدین در اینمسئله
که هر گاه با پسر عمّ و عمّهٔ مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تمام تعلّق بعمّ و خال
دارد بطریق میراث و بعضی بر انند که میانهٔ ابن عمّ و خال منقسم میگردد بطریق میراث
و بعضی گفته تعلّق بخال دارد قول اوّل اقویست واگر یکی از پسر عمّ و عمّه خنثی باشند و
یا هر دو خنثی باشند احتمال بتغییر حکم نیز دارد واحتمال دارد که ذکر فرض کنیم ایشانرا
پنجم میراث بودن اجداد پدری و مادری و یا مادری بر قول بعضی از مجتهدین ششم
منع کردن جدّ پدری فرزند فرزند را بقول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن
عمّه و خاله مساوی جدّه هر گاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدین هشتم میراث بردن عمّه
مساوی جدّه هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین واگر با پدر و مادر فرزند جمع شوند
منع میکند پدر و مادر را او زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند
بطریقیکه مذکور شد وهم چنین دو دختر با یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن را از
نصیب اعلی ایشان که نصف و ربعست منع میکند وهر گاه برادران میّت با مادر
میّت جمع شوند منع میکنند مادر را از زیاده از سدس بهفت شرط اوّل انکه پدر
ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد منع نمیکنند دوم انکه دو
برادر و یا یک برادر و یا یک خواهر و یا چهار خواهر باشند چه اگر چنین نباشند منع
نمیکنند مادر را و خنثی در اینصورت چون انثی است واحتمال القرعهٔ اینجا اقویست
سیّم انکه برادران پدری و مادری و یا پدری باشند چه برادران مادری میّت
منع مادر نمیکنند چهارم انکه برادران یکی از چیزهای که مانع ارث است در ایشان
موجود نباشد چه اگر مانع ارث در ایشان موجود باشد مادر را منع نمیکنند وهمین
حکم دارد اگر برادران میّت در یک زمان باشند بمیرند امّا تقدیم و تاخیر مشخص نباشد

بعضی از مجتهدین در غرق و مهدوم علیهم توقف کرده اند پنجم انکه برادران میّت
در انوقت موجود باشند اگر در شکم باشند منع نمیکنند مادر را از زیاده از ثلث
ششم انکه زنده باشد چه اگر مرده باشد منع نمیکنند هفتم انکه میانه حاجب
و محجوب مغایرة باشد چه اگر متحد باشد منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری
باشد چنانکه در میراث مجوس خواهد امد انشاء الله تعالی و یا در وطی شبهه
اتفاق افتد چه اگر بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم
خواهر پدری فرزند خود خواهد بود وجه دوم که سبب میراث بردن میشود ان
بر دو قسم است اوّل زنان شوهری که بعقد دوام باشند و زن ازاد باشد و دخول
شرط نیست مگر انکه شخصی در حالت بیماری زنیرا عقد کرده باشد چه اگر در اینصورت
اگر دخول نکرده باشد بمیرد میراث نمیبرد هر یک از زن و شوهر با اصحاب میراث ثلث
سابقه میراث میبرند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و
اینانرا دو نصیب است اوّل اعلی وان در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک
اگرچه زنان متعدّد باشند هر گاه میّت را فرزند نباشد دوم ادنی وان در شوهر
چهار یکست از مال و در زن هشت یک اگرچه متعدّد باشند هر گاه میّت را فرزند
نباشد وجه سیّم ولای عتق یعنی ازادی چه هر گاه کسی بندهٔ خود را ازاد کند از او میراث میبرد
بچهار شرط اوّل انکه او را برضا و رغبت ازاد کند یعنی ازاد کردن بر او واجب نباشد
چون کفّاره چه در اینصورت میراث نمیبرد دوم انکه کاری نکرده باشد که بنده
بسبب ان ازاد شود چه بریدن گوش و بینی و چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر
چنین کرده باشد از ان بنده میراث نمیبرد و بنده ازاد کردن از اقا میراث نمیبرد
بولا مگر بولاء دایر شیخ ابن بابویه رحمه الله فرموده که در ولاء عتق بندهٔ ازاد کرده
باشد از اقا میراث میبرد سیّم انکه گناهی و خیانتی که از بنده صادر شود در وقت
ازاد کردن او بری نساخته باشد چه در اینصورت میراث نمیبرد چهارم انکه
میراث خواری سوای ان نداشته باشد چه اگر داشته باشد نمیبرد او چیزی و
هر گاه باین شرطها شخصی بندهٔ را ازاد کند وان بنده بمیرد و ازاد کننده از ان
بنده میراث میبرد واگر ازاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلّق باولاد ازاد
کننده دارد خواه ذکور باشد و خواه اناث واگر اولادهم نباشد میراث او برادران
و خواهران پدری و اجداد و جدّات و عموم و عمّه و اخوال و اولاد ایشان متعلّق دارد

وخویشان مادری درانیصورت میراث نمیبرند واکر آزادکنندهٔ خویش نداشته باشد خویشان کسی که آزادکننده را آزادکرده باشند میراث ازاو میبرند هم چنین هرچند بالا روند واکر آزادکننده زن باشد خواه میراث برده باعدم او خویشان پدری میراث میبرند امّا فرزندان آن زن ازان بنده میراث نمیبرند مکر انکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند پس درانیصورت بسبب خویشی پدران زن میراث میبرند وهرکاه که بنده کنیزی راکه آزادکرده باشند نکاح کند ولاء اولاد ایشان تعلّق بکسی دارد که مادر ایشانرا آزادکرده باشد پس بعد از آزادی مادر ایشان کسی جدّ ایشانرا آزادکند ولاء اولاد بکسی منتقل میشود که جدّ ایشانرا آزادکرده باشد و اکر بعد ازان کسی که پدر ایشان را آزادکند ولاء ایشان بکسی منتقل میشود که جدّ پدر ایشانرا آزادکرده باشد وجه چهارم ولاء ضامن جریره وانچنانست که شخصی کناهان مرد آزادی را وارش جنایتهای او را ضامن شود وشرط میراث بردن کند از او میراث میبرد هرکاه میراث خوار نداشته باشد وآن آزاد ازان میراث نبرد مکر انکه او نیز ضامن او شده باشد وجه پنجم ولاء کسی که بدست او کافری مسلمان شده باشد چه هرکاه که آن کافر مسلمان شده بمیرد هیچ کس نداشته باشد حتی ضامن جریره کسی که او را مسلمان کرده ازاو میراث میبرد وجه ششم ولاء مستحقّین زکوة چه هرکاه بنده را از زکوة بخرند وآزادکنند وآن بنده بمیرد ومیراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقّان زکوتست وجه هفتم ولاء امام است علیه السّلام چه هرکاه کسی بمیرد هیچیك از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام علیه السّلامست وبعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه شخصی بمیرد از او یکزن بماند چهار یك آن از زنست وتتمّهٔ آن درحال الحضور بامام علیه السّلام تعلّق دارد وحضرت امیرالمؤمنین ع میراث کسی را که میراث خوار نداشته در زمان خود بفقیران شهر وهمسایهای مفلس خود میداده واکر امام علیه السّلام غایب باشد درانچند قولست مجتهدین را بعضی کفته اند که آنرا نکاه میدارند تا ظهور امام علیه السّلام ووصیّت میکنند بورثهٔ خود در رسانیدن آن بامام علیه السّلام وبعضی کفته اند که در زمین دفن میکنند وبعضی کفته اند که قسمت میکنند بر فقرا واستاد این حقیر افضل المتقدّمین والمتاخرین شیخ بهاء الملّة والدّین محمّد عاملی طاب ثراه ترجیح اینقول کرده بود که اکر ظالمان انرا بتعدّی بکیرند کسی ضامن آن نیست امّا دادن آن بظالم بیخوف جایز نیست

اکر

اکر کافر حربی یا ذمی بمیرد ومیراث خواری نداشته باشد میراث خوار او نیز امام علیه السّلامست **مطلب دوّم** دربیان انچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن از مال میّت بدانکه بیست وسه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود **اوّل** بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میّت آزاد باشد خواه بنده ومیراث میّت درانیصورت تعلّق بمیراث خوار آزاد دارد اکرچه دور باشد چو ضامن جریره واکر بعضی از او آزاد باشد وبعضی بنده پس بنده بقدر انچه آزاد است میراث میبرد پس اکر شخصی بمیرد وفرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد وبرادر آزادی داشته باشد مال او میانهٔ پسر وبرادر بدو قسم منقسم میشود اکر برادر را نصف آزاد باشد پس نصف مال از پسر است وچهار یك آن از برادر و اکر با ایشان عمّ آزادی باشد چهار یك تتمّهٔ مال او را میبرد واکر نصف او نیز آزاد باشد هشت یك تتمّه را میبرد واکر شخصی بمیرد ومیراث خوار نداشته باشد سوای بندهٔ حاکم شرع آن بنده را میخرد وآزاد میسازد وتتمّهٔ مال میّت را باو میدهد خواه آن بنده پدر ومادر یا فرزند وخواه غیر انها باشد از خویشان وبعضی از مجتهدین کفته اند که سوای پدر ومادر وفرزند کسی دیکر را نمیخرد **دوّم** کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اکرچه نزدیك باشد یا انکه ضامن جریرهٔ مسلمان اولی از پسر کافر است امّا مسلمان از کافر میراث میبرد ومنع میکند ورثهٔ کفّار را اکرچه نزدیك باشد امّا اکر ورثهٔ مسلمان موجود نباشد ورثهٔ کافر میراث میبرد وفرقی نیست میان کافر حربی وذمی وخوارجی وناصبی وغالی درمیراث بردن از یکدیکر بعضی از مجتهدین کفته اند که ناصبی وغالی از غیر خود از کفّار میراث میبرند ودر عکس میراث نیست امّا مبتدعه از مسلمانان میانهٔ ایشان واهل حق توارث جایز است وبعضی از مجتهدین کفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد امّا اکر درعکس میراث نمیبرد وورثهٔ کافر اکر پیش از قسمت ترکه مسلمان شود شریك شوند واکر مساوی باشند تمام مال را میبرند اکر اولی باشند خواه میّت مسلمان باشد وخواه کافر واطفال تابع پدر ومادر اند در اسلام وکفر پس بحسب اسلام میراث میبرند **سیّم** کشنده کشنده را از مال میّت میراثی نیست واکر جمعی در قتل شریك باشند همه ممنوع اند هرکاه عمداً وظلماً باشد اکر خطا باشد خلافست مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند واکر شبیه عمد باشد دران نیز خلافست وبعضی از مجتهدین کفته اند که اکر شخصی پسر خود را جهة ادب بزند از بسیار زدن پسر

بمیرد میراث ازاو میبرد واگر جراحت ازخویش خود رابیندد وبمیرد ازاو میراث میبرد و
هم چنین میراث میبرد که اگر چارپایرا میکشیده باشد لکد بزند بکشد اگر طفل یا دیوانه
کسی رابکشد میراث میبرد ومنع میراث مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل میراث میبرد
مگر درصورتی که آقا غلامرا آزاد کند وانگاه غلام رابکشد وآقارا پسری باشد درین
صورت خلافست بعضی ازمجتهدین گفته اند اینجا پسر آقا میراث نمیبرد چه انتقال
ولا به پسر بعد ازمردن پدر راست وپدر پیش ازمردن ولاء او ساقطست وبعضی
برانند که دراینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود ازاقرب به ابعد
باعدم او ودراینحال معتق درحکم عدمست وهم چنین خلافست هرگاه معتق بگریزد
بدار الحرب وکافر شود واورابگیرند وبند کنند واورا فرزند باشد انگاه غلامی که
معتق آزاد کرده باشد بمیرد بعضی گفته اند دراینصورت ولد معتق ازاو میراث
نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد وبعضی گفته اند که میراث میبرد چه دراینصورت
درحکم معدوم است ودیت مقتولرا کسی میبرد که وارث مالست وبعضی ازمجتهدین
منع قرابت مادری کرده اند وبعضی منع خواهران پدری نیز کرده اند **چهارم**
لعان کردن چه بعد ازلعان زن وشوهر ازیکدیگر میراث نمیبرند وفرزندیکه بسبب
انکار ولعان واقعشده ازپدر وپدر ازاو میراث نمیبرد امّا او ازمادر ومادر از
او میراث میبرد وخویشان مادری وزوج بازوجه میراث میبرند ودربعضی روایات
وارد شده که او ازخال میراث نمیبرد وخال ازاو میراث میبرد واقرب آنست که میراث
میبرند واگر پدر بعد ازلعان اعتراف بولد کند ولد ازاو میراث میبرد امّا پدر ازاو
نمیبرد آیا دراینصورت خویشان ازاو میراث میبرند خلافست **پنجم** زنا کردن چه
فرزند زنا ازپدر میراث نمیبرد وپدر ازاو وخویشان ازاو میراث نمیبرند امّا پسر
او وزوجهٔ او ومعتق وضامن جریره وامام علیه السّلام ازاو میراث میبرد ودربعضی
روایات وارد شده که مادر او وبرادران مادری او ازاو میراث میبرند **ششم**
بری شدن پدر ازگناهان پسر نزد حاکم شرع مانع میراث بردن اوست ازپسر
بقول بعضی ازمجتهدین واکثر برانند که نمیکند **هفتم** بری ساختن پدر پسر خودرا
ازمیراث چه دراینصورت ازثلث ترکه محرومست **هشتم** مشکوک بودن نسب
مثل آنکه مولی باشوهر دخول کند واجنبی نیز دخول کرده باشد درطهر واحد چه
دراینصورت چه فرزندیکه حاصلشود مشکوک فیه خواهد بود چه پدر ازپسر وپسر

ازپدر میراث نمیبرند ومیراث او از فرزندان اوست پدر راسنّتست که جدا
کند جهة او حصّه ازمال خود وبعضی ازمجتهدین اینکار رااینقسم نیز کرده اند
نهم غیبت منقطعه یکی ازوارث چه اینمانعست ازتقسیم میراث او تا آنکه دانسته
شود زندگی او یا بگواه ویا بگذشتن مدّتی که زنده بودن او ممکن نباشد وبعضی
ازمجتهدین گفته اند که دراین صورت چهار سال مال او رانگاهدارند دراین چهار
سال اورا طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانهٔ ورثه قسمت کنند **دهم** قرضی
که تمام ترکه رافرو گرفته باشد **یازدهم** دوکس بیکدفعه مردن تا آنکه مشتبه
باشد تقدم وتاخیر هریك بسبب غرق ویا حرق ویا هدم چه دراینصورت چنانچه
زود باشد که بیاید میراث ازهمدیگر نمیبرد ومال هریك ازورثهٔ احیاء اوست
دوازدهم درشکم بودن طفل چه تا زنده ازشکم بیرون نیاید میراث نمیبرد پس
اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد **سیزدهم** بعد درجه باوجود اقرب ازکل
میراث ویا بعضی چنانچه مذکور شد **چهاردهم** مریض بودن درعقد زوجه و
دخول ناکرده مردن دران مرض چه برقول مشهور میراث نیست **پانزدهم** منع
طفل که ازشکم افتد ازبعضی میراث چنانکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت نشود کل
ورثه گواهی دهند چون یکزن مثل گویدکه او ازاد چه دراینصورت میراث نمیبرد
الّا بچهار یك **شانزدهم** مشتبه شدن وارث به بنده ودربعضی روایات وارد است
که بقرعه آزاد رابیرون آورند ومیراث باو دهند **هفدهم** قدر کفن ودفن میّت
چه ورثه ازان میراث نمیبرد **هجدهم** مالرا که میّت وقف کرده باشد ازان هم میراث
نمیبرند **نوزدهم** جنایت کردن بنده ازروی عمد برکسی چه دراینصورت اگر اورا
بکشند وارث ازقسمت آن محرومست امّا اگر جنایت وخطا باشد محروم نیست چه
دراینصورت دادن غلام ودیت جنایتی که درشرع جهة انجنایت مقرّر باشد **بیستم**
فرزند نداشتن زن چه آن زن اززمین میراث نمیبرد **بیست ویکم** حرام مؤبّد شدن
زن مدخوله برشوهر بواسطهٔ شیر دادن زن کوچك چه دراینصورت میراث نمیبرند
ودر عیب اگر ازطرف مرد باشد خلافست چه اینده امر را مجتهدین درموانع ارث در
کتاب میراث نقل کرده اند وازخواص این رساله است **بیست ودوم** تحلیوه که تعلق
به پسر بزرگ دارد وورثهٔ دیگر ازاین محروم اند ووجوه درلغت عرب بمعنی عطیّه است
وانچنانست که هرگاه شخصی بمیرد وانگشتری یا شمشیر یا مصحف یا رخوت پوشیدنی او

تمام تعلّق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات زره و راحله و کتاب نیز وارد است
واگر این اجناس متعدّد باشد میانهٔ مجتهدین در ان خلافست اقرب انست که چون جامها
بلفظ جمع وارد شده است تمام از اوست واجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد
از انها از اوست و بعوض این عطیه پسر بزرگ را لازمست که قضا کند نماز و روزه را که
از پدر فوت شده باشد بسبب بیماری یا در سفر با وجود قدرت بر قضای
ان نداشته باشد واهمال کرده باشد واین اجناس خواصّهٔ مذهب امامیه است
علیهم السّلام و در مذهب اهل سنّت نیست **بیست و سیّم** وصیّت کردن میّت جهة
کسی سه یك مال خود چه در اینصورت ورثه از سه یك مال او میراث نمیبرند و شروط
حبوه شش است **اوّل** انکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد
حبوه نیست واگر پسر بزرگ متعدّد باشند میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که
میانهٔ ایشان منقسم میشود **دوّم** انکه پسر بزرگ فاسد العقل و سفیه نباشد
بقول بعضی از مجتهدین **سیّم** انکه بالغ باشد بقول بعضی از مجتهدین **چهارم** انکه غیر
از حبوه میّت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر نباشد حبوه نیست **پنجم** انکه میّت قرض
نداشته باشد که تمام مال او را فرا گیرد چه با وجود این قرض حبوه نیست امّا اگر
بعضی از ورثه قرض میّت را از مال خود بدهند ایا حبوهٔ میّت به پسر بزرگ تعلّق دارد
یا نه مجتهدین را خلافست اقرب انست که تعلّق دارد واگر در صورتی که قرض میّت
مستغرق ترکهٔ میّت باشد و پسر بزرگ ان قرض را از مال خود بدهد که حبوه را
متصرّف شود ایا جایز است یا نه در این نیز خلافست اقرب انست که جایز است
ششم انکه قضای نماز و روزهٔ پدر را کند چنانکه مذکور شد که اگر نکند حبوه تعلّق
باو ندارد خلافست میانهٔ مجتهدین که ایا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر
بر وجوب رفته اند واگر فرزند بزرگ میّت دختر باشد حبوه تعلّق به پسر بزرگ دارد و
خلافست میانهٔ مجتهدین در اینکه ایا قیمت حبوه را با پسر بزرگ از حصّهٔ میراث کم میکنند
یا نه اکثر بر انند که کم نمیکنند بحبوه وصیّت کرده باشد جهة دیگری و یا مصلحتی از مصالح
مسلمانان میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انست که اگر ثلث ترکه باشد صرف انچه تعیین
کرده اند باید کرد واگر زیاده از ثلث باشد موقوفست در زیاده باذن پسر بزرگ واگر
نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که ممنوع نیست
از حبوه و بعضی بر انند که ممنوعست **مطلب سیّم** در بیان صاحبان تفصیل فروض و قرابت

بدانکه

بدانکه سهام ایشان در این دو فصلست **فصل اوّل** در تفصیل صاحبان فروض و قرابت
بدانکه انچه در قران مجید وارد شده از تصریح بحصّهٔ هر یك از میراث خواران انرا فرض
ایشان گویند وانچه بعموم قران استنباط نموده اند از حصّهٔ ایشان انرا قرابت گویند
پس بدین سبب وارثان منقسم میشود بسه قسم **قسم اوّل** جماعتی که بفرض تنها میبرند
چون مادران و برادران و خواهران پدری و مادری و یا مادری و شوهر در صورتی
که فریضه متضمن ردّی نباشد و زوجه بر قول اصحّ که بر او ردّ نمیشود **دوّم** جماعتی
که گاهی بفروض و گاهی بقرابت میراث میبرند و چون دختر و خواهران پدری **سیّم**
جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند انها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جدّ و جدّه
و عمّ و عمّه و خال و خاله و اولاد ایشان پسر در مرتبهٔ اولی اصحاب فروضند سوای پدر با عدم
فرزند هرگاه که با او دختر نباشد واجداد و جدّات از هر طرف که باشند اصحاب مرتبهٔ
ثالث بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند وانچه
از میّت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد واگر متعدّد باشند هر یك حصّهٔ خود را
میگیرند وانچه میماند باز ردّ میشود بر صاحبان فرض چنانکه مذکور شده در ردّ بر شوهر
هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصحّ انست که بر او ردّ میشود و در بر زن
خلافست اصحّ انست که ردّ نمیشود چنانکه مذکور شد خواه در غیبت امام علیه السّلام
و خواه در ظهور وی هرگاه میراث خواری سوای او نباشد واگر در وارثی چند امر نسبی
و یا سببی که با میراث میبرند جمع شود بهمه میراث میبرد هرگاه هر یك از ان مانع دیگری
باشد بهمه میراث نمیبرد وان بر هشت وجه است **اوّل** انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود
که بهر دو میراث برد چون عمّ که خال باشد **دوّم** انکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود
بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله است **سیّم**
انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از انها منع دیگری میکند بیك امر میراث میبرد
چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد **چهارم** نسبی و سببی در یك
شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد امّا غیر انها یکی از انها را مانع باشد چون شوهری
که پسر عمّ باشد و زن برادری و یا پسر برادری باشد چه در اینصورت برادر و یا پسر
برادر پسر عمّ را مانع اند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از
برادر و یا از پسر برادر **پنجم** انکه دو نسب در یکشخص جمع شود و یك نسب در یك شخص
دیگر چون دو پسر عمّ که یکی از ایشان پسر خاله نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد

وان دیگرے بیك نسب ششم انکه دو نسب در یك شخص جمع شود که هر یك مانع دیگرے نباشد هر دو میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد هفتم دو نسب در یك شخص باشد و در شخص دیگر نسبے باشد که منع کند یکی از انها را چون شوهرے که معتق باشد و زن را پسرے یا برادری باشد چه در اینصورت شوهر بشوهرے میراث میبرد امّا بمعتق بودن نمیبرد هشتم انکه دو سبب جمع شود در شخصے و یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامیرا آزاد کرده باشد بمیرد چه بولاء عتق میراث ازان غلام میبرد و بولاءِ امامت نمیبرد فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروض صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسمست اوّل نصف وانسه قوم راست قوم اوّل نصیب شوهر هرگاه میّت فرزند و فرزند زاده نداشته باشد دوّم نصیب یکدختر هرگاه با او پسر نباشد سیّم نصیب یکخواهر پدرے مادرے و یا پدرے با عدم خواهر پدر مادری هرگاه برادر نباشد قسم دوّم ربع وان نصیب دو قومست اوّل نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزند زاده باشد [2] قسم سیّم ثمن وان نصیب یکزن و یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزند زاده باشد قسم چهارم ثلث وان نصیب دو قومست اوّل نصیب مادر هرگاه میّت فرزند و یا برادران نداشته باشد دو کس یا بیشتر از خویشان مادرے خواه مذکّر و خواه مؤنّث قسم پنجم ثلثان وان نصیب دو قومست اوّل دو دختر و یا بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوّم نصیب دو خواهر و یا بیشتر هرگاه با ایشان برادر نباشد قسم ششم سدس وان نصیب سه قومست اوّل نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند و فرزند زاده موجود باشد دوّم نصیب مادر هرگاه میّت دو برادر یا یك برادر و یا چهار خواهر و یا یکخواهر پدری و مادری و یا پدرے داشته باشد سیّم نصیب یکی از خویشان مادرے و ترکیبات ستّهٔ فروض هر یك با دیگر بعد از سقوط مکرّرهای انها بر بیست و یك وجه است چهارده ترکیب ممکنست و هفت ترکیب ممتنع امّا چهارده ترکیب ممکن اوّل جمع شدن نصف با نصف مثل انکه زن بمیرد و شوهرے و خواهری پدری و یا پدری مادرے داشته باشد دوّم جمع شدن نصف با ربع مثل انکه زنی بمیرد و شوهرے و دخترے داشته باشد و یا مردی بمیرد و زنی و خواهر پدرے مادرے و یا پدرے داشته باشد سیّم جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصے بمیرد و دخترے و زنی داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان

[2] دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد صح

امّا قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد شوهرے و دو خواهر پدرے مادرے و یا پدرے داشته باشد در اینصورت نصف از شوهر آن زنست و باقی از خواهران او پنجم جمع شدن نصف با ثلث مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و مادرے داشته باشد ششم جمع شدن نصف با سدس مثل انکه شخصے بمیرد و دخترے و مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع با ثلثان مثل انکه مردے بمیرد و زنی و دو خواهر مادری و پدرے و یا پدرے داشته باشد هشتم جمع شدن ربع با سدس مثل انکه شخصے بمیرد زنی و خواهر مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل انکه شخصے بمیرد و زنی و یك خواهر مادری داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصے بمیرد زنی و دو دختری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن با سدس مثل انکه شخصے بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل انکه شخصے بمیرد و دو خواهر مادری پدرے و یا پدرے و دو خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل انکه شخصے بمیرد دو خواهر پدرے و یکخواهر مادرے داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل انکه شخصے بمیرد و پدرے و مادری و فرزندی داشته باشد امّا آن هفت ترکیب ممتنع اوّل جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضهٔ شوهر است با فرزند و فریضهٔ زنست با عدم فرزند دوّم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضهٔ زنست با عدم فرزند و ثمن فریضهٔ اوست با وجود فرزند سیّم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضهٔ زنست با وجود فرزند و ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند و سدس فریضهٔ اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم قواعد حسابکه در قسمت ترکه احتیاج بانها میشود و دران دو فصل است فصل اوّل در سببهاے که میان سهام و ورثه و عدد رؤس ایشان بهم میرسد بدانکه سببهاے که میان عددهای غیر واحد ممکنست که بهم رسد آن بر چهار قسمست قسم اوّل تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوّم تداخل که دو عدد بر وجهی باشند که چون عدد اقل را از اکثر بیندازی یکمرتبه یا چند مرتبه عدد اکثر را فانی بسازد و میباید که عدد اقل از نصف عدد اکثر زیاده نباشد چون سی و شش و اینقسم را متداخلان گویند قسم سیّم

توافق که دو عدد بر وجهی باشند که چون عدد اقل را از اکثر بیندازی عدد اکثر را فانی نسازد اما عدد ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و آن عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد را موافقند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاهی هست که فقها جهة یکعدد فریضه متداخلانرا متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلانرا در کسری متوافق هستند و اینرا میانه رؤس و سهام اعتباری میکنند چنانکه در مسائل انکسار مذکور خواهد شد **قسم چهارم** تباین که دو عدد بر وجهی باشد که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشانرا فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسرهای که در فریضه باشد و مخارج مشترکه الها بدانکه کسر آنست که واحد یرا باجزاء معینه قسمت کنند و تمام آن اجزا را مخرج میگویند و بعضی آن اجزا را کسر و کسر نیز بر پنج قسم است **اول** کسر مفرد چون ثلث **دوم** کسر مضاف چون ثلثان **سیم** کسر مضاف متحد چون نصف ثلث **چهارم** کسر مضاف متعدد چون نصف و سدس و ربع **پنجم** کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از او صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه و مخرج ربع چهار و مخرج ثمن هشت و مخرج سدس شش پس مخارج فروض ستة پنج است نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافست در مخرج مضاف الیه مثلاً مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشتست و مخرج کسر معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست و مخرج کسر معطوف علیه هرگاه میانه ایشان تباین باشد چون ثمن و ثلث که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزء وفق کسر وفق معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد الها بایدکرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر است که نظر کنی در نسب میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج هر سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج هر سه است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانکه مذکور شد پس مخارج فروض ستة بیست و چهار است زیرا که میان مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود

ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میان شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدهما در دیگری ضرب کردیم دوازده شد نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود و ربع احدهما را بر دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در دانستن نصیب هر وارث از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج قسم است **اول** آنکه در میان ورثه صاحب فرض نباشد در فروض هم در یکمرتبه باشند و عدد رؤس ایشان و سهام ایشان خواهد بود و اگر دختران با ایشان جمع شود هر دو دختر را مثل پسری حساب کنند بر ایشان قسمت نمایند و اگر در میانه ورثه صاحب فروض باشند طلب عددی بایدکرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و قسمت بایدکرد بر آن و ترکه میت و سبب سهام ورثه بر سه قسمست **اول** آنکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند قسم است **اول** آنکه منقسم شود بورثه بی آنکه کسری واقع شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پدری و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است و سدسان او که دو است بپدر و مادر تعلق دارد و چهار باقی بچهار دختر **دوم** آنکه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که بر یکفرقه منکسر است پس در اینصورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب بایدکرد عدد رؤس را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدری و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار از سه دختر چون میانه سهام و عدد رؤس تباینست ضرب کردیم سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار سهم اگر میانه عدد رؤس و سهام توافق باشد جزء وفق عدد رؤس بجزء وفق سهام را در اصل فریضه ضرب بایدکرد مثل آنکه شخصی بمیرد پدری و مادری و شش دختر داشته باشد حصه مادر و پدر دو سهم میشود و حصه دختران چهار سهم میشود و در میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد رؤس ایشانرا که سه است در اصل فریضه ضرب کردیم هجده شد شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر بر زیاده از یکفرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار منفرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست باید که عدد رؤس ایشانرا بجزء وفق ضرب کنیم و اگر

میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق است بحال خود باید کذاشت واکر میانهٔ رؤس و سهام
وبعضی ازایشان توافق نباشد ردّ کند در رؤس ایشانرا بجزء وفق وانچه میانهٔ
ایشان توافق نباشد بحال خود کذارد انکاه نظر کنند میانهٔ عدد رؤس جمیع فرق
پس اکر میانهٔ ایشان توافق نباشد تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشانرا در اصل
فریضه اکر تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد واکر توافق باشد جزء وفق عددرا
درعدد رؤس فرقهٔ دیکر ضرب باید کرد وحاصلرا در وفق فرقهٔ ثالثه وهم چنین هر چند
که فرقه باشد واکر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را درعدد رؤس
فرقهٔ دیکر وحاصل را درعدد رؤس فرقهٔ ثالثه وهم چنین فرقه که باشد بعد از امعان
نظر درانچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انکسار سهم بر ورثه دایر باشد
بیست وچهار است ودوازده صورت انها که مستغرق جمع فرقست وامّهات مسائل
انکسار است درین رساله مذکور میکردد اوّل انکه میانهٔ سهام جمیع فرق وعدد
رؤس ایشان توافق باشد ومیانهٔ رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس هر فرقه را
بجزء هر فرق ردّ باید کرد وعدد رؤس یکفرقه را دراصل فریضه باید زد چنانکه
مذکور میشود مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وهشت خواهر مادری وده خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش
زنست وچهار سهم نصیب خواهران مادری وپنج سهم نصیب خواهران پدری وچون
میانهٔ سهام زوجات ورؤس ایشان توافق سهم بثلث یعنی اعم بود ردّ کردیم ورؤس
ایشانرا بثلث که دو بود میانهٔ سهام وخواهران مادری ورؤس ایشان توافق ربع
که دو بود کردیم میانهٔ رؤس خواهران پدری وسهام ایشان توافق بخمس بود بمعنی اعمّ
رد کردیم رؤس ایشانرا بخمس که دو بود چون رؤس جمیع بعد از انها بجزء وفق متماثل
شوند یکی از انهارا دراصل فریضه ضرب کردیم بیست وچهار شد حصّهٔ هریك از خواهران
مادری وخواهران پدری یکسهم شد دوّم میانهٔ رؤس وسهام جمیع فرق توافق باشد
ومیانهٔ رؤس ایشان تماثل باشد همان یکفرقه را دراصل فریضه ضرب باید کرد مثل
انکه شخصی بمیرد وهفت زن وهفت خواهر مادری وهفت خواهر پدری داشته باشد
چه اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصّهٔ زنان سه سهم بر رؤس ایشان منکسر
شود ومیان انها تباینست وحصّهٔ خواهران مادری چهار سهم بر رؤس ایشان منکسر و
میانهٔ انها تباینست وچون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یکفرقه را دراصل فریضه زدیم

هشتاد وچهار سهم شد حصّهٔ هریك از زنان سه سهم شد وحصّهٔ هریك از خواهران
مادری چهار سهم وحصّهٔ هریك از خواهران پدری پنج سهم شد سیم انکه میانهٔ
رؤس وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیان رؤس بعضی دیکر تماثل باشد ورؤس
ان بعضی راکه توافق باشد بجزء وفق ردّ باید کرد وهمان رؤس یکفرقه را دراصل
فریضه باید زد مثل انکه شخصی سه زن ونه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار سهم است حصّهٔ زنان یکسهم وحصّهٔ خواهران سه سهم چون میانهٔ
سه ونه توافق بثلث بود بمعنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشانرا بسه وسه را دراصل فریضه
زدیم دوازده شد سه سهم حصّهٔ زنان شد وهریك از خواهران پدری یکسهم رسد
چهارم انکه میانهٔ رؤس وسهام جمع فرق توافق باشد ومیانهٔ رؤس ایشان تداخل
باشد ورؤس هر فرقه را بجزء بر وفق باید کرد واکثر دراصل فریضه باید زد مثل انکه
شخصی بمیرد شش زن وشانزده خواهر مادری وده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهمست وحصّهٔ زنان سه سهم با رؤس ایشان چون
متوافق بثلث بود بمعنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشانرا بدو که ثلث شش است وحصّهٔ
خواهر مادری چهار است با رؤس ایشان متوافق بربع بود بمعنی اعمّ ردّ کردیم رؤس
ایشانرا که بربع چهار است جهة هم خواهران پدری پنجست با رؤس ایشان متوافق بخمس
بمعنی اعمّ بود ردّ کردیم رؤس ایشانرا بخمس که دواست وچون میانهٔ رؤس جمیع فرق تداخل
بود اکتفا بچهار کردیم چهار را دراصل فریضه ضرب کردیم چهل وهشت شد حصّهٔ
هریك از ایشان چهار سهم شد وحصّهٔ هریك از خواهران مادری یکسهم باشد
وحصّهٔ هریك از خواهران پدری دوسهم باشد پنجم میانهٔ رؤس وسهام وجمیع فرق
توافق نباشد ومیانهٔ رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یکفرقه دراصل فریضه
باید زد مثل انکه شخصی بمیرد سه زن وشش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت
سهمست یکسهم حصّهٔ زنان ومیان ان دو ورؤس ایشان تباین وهفت سهم حصّهٔ
پدران ومیان انها نیز تباین وچون میانهٔ رؤس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش
کرده شش را دراصل فریضه زدیم چهل وهشت سهم شد حصّهٔ هریك از پسران هفت
سهم شد ششم انکه میانهٔ رؤس سهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانهٔ رؤس
وسهام بعضی توافق نباشد ومیانهٔ رؤس اینها تداخل باشد ورؤس ان بعضیرا
که با سهام ایشان متوافقند بجزء وفق ردّ باید کرد واکثر را همان اصل فریضه

باید زد مثل انکه شخصے بمیرد چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
او چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم و حصهٔ برادران سه سهم چون میان ایشان توافق
بثلث بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل
بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و حصهٔ
هر یك از برادران پدری دو سهم شد **هفتم** انکه از میانهٔ جمیع رؤس فرق و سهام
ایشان متوافق بمعنی اعم باشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشانرا بجزء
وفق رد باید کرد و جزء وفق رؤس فرقرا در فرقهٔ دیگر ضرب
باید کرد و اصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصے بمیرد دوازده
زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه
دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم باشد چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق
بثلث بود رد کردیم رؤس ایشانرا بثلث یعنی چهار حصهٔ خواهران مادری را چهار سهم
بود و میانهٔ رؤس و سهام توافق بربع بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشانرا بربع یعنی
شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد
کردیم رؤس و سهام ایشانرا بخمس یعنی ده چون میانهٔ رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق
اولی و ثلث بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده باشد و میانهٔ حاصل در
رؤس فرقهٔ ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد
انکاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفت صد و بیست سهم
شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل
سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم شد **هشتم** انکه میانهٔ رؤس و
سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد جزء وفق اولی را
در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصے بمیرد چهار زن
و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان
یکسهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم و چون میانهٔ رؤس ایشان توافق بنصف بود
رد کردیم رؤس ایشانرا بنصف پس دوازده را ضرب کردیم بیست شد و بیست را در
چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست شد و حصهٔ برادران پدری شصت
شد **نهم** انکه میانهٔ رؤس یعنی بعضے از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ
رؤس و سهام بعضے توافق نباشد و سهام رؤس ان بعضی اکر توافقست میانهٔ

رؤس

رؤس و سهام ایشان بجزء وفق ضرب باید کرد جزء وفق فرق اولی را در فرق ثانیه
و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و هم چنین انکاه حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصے بمیرد
شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصه
زنان یکسهم است و حصه خواهران پدری سه سهم است و سهام رؤس ایشان توافق
بیست است بمعنی اعم رد کردیم رؤس هر دو فرق توافق بنصف بود و سه را در چهار
ضرب کردیم و حاصل را که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم
شد حصه زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم **دهم**
انکه میانهٔ سهام و رؤس جمیع توافق باشد میانهٔ رؤس انها تباین باشد رؤس
ایشانرا جزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد رؤس هر فرق را در دیکری و حاصل را
در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه و حاصل فریضه مثل انکه شخصے بمیرد شش زن و دوازده
خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده
سهم است سه سهم حصه زنان چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود
بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشانرا بثلث که دو است و حصه خواهران مادری چهار است
چون میانه سهام و رؤس ایشان توافق بثلث بود رد کردیم رؤس ایشانرا بربع ثلث
یعنی چهارده و حصه خواهران پدری پنجست چون میان سهام و رؤس ایشان توافق
بخمس بود رد کردیم رؤس ایشانرا بخمس انکاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل را در پنج
ضرب کردیم و نیز حاصل را در دوازده ضرب کردیم که اصل فریضه است سیصد و شصت
حاصل شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست سهم شد
و حصه خواهران مادری صد و بیست سهم شد و حصهٔ خواهران پدری صد و پنجاه
سهم شد **یازدهم** انکه میانه رؤس و سهام تباین فرق جمیع نباشد و میانهٔ رؤس
جمیع فرق تباین باشد رؤس هر فرق را در دیکری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد
رؤس فرق ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصے بمیرد دو زن و پنج خواهر
مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است
حصهٔ زنان سه سهم و حصه مادران خواهری چهار سهم و حصه خواهران پدری
پنج سهم و میانه سهام و عدد رؤس فرق توافق بود پس ضرب کردیم دو را در پنج ضرب
و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم میشود حصهٔ
زنان دویست ده سهم و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصهٔ

خواهران مادری دویست وهشتاد سهم وحصّهٔ خواهران پدری سیصد وپنجاه
سهم **دوازدهم** انکه میانه رؤس وسهام ازفرق دربعضی موافقت باشد ودربعضی
موافقت نباشد میانهٔ رؤس فرق تباین باشد ورؤس متوافقین را
بجزء وفق ردّ باشد باید کرد ورؤس فرقه اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و
حاصل را دراصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد چهار زن وشش خواهر مادری وهفت
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصّهٔ زنان سه سهم
وحصّهٔ خواهران مادری چهار سهم وحصّه خواهران پدری پنج سهم چون میانه رؤس
وسهام ایشان توافق بنصف بود ردّ کردیم در رؤس ایشان بنصف که سه باشد
وچون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه وحاصل را در
هفت وحاصل را دراصل فریضه یکهزار وهشت سهم شد حصّهٔ زنان دویست و
پنجاه ودو سهم شد وحصّهٔ خواهران مادری سیصد وسی وشش سهم وحصّهٔ
خواهران پدری چهارصد وبیست سهم شد **قسم دوم** انکه ترکه زیاده باشد
برسهام مفروضه صاحبان فروض پس زیاده وارد باید کرد برصاحبان فروض سوای
زوجه که اصحّ انست که براو ردّ نمیشود مطلقا ودر زوج خلافست اصحّ انست که ردّ
میشود چنانکه مذکور شد وسوای مادر با حاجب بخلاف مذهب اهل سنّت چه ایشان
میکویند که انچه از حصّهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدری وانرا تعصیب میکویند
تعصّب نزد شیعه باطلست واز عبادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم مستفاد میکردد
که هرکاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فروض باشد اول قسمت فروض ایشان میکنند
انکاه تتمه را نیز برایشان ردّ میکنند وحضرت سلطان المحققین محمّد طوسی در رسالهٔ
میراث خویش بیکدفعه قسمت میکند برصاحبان فروض موافق قول وی در احادیث نیز
وارداست چنانکه در روایت صحیح محمّد بن مسلم مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده صحیفهٔ میراثی که بخطّ جدّم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که باملای حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم نوشته بود من خواندم در انجا که اکر شخصی مرده باشد
دختری ومادری کذاشته باشد حصّهٔ دختر نصفاست وحصّهٔ مادر سدس وقسمت
باید کرد برچهار سهم سه سهم تعلّق بدختر دارد ویک سهم از مادر وهم چنین محمّد بن
مسلم نقل کرده که دیدم در انصحیفه که مردی فوت شد ودختری وپدری ومادری داشته
بود که حصّهٔ دختر نصفاست که سه سهم باشد وحصّهٔ پدر ومادر یکسهم وقسمت

باید کرد مال را بر پنج سهم سه سهم از ان دختر ودو سهم از پدر ومادر است **فصل پنجم**
بدانکه جمیع مسائل که مشتمل بر ردّ صاحبان فروض است در طبقهٔ اولی وطبقهٔ ثانیه نزد
جماعتی از مجتهدین در طبقهٔ ثانیه ردّ را جایز میدانند بر یازده قسم است **اوّل** انکه
شخصی مرده باشد دختری ویکی از پدر ویا مادر داشته باشد بطریق نصیر الملة والدین
طاب ثراه اصل فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود **دوّم** انکه شخصی بمیرد ودختری
ومادری وپدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود **سیّم**
انکه شخصی بمیرد سه دختر یا بیشتر ویکی از پدر ومادر داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود **چهارم** انکه زنی مرده باشد ودختری و
یکی از پدر ویا مادر وشوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم
میشود **ششم** انکه مردی مرده باشد پدر ومادری وزنی ودختری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود **هفتم** انکه شخصی مرده باشد ودو دختری
یا بیشتر ویکی از پدر ویا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم
منقسم میشود **هشتم** انکه شخصی مرده باشد ویک خواهر مادری ویک پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم منقسم میکردد **نهم** انکه شخصی مرده
باشد ویکخواهر مادری ودو خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان پنج
سهم است **دهم** انکه شخصی مرده باشد ودو خواهر مادری ویا بیشتر ویک خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز پنجست **یازدهم** انکه شخصی مرده باشد یکخواهر
مادری ویکخواهر پدری وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شانزده است واکر در اینصورتها اصل
فریضهٔ ایشان صحیحا منقسم نشود رعایت نسبتهای که در ما سبق مذکور شد باید کرد
تا بر ایشان منقسم شود وردّ نیز بر دو قسمست **اوّل** ردّ اخماس که انچه از فرض صاحبان
فروض زیاده می باید بر پنج حصّه منقسم میکردد مثل انکه شخصی بمیرد دختری وپدری و
مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم است دو سهم بپدر ومادر میرسد
وسه سهم بدختر وتتمه میان ایشان ردّ میشود بر پنج سهم **دوّم** ردّ ارباع که تتمهٔ ان
بچهار سهم منقسم میشود مثل انکه شخصی بمیرد دو جماعت مذکوره دو برادر ویا یک برادر
ودو خواهر ویا چهار خواهر پدر ومادری یا پدری داشته باشد چه در اینصورت
بر مادر ردّ نمیشود بلکه تتمه میانهٔ دختر وپدر بچهار سهم منقسم میشود وبعضی
از مجتهدین در این صورت نیز بر پنج حصّه منقسم میکنند وحصّهٔ مادر را بپدر میدهند

پنجم انکه مردی مرده باشد ودختری ویکی از پدر ویا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان را سی ودو سهم منقسم میشود ۱۲

پس پیش ایشان رد بر یکقسم است قسم سیم انکه ترکه ناقص باشد از سهام
صاحبان فروض و سبب اند و امر است اوّل داخل شدن شوهر مثل انکه زنی بمیرد
و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است
چهار سهم حصهٔ پدر و مادر است و سه سهم حصهٔ شوهر و پنج سهم باقی میماند سهام
مفروضهٔ دختر شش است چون اینجا شوهر داخل شد حصهٔ او ناقص شد نقص بر او
واقع شد هر جا که ترکه نقص هم رسد بر پدر و دختران
و خواهران پدر و مادر و یا پدری است خلاف اهل سنّت چه ایشان بر فریضه زیاد می کنند
چون نقص بر کل واقع شود و این را عول میکویند و عول در مذهب امامیه باطلست
دوّم داخل شدن زن مثل انکه شخصی بمیرد و خواهر مادری و یکخواهر پدری مادری یا
پدری و زن داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث که انچهار است
حصهٔ خواهران مادری و ربع انسه است حصهٔ زن و پنج حصه باقی حصهٔ خواهر پدر
مادری یا پدری است و سهام مفروضهٔ ایشان شش است اینجا نقص هم رو واقع میشود
طریق دوّم نسبت دهند سهام هر وارث از فریضه پس بان نسبت از ترکه میکیرند و این
نزدیکست هرکاه نسبت واضح باشد مثل انکه شخصی بمیرد از او سه زن و پدر و مادری
باشد و مادر را حاجب نباشد چه فریضهٔ ایشان از دوازده سهم منقسم میشود زنان
ربع ترکه که ان سه است میبرند و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنجست
ربع و سدس ترکه است به پدر متعلقست و کاهی هست که نسبت واضح است و ان
اسان نمیشود مکر بضرب مثل انکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند
چه محتاجست که ضرب کنند پنج را در عدد سهام فریضه تا شصت حاصل شود پس
هر دینار برابر دوازده جزء باید ضرب کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزء
میرسد که دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء میرسد که دینار و خمس دینار
باشد و پدر را بیست و پنج جزء میرسد که دینار و سدس دینار باشد طریق سیّم
انکه قسمت کنند ترکه را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یك انچه
هم رسد نصیب هر یك باشد و این نزدیکست بفهم چه قسمت در اینصورت سهلست
چون فریضهٔ مذبوره و ترکه شش دینار باشد و بعد از قسمت بر دوازده هر یکسهم را
نصف دینار میرسد پس ضرب میکنند نصف دینار را در سهام زوجه که سه است
یکدینار و نیم هم رسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب میکنند و

دینار

دینار و نیم میشود طریق چهارم مستعمل میاندو و فریضه و ان بر دو قسمست اوّل
انکه در ترکه که کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثیرا از فریضه باید کرفت
و ضرب کنند در ترکه و انچه حاصل شود قسمت کند بر اصل فریضه پس خارج قسمت نصیب
انوارث است مثل سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یکدختر چه فریضهٔ ایشان بیست و
چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و فق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل
فریضهٔ ایشان بیست و چهار است منکسر میشود صد و بیست حاصل میشود پس سهام
هر یك از زوجات پنج بود ضرب میکنی او را در دوازده که اصل فریضه است شصت باشد
انکاه قسمت باشد در صد و بیست نصف دینار خارج قسمتست نصیب هر یك از زوجات
سهام هر یك از پدر و مادر بیست است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل
میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود و ان نصیب هر یك
از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون ضرب کنند در دوازده
قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت در دو دینار و سه خمس دینار میشود و نصیب
هر دختری دیناری و سه عشر دینار میشود طریق دوم انکه در ترکه که کسر باشد پس بسط
باید تا از جنس کسر کردد زیاده کنند بر او کسر را و عمل کنند در او انچه مذکور شد پس در
مثال مذکور هرکاه ترکه دوازده دینار و نیم باشد چه انرا بیست و پنج باید کرد و اکر ثلث
باشد سی و هفت باید کرد و همچنین هرکاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبّه عمل کنند
و دیناری بیست قیراطست و قیراطی سه حبّه و حبّه چهار برنج بعد از ان اسم خواص ندارد
و امّا طریق پنجم در مناسخات و انچنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث نشده باشد یکی
از ورثه او بمیرد در اینصورت قسمت هر دو فریضه را از یك اصل باید کرد و ان بر دو
قسمست اوّل انکه وارث استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر
بعد از فوت شخصی بماند قبل از قسمت ترکه که یکی از برادران بمیرد بعد از ان یکی از
خواهران بمیرد تا که یك برادر و یکخواهر بماند مال میّت میانهٔ ایشان اثلاثا حصه
میشود اکر برادران و خواهران پدری باشند بالتسویه میبرند دوّم انکه وارث
مختلف باشند و استحقاق یکی از اینها پس اکر منقسم شود نصیب میّت ثانی بر ورثه
ایشان هر دو مسئله از مسئلهٔ او منقسم میکردد مثلا انکه زنی بمیرد و شوهری و چهار
خواهر پدری داشته باشد انکاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بکذارد فریضهٔ اولی
هشتست حصهٔ شوهر چهار است و بر ورثهٔ او منقسم نشود پس اکر نسبت میّت ثانی میّت

دینار در سهام پدر که پنجست ضرب کنند دو دینار صح ۱۲

ثانی وسهام ورثهٔ او توافق باشد وفق فریضهٔ ثانی را نه وفق نصیب را ضرب میکنند در فریضهٔ اولی مثل انکه کسی بمیرد پدری ومادری وپسری داشته باشد بعد ازان پسر بمیرد وازاو دو پسر و دو دختر بماند فریضهٔ اولی شش است نصیب پسر چهار است وسهام ورثهٔ او شش و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود اکر تباین باشد ضرب میکنند فریضهٔ ثانیه را در اولی چون پدری ومادری وپسری واکر پسر بمیرد دو پسر و یک دختر ازاو بماند فریضهٔ اولی شش است وحصهٔ پسر چهار وسهام ورثهٔ او پنج ومیانه رؤس وسهام ایشان تباینست پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود واکر یکی از میراث خواران ثانی قبل از قسمت بمیرد عمل واحد است وهم چنین اکر فرض کثرت تناسخ کنند **مطلب ششم** در لواحق میراث و در ان چند فصلست **فصل اوّل** در میراث جماعتی که بیکدفعه در دریا غرق شوند ویا دیواری در سر ایشان افتد همه یکبار بمیرند ازیکدیکر میراث میبرند بچهار شرط **اوّل** هریك مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اکر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث میبرد وازاو میراث نمیبرند **دوّم** انکه ازیکدیکر ممکن باشد میراث میبرند واکر نبرند مثل انکه دو برادر غرق شوند ویکی از ایشان فرزنده باشد میراث نمیبرند باوجود فرزند **سیّم** انکه تقدیم و تاخیر مردن هریك معلوم نباشد چه اکر معلوم باشد مقدم میراث نمیبرد **چهارم** اکر مردن ایشان بسبب غرق ویا هدم باشد پس اکر دو کس بیکدفعه باجل خود بمیرند بمیراث میراث نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند هر سببی که باعث اشتباه کردد در مردن این حکم دارد وبعضی برانند که اکر جمعی را در آتش اندازند ویا بکشند ازیکدیکر میراث میبرند هرکاه که این شرطها بهم رسد ازیکدیکر میراث میبرند از جمیع چیزهای یکدیکر سوای چیزهائیکه ازیکدیکر میکیرند چه ازان میراث نمیبرند زیرا که لازم میاید که شخصی مرده را زنده فرض کند واین محالست وبعضی از مجتهدین کفته اند که ازان نیز میراث میبرند وخلاف کرده اند که ایا در اینصورت تقدیم میراث بردن بکسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب انست که واجب نیست لیکن سنّتست پس اکر پدری وپسری بیکدفعه غرق شوند اوّل فرض مردن پسر باید کرد وحصهٔ پدر را باید داد انکاه فرض مردن پدر کنند وحصهٔ پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای انچه از پسر میراث برده چه ازان میراث نمیبرند انکاه از هریك میراث انچه برده

بمیراث خوار زندهٔ ایشان میرسد واکر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد مالی که میراث خوار ندارد میراث خوار کسی میرسد که با او غرق شده باشد مثلا اوّل میراث بانکس میرسد که با او غرق شده از او بمیراث خوار و ورثهٔ زنده میرسد **فصل دوّم** در میراث خنثی یعنی کسی که هم فرج مردان وهم فرج زنان داشته باشد قاعده در تحقیق حال او چنانست که ببینند بول او از کدام فرج پیشتر بیرون میاید حکم بران کنند واکر هر دو بیکدفعه بیرون میاید ببینند که از کدام اخر منقطع میشود وبعضی کفته اند که حکم بر کسی کنند که اوّل منقطع میشود اکر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند انرا خنثی مشکل کویند در حکم او میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی برانند که پهلوهای او را بشمارند پس اکر هجده ضلع داشته باشد حکم زن دارد واکر هفده باشد حکم مرد دارد بدین طریق که نه از ضلع جانب راست وهشت از جانب چپ در حکم مرد است والّا زن وبعضی برانند که قرعه بزنند وبعضی کفته اند که اکر علامتی باشد از لحیه ویا جماع ویا احتلام ویا حیض ویا بول بران عمل کنند واکر هیچیك از انها نباشد میراث مرد بوی دهند ومشهور در میراث او انست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بوی دهند یا انکه ترکه را بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند یکمرتبه وبر انوثیت مرتبه دیکر انکاه ضرب کنند یکیرا در دیکری در تباین ویا در جزء وفق و توافق ویا در اکثر در تداخل وحاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را انکاه هر وارثی را نصف انچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرکاه میت پسر و دختری وخنثی بکذارد فریضهٔ ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضهٔ ذکوریت بر پنجست وانوثیت بچهار و چهار را در پنج ضرب کردیم بیست میشود وبیست را در دو ضرب کردیم چهل شد حصهٔ ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود وحصهٔ او بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود ونصف هر دو هجده است وحصهٔ خنثی سیزده میشود زیرا که حصهٔ او بر تقدیر ذکوریت شانزده است وبر تقدیر انوثیت ده وحصهٔ دختر نه زیرا که حصهٔ او بر تقدیر ذکوریت سیزده و در صورت مذکوره شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشانرا در فریضه ضرب باید کرد ونصیب او را بیرون باید کرد وانکاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل سهم وهر سهمی سه سهم اکر شوهر باشد وهفت سهم اکر زن باشد واکر جمع شود با پدر یا مادر یا با خنثی فریضهٔ ذکوریت شش است وفریضهٔ انوثیت پنج وحاصل ضرب پنج در شش سی است هرکاه در دو ضرب کنیم شصت میشود پدر ومادر بیست ودو میبرند چه حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است وبر تقدیر انوثیت

بیست وچهار وخنثی سی و هشت میبرد چه بر تقدیر ذکوریت چهل میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و شش واکر با پدر و مادر دو خنثی جمع شود اکتفا بشش باید کرد در این هر دو صورت اکر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ ایشان توافقست ضرب کردیم نصف هر یکرا در دیکری دوازده شد و در دو ضرب کردیم بیست وچهار شد پنج حصّهٔ یکی از پدر و مادر و حصّهٔ خنثی نوزده است واکر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شود فریضهٔ ایشان نیز مثل فریضهٔ پدر و مادر و خنثی است که مذکور شد امّا شصت را در دو ضرب میکنیم صد و بیست میشود واکر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر جمع باشد پنج مسئلهٔ انوثیت در هیجده مسئلهٔ ذکوریت ضرب کنیم نود میشود و در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصّهٔ یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد بر تقدیر انوثیت سی و حصّهٔ دختر شصت و یك وحصّهٔ خنثی هشتاد و شش میبرد و در اینصورت از حصّهٔ یك نصف ردّ افتاد زیرا که ردّ مرد بر تقدیر انوثیت هر دو شش است که فاضلست بر تقدیر ذکوریت واکر جمع شود با پدر و مادر و یا یکی از ایشان و یا خنثی و یا خیا نثی ذکر یعنی برادر نصیب مادر ایشان بر فریضهٔ ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر واکر برادران پدری و مادری و یا پدری خنثی باشند چون اولاد اند و امّا برادران مادری مساوی اند و اعمام همچو برادران پدریست و اخوال چون برادران مادری **فصل سیم** در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر با مادر او لعان کرده باشد و میراث ولد الزّنا و میراث کسی که فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا دبر نداشته باشد یا هیچ کدام مطلقا نداشته باشد و آنچه خورد قی کند و یا بول و غایط هر دو از یك موضع بیرون آید میراث همهٔ اینها بقرعه بیرون می آید بدین طریق که بر کاغذی بنویسید که عبد الله و بر دیکری بنویسید که امة الله و بکذارند در سهام مبهم و ایند عا بخوانند که اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بَيِّنْ اَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ وبعد از ان سهام مشوّش کنند انکه بیرون آورند اکر عبد الله بر اید میراث مرد میبرد و اکر امة الله بر اید میراث زن میبرد و کسی که دو سر دارد و دو بدن در یك کمر میراث وی بدین طریقست که ایشان اکر یکبار بخوابند و بیکبار بیدار شوند میراث یك کس میبرند

واکر یکی از دیکری جدا خوابد و بیدار شود بعد از ان پس میراث دو کس میبرند میراث طفلی که در شکم باشد انکاه ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند امّا احتیاطا حصّهٔ دو پسر باید کذاشت اکر مرده زاید شوند بر ورثه قسمت باید کرد و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجهٔ اوست و با عدم ایشان از خویشان مادر اوست بالسّویّه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجهٔ اوست و پدر و مادر از او میراث نمیبرند و کسی که با ایشان نزدیك باشد هر کاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از او و با عدم او امام و ولد الزّنا از یکطرف منع مخصوص بانطرفست دون طرف دیکر **فصل چهارم** در بیان میراث مجوسی میان مجتهدین خلافست در میراث ایشان بعضی بر انند که میراث میبرند به نسب و سبب صحیح و اکر این هر دو فاسد باشد میراث نمیبرند و بعضی بر انند که اینها منظور نیست بهر طریق میبرند و بعضی بر انند که بسبب صحیح و فاسد میبرند امّا بر نسب نمیبرند و آنچه در احادیث وارد شده مؤیّد دوم است چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد از انکه مادر اوست و زن اوست و حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق ع بکسی مجوسی دشنام میداد که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمیدانی که این نزد مجوسی نکاح است پس اکر مجوسی دختر خود را نکاح کند از او دختری بهم رسد زوجهٔ او نصیب دختری و زنی را میبرد و نصیب دختر را ان اندیکر میبرد و اکر خواهر مادر خود را که جدّهٔ پدری او باشد بخواهد و یا خواهر پدری را که جدّهٔ مادری باشد بخواهد بهر دو صورت میراث میبرد و اکر یکی از انها منع دیکری کند ارثرا مانع میبرد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمّه که خواهر پدری باشد و عمّه که دختر عمّه باشد و خواهری که مادر باشد و امّا حکم غیر مجوسی حکم مسلمانانست و مسلمان بسبب فاسد نمیبرند باجماع امّا بنسب فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند

باب نوزدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان حدودی که در شرع انور مقرّر است

جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر ان و تعزیری که جهة بعضی از کناهان شارع مقرّر کرده است بدانکه حدّ در لغت عرب بمعنی منع است و بحسب شرع عقوبت خواص است کسیرا که از او کناهی صادر شده باشد و شارع برای هر یکی مقداری معین نموده باشد بحسب هر فردی از افراد حدود و دران سه مطلب است

مطلب اوّل در بیان اقسام حدود وآن چهارده است ودران چند فصل است **فصل اوّل** در بیان اول از اقسام حدّ وآن بریدنست درمرتبه اول دست راست را وپای چپ درمرتبه ثانی وحبس مخلّد درمرتبه سیّم وکشتن درمرتبه چهارم وآن دزدی کردنست وشروط انچهارده است **اوّل** انکه دزد بالغ باشد چه اکر طفل دزدی کند اورا تادیب باید کرد وبعضی از مجتهدین کفته اندکه دزدی طفل را درمرتبه اوّل عفو باید کرد ودرمرتبه ثانی تادیب باید ودرمرتبه سیّم سرهای انکشتان اورا باید برید ودرمرتبه پنجم دست راست اورا بطریق بالغ باید برید **دوّم** انکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب لازم نیست اکرچه مکرّر دزدی کند امّا اکر جنونی وی دوری باشد ودرحال غیر دیوانکی دزدی کند حدّ ازاو ساقط نیست **سیّم** انکه مختار باشد واکر ویرا باکراه برآن دارند بوی حدّ نیست **چهارم** انکه انچه دزدیده باشد مال بود پس اکر مال نباشد براو حدّ نیست چون طفل آزاد اکرچه جامهای او در قیمت زیاده از ربع مثقال طلا باشد امّا اکر بالغ را بدزدد وقیمت جامهای او ربع مثقال باشد حد دارد واکر کسی غلام کوچك شخصیرا بدزدد حدّ دارد واکر غلام بزرکرا بدزدد حد ندارد مکر انکه غلام درخواب باشد یا مست بجهة انکه در اینحالت بحکم صغیره باشد ودر دزدی فرق نیست میانه جامه وطعام ومیوه و آب وبرف ویخ ونمك وخاك وکل ارمنی وحیوان وغیر آن **پنجم** انکه مال بنصاب رسیده باشد ونصاب چهار یك مثقال شرعی طلاست خالص که مضروب باشد بسکّه معامله وهرچه قیمت او ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزهای که قیمت آن کمتر ازاین باشد حدّ ندارد واکر انکشتری راکه وزن اوشش یك مثقال باشد وقیمتا وچهار یك مثقال باشد پس اکر بدزدد حدّ دارد واکر وزن او چهار یك مثقال باشد وقیمت اوشش یك مثقال حد ندارد واکر مالیرا که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد وکمانش آن باشدکه ربع مثقال نیست حدّ دارد واکر جامهٔ بدزدد که قیمت او کمتر از ربع مثقا باشد ودر جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد وعالم بدان نباشد بعد از دزدیدن آن معلوم باشد ودر حدّ امیانه مجتهدین خلافست وهم چنین خلافست در دزدیدن نصاب بیکدفعه یا بدفعات اقرب آنست که بیکدفعه دزدیدن نصاب شرطست و اکر دو شخصی ربع یکمثقال طلا بدزدد آیا حدّ بر هریك علیحده باید یا بر هیچ کدام حدّ نیست در این مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که در اینصورت

حدّ

حدّ ساقطست **ششم** انکه مال دزدیده مال فرزند ومال آقای غلام نباشد اکر چه آن غلام مکاتب باشد واکر پدر مال فرزند ویا آقا مال بندهٔ خودرا بدزدد دو این دو شخص قطع نیست امّا اکر پسر از مال پدر یا مادر بدزدد قطع هست وهم چنین اکر مادر مال پسررا بدزدد **هفتم** انکه مال دزدیده طعام باشد وسال قحط نباشد چه اکر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست وحدّ نیز نه **هشتم** انکه تمام آن از مال غیر دزدیده باشد چه اکر مال خودرا باجاره داده باشد واز مستاجر بدزدد قطع نیست وهمین حکم دارد که اکر مال خودرا بدزدد بکمان انکه مال دیکریست وهم چنین هرکاه پیش از بیرون بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز قبل از انکه بحاکم عرض کنند وحکم بقطع او کند مالك آن شود بهبه ویا میراث یا بخریدن ودر دزدیدن مال مشترك حدّ نیست **نهم** انکه مال دزدیده توهّم حلیّت نداشته باشد واکر توهّم حلیّت داشته باشد مثل انکه توهّم کند که ملك اوست هرچند محض دعوی باشد حدّ نیست **دهم** انکه مال دزدیده مال محترم باشد چه در کوشت خوك وشراب حدّ نیست اکرچه جهود باشدکه اکر جهود بدزدد قیمت انرا بجهود باید داد اکر سکیرا بدزدند قیمت آن ربع مثقال طلا باشد آیا حدّ دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که حدّ دارد امّا دزدیدن آلتهای لهو چون طنبور وامثال آن بقصد شکستن وهم چنین است در ظرف طلا ونقره بقصد شکستن حد ندارد واکر دزدیدن اینها باین قصد نباشد هرکاه ربع مثقال باشد حدّ دارد یا نه مجتهدین را خلافست اقرب آنست که حدّ دارد ودر دزدیدن مال کافر حربی موجب حدّ نیست امّا مال جهود که شرایط وقف باشد دزدیدن حدّ دارد **یازدهم** انکه مال دزدیده از حرز بدزدد ومجتهدین حرز جای را کویند که جهة حفظ چیزها را انجا کذارند وآن مختلف باختلاف اموالست پس حرز طلا ونقره وجواهر صندوقیست هرکاه قفل داشته باشد وحرز متاع خانه ودکان در بسته است وخانهای که در باغ میسازند حرز است وطویله جهة چارپا حرز است وقبر جهة کفن میّت حرز است واکر در دکّان کشاده باشد وصاحب متاع حاضر باشد وحفظ متاع خود کند اکر کسی در اینحالت چیزی بدزدد آیا حدّ دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست واکر مالیرا از غیر حرز بدزدند مثل انکه در صحرای یا در اسیاب وراهها ومسجدها ویا میوها از درخت حدّ ندارد واکر دزدی درِ مسجد را بدزدند ویا کفن مرده را از قبر حدّ دارد آیا شرطیست در اینصورت که قیمت درِ مسجد وکفن ربع مثقال طلا باشد یا نه مجتهدینرا خلافست

واکر غیر کفن با میت چیزے در قبر کذارند وکسی انرا بدزدد حدّ ندارد ودر دزدیدن
جامۀ کعبه یا بعضی ازان ایا حدّ دارد یا نه مجتهدینرا خلافست **دوازدهم** انکه دردادن
متاعرا از حرز تنها بیرون اورده باشد پس اکر دیکری دزدی درخانه را بشکافد
ودیکرے متاعرا بیرون اورد بر هیچکدام حدّ نیست **سیزدهم** انکه دزد متاعرا بنفس
خود بیرون اورد پس اکر بر چهار پا بار کند بیرون اورد یا انکه طفلی را هم راه برد
وبیرون اورد حدّ ندارد **چهاردهم** انکه دزد پنهانی بدزدد پس اکر بظاهر بردارد
ویا بقهر وغلبه بکیرد حدّ ندارد ومسلمان وازادے وپنهانی ذکور بودن دزد شرط
نیست پس اکر کافر یا بنده یا کور یا زن چیزے بدزدند حدّ ندارد وبعد از انکه شرطهای
مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که انچه دزدیده باشد بصاحبش دهد اکر فوت شده
باشد مثل ان ویا قیمت ان با وجود تلف بصاحب دهد وبریدن دست مانع نیست
از ردّ کردن مال بصاحبش **پانزدهم** انکه وحدّ دزدے انست که حاکم شرع بعد از انکه
نزد او ثابت شود کسے که چیزے بنصاب رسیده را دزدیده باشد در مرتبه اول چهار
انکشت او را ببرند وکف دست وانکشت ابهام او را بکذارد ودر مرتبه دوّم پای
چپ او را تا پاشنه ببرّد وپاشنۀ او را بکذارد ودر مرتبه سیم او را حبس مخلّد کند
ودر مرتبۀ چهارم اکر دزدی کند مثل انکه در حبس چیزے بدزدد او را بکشند وغیر حاکم
شرع را بریدن وکشتن جایز نیست واکر دست راست دزد بعد از دزدی تلف شود
ویا شل کردد دست چپ او را بعوض دست راست نمیتوان برید وسنّت است که
بعد از بریدن دست وپای دزد روغن زیت فرو برند وداغ کنند **فصل دوّم**
در بیان اقسام حدود وان دست راست وپاے چپ بریدنست یا عکس یا کشتن یا
از کلو کشیدن مجتهدینرا اختلافست که امام مخیّر است میانۀ هر یك ازاینها یا انکه
هر را بترتیب بفعل می اورد وبعضی بترتیب قایل شده اند وهم چنین است در انکه
هرکاه بکلو باید کشید زنده باید کشید یا بعد از کشتن باید کشید واینحدّ محاربست ومحارب کسیست
که در شهر یا در صحرا یا در دریا بروز یا شب شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن
مسلمانان خواه مرد باشد خواه زن خواه ضعیف وخواه قوے واز جاعتی باشد که
کمان برند که راه مسلمانان میزنند بعضی از مجتهدین اینرا مخصوص مردان ساخته اند
وبعضی برانند که اکر کسیرا کشته ومالشرا برده باشد دست راست ویا پای چپ او را
باید برید وانکاه باید کشت امّا اکر مالشرا برده وصاحبشرا نکشته باشد دست

راست وپاے چپ او را باید برید واز شهر بیرون باید کرد ومکتوب بشهرها باید
نوشت که از مصاحبت ومجالست او اجتناب نمایند ومنع کنند او را بداخل شدن
دیار کفار هرکاه کفار او را در دیار خود جاے دهند قتال کردن با ایشان لازمست
تا انکه ویرا سر دهند واز شهر خود بیرون کنند واکر جراحت کرده باشد قصاص
بر او لازمست واکر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد امّا کسیرا نکشته باشد
وجراحت نکرده وهمین مالرا برده باشد حدّوے انست که او را از شهر بیرون کنند
واکر محارب قبل از کرفتار شدن توبه کند حدّ از او ساقطست امّا اکر مالی برده
باشد از او میکیرند واکر کسی سلاح ظاهر کرده طلبع باشد یعنی کسیکه از دشمن
ترسد وهمیشه در دفع شر او باشد وباسلاح برهنه میکردد او را حدّ نیست چه
او محارب نیست وهم چنین روا یعنی کسیے که مدد محارب کند امّا باعث کشتن وایذاے
مردمان نکند بر او نیز حدّ نیست وسنّتست که بعد از این بدن ودست وپاے محاربرا
داغ کنند بروغن زیت **فصل سیم** در بیان هشت قسم از اقسام حدود زنا اکر زنا
کنند وشروط ان هفت است اوّلا انکه هر یك از مرد زانی وزن زانیه بالغ باشند
چه طفلرا حدّ نیست بلکه تعزیر باید کرد **دوّم** انکه عاقل باشند چه بقول اقوے
بر دیوانه حدّ نیست **سیّم** انکه مختار باشند چه اکر باکراه یا جبر باشد حدّ نیست
چهارم انکه زن مدخوله بر او حرام باشد چه مملوك خود ومملوکۀ دیکرے با صیغه
تحلیل دخول کردن حدّ ندارد **پنجم** انکه عقد نکرده باشد ویا مالك نباشد چه
اکر عقد کرده باشد یا مالك باشد در اینحد نیست **ششم** انکه با زن بشبهۀ دخول
نکرده باشد با وجود عالم بودن بتحریم ان واکر بشبهه دخول کند حدّ نیست **هفتم**
انکه فرج خود را در فرج زن غایب کرده باشد خواه در قبل وخواه در دبر وغایب
شدن حشفه کافیست اکر حشفه غایب نکردد حدّ زنا ندارد ومرویست که در ابتداے
اسلام حدّ زنا در بکرے که زنا میکرده اند ان بوده که او را سرزنش کرده وسخنان
درشت بوی میکفته واکر غیر بکر بوده حبس مخلّد میکردند تا انکاه که این حکم
منسوخ شد امّا اقسام حدّ زنا هشت قسمست **قسم اوّل** در رجم کردن یعنی
در زمین نشانیدن وسنکباران نمودن واینحد هر یك از مردان جوان ازاد بالغ و
عاقلست که زنان معقوده مدخوله که بعقد صحیح وتملیك داشته باشد وممکن
باشد که هر یك صبح وشام بزن برسند وزنان جوان اجنبیه را که شوهر داشته

باشد باوجود انزنا کنند وبعضی از مجتهدین برانند که در اینصورت که جمع میانه
صد تازیانه وسنکسار باید کرد واکر مرد وزن شوهر یا زن داشته باشد این نوع
حد بدیشان تعلق دارد وحد دیکر تعلق بدیکری دارد چنانکه مذکور خواهد شد
وهم چنین حد زن عاقله که شوهر داشته باشد ودیوانه باو دخول کند **قسم دوم**
انکه میانه صد تازیانه زدن وسنکسار کردن ان حد دو قسمست **اول** حد
مرد پیر ازاد عاقل وبالغست که زن مدخوله بعقد صحیح ویا بملکیت داشته باشد و
هم چنین زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد زنا کنند پس در اینصورت ابتدا
بتازیانه باید کرد انکاه سنکسار باید نمود وهر کدام از ایشان بطریق مذکور عمل
کنند اینحد تعلق بدو دارد **دوم** حد مردی که منی خود در پای مرد دیکر ریزد وزن
داشته باشد ودر اینها فرق نیست میانه بنده وازاد ومسلمان وکافر محض
قسم سیم حد صد تازیانه است واینحد هفت قومست **اول** حد مرد وزن ازادی
که شوهر یا اوی زنا کرده باشد اکرچه عقد واقع شده باشد که زنا کند **دوم** حد مرد
وزن ازادی که شوهر نداشته باشد **سیم** حد مردیست که زنا بازن صغیره ویا
مجنونه کند **چهارم** حد زنی که شوهر داشته باشد وطفلی باوی زنا کند برضا
ورغبت انزن **پنجم** حد زنی که در زیر یک لحاف برهنه با دیکری بخوابد در مرتبهٔ
اول ایشانرا تعزیر کنند بقول بعضی از مجتهدین **ششم** حد تعزیر یعنی در میان
پایهای مرد دیکری منی ریختن هرکاه که زن نداشته باشد **هفتم** حد زنیکه با
زن دیکر مساحقه کند وبعضی از مجتهدین برانند که اکر شوهر داشته باشند ایشانرا
سنکسار کنند وتعزیر هم کنند **قسم چهارم** صد تازیانه وتراشیدن موی سر
وبیرون کردن از شهر وان حد مردیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد زنا
کند وبعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که عقد کرده باشد اما دخول نکرده باشد حد
او صد تازیانه است وسر اورا تراشیدن واز شهر بیرون کردن تا یکسال وبر زن
تراشیدن سر وبیرون کردن از شهر نیست **قسم پنجم** پنجاه تازیانه است
واینحد بندهٔ بالغست که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد وخواه نه وبر بنده
تراشیدن سر وبیرون کردن از شهر نیست **قسم ششم** هفتاد وپنج تازیانه است
که ربع حد است اینحد دو کروهست اول جماعتی از بندکان که نصف ایشان ازاد باشد
که زنا کنند چه در اینصورت نصف حد ازادی که پنجاه تازیانه است ونصف که بنده است

بیست وپنج تازیانه است براو میزنند هرکاه زن بطریقیکه در ازادی مذکور شد شوهر
نداشته باشد **دوم** حد جماعتی که زن او صلت دهند بزنا کردن جهة مردان ومردانرا
بمردان جهة لواطه **قسم هفتم** ضغث است یعنی جمع کردن صد تازیانه بیکبار زدن
واینحد شخصی است که طاقت تازیانه نداشته باشد زنا کرده باشد **قسم هشتم**
حد زیادتی بر تعذیر واینحد جماعتیست که در ماه رمضان یا در کعبه زنا کنند
فصل چهارم از قسم یازدهم از ان چهارده قسم قبل در بیان لواطه یعنی جماع
کردن مردان بایکدیکر بسه شرط اول بالغ بودن چه غیر بالغ را تعزیر لازمست دوم
عاقل بودن چه دیوانه را تعزیر لازمست واکر یکی از فاعل ومفعول بالغ ویا یکی عاقل
ودیکری دیوانه وغیر عاقل باشد حد بر بالغ وعاقلست **سیم** اختیار اما باکراه و
بجبر کسیرا بران دارند حد نیست وبعد از حصول شرایط حد لواطه انست که ایشانرا
بشمشیر بکشند ویا بسوزانند ویا سنکسار کنند ویا دیواری بر ایشان بیندازند و
یا ایشانرا از کوه بلند بیندازند وامام مخیر است در میان دو چیز از اینها جمع کند
یکی سوختن ایشان باشد وفرقی نیست میان بنده وازاد وکافر ومسلمان وانکه زن
داشته باشد ویا نداشته بعضی از مجتهدین برانند که اکر ایشان زن داشته باشند
سنکسار باید کرد بطریق زنا واکر زن نداشته باشد صد تازیانه باید زد ووقتی که
نزد حاکم شرع بکواهان عادل ثابت شود وحد لواطه بتوبه کردن ساقط نمیشود اما
اکر نزد امام علیه السلام اقرار کنند وبعد از ان توبه کنند امام علیه السلام مخیر است
میانه عفو کردن وحد زدن **فصل پنجم** از قسم دوازدهم از اقسام حدود وان
هشتاد تازیانه است واینحد دو قومست اول حد کسی که شخصی را دشنام دهد مثل
انکه کوید که تو زنا ولواطه کردهٔ یا هرچه بدینها ماند وشرایط ان هفتست **اول**
انکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد **دوم** آنکه بالغ باشد چه غیر بالغرا تعزیر
باید کرد **سیم** انکه انکسرا که دشنام میدهد مسلمان باشد **چهارم** انکه عفیف
باشد چه اکر زانی ویا بفسق مشهور را بدانچه در او هست دشنام دهد حد نیست
پنجم انکه شخصیرا که دشنام دهد فرزند او نباشد چه پدر را بدشنام دادن فرزند
حد نیست **ششم** انکسی که دشنام میدهد مسلمان باشد **هفتم** انکه اکر دشنام
دهنده عالم نباشد بقبح دشنامی که میدهد ومعنی انرا نداند حد ندارد باوجود این
شرایط مذکوره دشنام دهنده را هشتاد تازیانه بزنند بعد از ان مشهور کنند

براینکه کواهی اورا در شرع قبول نکنند وفرقی نیست میانهٔ بنده وازاد وکافر ومسلمان
وبعضی از مجتهدین برانند که بنده را چهل تازیانه است نصف حدّ ازاد واکر دشنام
دادن متعدّد باشد بجماعتی حدّ نیز متعدّد میشود واکر جماعتی را دشنام دهند بیکدفعه
جمع شوند در طلب حدّ یکحدّ باید زد واکر متفرّق طلبند حدّ متعدّد میشود واکر
کسی بشخصی کوید ای ولد الزنا ویا ولد الزانیه در اینصورت براو دو حدّ لازمست واکر
بکسی دیّوث کویند واین در عرف دشنام باشد حدّ بر کوینده لازمست واکر داخل
دشنام نباشد کوینده را تعزیر باید کرد واکر بکافری که مادرش مسلمان باشد
کویند ای ولد الزانیه بر کوینده حدّ لازمست امّا اکر ان زن بمیرد حدّ او ساقط میشود
وهمچنین حدّ ساقط میشود بچهار شرط اوّل تصدیق مقذوف دوم بکواه کذرانیدن
سیّم بعفو کردن چهارم بلعان کردن وحدّ بمیراث بورثه میرسد واکر ورثه همه یا
بعضی عفو کنند ساقط میشود وهرکاه کسی را سه مرتبه حدّ بزنند وتوبه نکند در مرتبهٔ
چهارم ویرا بکشند وقذف مکرّر را یکحدّ باید زد **قوم دوّم** جماعتی که شراب ویا
هر مست کننده که باشد خورند ویا شیرهٔ انکور که جوشیده وثلث او نرفته حکم شراب
دارد وشرایط ان چهار است اوّل انکه شرابخوار بالغ باشد چه بر طفل حدّ نیست دوّم
انکه عاقل باشد چه بر دیوانه حدّ نیست سیّم انکه مختار باشد چه اکر کسی را باکراه شراب
دهند ویا بخوردن شراب مضطر باشد مثل انکه در جای که اب نباشد ویا لقمه در کلوی
وی مانده باشد شراب انمقدار توان خورد که ان لقمه را بکلو فرو برد در اینصورت
حدّ نیست چهارم انکه عالم باشد بحرمت ونجاست او چه اکر جاهل بان باشد حدّ نیست
وبا وجود شرایط مذکوره بشرابخوار را هشتاد تازیانه است فرقی نیست میان بنده و
ازاد وکافر ومسلمان بعضی از مجتهدین برانند که حدّ بنده چهل تازیانه است واکر دو
بار حدّ زنند وتوبه نکند ودر مرتبه سیّم باید کشت واکر کسی مکرّر شراب بخورد وویرا حدّ
زده باشند یکحدّ لازمست واکر قبل از انکه نزد حاکم شرع شرابخوردن او ثابت کردد
توبه کند حدّ از او ساقطست امّا بعد از ثبوت بشاهد عادل بتوبه کردن حدّ ساقط
نمیشود امّا اکر ثابت باقرار شارب خمر باشد امام مخیّر است در حدّ زدن وعفو کردن
واکر شارب خمر را اعتقاد حلال بودن شراب باشد وپدرش مسلمان باشد حدّ او
کشتن است اکر مرد باشد وتوبه کردن وی مقبول نیست چه او مرتدّ است وبعضی از
مجتهدین توبهٔ اورا مقبول میدانند واکر کسی فروختن شراب را حلال داند ویرا توبه

باید داد واکر توبه نکند ویرا بکشند واکر فروختن را حلال نداند تعزیرش کنند و
کسی که سایر مسکرات را حلال داند سوای شراب ویرا کشتن نیست وبر شرابخورنده
باکراه که جماعتی بر احوال وی کواهی دهند حدّ نیست امّا بشرطیکه کواهان عادل
تکذیب وی نکنند واکر دعوی کند که من بحرام بودن شراب عالم نبودم قولش
مقبول است چه احتمال جدید الاسلام میرود **فصل ششم** از قسم سیزدهم از اقسام
حدود حبس مخلّد است در کشتن شخصی وحبس مخلّد بر چند کس است اوّل حدّ کسی که
امر بکشتن کسی کند دوّم حدّ کسی که در مرتبه سیّم دزدی کند وبعد از انکه دست راست
وپای چپ او را بریده باشند سیّم زنی که مرتدّ باشد ویا نباشد امّا کشتن حد بر بیست و
پنج قوم است **اوّل** حدّ دزدیکه در مرتبهٔ چهارم بعد از حبس مخلّد دزدی کند دوّم حدّ
کسی که با مادر یا دختر یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خالهٔ خود زنا کند
سیّم حدّ جهودی که با زن مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمّه باشد وخواه نه وخواه
زن بارادت واطاعت خود کرده باشد خواه باکراه چهارم حدّ زنی که با مردی باکراه
زنا کند **پنجم** حدّ کسی که بزن پدر خود یا بکنیزی که پدر بوی دخول کرده باشد
زنا کند **ششم** حدّ کسی که جهة تفخیذ یعنی منی ریختن میان پای مردان بعد از انکه
سه نوبت تعزیرش کنند **هفتم** کسانی که جهة دشنام دادن ایشانرا سه نوبت حدّ
زده باشند **هشتم** زنانی که ایشانرا سه نوبت جهة سحق تعذیر کرده باشند **نهم**
کسی که شراب خورده باشد واورا سه نوبت حدّ زده باشند **دهم** حدّ کسی که شراب را
حلال داند هرکاه پدر او مسلمان باشد **یازدهم** حدّ کسی که فروختن شراب را حلال
داند وتوبه نکند **دوازدهم** حدّ کسی که شراب را حلال داند توبه نکند **سیزدهم**
حدّ کسی که محرّمات اجماعی مسکرات را حلال داند هرکاه پدرش مسلمان باشد **چهاردهم**
حدّ کسی که بقصد کشتن کسی کند وکریختن مقتول ممکن نباشد **پانزدهم** حدّ کسی که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین ویا یکی از ائمّه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را سب کند ویرا باید کشت اکرچه بی اذن امام علیه السلام
باشد مادام که ان کشتن متضمّن ومتکفل فتنه نباشد **شانزدهم** حدّ کسی که بناحق
دعوی پیغمبری کند ویا شک کند در نبوّت نبی صلی الله علیه وآله **هفدهم** حدّ کسی که
تصدیق کند دعوی انکسی را که بناحق دعوی پیغمبری کند **هجدهم** حدّ مسلمانی باشد
که سحر کند **نوزدهم** حدّ کسی که با زن مسلمان زنا کند وشوهر را کشتن زانی وزانیه

جایزاست ودراین کشتن برشوهر کفارهٔ قتل نیست امّا اگر بحسب شرع ثابت نسازد
قصاص برشوهر لازمست **بیستم** حدّ مردی که پدرش مسلمان باشد واو کافر گردد
انرا مرتد فطری گویند **بیست و یکم** حدّ مردی که پدرش کافر واو مسلمان شود امّا
بعد از اسلام کافر گردد انرا مرتد ملّی گویند چه اورا توبه باید داد وسه روز مهلت
بخشند اگر مسلمان نشود ویرا باید کشت واگر چنین شخصی سه نوبت توبه کند باز کافر
شود نوبت چهارم باز کافر گردد ویرا باید کشت ومرتد کشتن یا بقولیست چنانکه
چیزی بگوید که دلالت کند بران که کافر گشته است یا بفعل چون سجدهٔ بت کردن ویا
مصحف رانجس کردن بطور استخفاف واستهزا وشروط مرتد فطری وملّی چهار است
اوّل بلوغ چه غیر بالغ را تعزیر باید کرد دوّم عقل چه مرتد غیر عاقل را تعزیر است سیّم
اختیار چه مرتد مجبور را چیزی لازم نیست چهارم قصد چه اگر بی قصد از کسی واقع شود
چیزی لازم نیست وتوبهٔ مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست وتصرّفات وچون
هبه وعتق وکتابت وتدبیر ووصیّت صحیح نیست وزن او فورًا وفی الحال عدّهٔ وفات
نکاح میدارد واگرچه باو دخول نکرده باشد بقول اقوی ووارثان ترکه او را منقسم
میسازند اگرچه او را نکشته باشند واگر زن مرتد شود کشتن وی روا نیست بلکه
حبس مخلّد باید کرد ولباس درشت براو باید پوشانید ودر اوقات نماز او را باید زد
تا انکه توبه کند یا بمیرد ومرتد ملّی را توبه باید داد واگر توبه نکند ویرا بکشند وملّی را
تا نکشند ورثه او ترکه او را قسمت نمیتوانند کرد امّا تصرّفات او صحیح نیست تا انکه مسلمان
شود وزن او عدّهٔ طلاق نگاه میدارد واگر در عدّهٔ طلاق توبه کند زن همان زن اوست
واگر بعد از عدّه توبه کند دیگر ان زن او نیست وتوبهٔ مرتد انست که اقرار کند بانچه
انکار کرده است وبی اقرار بمجرّد نماز کردن توبه کافی نیست واگر بعد از مرتد شدن
دیوانه شود کشتن او جایز نیست وولایت او بمرتد شدن ساقط میشود ودختر صغیرهٔ
خود را بولایت نمیتواند بدیگری عقد کردن یا برای پسر صغیرهٔ خود بولایت زن خواستن
ویا کنیز خود را بشوهر دادن وبعضی از مجتهدین برانند که کنیز خود را میتواند بشوهر
داد **بیست و دوّم** حدّ کسی که بخانهٔ کسی نگاه کند بعد ازان ویرا منع کنند اگر متنبّه نشود
او را نیز میتوان کشت **بیست و سیّم** حدّ اقای که بکشتن غلامان عادت کرده باشند
بیست و چهارم حدّ مسلمانی که بکشتن جهود عادت کرده باشد **بیست و پنجم** حدّ
کسی که مؤمنی را عمدًا بظلم بکشد ویرا در عوض او بکشند چنانکه در باب بیستم مذکور خواهد
شد

شد انشاء الله تعالی **مطلب دوّم** در بیان انچه تعلّق بحدود دارد ودران دو
فصلست **فصل اوّل** در بیان انچه حدود بان ثابت میشود بدانکه دزدی بسه
چیز ثابت میشود اوّل دو عادل یا بیشتر نزد حاکم شرع گواهی دهند دوّم بگواهی
یکعادل با قسم خوردن صاحب مال سیّم باقرار کردن دزد دو مرتبه امّا محارب بودن
ومنی بدست اوردن وبابهایم دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اوّل بگواهی
دو مرد عادل دوّم یکمرتبه اقرار کردن ولواطه نیز بدو چیز ثابت میشود اوّل
بگواهی چهار مرد دوّم اقرار کردن چهار مرتبه وشراب خوردن ودشنام دادن
نیز بدو چیز ثابت میشود اوّل بگواهی دو عادل دوّم اقرار کردن دو مرتبه وبو
کردن بوی شراب از دهن شراب خواره ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه دارد و
زنا نیز بدو چیز ثابت میشود اوّل انکه بگواهی چهار مرد عادل وچهار زن عادله
دوّم انکه اقرار کردن چهار مرتبه باشد وشروط گواهان زنا ولواطه است اوّل انکه
گواهان دعوی مشاهده چنان کنند که کالمیل فی المکحلة یعنی چون میل در سرمه دان
دوّم انکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان ومکان وهیئات سیّم انکه اتفاق
گواهان بگواهی دادن در یکوقت چه اگر متفرّق گواهی دهند صحیح نیست وبعد از انکه
ثابت شود نزد حاکم شرع بطریق مذکور اجرای حدّ شرعی بر ایشان میکنند وغیر
امام ع ونایب وی کسی دیگر متولی اینکار نمیتواند شد خلافست میانهٔ مجتهدین در
اقامت حدّ اقا بر غلام وکنیز وهمچنین در اجرای حدّ پدر وجدّ بر پسر وزن خود هرگاه
خود به بیند امّا اگر نزد ایشان بگواه ثابت شود حدّ نمیتوانند زد مگر
برخصت امام علیه السّلام امام مخیّر است در حدّ زدن جهودان بطریق اهل اسلام
ویا دادن ایشان باهل ملّت خود بطریق خود براو حدّ زنند ودر وقت اقامت کردن
حدّ حضور گواهان که بایشان ثابت شده لازم نیست چه اگر انگواهان بمیرند یا غایب
باشند حدّ میتوان زد سنّتست مر امام را که تلقین کند کسی را که اقرار میکند انکار
کردن را چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده بر اقرار کسی را که عالم باشد بحال او
فصل دوّم در انچه بحدود تعلّق دارد وان سی امر است دوازده امر واجب وپنج
امر حرام وهفت امر سنّت شش امر مکروه امّا ان دوازده امر واجب **اوّل** اقامت
حقوق حقتعالی وبر حق النّاس بعد از مطالبت صاحب حق **دوّم** حاضر شدن شهود
وبعضی از جماعت حاضر بودن که واجب میدانند جهة اقامت حدّ اقل ایشان یك

کسر است و بعضی از مجتهدین برانند که اقل دو کسر است و بعضی سه کس گفته اند و بعضی
حاضر شدن را سنّت میدانند **سیّم** امر کردن بکسی که میخواهند او را سنگسار کنند
و یا بکشند بغسل کردن مثل غسل میّت و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست
که بعد از رجم یا جلد او را غسل دهند و کفن کنند **چهارم** دفن کردن و نماز کردن
بروی بعد از کشتن **پنجم** انکه گواهان که بزنا کردن ایشان گواهی میدهند **اوّل**
سنگ زنند هرگاه موجود باشند **ششم** انکه امام علیه السّلام ابتدا بزدن سنگ کند
اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد **هفتم** انکه اگر بر شخصی جلد یا رجم واقع شود
او را تازیانه بزنند انگاه رجم کنند **هشتم** انکه در سنگسار کردن زن را تا بسینه
و مرد را تا بکردن در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین برانند که این سنّت است
و اگر بعد از پنهان کردن او را در زمین اگر ثبوت ان بگواه شده باشد ایشان را
برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده باشد اگر سنگ بر ایشان خورده باشد
برگردانیدن ایشان لازم نیست **نهم** انکه زانی را برهنه حدّ زنند بقول بعضی از
مجتهدین بطریقیکه زنا کرده **دهم** پوشیدن عورت مرد واجبست و رخت زن را
از بدن او جدا نکنند **یازدهم** سخت زدن تازیانه و بعضی وسط گفته اند **دوازدهم**
اجتناب کردن سرور و فرح او امّا پنج امر حرام **اوّل** اهمال کردن در دفن کسی که او را
سنگسار کرده باشند **دوّم** حدّ اقامت غیر قتل بر زنی که بیمار شده باشد و امید
صحّت یافتن او باشد و یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشد چه این هر دو
در حکم بیمار تا انکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حقیقت عضو باید کرد باید
چنانکه مذکور شد **سیّم** اقامت حدّ بر زنی که حامله باشد تا انکه بزاید و طفل او
مستغنی از او شود **چهارم** اقامت حدّ در حرم کعبه کسی را که ملتجا بحرم شده باشد
پنجم گذاشتن کسی که از گلو کشیده باشند او را زیاده از سه روز امّا هفت امر سنّت
اوّل انکه امام علیه السّلام مردمان را خبر کند و امر نماید بحاضر شدن ایشان جهة
اقامت حدّ **دوّم** انکه ان سنگها که میاندازند کوچک باشد که او را زود نکشد و
بسیار کوچک نباشد که او را دیر بکشد **سیّم** انکه مردان را حدّ زنند ایستاده و زن را
نشسته و زنان مخدّره را در خانه **چهارم** بریدن و متفرّق گردانیدن **پنجم** انکه در بریدن
دست و پا بنوعی برند که اسان باشد **ششم** انکه داغ کنند بعد از بریدن بروغن
زیت **هفتم** انکه دست بریده را بگردن او اویزند و امّا انشش امر مکروه **اوّل**

حاضر

حاضر شدن کسی که حدّ بر او باشد **دوّم** اقامت حدود در مساجد **سیّم** اقامت حدّ در
در سختی گرما و سرما در تابستان صباح و شام باید زد و در زمستان در میان
روز **چهارم** ضامن شدن کسی که حدّ بر او باشد **پنجم** شفاعت کردن در اسقاط کردن
حدّ او **ششم** مؤخر داشتن حدّ بی عذر **مطلب سیّم** در بیان تعزیر کردن و ان
در لغت عرب بمعنی تادیبست و بحسب شرع عقوبتی و یا اهانتی که بجماعتی تعلق دارد
که گناهانی که مستوجب حدّ نباشد کرده باشد و مقدار انها را شارع معیّن نساخته
مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقرّر ساخته مقدار انها را بدانکه گناهها
سبب تعزیر کننده انها میشود برسی و چهار قسمست **اوّل** کسی که در روزه رمضان
در روز با زن خود جماع کند سه امر لازمست **اوّل** قضای ان روزه **دوّم** کفاره **سیّم**
بیست و پنج تازیانه زدن **دوّم** کسی که زن ازاد داشته باشد و کنیز خود را بی رخصت
او عقد کند و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف که هشت یک حد زناست باید
زد و در زدن نصف تازیانه انست که نصف تازیانه را بدست گیرند و یا نصف تازیانه
بزنند **سیّم** دو مرد بیگانه که در زیر یک لحاف برهنه باشند و حدّ ایشان سی
تازیانه است تا نود و نه تازیانه و بعضی از مجتهدین برانند که حدّ بر ایشان لازمست
چهارم کسی که بکارت دختری را بانگشت برد او را سی تازیانه تا هشتاد تازیانه
باید زد و بقول بعضی از مجتهدین از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد **پنجم**
کسی را که اقرار بحدّی کند او را انقدر تازیانه بزنند که خود گوید تمام شد بشرط انکه
از صد تازیانه تجاوز نکند **ششم** انکه کسی که اقرار بلواطه کردن یا سحق کردن
یکمرتبه کند **هفتم** کسی که پسری را بشهوت ببوسد **هشتم** دو زن برهنه که در زیر
یک لحاف باشند **نهم** کسی که بگناه چیزی بگوید که سبب ازردگی دیگری باشد مثل
انکه بگوید که من حرام زاده نیستم **دهم** کسی که بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم
یازدهم کسی که دشنام دهد طفل یا دیوانه را **دوازدهم** دو مرد که هر دو زن داشته
باشند یکدیگر را دشنام دهند **سیزدهم** کسی که ترک واجبی کند تعزیر او منوط
بامام علیه السّلام است بشرط انکه از بنده ازاد بگذرد **چهاردهم** کافری که سحر
کند **پانزدهم** طفل و دیوانه که شراب خورند **شانزدهم** کسی که شراب فروشد و
حلال نداند **هفدهم** کسی که بظاهر بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد **هجدهم**
کسی که مال کسی را بردارد و بگریزد **نوزدهم** کسی که حیله کند و اموال المسلمانان را ببرد

و بحیله تزویر و کتابه نوشته ببرد بیستم کسی که بنك خورد و بکسی دیکر بخوراند و هم چنین است دادن داروی بیهوشی بیست و یکم کسی که منی بدست بیاورد چه در حدیث امده است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام شخصی را که چنین عمل کرده بود چندان تازیانه بر کف دست او زد که سرخ شده بود بیست و دوم کسی که غلام خود را بکشد بیست و سیم مسلمانی که جهود را بکشد بیست و چهارم کسی که در مجلس شراب یا مست کننده برود یا باختیار در ان مجلس بنشیند یا از طعام ایشان بخورده بیست و پنجم کسی که سبز زجیوانات را بخورد بیست و ششم کسی که ماهی بی فلوس بخورد بیست و هفتم کسی که کوشت حیوان درنده بخورد بیست و هشتم کسی که پسر خود را بکشد بیست و نهم طفل یا دیوانه که زنا کند سی ام دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و یکم مرتد شدن طفل یا دیوانه سی و دوم کسی که دشنام میدهد که در عرف کویند دشنام نباشد سی و سیم مرد و زن بیکانه که در زیر یك لحاف باشند که ایشانرا نه تازیانه تا نود تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت حد براو لازمست سی و چهارم دخول کردن با چهارپایان چه در اینصورت پنج امر لازمست اول تعزیر با نچه لازمست که رای امام ع بران باشد بعضی از مجتهدین صد تازیانه کفته اند و بعضی بیست و پنج تازیانه و بعضی حکم بکشتن فرموده اند دوم قیمت انرا ضامنست که بصاحب دهد سیم حرام شدن کوشت او و کوشت فرزندان او اکر کوشت وی را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن اکر کوشت وی را خورند پنجم بیرون بردن از انجا که دخول کرده بشهر دیکر و فروختن اکر کوشت انرا نخورند یا قیمت انرا بصاحب میدهند یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند و میانه مجتهدین در این باب خلافست که اکر حیوان بحیوان دیکر مشتبه شود قرعه بزنند و دو قسم کنند تا انکه یکی بماند فرق میانه حد و تعزیر امر میشود بده وجه اول مقدار معین داشتن تعزیر در طرف قلت مکر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن ازاد و بنده در تعزیر سیم موافق بودن تعزیر با کناهان در بزرکی و کوچکی چه در حد مستی فعل کافیست چهارم انکه تعزیر تابع مفسده است اکرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم انکه هرکاه که معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است اکرچه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین کفته اند که اینجا تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمیدهد و

کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن بسبب توبه بخلاف حد که بعضی از انها بتوبه ساقط نمیشود هفتم داخل شدن بحیری در تعزیر بخلاف حدود که در انها جاری نیست مکر در محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمیشود بسبب تعزیر و بسبب شهر رعایت کنند در هر شهر تفاوت انشهر بخلاف حد نهم انکه اکر مختلف شود بسبب تعزیر نسبت بدو شهر عادت کنند و در هر شهری تفاوت انشهر بخلاف حد دهم انکه تعزیر چند قسمست حق الله چون دروغ کفتن حق الناس چون دشنام و فحش کفتن و حق هر دو چون دشنام صلحای کرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا قذف که در او خلافست الله اعلم بالصواب

باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای کشتن ادمی و خونبهای اعضای ادمی

و خونبهای سك شکاری و سك کله و سکی که محافظت باغ و زراعت کند و در ان پنج مطلبست و خاتمه مطلب اول در بیان موجب انکه کشتن است و در این چند فصل است فصل اول در اقسام کشتن ادمی بر پنج قسم است اول واجب چون کشتن کافر حربی هرکاه که مسلمان نشود و جهود و ترسا و اتش پرست هرکاه التزام دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کفار را سپر خود کرده باشند در جنك و فتح ممکن نباشد مکر بکشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مؤمن بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و اتش پرست که التزام دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد کنند و کافرانی که امام علیه السلام با ایشان عهد کرده باشند جهة مصلحتی بمدت معین و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و طفلان ایشان مکر نا ضرورت و کشتن اسیران که بعد از جنك بدست اید و کشتن کافر در ماههای حرام هرکاه داند که حرمت ان ماهها دانند قسم سیم مکروه و ان کشتن کسیست که بجهاد رود و پدر خود را بکشد که کافر باشد قسم چهارم سنت چون کشتن کسی را جهة قصاص هرکاه ترسد که اکر قصاص نکند او را ایذا کند چه در اینصورت ممکن است که مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی را که سبب حد یا سبب قصاص در هر عضوی باشد و کشتن ادمی باعتبار سبب او منقسم میشود بر شش قسم اول انکه قصاص بموجب قصاص و دیت و کفاره نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانی که اسیر کرده باشند کفار در جنك چه در ان کفاره هست و کشتن مباح دوم

انکه موجب قصاص ودیت وکفّاره نباشد وکفّاره داشته باشد چون کشتن اسیرے
که از راه رفتن عاجز اید وکشتن جهاد کنندهٔ کسیرا بی اذن امام ویا پیش ازانکه امام
عم ایشانرا دعوت باسلام نماید سیّم انکه موجب قصاص کفّاره باشد چون کشتن
مؤمن مثل خودرا عمدًا بغیرحق چهارم انکه موجب دیت وکفّاره باشد چون پدر پسر
خودرا بکشد وکشتن مؤمن مثل خودرا بخطاب وشبهه چنانکه مذکور خواهد شد
پنجم موجب دیت باشد وموجب کفّاره نباشد چون کشتن جهود وترسا وآتش پرست
ششم موجب کفّاره باشد وموجب دیت نباشد چون کشتن بندهٔ خود هرگاه که
مسلمان باشد وکشتن آدم را منقسم میشود به سه قسم اوّل خطاء محض که کشنده
در فعل خطا کند مثل انکه کسے قصد داشته باشد که تیرے بکبوترے اندازد خطا شود
وبرادمی خورد واورا بکشد دوّم شبیه بعمد که کشنده کرده باشد انکاررا امّا بقصد
کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهة تادیب بچیزی که اغلب کشنده باشد سیّم
عمد محض که کشنده بقصد کسیرا بکشد این قسم موجب قصاص است یعنی که انکشنده را
درعوض باید کشت **فصل دوّم** در احکام قتل عمدًا وجراحتی که ازکسے سرزند و
دران چند فصلست **فصل اوّل** در بیان موضعی که قصاص لازمست وان در یازده
موضعست **اوّل** کشتن مؤمن عمدًا بغیرحق **دوّم** جراحت کردن هرگاه داندکه انجراحت
سرایت میکند بکشتن وکشتن کسی را بسحر برکشنده قصاص لازمست یا نه میانهٔ
مجتهدین خلافست امّا اقرب دیتست مگر انکه کشنده اقرار کند که من اورا عمدًا بسحر
کشتم **سیّم** بسیار زدن کسے را که احتمال ان نتوان کرد **چهارم** زدن اندك که
بدان بیمار شود وبمیرد **پنجم** گلوے کسیرا گرفتن ونگاه داشتن چندانکه بمیرد **ششم**
خودرا از بلندی انداختن برسر کسے و ویرا کشتن یا انداختن کسے را از بلندی وکشتن
هفتم انداختن کسیرا در آتش یا در آب مثل دریا ومانند آن بشرطیکه داند انکس
بشنا کردن نمیتواند بیرون آمدن **هشتم** طعام زهرآلود بکسے خورانیدن دانسته
یا خوردن اما کسے بیرخصت بخانه کسے آید وبی اذن صاحب خانه ازان طعام بخورد
وانکس بمیرد قصاص نیست **نهم** انکه کسے را در دریا اندازند ماهیان یا جانوران
دریا انرا بخورند اگر اندازنده قصد ان کرده باشد بقول بعضے از مجتهدین
قصاص است **دهم** انکه چاه کنند در راهگذر وطلبیدن جماعتی را در چاه افتادن
انها ومردن وهم چنین حریص کردانیدن سك درّنده بگرفتن مردم که بکشد انرا

ونتوان ازاو خلاص شدن **یازدهم** پیش شیر انداختن کسیرا بشرط انکه در سك مذکور
شد **دوازدهم** پیش مار انداختن که مار بگزد وبمیرد **سیزدهم** در چاه انداختن
کسے را ودرانچاه مردن **چهاردهم** گواهی دروغ دادن بکسے در کشتن برای قصاص
مشروط برانکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته واگر داند قصاص بروایست
پانزدهم تیری یا سنك سرتیز زدن که بان بمیرد **فصل دوّم** در شرطهای قصاص
کردن بدانکه در قصاص هفت امر شرطست **اوّل** مساوے بودن هردو در آزاد بنده
بودن پس آزاد بعوض بنده نمیکشند مگر انکه آزاد بندهٔ بسیار بکشد که در اینصورت
اورا میکشند ومرد آزاد را بعوض مرد آزاد وزن آزاد میکشند یا انکه رد کنند نصف
دیت مرد را بورثه او وزن آزاد را بعوض زن آزاد میکشند در وی رد نیست بقول
اقوے وقصاص میکنند جهة آزاد وبنده ازبنده **دوّم** مساوی بودن در این پس
مسلمانرا جهة کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش میکنند ودیت
میدهد چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله واگر عادت کند بکشتن جهود قصاص
لازمست چنانکه مذکور شد وبعد ازانکه زیادتی دیت مسلمانرا رد کند وذمیرا جهة
ذمی میکشند وهم چنین ذمیه بارد وذمیه را جهة ذمیه میکشند بیرد وذمیرا جهة
مسلمان میکشند ومال فرزندان کوچك تعلّق بولی مقتول دارد بقول بعضی از
مجتهدین واگر کافر وابکشد ومسلمان شود قصاص او ساقط میشود واما دیه میدهد
اگر مقتول ذمی باشد واگر ذمی مرتد را بکشد قصاص میکنند **سیّم** انکه کشنده پدر و
جدّ نباشد چه پدر وجدّ را جهة پسر وپسر زاده نمیکشند بلکه تعزیر وکفّاره ودیت
برایشان لازمست واگر پدر در کشتن پسر شریك باشد بیگانه را میکشند وپدر
نصف دیه بیگانه را بورثه او میدهد **چهارم** انکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص
نیست ودیت بر عاقلهٔ ایشانست چه عمد ایشان خطاست ودراینمقام شیخ شهید رحمه الله
اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمدًا طفل در کشتن خطاست وتصریح کرده اند که حیوانیرا
که طفل ممیز بکشد وشکار برا که او بزند حلالست وحال انکه در این هردو قصد شرطست
پس چون قصد انها را در کشتن اعتبار نکرده اند ودر ذبح کردن وشکار نمودن اعتبار
کرده اند **پنجم** انکه کشنده عاقل باشد
چه اگر دیوانه باشد قصاص نیست امّا اگر عاقل باشد انگاه دیوانه شود قصاص میکنند
ششم انکه کشته شده را جایز نباشد کشتن پس اگر مباح باشد کشتن بحسب شرع

ویا واجب شود در او قصاص نیست **هفتم** انکه بنفس خود یا بشرکت دیکری بکشد
چه اکر امر کند بکشتن کسی قصاص نیست بلکه او را حبس مخلّد باید کرد **فصل سیّم**
در بیان انچه قصاص بسبب ان ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود
اوّل اقرار کردن بالغ و عاقل و مختار و ازاد و خلافست میانه مجتهدین که بیکمرتبه اقرار
کردن ثابت میشود قصاص یا دو نوبت اقرار نمایند و اقرار بنده صحیح نیست مکر انکه
اقا او را تصدیق کند و سفیه و مهجور و مفلس و انچه موجب قصاص باشد صحیح است امّا
انچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اکر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته ایم
و دیکری اقرار کند که بخطا کشته ایم ولی مقتول مخیّر است در تصدیق هر یک از ایشان
که خواهد یا شخصی اقرار کند که شخصی را کشته ایم و دیکری اقرار کند که من کشته ام و
صورت واقع این مسئله در ایام خلافت حضرت امیر المؤمنین ع واقع شد انحضرت جواب
بحضرت امام حسن ع رجوع فرمود انحضرت فرمود که قصاص از هر دو ساقطست و خونبهای
مقتول را از بیت المال بدهند و اکثر مجتهدین بدین عمل کرده اند و بعضی نکرده اند
و بعضی برانند که در اینصورت ولی مقتول مخیّر است در تصدیق هر یک از ایشان که
خواهد **دوّم** کواه کذرانیدن هرکاه دو مرد عادل کواهی دهند که فلانی ان شخص را کشته
قصاص ثابت میشود و بکواهی یک زن یا دو زن یا یکمرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین
برانند که بکواهی یکمرد و دو زن خونبها ثابت میشود و اینقول ضعیفست و می باید که
کواهان متّفق باشند بحسب زمان و مکان و الت و خالی از احتمال باشد
اکرچه مختلف باشد بحسب زمان و مکان و الت یا انکه محتمل باشد مثل انکه کویند
که ما دیدیم او را جراحت کرده قصاص ثابت نمیشود **سیّم** قسامه و انچنانست که هرکاه
بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و کواه نداشته باشد باید که پنجاه قسم بخورند
و اکر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین در قتل خطا و شبهه خلافست اقوی
انست که دران نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین در قتل خطا بیست و پنج قسم
کفته اند و اینقسم در وقتیست که توان کفت که مدّعی راست میکوید مثل انکه شخصی
دعوی کند بر سلاح دادی که سلاح او خون الود باشد و کوید که کسی مرا تو کشته
یا بر در خانه او افتاده باشد یا در سر راهی که دیکران دران تردّد نکنند یا در میان
دو راه افتاده باشد که غیر مردم ان دو راه تردّد نکنند و مقتول در وسط حقیقی
ان دو راه افتاده باشد و اکر بیکی از ان دو راه نزدیکتر باشد نزدیک اولیست

بکان

بکان بردن بران که بر طبق دعوی مدّعی یک عادل و یا جمعی از فسّاق کواهی دهند
بشرط نسبت بظن او تواند بود که مدّعی راست کوید امّا اکر کشته در مسجد جامع و
یا در سر راهی که مردم بسیار تردّد کنند و در صحرای یا در مکانی که ازدحام خلق
باشد یا بر بالای تلی یا جسری همه ایشان را میتوان کشت و زیادتی خونبهای ایشان را
بورثه ایشان میدهد و اکر دو زن یکمرد را بکشند هر دو زن را در عوض او میکشند
و خونبهای دو زن بعوض یکمرد حساب میشود و اکر یکزن مردی را بکشد ان زن را بعوض
او میکشند یا نصف خونبهای مرد را میکیرند یا نه خلافست اقوی انست که دیکر از او
چیزی نمیکیرند و اکر دو خنثی مردی را بکشند هر دو خنثی را میکشند و نصف خونبهای
ایشان میدهند و اکر یکزن و یکمرد مردی را بکشند هر دو را میتوان کشت و نصف
خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اکر در این صورت مرد را بکشند زن نصف
خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اکر زن را بکشند مرد نصف خونبها او را بدهد
و اکر مرد زنی را بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از انکه نصف خونبهای مرد را
بورثه او دهند و اکر بندهٔ ازادی را بکشد انکاه ازاد شود قصاص لازمست در این
صورت ردّی نیست و اکر جمعی از بندکان ازادی را بکشند ولی مقتول مخیّر است همه را
میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته باقای ایشان میدهند و بنده را
در عوض بنده قصاص لازمست ایا در بنده کان تساوی در قیمت شرطست یا نه میانه
مجتهدین خلافست و اکر بنده و ازادی شخصی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد
و نصف خونبهای ازاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را باقای وی میدهد
و سنّتست حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار الت که زهر
الوده نباشد خصوصا در قصاص عوض پس اکر در حالت قصاص الت زهر الوده باشد
ضامنست و قصاص نمیتواند کرد مکر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن نباید
برید نه جای دیکر او و اکر چنانچه جنایت کنند سر را بریده باشد یا سر او را میتوان جدا
کرد یا نه اکر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب انست
که جدا نمیتواند کرد جایز است که کوش و بینی بریدن یا باب غرق کردن یا باتش سوزانیدن
اکر جنایت باین طریق واقعشده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین
برانند که بهر طریق که کشته باشد او را میتوان کشت و حرامست که کشتن بشمشیر بجهة
دشواری امّا چیزی بر قصاص کننده بغیر از کناه لازم نیست و قصاص کردن زن حامله

جایز نیست تا انکه بزاید و بعد از ان باید که طفل خود را شیر دهد چنانکه در شرع انور مقرّر است هرگاه کسی نباشد که طفل را شیر دهد پس جبرًا قصاص کننده را از بیت المال باید داد اگر بیت المال نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر شود از مال ولیّ مقتول باید داد و قصاص کننده باید که وارث مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص یکدیگر نمیرسد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر برانند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدر نیست و مادر و خویشان او را دخلی نیست بقول اقوی بعضی میگویند انها را مطلقا دخلی نیست و ولیّ بی اذن امام قصاص میتواند کرد و باذن امام علیه السّلام سنّت است خصوصًا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدّد باشد محتاج باذن همه انها است و بعضی از مجتهدین برانند که حاضر انرا قصاص میرسد و اگر مقتول طفلی باشد و طفل را جد پدری باشد ایشان قصاص نمیتوانند کرد بلکه صبر باید کرد تا طفل بالغ شود بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد باید که قصاص کنند چه ممکن است که بتاخیر کردن قصاص فوت شود اگر بعضی از اولیا بقصاص راضی شوند و بعضی بخونبهای ان بعضی را قصاص میرسد بشرطیکه حصّهٔ جمیع اگر بخونبهای ان بعضی قصاص میرسد بشرطیکه حصّهٔ جمیع اگر بخونبها راضی باشند بدهند و این شرط نیست که قصاص در دار الاسلام واقع شود چه اگر مسلمانی را در دار الکفر عمدًا بغیر حق بکشند همانجا قصاص لازمست و جایز است محجور و مفلس را استیفاء قصاص کنند هرگاه بالغ و عاقل باشند و قرضخواهانرا نمیرسد که مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جایز است اگر وکیل را عزل کنند قبل از انکه عالم بعزل باشد اگر قصاص کند بر وی چیزی لازم نیست **فصل چهارم** در احکام قصاص و استیفاء ان بدانکه هرگاه کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد بر کشنده قصاص لازمست اگرچه ویرا باکراه بران داشته باشند و اگر طفل غیر ممیّز یا دیوانه را باکراه بر کشتن کسی مامور دارند قصاص در اینصورت بر فرماینده است و قصاص نیست در مقتول معیّن نداشته باشد بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهند چنانکه گذشت و ان از جهة مظنّهٔ صدق مدّعیست چون تعیّن قاتل و نوع قتل شرطست اگرچه در این مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست هرگاه مدّعی در اینصورت چهل و نه کس خویش داشته باشد هر یک قسم میخورند تا پنجاه قسم تمام شود که فلان خویش مرا کشته است و قصاص ثابت میشود و اگر خویشان

کر قاتل ح

وی

وی زیاده از پنجاه کس باشد اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدّعی باشد و ولیّ مقتول در این صورت مخیّر است بتعیین قسم خورند و اگر کمتر از پنجاه کس باشند بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند باید که ما بقی مکرّر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود اگر قسم بخورند و یا خویش نداشته باشد مدّعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدّعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید باید که مدّعی علیه و خویشان او پنجاه قسم بخورند تا دعوا ساقط شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدّعی علیه قسم نخورد در اینصورت قصاص ثابت میشود سنّتست که حاکم شرع قبل از قسم دادن وعظ گوید و ایشانرا بوعده و وعید اگاه کند و در پیاپی خوردن قسم مجتهدینرا اختلافست و همچنین خلافست در قسم خوردن ذکر کشنده و کشته شده و شریک بودن او و وا داشتن او و نوع کشتن او از عمد خطا و شبهه شبه بعمد یعنی انچه بعمد ماند بعضی از مجتهدین برانند که در اینصورت اگر مدّعی یکقسم بخورد ثابت میشود **فصل پنجم** در قصاص بعضی از اعضای ادمی بدانکه موجب قصاص اعضای ادمی نیز تلف کردن ان عضو است یا انکه در حکم تلف کردن باشد بچیزی که هر چند قصد تلف نداشته باشد و یا بغیر ان چه در اغلب اوقات تلف کند اگر قصد تلف کردن باشد و ثبوت ان نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد امّا در سوگند خوردن قصاص اعضا میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی گفته اند در جائیکه خونبها درا و ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بشش قسم کنند مثلا اگر نصف خونبها باشد چون یکدست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضای ادمی کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یکقسم باید خورد بعضی از مجتهدین گفته اند که در قصاص اعضا هم پنجاه قسم باید خورد بشرط انکه خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بیست و پنج قسم و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شروط نفس است با زیادتی یکشرط و ان مساوی بودن اعضا در صحیح بودن و عدم ان پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتواند برید امّا صاحب دست راضی باشد که دست شل او را بعوض دست صحیح او ببرّند جایز است بشرطیکه از انسرایت نرسد چه با خوف سرایت جایز نیست و اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامنست و بعوض دست راست دست چپ را نمیتوان برید مگر انکه دست راست نداشته باشد در اینحال باید که پای راست او برید و اگر پای راست نداشته باشد پای چپ او را باید و اگر کسی یکچشم داشته باشد و یکچشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند یکچشم او را بعوض

برید

چشم او کور کند در عکس اینمسئله یکچشم صحیح را بعوض او کور باید کرد و بعضی از
مجتهدین کفته اند که نصف خونبها نیز میدهند زیرا که یکچشم او بجای دو چشمست
پس در کور کردن کل آن خونبها لازمست و اکر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم
کسی رفته باشد و حدقه باشد قصاص او بطریقیکه در حدیث وارد است که پنبه را تر
کرده بر پشت چشم بکذارند و او را در برابر پنبه کرمی که رو بافتاب داشته باشد بدارند
تا انکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در اینصورت آنست
که بهر طریق که ممکن باشد جایز است و کوش صحیح او را بعوض کوش کر نباید برید و بینی
صحیح را بعوض بینی کسی که بو نشنود میتوان برید و ذکر مرد جوانرا بعوض ذکر مرد پیر
میتوانند برید و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده میتوان برید و دندان کسی که دندان
شخصی کنده باشد مثل انرا باید کند بشرط انکه دندان انکس را که کنده اند بیرون نیاید
امّا اکر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در اینجا باهل خبرت باید کرد که دندان
کنده شده دیکر میباید یا نه هر کاه کویند که بیرون می آید قصاص نیست و اکر نمی آید
قصاص دارد و اکر بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست
و اکر دندان کسی را که اهل خبرت کویند که بیرون می آید کسی کنده باشد ارش لازمست
و اکر دندان طفلی را کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس بیرون نیاید
ارش باید کرفت جهة زمانیکه دندان نداشته باشد و اکر متغیر شده بیرون آید
ارش میکیرد و اکر طفل بمیرد قبل از انکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز
ارش لازمست و دندان اصلی را جهة دندان زیادتی نمیتوان کند و هم چنین نمیتوان
دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد کندن و اکر کسی انکشت
کسی را بریده باشد و بعد از ان دست کسی دیکر را نیز ببرد اوّل انکشت او را بعوض
انکشت شخص اوّل باید برید بعد از ان دست او را برای دست دیکری و اینجا سبقت
دست بر انکشت منظور نیست و خونبهای انکشت را بصاحب انکشت دهند و هم
عضوی که قصاص در او واجب باشد هر کاه یافت نشود خونبهای او را باید داد
و ثابت میشود قصاص در خارصه یعنی زخمی که پوست سر را شکافد و یا در صبعه یعنی
زخمیکه در کوشت سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود یا در سمحاق یعنی
زخمیکه از کوشت سر کذشته باشد و بپوست نازکی که بر استخوان است پیچیده رسیده
باشد در اینها قصاص میرسد و استیفاء اینطول و عرض را رعایت باید کرد امّا

قدر نزول اعتبار ندارد چه تفاوت اعضاء در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت
نمیشود در زخمیکه استخوان از ان شکسته باشد و یا از جای بجای دیکر نقل کرده باشد
جهة انکه استیفای آن ممکن نیست برای انکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود در قصاص
و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اوّل تا نشان دوّم باید برید
در هوای معتدل تا انکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اکر در
قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن قبل از نیکشدن جراحت
اکر چه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین کفته اند که جایز نیست قبل
از نیکشدن جهة انکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در اینصورت داخل میشود در قصاص
نفس و هر کاه شخصی زخمی زند بر عضو کسی و از ان زخم بمیرد و مشتبه کردد مردن او بسبب
زخم یا مرض دیکر در ان قصاص عضو ثابتست **مطلب دوّم** در خونبهای آدمی و در ان چند
فصلست **فصل اوّل** در بیان انچه موجب خونبها میشود بدانکه شصت و هشت موضع را
خونبها دادن لازمست اوّل کشتن آدمی هر کاه که از روی خطا واقع شود چنانکه شخصی
تیری بقصد حیوانی اندازد و بر آدمی خورد و بکشد دوّم کشتن آدمی بشبهه عمد چنانکه
شخصی را جهة ادب کردن بزنند بچیزی که در اغلب کشنده نباشد و او را بکشد سیّم کشتن
آدمی بعمد هر کاه که از هر دو طرف بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع در اینصورت
قصاص لازمست امّا اکر از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است بعضی از مجتهدین
کفته اند که ولیّ مقتول مخیّر است میانه قصاص کردن و خونبها کرفتن و عفو نمودن و بعضی
کفته اند که هر کاه ولیّ مقتول بخونبها کرفتن راضی شود بر قاتل واجب است خونبها دادن
چهارم کندن چاه شخصی و دیکری نداند که انجا هست و برادران چاه اندازد باید که کننده
چاه خونبها بدهد پنجم هر کاه دو سبب جمع شوند یکی سابق باشد و ضامن خونبهاء
سابقست مثل انکه کسی سنکی را بجای بکذارد و دیکری در چاهی بکند و پای کسی بر ان خورد
و در چاه افتد و بمیرد ضامن وی سابقست و اکر یکی از ایشان در ملک خود در سنک
کذاشتن یا چاه کندن باشد ضامن خونبها بر دیکر است ششم طبیب ضامن خونبهاست
از مال خود انچه تلف کند در علاج نفس و عضو اکر چه احتیاط کرده باشد بیمار اذن داده
باشد و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن
خونبها نیست و اکر بیمار ابراء ذمّه کند طبیب را قبل از مردن آیا خونبها ساقطست
یا نه مجتهدین را در اینمسئله دو قولست **هفتم** کسی که خواب آلوده باشد کسی را بکشد

ویا عضو او را تلف کند عاقلهٔ او ضامنست و بعضی از مجتهدین از مال او گفته اند **هشتم**
بر دارندهٔ متاع هرگاه بر کسی خورد و بکشد و یا عضو ویرا تلف کند ضامنست از مال خود
نهم کسی که از خود راند و بغل گیرد و یا جماع کند و زن از آن بمیرد ضامن خونبهاست
از مال خود **دهم** کسی که عاقل فریاد کند بنادی جهة طفل یا دیوانه یا برای صحیح المزاج هرگاه
که احدی از ایشان بمیرد ضامن خونبهاست از مال خود و بعضی از مجتهدین گفته اند عاقله
او ضامنست **یازدهم** کسی که بر سر کسی افتد و ویرا بکشد ضامن خونبهاست و اگر افتنده
خود بمیرد خونش هدر است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در افتادن مضطر باشد
خونبها بر عاقلست و اگر باد ویرا بیندازد خون هر دو هدر است **دوازدهم** هرگاه طفلی را
از بلندی بر سر کسی اندازند بقصد کشتن و در اغلب آن انداختن موجب کشتن نباشد
و اتفاقا بکشد کشنده ضامن خونبهاست **سیزدهم** هرگاه کسی در راه تنگی بایستد که
جای ایستادن نباشد و کسی بر وی خورد و ویرا بکشد ضامن خونبهاست **چهاردهم**
هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد صباح او را کشته یابند ضامن خونبهای وی است
که او از خانه بیرون آورده باشد اگر گواه نداشته باشد که باز او را بخانه اش برده یا آنکه
دیگری او را کشته اما بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بیرون آورنده بالتماس بیرون
آورده باشد آنگاه او را کشته یابند بیرون آورنده ضامن است و بعضی نیز گفته اند
که در اینصورت قصاص است اما اگر کسی شخصیرا بطلبد و دیگری بیرون آید بعد از آن
ویرا کشته یابند بیرون طلبنده ضامن نیست **پانزدهم** زن شیر دهنده هرگاه در
خواب بر سر طفلی افتد او را بکشد عاقلهٔ او ضامن خونبهای طفلند بعضی از مجتهدین
گفته اند که هرگاه شیر دهنده طفلی را جهة افتخار قبول کرده باشد خونبها از مال خود
بدهد و اگر جهة احتیاج قبول کرده باشد خونبهای طفل را عاقلهٔ او میدهد و اقوی
آنست که در هر دو صورت عاقله میدهد **شانزدهم** اگر شیر دهنده طفل شخصیرا
بگیرد که شیر دهد در وقت رجوع نزاع شود میانهٔ ولی آن طفل و آن زن در اینکه آن شخص
گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید که این فرزند تو است آنگاه ظاهر شود
که دروغ گفته در اینصورت اگر فرزندی که ایشان بشناسند حاضر سازند ضامن خونبهای
آن طفلست **هفدهم** هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری از ایشان بدندان بگزد او
نفرت کرده سوار را بیندازد و بکشد در اینمسئله سه قولست **اول** آنکه خونبها از آن
کس است که گزیده است و این از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست **دوم** آنکه هریک

از گزنده

از گزنده و بر دارنده را ثلث خونبهاست و ثلث دیگر ساقطست چرا که خود باعث سوار
شده **سیم** آنکه اگر گزنده ملجا کرده باشد آنکس را انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت
کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسیست که انداخته است چون
اینقول اقوی است **هجدهم** هرگاه کسی زن شخصیرا در خانه پنهان کند و بر شوهر ظاهر
گردد و آنکس را بکشد و زن شوهر را در عوض آن بکشد خونبهای آنشخص را زن بدهد
قول بعضی از مجتهدین آنست که خون آنشخص هدر است **نوزدهم** هرگاه شخصی طفلی را
باذن ولی خواهد که شناوری یاد دهد و آن طفل را غرق کند یا بکشد خونبهای طفل را
ضامنست خواه تقصیر کرده باشد خواه نه بعضی از مجتهدین برآنند که اگر تقصیر نکرده
باشد ضامن نیست **بیستم** هرگاه کسی در راه مسلمانان بنای احداث کند یا سنگی
بگذارد که راه تنگ گردد و شخصی بسبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آنشخص است
هرگاه بی اذن امام علیه السلام احداث کرده باشد اگر راه واسع باشد و امام علیه السلام
اذن داده باشد ضامن نیست **بیست و یکم** هرگاه دیوار کج باشد و بر کسی افتد بکشد
و صاحب دیوار بر کجی دیوار عالم باشد و تواند که اصلاح دیوار خود کند تقصیر نماید
در اینصورت ضامن خونبهای آنمرد است **بیست و دوم** هرگاه ناودان یا پنجره
که در سر راه مسلمانان باشد و با علم صاحب بیفتد و کسی تلف کند ضامن خونبهاست
و اگر بی علم صاحب خانه و تقصیر او کسیرا تلف کند میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب
آنست که ضامن نیست **بیست و سیم** هرگاه کسی آتشی در ملک خود روشن کند در
روزی که باد نباشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند بتلف شدن دیگری ضامن
خونبهای آنکس است که بسوزد و همچنین اگر در روز باد در ملک خود آتش روشن کند
و سرایت کند بدیگری **بیست و چهارم** هرگاه کسی تقصیر کند در حفظ چاروای خود
و آن چاروای کسیرا تلف کند ضامنست خونبهای آن شخصیرا چه واجبست بر صاحبان
مست شده و درنده در محافظت آنها **بیست و پنجم** هرگاه شخصی کسیرا بمیهمانی طلبد
و سگ درنده آنشخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست اگرچه نداند که سگ درنده است
بیست و ششم هرگاه کسی بر چارپای سوار شود یا در دست گرفته و صاحب چارپا
همراه نباشد و آن چارپا بسر و دستها کسیرا بکشد ضامن خونبهای اوست اما اگر
با پایها تلف کند ضامن نیست **بیست و هفتم** هرگاه سوار باشد بر اسب یا اسبی در
دست داشته ایستاده باشد آن اسب بدست یا بپا یا بسر کسیرا ضامن خونبهای اوست

واکر دو کس سوار شوند هردو باید که در ضامن بودن خونبها مساوی باشند هرکاه که یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هرکاه صاحب چاروا کاری بکند که چاروای رم کند وکسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرکاه کسی کاری کند که عقل کسیرا برطرف کند ضامن خونبهای اوست واکر بعد از کرفتن خونبها عقل او بحال خود آید خونبهای از او نمیتواند کرفت سی ام هرکاه کسی کاری کند که کوشهای کسیرا کر کند و نشنود وبشرطیکه از شنیدن مایوس شده باشد خونبهای ویرا باید داد واکر از شنیدن مأیوس نباشد بلکه امکان شنیدن داشته باشد بعد از مدتی انتظار باید کشید سی و یکم هرکاه کسی کاری کند که هردو چشمهای شخصیرا نابینا کند خواه حدقه بحال خود باشد خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرکاه کسی کاری کند با شخصی که بوی چیزی نشنود ضامن خونبهای اوست واعتبار او بوهای نیك وبد معلوم میتوانکرد اکر باینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند که در بعضی احادیث وارد است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که کهنهٔ سوخته در پیش دماغ او برند اکر چشم او پرآب کردد پس دروغ میکوید سی و سیم انکه کسی کاری کند که در حال جماع منی کسی بد شوار آید سی و چهارم انکه کسی کاری کند که ذایقه کسی برطرف شود بقول بعضی از مجتهدین سی و پنجم انکه کسی کاری کند که زن حامله نشود سی و ششم انکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد بعضیرا نتواند کفت پس قیاس بر بیست وهشت حرف باید کرد سی و هفتم انکه کسی هردو استخوان که دندانهای آدمی دران نشانیده وریش براو روئیده که انرا لحیه کویند بشکند هرکاه که دندانها با آن نباشد سی و هشتم انکه کسی که کردن شخصیرا بشکند وهم چنان کج بماند سی و نهم انکه کسی کاری بکند که چیزی بکلوی کسی فرو نرود چهلم انکه کسی هردو دست کسی را از بند دست که انرا زند کویند ببرد چهل و یکم انکه کسی پشت شخصیرا بشکند وهم چنین حکم دارد که اکر کوز پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و دوم انکه کسی که دو استخوان دست را که ذراع کویند با مرفق جدا از دست ببرد چهل و سیم انکه بر دیکری زخم زند بحیثیتی که مغز مهرهای پشت او بریده شود چهل و چهارم انکه کسی هردو پستان مرد یا زنرا ببرد وهم چنین در بریدن سرهای پستان بقول بعضی از مجتهدین چهل و پنجم انکه ذکر یا حشفهٔ کسیرا ببرد هرچند عنین باشد چهل و ششم انکه کسی خصیهٔ کسیرا ببرد چهل و هفتم انکه کسی هردو طرف فرج زنرا ببرد خواه ان زن صحیح

باشد وخواه علت دار چون رتقا خواه بکر باشد خواه غیر بکر خواه کوچك باشد خواه بزرك چهل و هشتم انکه کسی با زنی دخول کند وموضع بول وغایط یا مخرج بول وحیض اورا یکی کند خواه انکس شوهر ان زن باشد خواه اجنبی خواه بالغ باشد خواه نابالغ اکر فاعل شوهر باشد خونبها ساقطست چهل و نهم انکه هردو نشتنکاه را از کسی ببرد که باستخوان برسد پنجاهم انکه هردو پای شخصیرا ببرد تا مفصل ساق پنجاه و یکم انکه انکشتان هردو دست یکی را ببرد وکفها را بکذارد پنجاه و دوم انکه انکشتان پای های کسیرا ببرد و باقی را بکذارد پنجاه و سیم انکه کسی هردو زانوهای کسی را ببرد تنها اما اکر ساقین را ببرد در هردو یك خونبها لازمست پنجاه و چهارم انکه کسی استخوان مقعد آدمی بشکند وسبب انشود که غایط وی همیشه آید ۵۵ انکه بکارت بکررا بانکشت ببرد ومثانهٔ او دریده شود بقول بعضی از مجتهدین ۵۶ انکه کسی بینی کسیرا ببرد و یا بشکند که فاسد باشد پنجاه و هفتم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی نروید پنجاه و هشتم انکه کسی پلکهای چشم کسیرا ببرد پنجاه و نهم انکه کسی موی مژهای هردو چشم کسیرا بریزاند که دیکر نروید شصتم انکه کسی هردو لب کسی را ببرد شصت و یکم انکه کسی زبان شخصیرا از بیخ ببرد شصت و دوم انکه کسی بیست و هشت دندان کسیرا بشکند شصت و سیم انکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرك شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و چهارم انکه کسی کاری کند که همیشه بول کسی منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین شصت و پنجم کسی هردو بازوی کسیرا با دوش جدا از دست ببرد شصت و ششم انکه هردو ساقهای پای کسیرا تا بزانو جدا کند شصت و هفتم انکه کسی کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید شصت و هشتم انکه شخصی کسیرا در ماههای حرام بکشد چه درینصورت خونبها باید داد جهة کشتن و ثلث خونبهای جهة قتل در ماههای حرام وهم چنین حکم دارد که در حرم کعبه بقول بعضی از مجتهدین مطلب سیم در بیان خونبهای اعضای آدمی وان بر سه قسمت قسم اول انچه سبب نصف خونبها میشود وان بر بیست امر است اول انکه کسی کاری بکند که موهای ابروی کسی برود دوم انکه یك چشم شخصیرا کور کند سیم انکه یکدست کسیرا تا زند ببرد چهارم انکه یکذراع کسیرا ببرد تا مرفق پنجم انکه یکبازوی کسیرا ببرد تا کتف هرکاه اینهارا تنها ببرند اکر یکدفعه انکشتانرا تا کتف جدا ببرند هم موجب نصف خونبهاست بقول بعضی از مجتهدین ششم انکه یکپای کسیرا ببرد تا مفصل

ساق هفتم انکه یکساق پای کسیرا ببرّد تا بزانو هشتم انکه زانوی کسیرا ببرّد
اگرچه بیکدفعه تا بزانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم انکه یك استخوان روی
کسی راکه دندان دراوست بشکند یا ببرّد دهم انکه یکی از لبهای شخصیرا ببرّد بقول
بعضی از مجتهدین یازدهم انکه پستان زنی ببرّد دوازدهم انکه یکخصیهٔ شخصیرا
ببرّد بقول بعضی از مجتهدین سیزدهم انکه یك طرف فرج زنیرا ببرد چهاردهم
انکه یکطرف نشستگاه شخصیرا ببرّد پانزدهم انکه کاری کندکه یك کوش شخصی چیزی
نشنود شانزدهم انکه یك کوش شخصیرا ببرّد هفدهم انکه کاری کندکه یکچشم کسی
چیزی نبیند هجدهم انکه کاری کندکه یکی از سوراخ بینی کسی بوی نشنود نوزدهم
انکه کاری کندکه مژهای چشم بریزد بیستم انکه دو سوار آزاد یا دو پیادهٔ آزاد در اثنا
دویدن بیکدیگر خورند و هر دو بمیرند و ورثهٔ هریك نصف خونبها از یکدیگر میگیرند
قسم دوّم انکه موجب دو ثلث خونبهاست آن درصورتیست که کسی پشت شخصیرا
بشکندکه موجب آن شود که هر دو پا شل کردد قسم سیّم دراو دو خونبها باید داد
وآن در پنج موضعست اوّل شکستن لحیتین که دندانها دراوست با دندانها دوم شکستن
جای کسی که از جماع کردن باز ماند سیّم چیزی بر کسی چنان زدن که عقل ازاو برود چهارم
چیزی بر کوش کسی چنان زدن که کر کردد یا هر دو کوش کسیرا ببرند و بعد ازان کر کردد
پنجم بینی کسیرا چنان ببرّند که دیکر بوها را نشناسد قسم چهارم انکه موجب زیادتی
ارشاست وانوقتیست که پستان زنیرا چنان ببرّند که شیر منقطع شود قسم پنجم
انچه سبب دو ثلث خونبها میشود وآن در چهار موضع است اوّل بریدن لب زیرین
شخصیرا بقول بعضی از مجتهدین دوّم انکه کاری کردن که هر دو لب شخصی سست کردد
واز خلقت طبیعی دراز کردد سیّم انکه پلکهای بالای چشم شخصیرا زایل کند بقول بعضی
از مجتهدین چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخصیرا بقول بعضی از مجتهدین قسم ششم
انچه موجب ثلث خونبهاست وآن در چهارده موضعست اوّل بریدن لب بالای شخصیرا
بقول بعضی از مجتهدین دوّم زایل کردانیدن پلکهای زیرین چشم شخصیرا بقول بعضی
از مجتهدین سیّم برطرف کردن حایل شخصیرا که میان دو سوراخ بینی باشد چهارم
زبان کنك را بریدن پنجم نیز از هر دو سوراخ بینی شخصی کذرانیدن که دیکر سوراخ ان
هم نیاید ششم انکه پشت شخصیرا بشکند و باز نیکو کردد هفتم انکه کاری کندکه بول
کسیرا منقطع کرداند و باز نیکو شود هشتم بریدن ذکر عنّین نهم بریدن خصیهٔ راست

کسی را بقول بعضی از مجتهدین دهم انکه بکارت زنیرا بانکشت ببرند چنانکه بول و
غایط او بند نشود یازدهم انکه چیزی بر شکم کسی زند چنانکه بول و غایط او بیرون آید
دوازدهم بریدن انکشتان ابهام خواه از دست وخواه از پا بقول بعضی از مجتهدین
سیزدهم انکه کسی زخمی بر شخصی زند چنانکه باندرون شکم رود چهاردهم انکه زخمی
بر کسی کند چنانکه بخریط دماغ رسد بقول بعضی از مجتهدین قسم هفتم انکه موجب
ربع خونبها میشود وآن در سه موضعست اوّل تراشیدن یکی از دو ابروی شخصیرا دوم
بریدن سر هر دو پستان مرد را سیّم برطرف کردن موی مژه یکی از دو چشم شخصیرا
قسم هشتم انکه موجب خمس خونبها میشود وآن دو موضع است اوّل انکه تیری
از دو سوراخ بینی شخصی بکذرانند و بعد از زخم او بهم آید دوّم انکه شش کس در آب
شناوری کنند و یکی از انها غرق شود و بر هر یکی از ان پنج تن خمس خونبهای ان غرق شده
لازمست بقول بعضی از مجتهدین قسم نهم انکه سه خمس خونبها در ان لازم است چون
شکستن دوازده دندان پیشین که شش از پایین که ابتدای ان دندان بیشتر باشد
وانتهای ان دندان پیشتر و شش از بالا بطریق مذکور قسم دهم انکه دراو دو خمس
خونبها لازم است وآن در دو موضعست اوّل شکستن شانزده دندان که از دندانهای
پیش نباشد دوّم انکه کسی کاری کندکه هر دو خصیهٔ شخصی را بزرك کند قسم یازدهم
انکه دراو چهار خمس خونبها لازمست وآن درصورتیست که کسی کاری کندکه هر دو خصیهٔ
شخصیرا بزرك کند بمرتبه که در راه رفتن نتواند پایها را نزدیك هم کذارد قسم دوازدهم
انکه سدس خونبها لازمست وآن درصورتیست که از یك سوراخ بینی شخصی چیزی
بکذرانند بعد از انجراحت او به شود قسم سیزدهم انکه عشر خونبها لازمست وآن
در پنج موضعست اوّل بریدن انکشت خواه از دست خواه از پا بعضی از مجتهدین در انکشت
ابهام ثلث خونبهای آدمی را لازم داشته اند دوّم کذرانیدن چیزی از یکسوراخ بینی
شخصی و بعد از انجراحت ان نیك شود سیّم انکه کسی کاری کند بر زنی که طفل تمام خلقت
متحرّك ناشده از شکم بیندازد خواه مذکر باشد وخواه اناث خواه جهود باشد وخواه
نصاری خواه آزاد باشد خواه بنده چه در اینها عشر خونبها لازمست چهارم بریدن
سر مسلمانی که مرده باشد پنجم انکه زخمی بر آدمی زنند که باستخوان رسیده باشد واستخوان
شکسته باشد قسم چهاردهم انکه دراو نصف عشر خونبهاست که پنجاه و شش مثقال
طلاست شکستن یکی از دوازده دندان پیشین که شش از بالا و شش از پایین که ابتدای

ان دندان بیشتر باشد وانتهای آن بیشتر **قسم پانزدهم** دراو نصف عشر خونبهاست
که بیست وپنج مثقال طلا باشد وآن در دو موضعست اوّل شکستن یکی از شانزده
دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد دوّم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد
قسم شانزدهم انکه دراو ثلث خونبهای آن عضو لازمست وآن در ده موضع اوّل
انکه کسی کاری کند که چشم کور فرو رود چه دراو ثلث خونبهای چشم صحیح است دوّم
بریدن هردو کوش نرم چه در ثلث خونبهای کوشهاست سیّم شل ساختن یعنی
شخصیرا چه دران کندن ثلث خونبهای دندان اصلست هرکاه تنها کنده باشد امّا
اکر با دندان اصلی کنده باشد چیزی دران لازم نیست پنجم بریدن بندهای انکشتان
وبند ابهام که دراو نصف خونبهای ابهامست ششم انکه بریدن انکشت زیادتی چه
دران ثلث خونبهای انکشت اصلست هفتم شل کردن انکشت کسی را چه دران ثلث
خونبهای انکشت صحیح است هشتم کوفتناك نمودن اعضای کسیرا که دراستخوان باشد
چه دران ثلث خونبهای عضو لازمست نهم شکافتن هردو لب آدمی بطریقیکه دندانها
وی نمایان باشد ثلث خونبهای هردو لب آدمی لازمست خواه تمام لبها شکافته باشد
خواه بعضی دهم انکه یکی از لبها ودران ثلث خونبهای یک لب لازمست **قسم هفدهم** انکه
دراو دو ثلث خونبهای انعضو لازمست وان درچهار موضع است اوّل شل کردن
انکشتان صحیح خواه از دست خواه از پا دوّم کندن ناخن انکشتان وبیرون آمدن آب
سیاه سیّم استخوان عضوی را بشکند وانعضو باطل شود چهارم انکه هرکاه کاری
کند که شخصیرا تا نصف روز بول نیاید ومنقطع کردد **قسم هجدهم** انکه دراو خمس
خونبهای هر عضو لازم است وآن درچهار موضعست اوّل شکستن هر عضوی از
شخصی دوّم زدن زخمی بر عضو شخصی که استخوان اظاهر کرداند چه درانجملکی ربع
خمس خونبهای انشکستن عضو لازمست سیّم انکه کسی کاری کند که لبهای کسی
شکافته کردد وبعد از مدّتی نیک کردد ودران خمس خونبهای لبهاست چهارم
شکافتن بکلب وبعد از مدّتی نیک شود چه دران خمس خونبهای بکلبست **قسم نوزدهم**
انکه دراو چهار خمس هر عضو لازم است وآن در دو موضع است اوّل انکه هرکاه
استخوان عضو کسیرا بشکند وبعد از مدّتی نیک شود دوّم انکه هرکاه استخوان یک
عضو را بکوبند وانکاه نیک شود چهار خمس خونبها کرفتن لازمست **قسم بیستم**
انکه هشت یک خونبها لازمست چون بریدن سر یک پستان مرد را **قسم بیست ویکم**

انکه دراو یک شتر لازم وانخارصه است یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد **قسم بیست ودوم**
انکه دراو دو شتر لازمست چون دامیه وآن زخمیست در سر که از پوست کذشته
وبکوشت نشسته وبسیار رفته **قسم بیست وسیّم** انکه سه شتر لازمست وآن
باضعه است از امثلا حمه نیز کویند وانزخمی است در سر که در کوشت فرو رفته
قسم بیست وچهارم انکه دران چهار شتر لازمست چون سمحاق بکسر سین وبکون
میم وانزخمیست در سر که از کوشت کذشته وبر پوست نازك که استخوان را پوشیده
برسد **قسم بیست وپنجم** انکه دراو پنج شتر لازم است چون موضحه وانزخمیست در سر که
باستخوان رسیده باشد واستخوانرا ظاهر کرداند **قسم بیست وششم** انکه دراو
ده شتر لازمست چون هاشمه وانزخمیست در سر که باستخوان رسیده باشد واستخوان
شکسته باشد وازجای بجای نقل کرده باشد **قسم بیست وهفتم** انکه دراو سی وسه
شتر لازم است چون مامومه وآن زخمیست در سر که خریط دماغ آدمی
درانجاست وانرا امّ الرّاس کویند وبعضی از مجتهدین سی وسه شتر وثلث شتر
فرموده اند که ثلث خونبها باشد **قسم بیست وهشتم** انکه دران سی وسه شتر وزیادتی
ارش لازمست وآن در دامغه است وانزخمیست در سر که خریط دماغ را بشکافد بان
زنده ماندن آدمی محالست **قسم بیست ونهم** انکه در خونبها قیاس باید کرد چون خارصه
دست مثلا چه که دران نصف شتر باید داد **قسم سی ام** انکه دراو ده مثقال طلا
باید داد وان درسه موضعست اوّل شکستن ضلعی که نزدیک بازو است دوّم منی
بی اذن زن آزاد دائمی در بیرون فرج او ریختن چه دراینصورت لازمست بر شوهر که
ده مثقال طلا بازن دهد سیّم کسی کاری کند که سبب آن زود منی را در خارج فرج زن
ریختن باشد **قسم سی ویکم** دراو بیست مثقال طلا لازمست وان درجائی است که
بعد از قرار کرفتن نطفه در رحم زن کسی کار کند که آن نطفه بیفتد **قسم سی ودوّم**
انکه دراو چهل مثقال طلا لازم است وانجائیست که کسی کاری کند که از شکم زن نطفه
بعد از انکه علقه یعنی خون بسته باشد بیفتد **قسم سی وسیّم** انکه دراو شصت
مثقال طلا لازمست وانجائیست که کسی کاری کند که از شکم زن حامله نطفه بعد از انکه
مضغه یعنی مانند کوشت جاویده شده باشد بیفتد واکر مادر طفل بعمد واختیار
خود انداخته باشد خونبها را بهر قسمی که مذکور شد لازمست که بپدر دهد قسم ۳۴
انکه دراو هشتاد مثقال طلا لازم است وانجائیست که کسی کاری کند که از شکم زن حامله

طفل تمام خلقت یعنی استخوان اعضا تمام شده و روح در او دمیده بیفتد مطلب چهارم
در بیان انکه در چند موضع خونبها ساقطست و ان در بیست و سه مواضعست امّا
در دو موضع نصف خونبها ساقطست اوّل انکه ولی مقتول قاتل را عفو کند از خونبها
اکر ولی نداشته باشد امام ع ولی است ایا امام را عفو میرسد که عفو کند میان مجتهدین
خلافست دوّم انکه شخصی تیر انداز د و شخصی دیکر را کوید بر حذر باش و ان شخص حذر
نکند و تیر بر او خورد و او را بکشد سیّم انکه دو بنده سواره یا پیاده در اثنای دویدن
بر یکدیکر خورند و بمیرند چهارم انکه در وقت وزیدن باد کسیرا بر شخصی زند و بمیرد
پنجم انکه کسی خود را بر کسی انداز د و خود بمیرد ششم انکه کسی بخانهٔ شخصی بدزدی رود
و او را بکشند هفتم قطّاع الطریق و حرامی که بر سر راه مسلمانان اید و کشته کردد هشتم
انکه کسی را بجهة قصاص بکشند نهم انکه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که بشرط جزیت
عمل نکند دهم انکه مسلمان باشد و کفار او را اسیر کند و فتح ممکن نباشد مکر بکشتن
انها یازدهم انکه زنی مرد اجنبی را بخانهٔ خود برد و پنهان کند و شوهر زن واقف کردد
و انمرد را بکشد دوازدهم انکه کسی در راه واسعی باذن امام بنای احداث کند یا سنکی
نصب کند و بسبب انها کسی کشته کردد سیزدهم ناودان یا پنجرهٔ شخصی که بر راه نصب
کرده باشد بیعلم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم انکه در دری که یاد نباشد کسی در
ملک خود بقصد حاجت اتش بر افروزد و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم چاروای که
کسی سوار شده باشد یا میکشد ان چاروا به پاهای خود کسی را بکشد بخلاف دستها
شانزدهم انکه کسی هر دو دست شخصیرا قطع کرده باشد انکاه مقطوع عمدًا او را بکشد
اکر در اینصورت عفو کند خونبها ساقطست هفدهم انکه شخصی هر دو دست کسیرا ببرد
و دستهای او را نیز بعوض ان ببرّند و از بریدن ناخر بمردن سرایت کند اکر مقتول عفو
کند خونبها ساقط میشود هجدهم انکه کسی دست کسی ببرّد و دستهای انکسرا نیز در
عوض ان ببرّند و مردن باوّلین سرایت کند باخرین سرایت نکند چه در اینصورت
کشتن امّا اکر قبل از کشتن بمیرد ولیرا میرسد که خونبها از مال او بکیرد بقول بعضی از
مجتهدین نوزدهم انکه هر کاه دو دست غلام که خونبهای ان هزار مثقال طلا باشد
ببرّند پس انغلام ازاد شود بعد از ان بمیرد ورثهٔ غلام را میرسد که قصاص کنند
خونبها نمیتوانند کرفت زیرا که خونبهای دستها مال اقای غلامست بیستم انکه هر کاه
کسی خود را بکشد بیست و یکم انکه هر کاه کسی عمدًا بظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال

نداشته باشد خونبها ساقط است بقول بعضی از مجتهدین بیست و دوّم انکه شخصی
هر دو دست کسی را ببرّد و خونبها بکیرند وانکه سرایت کند بمردن چه ولی مقتول
میتواند کشت و امّا عفو کند خونبها ساقطست امّا ان دو موضع که خونبها ساقط
میشود اوّل انکه دو مرد ازاد سواره یا پیاده که در وقت دویدن بر یکدیکر خورند
و بمیرند چه ورثهٔ هر یك نصف خونبها بورثهٔ دیکر میدهد دوّم انکه زنی دست
مردیرا ببرّد بعوض هر دو دست زنرا ببرّند و اکر سرایت بمردن مرد کند و بمیرد در
انکاه ولی مرد زنرا عفو کند نصف خونبها ساقط میشود مطلب پنجم در بیان مقدار
خونبهای ادمی و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و ان بر هفت قسمت قسم اوّل
خونبهای مرد مسلمان اکر چه طفل باشد در صورتی کسی او را عمدًا بغیر حق کشته
باشد و از هر دو طرف بخون بها راضی شوند یکی از شش چیز است اوّل صد شتر
که پنجسال داشته باشد یا بیشتر و علّت نداشته باشد و لاغر نباشند و قیمت
هر شتری بیست مثقال طلا یا صد و بیست درهم نقره باشد دوّم دویست کاو که
انها را در عرف کاو کویند سیّم دویست حلّه و هر حلّه دو جامه از برد یمنی است و معتبر
انست که اسم جامه بر او صادق اید چهارم هزار کوسفند بطریقیکه در کاو مذکور
شد و میباید که قیمت هر بیست کوسفند ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم
نقره پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم نقرهٔ شرعیت و فرقی
نیست در این شش چیز میانهٔ قتل عمد و شبیه بعمد و خطا مکر سه چیز اوّل انکه سنّ
شترها چه در صورتیکه بخطا کشته باشد صد شتر میدهد باینطریق که در حدیث
صحیح تصریح وارد بان شده که بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر سه ساله و سی
شتر چهار ساله و در شبیه بعمد در حدیث وارد شده که چهل شتر پنجساله و سی شتر
سه ساله و سی شتر دو ساله دوّم در صورتیکه بعمد یا شبیه بعمد کشته شده باشد
خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتیکه بخطا کشته باشد عاقله میدهد و
معنی عاقله در خاتمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سیّم انکه در قتل عمد خونبها را
در یکسال میکیرند و ابتدا از وقت کشتن است تا اخر سال و زیاده از یکسال دادن
جایز نیست مکر برضای ورثهٔ مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال میدهند که در هر سال
ثلث خونبها را از عاقله باید کرفت در اخر سال و شبیه بعمد در دو سال از مال قاتل
باید کرفت در اخر سال و در خونبهای ولد الزنا هر کاه اظهار اسلام کند خلافست

بعضی از مجتهدین برانند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برانند که مثل خون بهای
جهود انست هشتصد درهم نقره است **قسم دوم** خونبهای زن مسلمان وان
نصف خون مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا صد گوسفند یا صد حلّه یا پانصد
مثقال طلا یا هزار درهم نقره است و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوت
میانهٔ مرد و زن نیست تا انکه خون بهای انعضو ثلث خونبهای مرد برسد انگاه عضو
زن نصف خونبهای مرد میشود **قسم سیم** خونبهای خنثی وان سه ربع خونبهای مرد است
قسم چهارم خونبهای زنی که طفل در شکم داشته باشد و در او خونبهای مرد لازمست
قسم پنجم خونبهای مرد جهود وان هشتصد درهم نقرهٔ شرعیست **قسم ششم**
خونبهای زنان جهود وان چهارصد درهم نقره است شرعی **قسم هفتم** خونبهای
غلام وان قیمت اوست بشرطیکه از خونبهای ازادی زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام
بطریق خونبهای اعضای ازاد است پس هر چند سبب نصف خونبهای در ازاد باشد
در غلام نصف قیمت میشود و همچنین در عضوی که در ازاد بحسب شرع خونبها
مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد در قیمت و بی پس در انچه در غلام قیمت کنند در
ازاد انرا باید داد واگر غلام شخصی بر کسی زخمی زند که خونبهای ان مساوی قیمت او
باشد اقای غلام اختیار دارد در دادن غلام و یا قیمت انرا بکیرد یا انکه غلام رانکه
دارد و چیزی از او بطلبد **مطلب ششم** در بیان انچه موجب ارش باشد یعنی تفاوت
میانه صحیح بودن و معیوب بودن انعضو ادمی بدانکه در شانزده موضع ارش لازمست
اوّل انکه کسی کاری کند که چیزی غیر معتاد بکلوی کسی فرو رود دوّم انکه پشت کسی را
بشکنند و بعد از ان نیک شود سیّم انکه کسی کاری کند که موی مژه بریزد بقول بعضی از مجتهدین
در اینصورت خونبها گفته اند چهارم انکه کسی بعد از بریدن دست کسی را از استخوان زند
چیزی ببرد پنجم انکه کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف را ببرد ششم انکه دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم انکه بریدن سرهای پستان بقول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن
مرکب وان در زن مثل پشت زهار است در مرد نهم انکه چیزی بر شکم کسی گذارند که بول
و غایط او بیرون اید دهم کسی کاری کند که بول شخصی منقطع کردد و بعد از مدتی نیکشود
یازدهم انکه هرگاه پستانهای زنرا ببرند و شیر از ان منقطع شود و یا دیر بیرون
اید چه در این صورت ثلث خونبها با ارش باید داد سیزدهم انکه هرگاه شخصی سیلی
بر روی شخصی زند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد کردد بعضی از مجتهدین برانند که

اکر

اگر سرخ کردد یکمثقال و نیم باید داد و اگر سیاه کردد شش مثقال اگر زرد کردد سه مثقال
و بعضی نیز برانند که اگر اینها در بدن باشد یا واقع شود نصف انچه مذکور شد بدهد
و اطلاق حدیث شامل مرد و زنست چهاردهم حیوان کسی را معیوب کند در اینصورت
تفاوت عیب ناکی او را امیدهد پانزدهم انکه هرگاه شخصی زخمی بر دیگری زند که خریطهٔ
دماغ او را بشکند در اینصورت ثلث خونبها بارش باید داد شانزدهم انکه هرگاه
حیوانی را بکشد وان بر دو نوعست نوع اوّل انکه قابل کشتن باشد وان نیز بر دو قسمست
قسم اوّل انکه گوشت او را خورند چون در اینصورت تفاوت قیمت میانهٔ کشته و زنده
باید داد و در اینصورت مالک را میرسد که کوید گوشت را بردارد و بقیمتی که
اینرا خریده ام بده مجتهد یزد در اینجا دو قولست اگر تفاوت نداشته باشد مثل انکه
گوسفندی را در صحرا بکشد که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت انرا باید داد قسم دوّم
انکه گوشت انحرام باشد چه قیمت انرا امیدهد در روزی که انرا کشته باشد بطریق قیمت
انچه از مرده قیمت دارد چون موی و پشم و بر و مانند ان که کم کند غاصب نباشد اگر غاصب
باشد بعضی از مجتهدین برانند که قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف باید داد نوع
دوّم انکه قابل کشتن نباشد وان بر پنج وجه است اوّل سگ شکاری و در ان چهل درهم
باید داد بقول بعضی از مجتهدین و بقول دیگر قیمت انرا باید داد دوّم سگی که گله را
محافظت میکند و در ان بر یک بز لازمست و بعضی بیست درهم گفته اند بعضی مجتهدین
قیمت انرا لازم میدانند سیّم سگی که محافظت باغ کند و در ان بیست درهم لازمست
و بعضی از مجتهدین قیمت انرا لازم میدانند چهارم سگی که محافظت زراعت کند در ان
قفیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوکی از کسی که
حلال داند گوشت انرا چه در اینصورت قیمت انرا باید داد و همچنین قیمت شراب
کسی را که دیگری تلف کرده باشد باید داد **خاتمه** در بیان کفارهٔ قتل و تحقیق عاقله و
در ان دو بحث است بحث اوّل در کفاره بدانکه در کشتن مسلمان بغیر حق و انچه در حکم
مسلمانان باشد چون اطفال ایشان اگرچه در شکم باشد و غلامان و دیوانگان از روی
عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست که کفاره بدهد چنانکه در بحث کفاره مذکور شد اگر
مقتول بخونبها راضی شود و اگر نه او را بکشد ایا کفاره واجبست یا نه خلافست اقرب
انست که واجبست و از مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره دادن واجبست که
هرگاه کسی کاری کند که سبب انکار شخصی کشته کردد مثل انکه بجای که ملک او نباشد

سنگ اندازد و یا کارد کذارد و اکر جماعتی در کشتن کسی شریك باشند بر هر یکی کفّاره
علیحده واجبست و واجبست در کشتن مسلمانی که در میان کفّار باشد و ندانسته او را
بکشند و واجب نیست کفّاره دادن در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف
کفّار خواه بشرایط ذمّه کردن تن دهند یا ننهند و هم چنین کفّاره نیست از هر کسی که خود را
بکشد و هم چنین کفّاره نیست بر کسی که طفلی بیندازد از شکم زن حامله و هنوز خلقت او
تمام نشده و حرکت نکرده باشد بحث دوّم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبها
کسیرا که خویشان ایشان کشته باشند از روی خطا میدهند چون پدر و فرزندان و خویشان
پدری و شروط عاقله ده است اوّل انکه خویشان پدری باشند پس مادر و خویشان مادر را
خونبها دادن واجب نیست دوّم مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیّم انکه بالغ
باشند چه بر طفل واجب نیست چهارم انکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم
انکه مالدار باشند در وقت دادن خونبها پس اکر مفلس باشند در انوقت واجب نیست
بر ایشان اکر چه در وقت کشتن مالدار باشند ششم انکه در کشتن کشته را بکواه عادل
ثابت کرده باشند پس اکر کشنده اقرار کند و یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب نیست
هفتم انکه بخطا باشد پس اکر عمداً کشته باشد خونبها را عاقله چیزی نمیدهد هشتم
انکه جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست نهم انکه قاتل آزاد باشد چه بنده را عاقله
نیست و مولی مختار است در دادن خونبهای او یا دادن غلام بدست مولای مقتول
هر کاه این شروط متحقّق شود خونبها را در کشتن ایشان دهند اکر چه در انحال از قاتل
میراث نبرند و بعضی از مجتهدین کفته اند هر کس که از قاتل میراث میبرد خونبها را میدهد
و هر کاه خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسیست که او را آزاد کرده باشد و اکر
او نیز موجود نباشد عاقله او کسیست که نزد حاکم شرع کفته باشد که هر خیانتی که
از او سر زند من ضامنم و اکر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و بر عاقله در
کشتن بعمد و شبیه بعمد چیزی از خونبها لازم نیست مکر انکه قاتل مرد یا کریخته باشد
چه در اینصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که خویشان نزدیك او میدهند هر کاه
که مال داشته باشد و هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست که هر کاه چارپای
کسی و یا غلام او کسیرا بکشد بلکه در اینصورت تنها از مال قاتل باید داد و جهودان
عاقله ندارند بلکه قاتل متعهّد خونبهای کسیست که کشته باشد خواه عمداً و خواه
بخطا و اکر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشانست زیرا که امام از ایشان

جزیه میکیرد و خونبها را امام علیه السّلام بر عاقله قسمت میکند بحسب رای خویش و بعضی از مجتهدین
کفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال و فقیر ایشان چهار یك مثقال و قول اقرب آنست که
امام قسمت میکند بر حسب رای خود بر عاقله ایشان بر طریق مراتب میراث پس اکر فرزندان از عهدهٔ
خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند برادران یا فرزندان ایشان اکر باشند
ایشان میدهند و هم چنین اکر ایشان نیز عاجز آیند اعمام و اولاد ایشان میدهند و اکر ایشان نیز عاجز
آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اکر ایشان نیز نباشند اعمام جدّ و اولاد ایشان میدهند و اکر ایشان
نیز نباشند ضامن جریره میدهد و اکر آن هم نباشد امام میدهد و شریکند خویشان حاضر و
غایب پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی بحاکم شرع غایب بنویسد و ایشانرا قسمت
کند و اکر حاکم شرع در خطا در حکم یا اجتهاد خطا کند از بیت المال میدهد خونبها را در غیر حکم از روی
خطا عاقله او میدهد **نکته** این داعی دولت خواه قاهر نظام ساوجی کوید که از استاد
خود اعنی افضل المتقدّمین و اکمل المتأخّرین بل استاد الکلّ فی الکلّ بهاء الملّة و الشریعة
و الشریفة و الحقیقة و الدّین محمّد عاملی قدّس الله روحه العزیز استماع افتاد که روزی
نوّاب اقدس ارفع همایون اعلی اعنی شاه عبّاس الحسینی الموسوی که هزار جان کرامی
فدای نامش باد بمجلس درس ایشان حاضر شده بود و بحث عاقله میکذشته نوّاب اعلی
سؤال کرده که عاقله چه معنی دارد بندکان حضرت استادی میفرمایند که عاقله جماعتی اند
که هر کاه کسی از روی خطا کسیرا بکشد خونبهای مقتول را خویشان پدری او میدهند
نوّاب اعلی پرسیده بود که آیا حکمت در اینچه باشد که شخصی خون کند و جماعت دیکر خونبها
او دهند استاد ما در جواب میفرمایند که ظاهر حکمت در این اینخواهد بود که چون
خویشان او دانند که خویش ایشان هر کاه کسیرا بکشد ایشان خونبهای او را میدهند
ایشانرا لازم میاید که مانع او شوند و نکذارند که هرزه کاری و نامقیّدی
کند بلکه همیشه محافظت او خواهند نمود و اینحکم را بسبب آن کردند
که دیکری کسیرا از خویشان نکذارد که چنین کاری کند و دایم
ناصح او باشند و یکی هم انکه نوّاب اعلی فرمود که حکمت
دیکر این خواهد که آن شخص همیشه شرمندهٔ
خویشان خود باشد تا دیکر اینچنین
کاری نکند تا ابد و السّلام
علی من اتّبع الهدی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

بزرگ شیرازی **خاتمة الطبع** بعد اقل الکتاب اقل

از طبع زاد مهر سپهر فصاحت جناب آقا میرزا حسن صاحب کازرونی

حمدی که زیبا شاهد نطق را پیرایهٔ ابدی و تجلای جلوهٔ سرمدی باشد داور دادار یرا سزاست که گمراهان
آوردیهٔ ضلالت را بر هبری رسل بشهر بند نجات رسانیده و شجر تاثیر یکتائیش چون نی در بیشهٔ دل صافی
نهادان سعادت پیشه دوانیده فارس خلاقیش لذهم ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در فیافی تبیین جهان
جهانیده جل جلاله و عم نواله و عظم شانه ولا اله غیره و نعتی که آذان سکان جبروت و کروبیین را گوشوارهٔ تفاخر
روانست زیبندهٔ افزای بزم رسالتی را شاید که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پرتوی است از نیر تابان
اوصاف لایش و فحوای نکتهٔ وما ارسلناک الا رحمة للعالمین قطره ایست از عمان تحمدات احدیت پیرایش و لام لولاک
لما خلقت الافلاک که پنجهٔ آرزوی قلوب رسل ما سلف به آرزوی استحصال عطف دامنش چون پنجهٔ مرجان خون اشتیاق
از دیدگان ریزان بودند شکنجی است از خم گیسوی هدایت بوی عنبر سایش محمد عربی قهرمان روز جزا مضیئ شمع دولت شفیع
هر دو سرا صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین و معرض الحق والیقین ❊ و نغمهٔ منقبتی که اهتزاز اشباح روحانیان صفقهٔ الوهیت در
خور است نثار گلبن ریاض ولایت و شمشاد حدیقهٔ امامت و مسند نشین بزم خلافتی را باید که از مصداق آیهٔ کریمهٔ انما و انما هدایة
ولیکم الله و رمز سر ابی من کنت مولاه فهذا علی مولاه هویداست و اختر طغرای جلوه افزای هل اتی از غرهٔ غرای لا ابیانش پیش صلا
وخلعت والا لافتی برقامت رعنایش زیباست جل جلال علی مقام حقیقت مآل واجب الامتثال انا مدینة العلم و علی بابها در چهار کن
وشش جهت عرایض عالم نثار وجوب امکانش بلند آوازاست ❊ شهنشاه ملک لشکر علی عالی اعلا ❊ که دارد بر درش روح الامین امید دربانی
سلام الله علیه و علی آله الاطهار و صحبه الاخیار ما اتصل اللیل بالنهار **اما بعد** مخفی نماناد که چون کتاب جامع عباسی که ارباب سعادت و یقین و
پیروان آل طه و یس خصوصاً شیعیان ائمه طاهرین را چراغیست هدایت افزا و نجات دهنده ایست رهنما و نکته ایست از
پرتو مقاصد ارای بزم قل کفی جامع جمیع قوانین اصول و فروع فرائض و سنن و مستحبات صداقت پیشه گان محبان ابوالحسن حاوی بر
مسائل مفیده اهل زمن که حقیقتاً هر لفظش عین الحیات قلوب مؤمنین را حیاتی است جاودانی و هر کلمه اش فؤاد مخلصین را سرمایهٔ
فرحتی است روحانی و سواد هر سطرش سویدای دل را سریست از اسرار ربانی از تصنیفات یگانه فاضل ادیب و فرزانه عالم لبیب
علامه ادیم المثال الادیب که صیت فضائلش را خویش چون دورهٔ افلاک بر کرهٔ خاک محیط ساخته و فارس فراستش فرس فصاحت را در
میدان من ذا یماثلنی تاخته و سر پنجهٔ شیوا بیانیش صارم بلاغت را بر بالغ نظران عرصهٔ تکون بعین جلوه گری آخته اعنی
بانی کاخ علوم و فضائل و محیی رسوم روایات و مسائل و مجلی مجالی مجلدات اسفار و رسائل شیخ بهاء الدین محمد عاملی اسکنه الله
تعالی فی بحبوحة الجنان و اغرقه فی بحار الغفران بحق من انزلت علیه القرآن کمیاب و نادر بود و کتابیکه از برای متدینین از فرقه
شیعهٔ اثنا عشریه که مشتمل بر جمیع ابواب فقهیه و مسایل حلال و حرام باشد بزبان فارسی بجز این نبود لهذا از برای این میمنت
اقتران سعادت توامان از یمن آبیاری فیوضات منبع اقبال و مضیئ شموع آمال و منهل عذب زلال فیض و نوال جناب
شیخ نور الدین صاحب بن جیوا خان تاجر کتب و مالک مطبع حیدری و صفدری و بتصحیح عالیجناب قدسی خطاب مبادی آداب
مقدس القاب سلالة السادات العظام علام فهام وحید العصر جناب آقائی حاجی سید محمد شوشتری و تصحیح بعضی از
علماء ساکن اماکن متبرکه نیز موشح گشته در مطبع صفدری واقع بمبئی بزیور طبع آراسته کردید قطعهٔ تاریخ

مهر سپهر جود و همم شیخ نور الدین ❊ کافضال و فیض اوست برون از حد و حساب ❊ بنمود طبع جامع عباسی از کرم
تا خلق زان شوند زهر گونه فیض یاب ❊ چون فکر سال طبع وی از طبع خواستم ❊ داد از ره حقیقتم از لطف این جواب
کز از شوق کن رقم که نماید همی فزون ❊ بر مایه سعادت جاوید این کتاب ۱۳۰۱

ت و آهن اروپائی بر برداشته نوزی بعد از
این عمل بایستی با آلات مخصوصه کلوخ
بزرگی که در تیغه ... و سختی زمین
تشکیل شده بشکنند اگر بین این دو عمل
زیاد فاصله دهند کلوخها رطوبت خود را
از دست داده دیگر باین زودیها خرد نمی
شوند بدین منوال زمین تا پائیز میماند
در آنموقع باید مثال فوق عمل نموده گندم
بکارند .

اما تهیه زمین آیش که ما برای اراضی
دیمی ذکر میکنیم طریق اول برای اراضی
آبی ممکنست دجری شود

اساس تهیه زمین آیش روی این باید
باشد که در ایران بطور کلی در محلات

لهستان نمایندگان
خارجی را بحضور
... پذیرفته است

پرنسس ژولیانا
دختر علیا حضرت

لاتصلح الا بصلاح الخاصه والخاصه
لا بصلاح امامها - سلسلة تأخذ
بعض لان العامه تقلد خاصتها
و يتبعوا فی سیرها فاذا كان
ذوی الدین واهل ... فی
العامه و موقف الخاصه من -
العامه من الخاصه فنسأله ان
المؤمنین علی المراشد و یعصمه
بات)

مفاد این جمله که روح وحقیقت
مشرق زمینی است اینستکه
تابع و مقلد خواص و برجستگان
خواص تابع و پیرو امام و
شاخصیکه در راس هیئت عمومی
و زمام امورنهی بدست توانای
شده است جامعه ملی بمنزله یك
ی است که ...
را عوام و خواص
ه عموی پادشا
و سعادت عامه مو
و اصلاح خو
اصلاح قائد و
محیط و ما ملت
هستیم فرنی و
ت که بگوئیم
و افکار و رو
فقط یك تن و
که در بالای
محیط و محا
و ادوار و به
صمیم و ارا

که عهده شکر ... ت بدر آید
ی مؤسس حقیقی و پیشوای واقعی اوست
و هم اوست که بدست توانا و فکر برومند
خود اینهمه آلات و ادوات و چرخهای
عظیم الجثه این مملکت را بگردش انداخته
و جابجاه امروزی گلستان یکی از موالید
نوزاد این کار خانه عظیم است که در
دنباله آنها ... افتاده ... و گره ...
و همکاران دیگر در آن اوقاتیکه آن فکرها
راهکردیم و آن حرفها را میزدیم و در صدد
تغییر صورت و تبدیل وضع بودیم ظاهراً
و صورتاً خیلی جوانتر و رشید تر و قوی
تر از امروز بودیم اما نتوانستیم بکلیم و
یك وجب رو به تغییر و تبدیل با حسن
بر آنیم چرا برای اینکه ... آن
فکر نتیجه مقدمات زیادی بود و یك انقلاب
عظیمی را مستلزم بود یك انقلابیکه بتواند
در ظرف چند سال قطار خط آهن شمال
را بدروازه طهران متصل نماید و خط
آهن جنوب را تا سرحد خاك عراق بکشاند
یك انقلابیکه در هر شهر و در هر گوشه
و کنار این مملکت را که تا چند سال
قبل حالت یك قبرستان خاموشی را داشت
صورت کارخانه و جنبش برق و بخار و
نعره جات و غوغای زندگی بگوش برسد
در بین علمای اجتماع و محققین این
مسئله محل اختلاف است که آیا حکومت
مصلح و فاصله مولود جامعه لایق و صالح